

از نشریات روح‌بخش ایران

اخلاق

۲۱۲۶۵

اولین

تالیف

ساموئل اسمایلز انکلیسی

ترجمه

م. سیدی

۳۳۲

در نشریات روزنامه ایران انتشار یافته

مطبعه تمدن طهران

مقدمه

اسمایلز و تألیفات او

کتاب بدون شك یکی از مؤثرترین وسایل تهذیب اخلاق و مربی افراد يك جامعه است . یکی از متفکرین میکريد برای شناختن اخلاق و روحیات يك ملت و سنجیدن میزان ذوق و پیايه هتکر افراد آن باید کتب و رسائلی که در میان آن ملت بیشتر رواج و اشعار دارد مورد توجه و مطالعه قرار داد . این حقیقت بقدری ثابت و غیر قابل انکار است که بیروت ، مینان اخلاق و ملکات را قبه ملت انگلیس را که تنها عامل تفوق و تسلط آن ملت در سایر اقوام و ملل عالم می باشد نتیجه مستقیم کتابهایی دانست که در پرورش قوای فکری و بدنی آن ملت کمک کرده و انگلیس ها را صاحب اخلاق و فضائل نموده است که میتوانند اول خودشان را خوب اداره کنند و بعد هم بر قسمت اعظم مردم عالم حکمرانی نمایند .

یکی از مؤلفین که تألیفات و نوشتجات او تأثیر زیاد در ساختن اخلاق و روحیات انگلیس ها داشته و بهر زبانی هم که آثار وی ترجمه شده است همان تأثیر را کرده است ساموئل اسمایلز دانشمند و نویسنده اخلاقی انگلیس می باشد .

این نویسنده مشهور بسال ۱۸۱۲ در شهر هاولینگتن از بلاد انگلستان متولد شده و در همانجا تحصیلات خود را بیابان رسانید . ابتدا ذوق او متوجه تحصیل طبابت بود و مدتی هم به همین شغل اشتغال داشت تا بالاخره از مشغله خود دست کشیده داخل مرحله جدیدی در زندگی یعنی نویسندگی شد . اسمایلز در دوره نویسندگی خود متحمل زحمت بسیار می شد و از خواندن و مطالعه هرگونه کتاب مفید دقیقاً غفلت نمی ورزید . نوشتجات اولیه او عبارت از چندین مقاله در جراید بود راجع به ترجمه احوال جسی از مشاهیر انگلستان و متعاقب آنها نیز کتابی نوشت در خصوص زندگی استغنون ولی اهمیت حقیقی و مهم ارجمنده او در نویسندگی از وقتی شروع میشود که کتاب مشهور خود *Self - Help* (خود یاری) را در سال ۱۸۵۹ منتشر ساخت . این کتاب در زمینه خود یکی از شاهکار ها بشمار میرود و پیچید انتشار آن در اروپا و آمریکا با سرعت عجیبی شر و توزیع یافت و بطوری قبول عامه یافت که در عرض چند هفته چندین هزار جلد آن بفروش رفت و بلافاصله به هفده زبان ترجمه گردید . بعد از انتشار بنس اسمایلز کتاب اخلاق (*Character*) را نوشت و این اثر نفیس هم مانند کتاب اول بزودی در صف اول مطبوعات قرار گرفت و از دو اثر اقبال عامه در عرض یکماه چند مرتبه چاپ گردید . بعد از آن کتاب های « صرعیوئی » و « وظیفه » و « ترجمه احوال مهندسين وصنعتگران » متعاقب هم از اثر قلم توانائی او بوجود آمد .

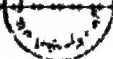
سبك نگارش اسمایلز خیلی روان و ساده و بطوریت که همه کس خصوصاً جوانان با لذت

و شوق کتاب های او را میخوانند و پندبای و حقایق علم ای را که برای ترمیم اخلاق و تر که
نوس دوشین عباراتی روان و پاکیزه بیان می کنند آویخته گوش میسازد . خصوصاً یکی از امتیازات
آلیفات اساتید آنست که برای هر موضوع اخلاقی ، نسی از شرح حال و در و پررگان عالم ذکر
میشاید و این سبک برای تلقین مواضع و حکم اخلاقی و تحریک افکار خوانندگان ، نسی از افعال
و اخلاق بزرگان فوق العاده مفید و مؤثر است .

قرائت این کتاب مفید مهم که بهترین وسیله ترمیم اخلاق و پرورش نوا ، دردی و مجهز ساختن
افراد برای زندگانی عقیف و آبرو ستانده است ، در همه اش خاصه جوانان و مرد و واحد میباشد

س. س. دی





اخلاق

انسان را خود را بما فوق آنچه که هست بر نیالگیزد مخلوقی ضعیف
ولاجیز است - (دانیال)

صاحبان اخلاق روح جامع خود هستند - (امرسون)
ترقی و سعادت يك مملکت نه مربوط به ازدیاد عواید و استحکام
قلاع آن است و نه مربوط به قشنگی ابنیه و عمارات آن بلکه
عبارت است از ترقید عده مردمان تریبشده و فاضل و با اخلاق آن
که قوه و قدرت حقیقی و عظمت واقعی آنرا تشکیل میدهند .
(مارتین لوتر)

فصل اول - نأثیرات اخلاق

اخلاق یکی از بزرگ ترین قوای محرکه این عالم است و در فاضل ترین
تظاهرات خود طبیعت انسانی را در عالی ترین اشکال آن مجسم می سازد
زیرا اخلاق معرف انسانیت حقیقی است

اشخاصی که در مریک از شب مختلف زندگانی دارای قنوت و امتیاز خاصی هستند . از
قبیل اشخاصی سعی و صحیح العمل و مرده تن با اراده و با مسلک تکریم و احترام
نوع بشر را بخود جلب میکنند و با انبغ سایر مردم اما ایمان می آورند و بر آنها
اعتماد می کنند و از ایشان تقلید می نمایند زیرا هر چه خوب این عالم قائم بوجود
آنها است و اگر آنها در دنیا نباشند این عالم قابل زیست و زندگی نخواهد بود .
هر چند نبوغ و ذی تبعید و ستایش مردم را جلب میکند اخلاق احترام و تعظیم آنها را واجب
می نماید - اولی نتیجه قوای فکری است ، دومی اثر قوای قلب و بطوری گفته بداند -
قلب است که در طول سیات بر زندگانی ما حکومت میکند و آنرا اداره می نماید .

نوابغ و ذی ها در جامعه منزله عقل و فکر هستند . صاحبان اخلاق منزله روح و وجدان
آن نوابغ را مردم تبعید و ستایش میکند لیکن صاحبان اخلاق را پشروی خود قرار میدهند
و از آنها پیروی می نمایند .

اشخاص بزرگ همه مردمان استثنائی هستند و پررنگی در دنیا همیشه بسی است - حظ
و بهره انسان از زندگانی بقدری محدود است که جز عده معدودی فرصت آنرا بدست می آورد

کخورا بزرگ کنند لیکن همه کس میتواند وظایف خود را بدرستی و شرافت مندی و در حدود توانائی خود بپوی انجام دهد ، می تواند از قوا و مواهب فطری خود استفاده نماید و زندگانی خود را مقرون بصلاح و عفاف سازد - میتواند در همه کار حتی در مسائل جزئی درست و صحیح العمل و متدین و راستگو باشد - خلاصه می تواند وظایف خود را در حدودی که طبیعت برای وی مینگه است به پیرین وجهی انجام دهد .

انجام وظیفه عالی ترین مقصد و منظور زندگی و اخلاقی است و زندگی انسان در
مرکز دایره وظائف عمومی قرار گرفته است. مؤثر ترین و یا نمودارترین خصال شخص آگاهی مستند برای
زندگی روزمره او بیشتر مورد جستجو و طلب وی واقع می شود - این خصلت ها بیش از سایرین دوام
و بقا دارد و بیشتر یادآوری اند. خصال فوق العاده خوب و بیستنده که مافوق اخلاقی عمومی مردم است
مستتر بافت آدمایش و خدای برای صاحب آن می شود. « بویک » این نکته را کاملاً صحیح گفته
است که وقتی پایه اخلاق بشری بر روی خصال و ملکات خیلی عالی قرار نکرده باشد یک سقف
و قیسه بنام اخلاقی شدیدتر بر روی طبقه های آن جا دارد »

دکتر « اوت » در توضیح حیات دوست متوفای خود « ناس سا کوپل » چندان توجهی بمقام از چمنده روی در عالم سیاست و شمر نکرده است و بلکه بیشتر زلدسانی او را بر نشر انجام وظیف معمولی در تحت توجه قرار داده است ودر یکجا میگوید « چشمت های ولسی در روی - مع - د - مینکس مانند او نسبت بزش مهر یان ، نسبت باطلش رؤف ، با دستش بوس اشخاص حقیر در ازای مرد و انجام قول سر و پایدار نبود ، واقعا اخلاق حقیقی یکنظر را از روی رفتار او با دوستان و نزدیکانش و در مورد انجام وظایف جزئی روز مره او بیشتر میتوان تشخیص داد تا از روی مقام و منزلتی که بسمت نگنظ نویسنده باناطق با سیاست مدار در اجتماع احراز نموده است .

در این حالیکه انجمن وطیبه بگاه دستور زندگانی قاطبه مردم است اشغالی صاحب اخلاق راقیه و ملکات فاضله بی باید تمکیکه گاه اخلاقی خود را بر آن قرار دهند . این اشغالی ممکن است فائده نول و مکنت و قوت و حتی علم و دانش هم باشند ولی دل آنها قوی و روح آنها عالی و ارجمند است و ثروت و قدرت آنها صداقت و راستی و وظیفه شناسی آنهاست . مرکبی با عزم و اراده متین سعی در انجام وظیفه نماید مقصد و منظور اصلی خلقت خویش را با انجام رسانیده و شالوده یک اخلاق عالی مردانه را در نفس خویش استوار ساخته است . در دنیا عده زیادی از مردم هستند که جز اخلاق و ملکات فاضله چگونه دارائی و مایملکی ندارند و با وجود این مقام خود را از سلاطین و شهبانان نیز ذات تر و استوارتر میدانند .

معرفت و دانش بهیچوجه ارتباطی با اخلاق حمیده و نیکو ندارد .
در انجیل مکرر خطاب به « قلب انسانی » و روحیه ما از آن ساخته شده ایم ، شده است در
موردیکه رافع به عقل و فکر بندرت در آن اشاره رفته است .

د زړه هڅه مېکړيد ، ١٠ ټک مېشت زندگاني غيږ وصالح بيک بار دانش

و علم میارزد و اشتباه نشود ، مقصود مذمت فضل و علم نیست بفری آنکه فضل و دانش باید بانگی و نیکوکاری آمیخته و مزوج باشد گاهی اتفاق میافتد که مغز و فکری قوی و توانا با اخلاقی رذیل و پست توأم میشود و صاحب آن از کاینکه صاحب جاه و مقام هستند تحمل هزار گونه تحقیر مینماید و کبر بصورت آنها می بندد و در عین حال باشعاری که بشود افتاده باشند بصوت و تکیه میروشنه و آنها را میازارد - شخصی ممکن است در علوم و صنایع و ادبیات سرآمد عصر باشد ولی از حیث مکارم اخلاقی مانند صداقت و تقوی و درستکاری و وظیفه شناسی از عده زیادی از دهاقین جاهل و بیادب عقب بماند .

« پرسس » یکی از دوستانش مینویسد : شما اصرار دارید که به علما و صاحبان فضیلت و دانش احترام گذاشته شود - بسیار خوب - ولی در عین حال فراموش نکنید که وسعت صدر و صفی فکر و روح مسامی و تجربه و دیا دیدگی و ادب و احترام و فعالیت در عمل و سب راستی و صداقت همه ممکن است در یک نفر قاضی عزیز و دانشمند متبحر مفقود باشد »

وقتی شخصی در حضور « سرواثر اسکاوت » از فریب و علوم ادبیه صحبت میکرد و این فضیلت را از همه چیز در عالم ارجمند تر و قابل احترام میداشت - اسکاوت پس از استماع بیانات او در جواب گفت : « واقعا اگر این عقیده تو صحیح میبود دنیای ما چه دنیای حقیر و بیقدر و قیمتی میشد ! من تمام صرم را در مصاحبت با کتاب سربرده و بگورات عذیبه با افضل عظامای عصر خود مصاحبه نموده ام لیکن پاکال جرئت ادعا میکنم که افکار و فطایده را که از لب مردمان جاهل یسواد در موقع تلا و زد و خورده شنیده ام آنها وزیر فشار مشقات و مصائب پدرم و فقیه اکال سادگی راجع به تقدیر و سرگذشت درستان - مسایگان خود صحبت میکنند شنیده ام گذشته از مسطورات انجیل در هیچ کجا و از هیچ کس نظیر آن انکار و تنفید علیه ندیده و شنیده ام - ما به تربیت قلب خود ناائل نشویم و آنرا از هر چیز بالاتر و مهمتر ندانیم هرگز نخواهیم توانست که مقصد و سرنوشت حقیقی خرد را شناخته و به آن احترام بگذاریم »

تول و ثروت نیز رابطه با ارتقاء اخلاقی ندارد و برعکس غالبا باعث تحریک و افساد آن میگردد . تمول و فساد و تباهی و بد اخلاقی ارتباط بسیار نزدیکی با هم دارند . ثروت در دست کسانی که صاحب عزم و اراده قوی و تمایک نفس نیستند و یا نمیتوانند امیال و هواهای نفسانی خویش را اداره کنند بمنزله دام و سرچشمه بلا و مصیبت است چه برای خردشان و چه برای دیگران - برعکس زندگانی مبتدلی که فردی هم متمایل به فقر باشد برای ارتقاء و تهذیب اخلاق بی اندازه مفید و مؤثر است - یک نفر ممکن است دارائی او از دنیا فقط منحصر به یک کداسی و تقوی و عفاف و قناعت و روح سعی و عمل باشد ولی معدنک در صف مردی و مردانگی صاحب مقامی ارجمند میباشد - صحبتی که پدر « پور » باو میکند بهترین سرمشق زندگانی است و میگوید

« اخلاق و رفتار خود را مردانه کن ولو آنکه دیناری نداشته باشی »

زیرا هر کسی دارای قلبی پاک و صادق نباشد بدبختی نمیآورد.

حالی ترین و پاکیزه ترین نمونه اخلاقی که نگارنده در طول عمر خود دید، ام اخلاق پاک و کادری از اهالی ولایات شدلی بود. این شخص باطیعی قلبی که در همه از یت شلیک تجاوز نمیکرد همیشه خانواده خود را باطنی محترمانه اداره می نمود و با آنکه خودش غیر از تحصیلات مقدماتی که در یک مدرسه متعارفی فرا گرفته بود معلومات دیگری نداشت مملکت صاحب عقل وافر و تقوی صبی بود. کتابخانه اش عبارت بود از سه جلد کتاب انجیل و ۱ خلاصه و ۱ پوستی که بقیه کمتر کسی هرگز اسم دو کتاب اخیر را شنیده است. واقعا اگر کسی میخواست تصویری از «آوازه» پهلوان اشعار معروف «روز و زور» بکشد بهترین مدل او همین شخص میبود. پس از آنکه زندگانی خود را باصلاح و عفاف در کار و مدت پایان رسانید ورخت بسوی چایید کشید آوازه شهرتی ارجعل و درایت و تقوی و یکو کاری خود باقی گذاشت که شاید بسیاری از افتخا و زرگان هم پا و رشک میبردند.

وقتی «لوتر» مرد در وصیت نامه خود نوشت که «من به پول شد دارم» هیچ گونه استعصا و گنجینه ای - مشار الیه در یک قسمت از دوره زندگانی خود بقدری فقیر بود که مجبور بود بوسیله باغبانی و معبر ساع همیشه خود را بگذراند. مملکت در همان حبشی که با دست خود برای قوت یومیه خویش کار میکرد بافتگر خرد صرح بنای اخلاقی جدید مملکت خودش را میریخت و باورد قوت و تنگ دینی قدرت ادبی و او و احترام او برآفت یش از تمام جفا و شامزادگان انان بود.

اخلاق پاک قسم نمول و دارائی است و از کلیه مایملک انسانی شریفتر و ارجمندتر است. - اخلاق سرمایه خوش بختی عمومی و احترام انسانی است و اشخاصیکه از این سرمایه سهمی دارند هر چند که ممکن است تقم مادی از دنیا نصیبشان نشود ولی در موش هرة شایان از احترام و شهرت و یک نامی خواهند بود. در زندگانی صفات حسنه تنها معرف انسان است و روح سعی و عمل و تقوی و یکو کاری بر همه چیز دیگر مزیت و رجحان دارد و اساسی که واقعا پاک سیرت و یکو کار مستند یشرو و یشانک تمام مودمند.

نیت صادق و پاک اگر مبتنی بر شناسائی صحیح نفس و ادبیت از قواعد عاقلانه باشد مدت زیادی در زندگانی با انسان همراه است و اعتقاد و قدرت او میبهد و او را صاف و مستقیم نگاه داشته روح جدیت و فعالیت را در او میبهد. «سریع من رود پا و» میگوید (هیچکس مجبور و موظف نیست که در دنیا بزرگ و متمول یا عالم و عاقل بشود ولی بر همه کس فرض و واجب است که صادق و درستکار باشد)

اما قصد و نیت شخص علاوه بر یائی صداقت باید در جنب عمل دارای پرنسپ و قاعده صحیح نیز باشد و «انزمت راستی و درستی و تقوی بدون اجراء از راه معنی سرکنندگی که در زندگانی دای قاعده و پرنسپ معنی ساده هائند کشتی بی سکان و قطب نائی است که باورش هریاد و جریاں هر موحی باین طرف و آن طرف میبندد. مانند شخصی است که مقید هیچ نظام و قاعده و قانون و حکومتی باشد - «مردم می گوید» قواعد اخلاقی قواعدی عمومی و اجتماعی

است و به استنات آنها پسر می تواند در مقابل دشمن سفاک خود پداخلاقی وی نظمی صفا آرائی و قیام نماید .

یکی از خطبای بزرگ و مشهور در موقع مسافرت خود رم خواست چیزی از اصول فلسفه درآید چون پهلاد و بدین قصد بملاقات ایکتوس حکیم رواقی مشهور رفت - ایکتوس چون بدین خطب اعتقاد نداشت او را باسردی و بی میلی پذیرفت و او گفت : « تو محوای و افشا اصول و قواعدی کتب کثیف و فقط قصد افتاد و جیب جوئی از مسلک من داری - » غلبه گشت : « اگر من بخواهم بر تو اینگونه مسلکها بشوم اوقات منجم مانند تو گذائی خواهم بود که به طروف طلا و خرقه خواهم داشت و به مرکب و خدم و به زمین و ملک - ایکتوس در جواب گشت : « من بخواهم این چیزها را داشته باشم و باوجود فقر ظاهری من تو در حقیقت از من ثمری - فرق من و تو اینست که من اصلا و احتیاجی بپامی و معمم ندارم و تو برخلاف داری - پس من از تو شرف و توانگرترم - من اعتقاد نمیکم که فیصله همیشه يك درباره من میکند یا سورد - باینجه در صدد تملق گوئی و مداهمه از وی نیستم - من بجای ظروف طلا و نقره تو استقلال نفس و بی نیازی دارم - تو ظروف نقره داری و افکار و عقاید سفالین فکر من برای من بهرزه نشود هتاوری است که با کمال خوشی و غرمی عمر خود را اشتغال با آن میکنم - او از صالت و عظمت و اضطراب و یقارای دائم چه داری ؟ - تمام دارائی تو در خطر توکم و کوچک است و بی مایهات من - طرمن زیاد و بزرگ است امیال و آرزو های تو هرگز برآورده نیست لیکن آرزوهای من تمام آورده و حاجاتم اجابت شده است ،

استعداد و تریحه و حتی نریخ و ژبی در دنیا نادر و کمیاب نیست اما نازنی و قریحه منکی بر راستی و صحت عمل نباشد آیا میتوان بر آن اعتماد نمود ؟ البته - زیرا کسی وقتی مورد تحلیل و احترام واقع میشود و طب اعیان و اعتماد دیگران را می کند که راستی و صداقت توأم باشد - راستی و صحت تمام فضائل و مزایای انسانی است و وقتی رفتار و کردار شخص با آن آمیخته باشد در هر کلمه و از حرکات اسانوری درخشان مینماید - راستی پایه و ریان اعتماد اسان است و صبر در هیچ چیز در اسان مردم جلب اطمینان نمیکند و بطوری که همه میبایم مستحق شرط و اساس شخص و حیثیت اسان در دنیا اینست که مردمی اعتماد داشته باشند یعنی بداند که وقتی میگوید چیزی را مدام حتماً ارا میداد و وقتی وعده میدهد که کاری را خواهم کرد بطور حتم ارا انجام میدهد - تا بر این اعتماد و اطمینان مبره نرسد است که هر کس صاحب آن باشد می تواند خود را بدالم معرفی نماید و احترام و عادت طاعت را بسود جلب کند .

در امور دنیا و مسائل زندگانی اخلاق یستر مداخله دارد تا اصل و فکر و طلب مؤثر تر است تا منظر و دماغ و ملکات فاضله از قبیل تمالك نفس و برداری و خود داری ستر کار میکند ، انواع و قریحه سرشار - باینجه برای اداره کردن زندگانی شخصی یا اجتماعی هیچ مایه و وسله بهرادر داشتن بهرزه از ذوق سلیم و حس راستی و صداقت نیست ، ذوق سلیم در صورتیکه با تجربه و مکی فطرت آمیخته باشد ایجاد عقل و دانی و بربری و فطری میکند و باینجه میتوان ادعا کرد که خوبی و یکی

عنان عقل و دوايت است و در اثر اعتدال و آميزش جنبه مادي و جنبه روحاني انسان بوجود ميآيد .
سرمه‌آري تير ميكويد ، توافق و مشاقت عقل و يکوني از پندين صحت است و اين دومين
لازم و ملزوم يکديگر مي باشند بطوري که عقل مردم آنها را بکو ميکند و يکوني ايشان آنها را عاقل
و خردمند مي سازد .

بواسطه همین قوه کنترل اخلاق است که می بینم بعضی اشخاص در زندگانی
ماسب تقود و تقوی می شوند که برابر از مزایای عقلی و فکری آنها بیشتر و بالاتر است - این
گونه اشخاص مثل آن است که بوسیله يك قوه مخفی و قدرت پنهانی کار
ميکنند و (دست خبیث) همیشه با آنها است . « دورک » در حائیکه راجع یکی از
اشراف و نجای مقدر قرن گذشته صحت میدارد ميگوید « قوی و فضائل او وسیله واسباب
او بود . علت این صبه آن است که مقصد و منظور این گروه اشخاص پاک و منزّه است و خود
آهام » با کزکی و صداقت مقاصد خود ایمان دارند و در نتیجه با قوا و جدیتی هرچه تمامتر پیش می
روند و از دیگران جلو میافتند .

هر چند صاحبان اخلاق حیده نامی و آرامی کس شهرت و معروفیت میکنند لیکن صفات
و مزایای آنها هرگز پنهان می ماند و همه کس بی به مبرزات آنها می رود . ممکن است بعضی ها
این قبیل اشخاص را بد معرفی کنند یا بعضی دیگر صفات و مزایای اخلاقی ایشان را سوء سر نمایند
و با بدعتی و سکت مدت قلبی گریبان گیر آنها گردد ولی بطور حتم و یقین سر و شکستی و استقامت
آنها در بازود بر تمام مواج و مشکلات قلبه خواهد کرد و پرودی احترام و اعتماد دیگران را
نسبت به خود جلب میکنند .

راجع به « شریدان » (۱) گفته اند ، که اگر اعتدال اخلاقی میداشت و ممکن بود که
مردم بوی اطمینان نمایند می توانست بر تمام دنیا سلطه و حکومت پیدا نماید ولی چون این پیک
امتیاز اخلاقی را فاقد بود تمام ملکات و فضائل برجسته دیگر وی تقریبا مقیم می قایم ماند . اخلاقی
وی در ظاهر خیلی جذاب و جلب کننده بود لیکن هیچ گونه وزن و نفوذی نداشت و به در زندگانی خود
او به در سیاست دارای تأثیر و نفوذی نبود . به همین واسطه حتی قدر ترین آکثور های قاتر هم
خودش را مانع او میدادست چنانکه روزی « داپنی » نام آکثور از مدیر تأثیر ادعای حقوق
« موه خود را میگردد و « شریدان » او را مورد رخش و دشنام قرار داده گفتم تو مگر مقام و منزلت
خودت را فراموش کرده ای - آکثور در جواب وی گفت - « خدا آقا بمن مقام خودم را فراموش
نکرده و فرق بین خودم و شما را بخوبی می داند . شما از حش و اصل و نسب و تربیت بر من
امتار و تمویق دارید لیکن من از حیث زندگانی و اخلاق و رفتار به درق شما هستم ر . و شما
امتیاز دارم

برخلاف « شریدان » « دورک » که هموطن خود او « دارای اخلاق و سربسته نبوده
و بررک بود . مشار الیه مانیکه دوسن می و صبح سالگی در کاتک احباب شده و کسم ، رلار ، انم ر
(۱) شریدان تأثیر نویس و خطاط معروف انگلیس است که در سنه ۱۸۱۶ رات ۱۸ در
تأثیر های مشهور او یکی « مدرسه ارادل و دیگری رشان است .

نمود مملکت اسم بزرگ و پرچمده ای از شود در تاریخ سیاست انگلستان باقی گذاشته است. اخلاق از فوق الماده خوب و خصائص و مزایای وی بشمار بود لیکن باوجود این یک ضعف و قبح در اخلاق او مشاهده میشد و آن فقدان اعتدال مزاج و حالت حساسیت وی بود که نبوغ و استعداد ذاتی او را نمای تند خوئی و عصبانیت وی میکرد - راسی هم دون داشتن اعتدال و ملایست اخلاقی که در ظاهر صفاتی خیلی جری و کوچک بنظر می آید هر گونه اخلاق و صفت پسندیده و عالی دیگر خیر و بقدر وقتش می گردد .

اخلاق انسانی مولود یکدسته وقایع مختلف و کوچکی است که هر یک از آنها کم و بیش در تحت تسلط و اختیار شخص میشد . هر روزی که میگردد یک درس و سرمشقی از خوبی و بدی بنا میدهد و هر یک از افعال ما هر چند هم که کوچک و نااثر باشد نتایجی از خود ایجاد می کند و پیرا مثل معروف است که **موی نازک هم سایه ای میاندازد** . ما را « شمل بینک » گفتار حکیمان دارد و می گوید هرگز از امور حرمی و مسائل با قابل غفلت نکنید و پیرا سا اتفاق افتاده است که همین امور نا قابل و جزئی دوسر نوشته و زندگانی شما تأثیرات مهمه میکند .

هر حرکت و هر تفکر و هر احساس ما اثری در تربیت قوای فکری و عادات و مدارات ما دارد و در زندگانی آب ما اثر های عده ی نباید . این تربیت اخلاق اساسی دائما در تیر و تبدیل است و با پیوسته رو به روی می رود یاد بدی یعنی یا از یکطرف پست رشد و تعالی صعود می کند و یا از طرفی پسوی انحطاط و پستی فرود میاید . « دوسکین » میگوید « هر یک از خطی و خطایاتی که من در زندگانی مرتکب می شوم بر علیه من قیام می کند و خوشی و سعادت را از من جلب می نماید و قوه تصرف و فهم و ادراک مرا مختل می سازد - اما برعکس هرگز سعی و جدیتی که در گذشته از من بظهور رسیده است و هر فرق راستی و حقیقتی که از اعمال و افکار من تأیید شده است همیشه با من صاحب ی همراه است و مرا در حصول آمال و مقاصد نیکم تقویت و تشویق می کند .

قانون مکابکی که می گوئیم و عکس العمل مساوی یا یکدگرمد ، در علم اخلاق بر حقیقت دارد اعمال خوب و بد هر دو در ما پ خود تأثیر عملی و عکس العملی دارد و همان اثر را هم در اشخاصیکه تابع آنها هستند و از آن ها پیری و تقلید بنایند ایجاد میکند - اما انسان خالق و سازنده حوادث است نه مظلوم و مصروع آن (۱) و باینجه اگر مردم دارنده خود را بکار بیندازد و تربیت اعمال نکند خود را مقرون بصلاح و یکی سارد و اوردی احتساب ورود

(۱) بدی اندک گوئیم ، سان علوان خوب است نه است گوئیم خفا و بدی آورده اند . اخلاق اساسی است که از میان حرات و سرد و سستی برای داد ایجاد میکند . قوا و قدرت حقیقی ما از روی ترقی اخلاقیان مسجده میشود . از بدن مواد و مالی که یکی کاشی روح میسازد و قهری محلل بر ما میکند دیگری کلمه عز را ایاد و کاه دار میسازد . آخر و ساروج درهر بنائی یکی است و باهم فرق و اختلافی ندارند : فرق بین سازنده و معمار است -

«دین برافرد» میگوید «هیچکس غیر از خود من نمیتواند زبان و شناسائی من را بداند و سعادتمانی که برای من رخ میدهد همه دست خود من تملک شده است. هر وقت من دچار ریج و مشقتی میشوم میدانم که موجد اصلی آن غیبط و خطای خود من بوده است»

ایجاد اخلاق عالی و راقی بدون سعی و جدیت و تحمل ریاضت میسر نمیشود. باید مشق کرد که دائما مواظب رفتار و کردار خود باشیم و همان و اختیار نفسان بدست خودمان باشد. در راه رسیدن بقصود ممکن است حواص و مشکلات هدیده بر خیزیم و گاهی هم موقتاً مطلوب و در مانده بشویم ولی باید پانام این مشکلات مبارزه نمود و اگر روح ما قوی و قلبان پاک و صادق باشد بدون هیچ شک و شبهه از میدان، مطهر و پروژ یرون میاییم و بقصود مقدس غرض نائل میگردیم. همان سعی و جدیت در پیشرفت و امید رسیدن به اخلاق عالیتر بهترین مؤید و مشوق ماست و هر کوشش و عاهداری که از روی خلوص و صداقت از ما ظاهر شود سنگ بنای اخلاقی ما را ثابت تر و استوار تر می کند.

زندگانی رجال بزرگ که بهترین نمونه بشریت هستند بمنزله چراغی است که ما موظف هستیم در پرتو آن بطرف حصول اخلاق فاضل تر و عالیتر بکوشیم. مقصد و منظور ما در زندگانی باید کسب غنا و ثروت روحانی باشد نه تنول و مکتنت مادی. احراز مقام و منزلت ارجحند در اختیار و شرافتمندی باشد نه در ساس و مقامات دیوی. باید متقی ترین و متدین ترین مردمان باشیم نه طاغترین و ستمندترین اشخاص. باید دری راستی و درستی و امانت باشیم نه در طلب کسب خود و اقتدار یرس کونسورت (شوهر و بکتوریا ملکه انگلیس) که خودش صاحب خلقی پستیده و ملکنی فاضله بود و همه کس در تحت طود اخلاقی وی واقع میشد در موقع توزیع جوائزی که ملکه برای دارالفنون «دولینگتن» مین میگرد عادت داشت که جایزه هارا در میان اطفالی تقسیم مینمود که صاحب اخلاقی پاکیزه و قلبی رؤف و روحی نجیب بودند و معمولاً به اطفالیکه این صفات و مزایا را داشتند بیشتر توجه مینمود تا بانهائیکه زرنگتر و باهوشتر و در تحصیلات خود سعی تر بودند.

اخلاق شخصی از رفتار و احوال وی ظاهر و مشهود می گردد و در عالیترین اشکال خود صارت است از اراده اساسی که در تحت تاثیر مذهب و مشرات و عادات او عمل می کند اخلاق عظم سر شود را با کمال دقت و مراقبت انتخاب نموده و با ثبات و استقامت آن را دنبال مینماید و همه جا و حلیه را یش از شهرت محترم می شمارد و مصابت وجدان را بر تعجید و تصحیح همه عالم ترجیح می دهد و در حالیکه به شخصیت دیگران احترام می گذارد بنفس و استقلال خودش را هم حفظ می کند و برای شناساندن مزایا و محضات خود بی هیچ دخل و تصرف و تشریش راحت می نشیند قاصور ایام آن

— که با آنها بنا های مختلف ایجاد میکند. باخونسطه است که از میان یک خانواده و در تحت تاثیر همان محط و حوادث یکسر برای خود قصر میسازد و رادش بواسطه بی لیاقتی و بدون معنی تا آخر عمر در کله خرابه و بدوختی زیست میکند. آری قطعه سنگی درشت که مانع و عائق راه اشخاص ضعیف و درمانده است در راه اقویا و صاحبان اراده متین بمنزله پله میشود که انها را بطرف ترقی و تعالی سوق میدهد.

از کتاب «زندگانی کوتاه» تألیف ه. لویز

دارا ظالم سار و مردم بهمانه .

هر چند ستمش و نوبه تأثیر مهم و عمیق در ساختمان اخلاق دارد ولی اساس و ریشه آن باید متکی برای روحانی خود شخصی باشد زیرا فقط این قوه است که زندگانی بشری را پرمیبارد و استقلال و فعالیت با افراد می دهد . دایال یکی از شرای عصر الیزابت می گوید ، « اگر انسان خودش را از آنچه هست نتواند بمقامی بالاتر برساند موجودی حقیر و ناچیز خواهد بود » بدون داشتن مقداری قوای فعاله که عبارت از اراده ، پارسه اخلاق ، عقل و کاست است زندگانی انسان بلا مقصد و منظور می شود و در حوس آنکه مانند نهر آبی روان باشد و عرا و غلبه ارغود دیگران برساند و هرج کار خجابت يك ناحیه را حرکت یارود سلاب مردابی را کد خواهد بود که هیچ ضی از آن عاید شواذ شد .

وکی از این قوای عناصر اخلاقی را حرکت و فعالیت در آورد و اسان پرنشانی مقصد و منظور عالی خود از منافع دیوی چشم پیوشد و داخل جاده تقوی و وظیفه شناسی شود آوقت است که می توان گفت او بسرحد کمال وجود رسیده و بهترین نوبه اخلاقی و عالی رین صفت مردانگی را از خود پمنه ظهور رسانیده است .

رفتار و افعال چنین شخصی ستمش زندگانی دیگران می شود و اقوال و کلمات او هر يك ایجاد فعل و حرکتی می کند . همین سبب بود که گفته های لوتر در اطراف و اکناف مملکت آلمان طنین و ولوه انداخت و پل « ریچتر » هر کلمه او بترله اعلان جنگی کار می کرد و همین سبب بود که زندگانی اوبا زندگانی وطنش آمیخت و هنوز روح او در اخلاق آلمان حوان زنده و پایدار مانده است .

از طرف دیگر فعالیت بدون صداقت و درستی و روح نیکی ممکن است موجد شر و آفت باشد .

« وایس » در کتاب « اخلاق » خود ی گوید نزدیکترین و خطرا کترین دشمن کمال اخلاقی قوای فوق العاده و فعالیت بسیار در زندگانی است که اگر با تکبر و خود خواهی و جاه طلبی آمیخته شود نوبه کاملی از دیو حقیقی ایجاد می کند از همین قبل اشخاص اند جباران سترک و غریبن عالم که دست تقدیر آنهارا برای اجرای قضای هولناک خود بر میانگیزد و فساد و خرابی عالم وابدارد (۱)

(۱) - یکی از این قبیل اشخاص بابیون « کیر » است که قوای خارق العاده داشت ولی فاقد هر گونه فضائل اخلاقی بود . مثالیله انسان همنوع خود را بادی درجه پست و حقیر میدست و در يك موقع گفته بود مردم خوگانی هستند که از خلا تنه می کنند - من هم خلا پیش آنها میرزم و هر کجا که اراده کنم آهارا سوق میدهم - در سال ۱۸۱۲ که « آبه دوراوت » را « سقارت لهستان » میفرستاد در موقع هریمت او بوی گفت ،

« مواطی پاش که از سفره رنگین ولید و زهای خوشکل غلنشوی » - بنوام کوستانت می گوید این خطاب بابیون يك کنش متعجب شصت ساله تفر و ازجاد صیق او را از صوم نوع شر معوی طاهر می سزد (مؤلف)

دوست بر خلاف این اشخاص هستند که آنکس فوا و محالیت آن ها آمیخته با تعایت اخلاقی و صداقت و درستکاری است و قانون زده گانی آنها وظیفه شناسی می باشد . این اشخاص در مشاغل عمومی و معاملات و زندگانی خانوادگی خود عادل و درستکارند و بساطت فطری می دانند که عدالت همانطور که اس اساس حکومت یک ملت است برای اداره خانواده نیز از ضروریات اولیه شمرده می شود . اینها در اقوال و رفتار خود امین و صادقند ، با دشمنان خود پسانت و حیوانی در رفتار می کنند و به منتفا و درماندگان رحمت و شفقت دارند . «شریدان» نامه بی بیلانی خود فوق العاده سخاوتمند بود و هرگز یکی آزادی سیرسانید و همین جهت راجع بوی گفته اند که :

« طبع او در موقع مجادله هرگز باخبر الحاط قلب کسی را حسنه دار نمیکرد »

همین طور بود اخلاق « فوکس » که بواسطه خوش قلبی و مهربانی محبت و احترام همه کس را نسبت به خود جلب کرده بود . مشارالیه بی نهایت شرافت و جبلت خود جلالت مند بود و قصه ای را که راجع وی نقل کرده اند حقیقت این امر را ثابت می نماید . روزی یکی از تجار که مبلغی از وی طلبکار بود و قبضی هم در دست داشت برای وصول طلب خود حاض او آمد . فوکس در انبوه منزل شرفین ملکی وجه قدید و تاجر تقاضا کرد که طلب او را از همان پول مردارد . فوکس در جواب کفایت می این بولی را به « شریدان » مقرر و ضم و غیر از شرافت خود که بغیر از وثیقه نزد و گذاشته ام سند دیگری باو نداده ام و اگر اتفاقی برای من حادث شود او هیچگونه مدرکی برای وصول طلب خود نخواهد داشت . تاجر همینکه این حرف را شنید فوراً قفس خود را باز کرده و گفت پس منم یو لبم را بشرافت شما فرض میدهم و فقط همان اکتفا میکنم . فوکس از اطمینانیکه تاجر بوی کرده بود اظهار تشکر نمود و گفت پس در اینصورت شریدان باید قدری دیگر تامل کند زیرا طلب تو پیش از او است

شخصی با اخلاقی معمولاً با وجدان هم هست و در گفتار و کردار خود جز

ر طبق ملامت وجدانی خویش عمل می نماید . وقتی « کرمول » از پارلمان تقاضا کرد که بجای شرافت لالاین و از کار افتاده قنونی سرانجام جوان و دلاوری به بند گفت « برای این مقصود باید اشخاصی انتخاب شود که در احوال خود حس وجدان را مرعی دارند » و اینجست افرادی که رئیس ان « آهین » او را تشکیل میدادند همه از همین قیل اشخاص انتخاب شده بودند .

علاوه بر حس وجدان اشخاص با اخلاق حس ادب و احترام هم دانند و هر کس را رای این خصیصه باشد میتوان او را عالیترین و سبب ترین نمونه انسانیت دانست . احترام به پسر هائیکه مورد تعظیم و تقدیس سلطه های گذشته بوده احترام به مسنده و اذکار منزه و پاکیزه . به بزرگان رجال در قرون ماضی و علا و دانشندان در عصر حاضر از واجبات اولیه اخلاق بشمار میرود . علاوه احترام برای راحتی امراد و خوشحالی حائله ها و سلامت مل بر از ضروریات است زیرا بدون آن حس ایمان و اعداد از مان میرود و دیگر « اطمینانی با احساس باقی میماند و به خدا و به صلح و آرامشی در احتیاج بر قرار مشود و به پشرفت و تکاملی . احترام یک مفهوم دیگر مدد و دیانت است . و بمنزله بند و رابطه ایست که افراد را یکدیگر و بشریت را به خداوند

محصل می سازد .

« ستر تماس او و پوری » میگوید کیبکه دارای روح سلیم باشد او تمام حوادث طبیعی حاصل میکند و آن تجارب را با ادله و رهاات عقل خود ستیجده و نتیجه آنرا سر مسق افصال و حرکات خود قرار میدهد . این شخص جلال و عظمت را دوست میدارد و از بد نامی و دسوائی طرد دارد و با همان قناعت که فرمان میدهد با همان قده هم فرمان میرد و اطاعت میکند زیرا هر دو را بمنزله نتیجه یک منظور واحد یعنی انجام وظیفه تلقی مینماید . چو میداند که حق مطلق درگسترین عطیه طبیعت انسان است مطابق احکام و قوانین آن رفتار میکند و زمام تقدیر خود را بدست خویش می گیرد . در میان جماعات بشری ان شخص ستره آقامی است که در پرتو نور تاذک آن مردم راه خود را می بینند و با قاض و غلام صحیح حرکت میکنند . مثلا او را بدوستی اعتبار مینماید . اشخاص لاابالی و کم تجربه از او سرمشق می گیرند و خصال و اخلاق او پسرله دارویی مؤثر در مردمان شریر و بد اخلاق تاثیر میکند باین قریب زمان بجای آنکه از او بگریزد با او هیچ گذشت و او سرور ایم را در عوس آرد که از صف فوای بدی خود حس کند . از اذیه یاد فوت روحای خویش می نمید . این شخص هرگز احساس رنج و آلدی نمیکند و الاام را بمنزله دوستی تلقی می نماید که می خواهند عقل و زحیر دست و پای او را بشکنند و او را از زمانه رهایی دهند .

قوت اراده اساس و پایه هراخلاقی بزرگ و عالی است و هرجا اراده قوی باشد آلیا نشاط و زندگانی هست و هرجا اراده نباشد ضعف و بیچارگی و فلاکت حکمفرماست . صرب البلی معروف است که « شخص قوی و آبشار هردو راه خود را باز می کنند » . هرگاه و بشوائی که دارای اراده قوی و روح بلند و عالی باشد نه تنها راه خود را در عالم باز میکند بلکه جمعی دیگر را نیز در پی خویش میرد و هرکار او دارای تیرز و اهمیت خاصی است و از هر حرکت وی علامت شوق و نشاط و استقلال و اعتماد پس می مویداست و بدون آنکه خودش ملالت باشد احترام و سایش و تعبد دیگر ارا پیود طلب میکند . لوئر و کرمول و واشکن و بیت و ولینکن و برناه و فنین بزرگ دیگر عالم همه دارای این نصیبه هم یعنی قوت اراده بوده اند .

در صقی که « گلاستون » مناسبت وفات « لرد پالرسون » در مجلس عوام انگلیس ای از کرد واجب املق و وفات او چنین گفت « عقیده من قوت اراده و حسن وظیفه شناسی و استقامت چنان اخلاق و تربیتی در او ایجاد کرده بود که ما همیشه او را سرمشق رفتار خود قرار میدهم و در راه اعدام و طاعه او را تاسی و همت میکنیم . همان قوت اراده بود که با صف و ناتوانی پیری مقاومت آورد و استقامت عظمی در راه دین او بهتصود گردد . دیگر از خصائص و مزایای اخلاق پالمرستون این بود که هرگز احساس شرم و غصب در دل او راه نیافت و برای این مقصود هم تحمل ستم و مشاب فوق العاده نمیکرد بلکه ساختن فکری او طوری بود که طعنت از خشم و غصب اجتناب مینماید .

همانطور که آمد با قطعات آهن را بطرف خود میکشد فائیدن برک بر اشخاصی را که

با خودشان مشاهد اخلاقی دارند بصورت خود جلب مینمایند ، « سرجان مور » از میان عده کثیری صاحب منصب که در تحت فرمان او بودند بزرگی مزایا و محاسن سه نفر برادران « فایر » را تشخیر داد و آنها هم در مقابل صفات و محسنات او را درک کردند و از ادب و شجاعت و حسن معاشرت وی تمجید نموده و سعی داشتند او را سرمشق و زوای اخلاق و سیرت خود قرار دهند . بعد از جهت نویسنده شرح حال « ویلیام لایر » میگوید « خصال و ملکات مور تاثیر حقیقی در ساختن اخلاقی آنها داشت و هر چند سرمشق اخلاقی این سه برادر شدن اقتضای بزرگی برای مور ایجاد کرده است ولی باید دانست که خود او هم دارای فکری صبیق و قضایای صحیح بوده است که بزرگی توانست مزایای اخلاقی و فکری آن سه برادر تشجیس دهد »

فصلت و روح و سعی و مجاهدت در دیگران هم تاثیر و سربایت دارد . اشخاص جسور و شجاع عموماً مردمان ضعیف و حابند و آنها را اخلاقاً مجبور میکند که از اعمال خودشان سرمشق بگیرند و آنها تاسی نمایند « تاپیر » قل میکند که در جنگ « ورا » موفقیکه اسپانیولها شکست خورد و در حال هزیمت بودند ناگهان صاحب منصب جوان موسوم « داولاک » از میان صف سرون چپ و کنار خود را در هوا ب حرکت آورده چه قشون را که هنوز متفرق نشده بود . متابعت خود بخواند و ما همین باس خویش رده از سنگری که در مقابل قشون فراسه بود عبور نمود و بسرعت برق شورش را بپایان صف دشمن رسانید

سربازان اسپانیولی همیکه ایصال را دیدند مثل آنکه سیم الکتریک اصابت آنها وصل کرد ، باشند همه ازجا دو آمدند و فقه کتان دربی او دیده و هنوز دقیقه نگذشته بود که خطوط فراسوهارا درهم شکستند و آنها را متهور و متواری ساختند .

همینا همین حال مشهود است در زندگی عادی اشخاص . مردمان سزورک و نیکو سیرت دیگران را در پی خود میکشند و هر کس در حوزه نفوذ و تأثیرات آنها واقع شده باشد آنها را ، میباید . این قبل اشخاص پستله مرا کر حیات و فعالیتت که نور شاط و مجاهدت از آنها باطراف می تابد . همینکه شخصی فعال و صاحب اخلاقی باشند ریاست و اقتدار نشین نام اشخاصی که زیر دست او کار میکنند مثل آنکه قوای خود را چند بار بیشتر از سطح احساس می کنند . وقتی « کالام » وزارت منصوب گردید غرض شخصی و انانیات اخلاقی وی بشام شب و دو روز تابان وزارتخانه رسوخ پیدا کرد . ملاحظیکه فرماندهی « لایر » کار میکرد و مداخلت که او رئیس آنهاست و آنها فرمان مینمید همه از روح شجاعت و مردانگی وی بهره برد بود .

در موقعیکه واشنگتون دست دماغی قشون امریکا را برل سود حالت روحیه قشون بطور محسوس باسانی فرق کرد . مثل آن بود که فرقه آنها را دو مقل کرده اند . چندین سال بعد یعنی در سنه ۱۷۹۸ وقتی راشنسی دیگر بر و اردر داده بود و در صورت و دور گوشت ازوا و راحت اختیار سوده بود پاره ای از سربازان امریکا پیش آمد و احتمال وقوع حکمی میرفت و اینصورت « ادمنس » رئیس حاکم وقت مکتوبی این معنی به واشنگتون رش اگر اجازه بدهید اسم شما را واسطه قرار دهم زیرا تری که او آن گرفت میشود از چنین دسته مشون معطر آن اثر حاصل نمی شود . آری اخلاق و توانائی در واشنگتون تا این اداره در علم

مومنانش عزیز و محترم بود.

«تأثیر تاریخ» جنگ شبه جزیره، «واقعه ای را قتل میکند که توطئه و تأثیر اخلاقی یک نفر فراتر از حد را در سربازانش نشان می دهد. قشون انگلیس در «سورورن» توقف داشت و «سولت» نامدار قوای خود آماده حمله به آنها بود. ولیکن در آن موقع در اردو حضور نداشت و تمام سربازان منتظر آمدن وی بودند. لیکن دیری نگذشت که سوار یکی و تنها از روی کوه پدیدار گشت و او خود ولیکن بود که ببطرف اردو میامد. یکی از سربازان فوج یرتال او را شناخت و فریادی از روی شادی گشت. بلافاصله صدای هلهله و هورا از تمام افواج بلند شد و همه جنگی سربازان انگلیس که همیشه در جنگها برس و رعب بدل دشمن مانند از دشمنی اردوگمارا بلرز می درآورد. ولیکن همینکه به قطعه مرتضی رسیدند کی توقف نمود زیرا بخواست هر دو قشون از آمدن وی اطلاع حاصل کنند. در ابوقت جاموسی فردی رفته «سولت» را که در همان حوالی به مسافت خیلی کمی ایستاده بود باو نشان داد. ولیکن چشم خود را از دور نگاه داشت و گفت «سولت» دوخته مثل آنکه با خودش حرف زندگفت. آن سردار دلیر همین نزدیکی در مقابل ما ایستاده است ولی ملت حرم و احتیاطی که از خصم اوست تا از سبب غه و هلهله قشون ما مطلع نشود حله نخواهد کرد. در عرض ایستاد فوج ششم میامد و من میتوانم او را شکست بدهم» اتفاقاً پیش بینی او درست بود و بهینطور هم شد.

گاهی اخلاق شخصی تأثیر و خاصیت ظلم را دارد و مثل آنسکه بعضی اشخاص صاحب قوانین خارق العاده میباشند. بپای میبخت اگر من پام را بر زمین ایتالیا بکوم قشونی از زیر آن طاهر میشود. بقول مورخین فقط کلمات «پطرس درویش» سبب شده که سرتاسر اروپا قیام نمود و بطرف آسیا هجوم آورد (۱). معروف است که صای خلیفه هر بیش از شمشیر سرداران جنگی بر دل مردم تونس و رعب مستولی مینمود. تنها اسم بعضی اشخاص مانند اوار کرا در گوشها طنین می اندازد. وقتی «دوگلاس» زخم مهلکی در جنگ برداشته و پسر نرغ در میدان افتاده بود امر کرد که اسم او را با فریاد بلند صدا کنند و گفت همیشه در خانواده ما عقیده داشته اند که یکی از افراد آنها در موقع مرگ جنگ بزرگی را فتح خواهد کرد. چنگویان قبله او همینکه نام وی را شنیدند جرئت تازه گرفته دوباره بطرف دشمن حمله بردند و اتفاقاً هم مغرور و پیروز گردیدند. و اثر سکوت در همین موضوع گفته است.

«پس از مرگ دوگلاس اسم او چنگرا فتح نمود»
عده از رجال عالم پس از مرگ خود تامل متح و غلبه شایان گردیده اند. میشت میگوید «سزار هرگز در عمر خود مغرور و با عظمت تر از آن روزی نبود که چپه پسر و فرزند وی را زخمهای خون آلود بر زمین افتاده بود. در آنروز او در انتظار پاک و متره شده و کلاه گشاهان خود را با تمام داده بود. اخلاق عالی «ولیم دو راز» مسمی به «ساکت» وقتی کاملاً در مومنانش تأثیر نمود که خود او را «زوریتها» در «دلفت» بقتل رسانیدند و همان روز مرگ وی تمام ایالات هلند

مطلقا قسم یاد کرده که «پای خدا تا آخرین قطره خون خود را در راه حق بریزد» و همین کار را هم کرده.

این مسئله در مورد تمام رجال اخلاقی و پهلوانان تاریخ صدق دارد. زندگانی اشخاص بزرگ مانند اثر و نمونه غنا تألیف است از قوا و فعالیت بشری. اشخاص خودشان میسراند و چشمان ممدوم میشود لکن افعال و افکار آنها الی الابد باقی میماند و تأثیر عینی در نسلهای آتی ابرام می گذارد و باین ترتیب روح سیات آنها در طول زمان جاودانی مانده و بتکلیف و ساختن اخلاقی آدمگان کمک میکند. مردمائیکه بذروه عظمت و ارتقاء اخلاقی رسیده اند بمنزله نورافکن هائی در خط سیر بشری میباشند که محیط اخلاقی عالم را روشن میکنند و مردم را در جاده فضیلت و تقوی هدایت نمایند. نور تابانک روح این اشخاص همیشه غلغله و جاود است و نسلهای آتی را روشن و نورانی میکند.

اسان فطرتا با اشخاص بزرگ احترام میگذاریم و آنها را تقدیس و ستایش میکند زیرا این اشخاص قوم و ملت خود را بزرگ و سر بلند میکنند و تنها ماسرین بخشش بملک و فرزندانشان است. آنها را هم بدراج طایفه میدهند. اعمال و افعال آنها ذوق و سرمشق قوم خودشان میشود و کارهای بزرگ و افکار عالیای که از ایشان ناشی میگردد بزرگترین عبرت و سرمایه بشری بشمار میرود. این اشخاص زمان حال را بازمانده است و متصل میکنند و مقاصد و افکار عالیه را برای زمان آینده تدارک می بینند. پستی اخلاقی اسان را آنها برشالوده مین و مستحکم قرار میدهند و منز مردم را آنها با افکار ستوده و مقاصد عالی آشنا می سازند.

اخلاق وقتی با فکر و عمل توأم گردید چنانچه اندی و جاودانی بخود میگیرد. غالباً افکار یکنفر متفکر بزرگ مدت چندین قرن در مغز مردم باقی میماند تا بالاخره در زندگانی روزمره نهادنیل شود و ببردکار و عمل آید. این قبیل افکار در طی ازمته و قرون زنده مانده و در فکر و روح اشخاص هزارین سال بعد ظهور میکنند تا اثرات عینی میسازد. موسی و داود و سلیمان و افلاطون و دیمقراط و کزرفن و سنکاسیرون و اپیکتتوس هنوز از میان قبر خود با ما تکلم میکنند و هر چند افکار آنها بزبانی غیر از زبان خودشان بیان شود باز در روح و اخلاق ما اثر و نفوذ کلی دارد. «شردوربارکر» بگوید تنها بکنفر مثل سقراط از افراد بااستقامت کارولین جنوبی برای یک مملکت مفید تر و ذقیمت تر است و اگر بابا بزرگوار روزی استقامت بخو و ممدوم گردد ضرر و خسارت آن بقدر فقدان یک سقراط خواهد بود (۱).

رجال قبال و متفکرین بزرگ در حقیقت اشخاصی هستند که تاریخ را بوجود آورده اند. تاریخ جز سرگذشت بشریت که در تحت نفوذ و تأثیر رجال مبرز از قبیل یسوعیان و سلاطین و پادشاهان و فلاسفه و سیاسیون کار کرده است چیز دیگری نیست. «کرایلا» کاملاً صحیح است که

(۱) داسموس بقدری با اخلاق سقراط احترام بیکداشت که میگفت من هر وقت در جایی بودم و عقاید و افکار این شخص بی نظیر را تحت مطالعه و دقت قرار میدهم او را در آملای در ذریب نموده و مصومین تصور میکنم و بی اختیار میگویم «ای سقراط مقدس رای با ده کن»

تاریخ عمومی عبارت از تاریخ زندگی بزرگان است. اما جدید بدست این اشخاص تاریخ زندگانی ملل کشوده میشود. این آثار آنها تا اندازه موارد محیط و سیر خودشان است. مفاد آن تفکر عامه و افکار منز توانای ایشان میباشد. این افکار بزرگ خود را در خارج انتشار میدهند و همان قوه تفکر آنها ایجاد حوادث و نتائج عالم را میکند. اصلاحات اجتماعی و سیریت فکر ابتدا همین متوال بدست مصلحتین اولیه شروع گردید.

«امرسون» میگوید هر مصلک و دیناتی را در حقیقت باید اثر وسایه از یک شخص «برک دست» مثلا اسلام سایه از محمد (ص)، «پیورتانسم» سایه از «کالون»، «رزویشم» از «لوپولا»، «کوبکرسم» از «فوکس»، «موریشم» از «پسلی» و «اولیشم» از «کلارکسون» (۱) میباشد. اشخاص بزرگ تاریخی عمیق از افکار خویش در عصر و زمان خود و در میان قوم خویش باقی می گذارند چنانکه لوئر همین تاثیر را در آلمان جدید و فوکس در اسکاتلند داشت (۲) کسیکه افکار او بیش از همه در ایتالیا نفوذ و اثر دارد، دانته است. در مدت چندین قرن انحطاط و تافس ایتالیا کلمات و افکار دانته (دانش) مانند سراج فروخته شده ای مایه مرغان نامی اصلیت بوده است. مشارالیه پیشرو و پیشانی استقلال ملت خود بود و به عقیدت همین آزادی حامل هزار گونه سختی و مشق کرد و ثابت هم جان خود را در راه آن داده ایتالیا را با او از مظالم ملکی خود می شرود و پیش از سایر رجال گذشته خود باو مصرت دارند و آثار او را هر کتاب دیگری بیشتر میخوانند. از تاریخ فوت او تا بحال هر ایتالیایی تحصیل کرده اشعار خوب او را از حفظ نموده است. و باین جهت زندگانی او فرد و بالتبعه تاریخ ملی آنها در تحت تاثیر عظیم و افکار وی ایجاد گردیده است. (۳) (۴) در سنه ۱۸۲۱ این جمله را یکی از دولتماندان نوشت

(۱) اسامی پنج فرقه از فرق مختلف مسیحیت است که بدست اشخاص مذکور در فوق

تأسیس گردیده

(۲) «شرف» و «ظفر» از آن بزرگان زمان حاضر است. «ظفر» باید شریف فوکس نام عالم صانع تر بود. در جایی که آن شخصکشی داخلی را میبکشد و بر هر گونه آشوب و ولولت برپا بود و «فوکس» پیش از همه کسی که در تاریخ بود مسلم و آلودگی را چند بهره از و کسار دارد. سازه کثرت هر دو باید باشد. «پسلی» و «کلارکسون» این کار مهم فقط یک قسمت کوچک از تمام دولت را به دست خود میگیرند. «دردم» باید بداند که آنها انستیتوت و بدست سبب ایجاد شده اند و در این بین و این اند و آفریننده اها در یک لحظه میگردانند و بعد در که هر لایه و تقوی و آثار زیاد. «فوکس» بنیامین بزرگ و با «شرف» قریب دارد. «دردم» در هر هم سبب شده که پناه می دهی وی ایمان آوردند. «پسلی» و «کلارکسون» تمام دنیا را در تحت تاثیر خود در وقت آن فوق ایجاد حکم نمود. فکر در این حالت دیگر است. هر سبب که این شخصیت مهمان خود را در این وقت رسیده و فکر را روح را در آن رتبه دارد. «کلارکسون» اسکاتلند مولود داشت و «پسلی» است. اول، «دردم» از دهه ۱۸۲۰ و «شرف» و «فوکس» در هر حال بر سر می ایستند که این شخص وضع کرده است. (۳) «ملاحظات کلامی»

ایطالیایی ها بطرز دانه صرف مرتد ، بسپك دانه می نویسند . شیة دانه فكر میکنند و دانه را خوب می بینند و واقعا کار را بجائی رسانیده اند که دیگر مضحك بنظر نیاید لیکن اصافا دانه استحقاق این همه تعجب و ستایش هموطنان خود را دارد . (۱)

همینطور یکده اشخاص بزرگ و ثابته از عهد (انفراد) تا زمان (البرت) زندگانی خود را سرمشق اهالی انگلستان قرار داده و دو نتیجه اخلاق مانا انکلیس را بوجود آورده اند ، از میان این اشخاص کسیکه بیش از همه در مردم غرض و تاثیر داشته اند زرگان دوده الیزابت و کرومول و زمان بن این دو دوده بوده اند و برجسته تر از همه آنها شکسپیر و « رالی » و « پرولی » و « سیدنی » و « باکن » و « ران » و « مررت » و « دامپتن » و « دییم » و « الیات » و « وون » و « کرومول » و « مده کثیری دیگر میباشد که بعضی از آنها دارای صفای ذنی فوق العاده و بعضی صاحب اخلاق پاک و حبیه بوده اند . زندگانی این رجال بزرگ کم کم یک قسمت از حیات عموم انگلستان شده است و افکار و اعمال آن ها در میان ملت پرتوله عزیز ترین میراث ازمته گذشته مورد تقدیس و احترام می باشد .

از اینست که بزرگترین و دیده دار ترین ملت در میان ملتهای آمریکا باقی گذاشت و هرگز نفی زدن نمی کند ، بلکه و بی آلتش به جفاقتی که خدمت مضی دیش بود . بزرگی و عظمت را بدست آورده و سایر ملت های بزرگ را هم به پویای نگر و تدبیر و سیاست وی نبود و بلکه مربوط با شرف و سیرت پادشاه او یعنی شرافتمندی و پاکدامنی و صداقت و وظیفه شناسی وی بود .

این قبیل اشخاص بمنزله خیر و روح وطن خویش میباشند و آنرا در عالم سر بلند و مفتخر می سازند و از آثار اخلاق و زندگانی خود همة عظمت و افتخاری در اطراف آن پدید می آورند .

یکی از نویسندگان میگوید : « اسلامی و پادشاه جای رجال بزرگ بمنزله میراث یک ملت است که فقر و انحطاط و بدبختی و حق اسارت بهم نمیتواند آنرا از چنگ آن دلت بدر آورد . . . »

(۱) دانه هم مصحح مقیم بود . هم مصحح سیاسی و سجد سال بیش از شصت (انور . ماسون) مشارالیه شروع با ملاحظات کرده و رفو فکلیک سیاست از ادیب بود . مکلف حکومت باب حکومتی قضایی و غیر اداری است . کلمات مهم و پررنگ ذیل و دهم در پانصد سال قبل از این گفته است . سام دلت اخیر در ترتیب و ترتیب . دانه است لیکن من در هیچکدام قانونی ندیدم که حکومت دنیا را به روح پرورده باشد و به آنس در ده سال در این رابطه در امور دنیوی منع کرده است (هر در کتاب « سلطنت » قلمبسته) . دانه توجه و علاقه خاص باصلاح کلیسا داشت و کلمات ذیل و در سبب پیشگویی امر و اصلاح (در ده سال) در مذهب کلیسا کتاب تورات و انجیل است و در این کتاب احادیث و اسباب با بر این صحت احادیث پادشاهی بکلیسا باشد و کلیسا به پادشاه را اقتدار .

هروقت حیات ملی شروع به رستاخیز و جنبش نماید قهرمانان ماضی در خاطر مردم ظاهر میشوند و دیده مراقبت برقرار و اعمال آنها دوحته و آنها را تشویق و ترغیب می کنند . هر مملکتی که دارای این قبیل رجال بزرگ در گذشته باشد هرگز مغلوب و قهقور اجانب نمیشود و از بین نمیرود. بزرگان رجال چه در دوره زندگانی و چه پس از مرگ بمنزله نمک زندگانی میباشند و کثر آنرا که آنها کرده اند اعجاب و اخلاق آنها همه وقت حق خواهند داشت که آرا دوباره انجام دهند . زندگی این اشخاص در دستان در حکم نموده و سرمشق است و دیگران را به پیروی و تاسی از اعمال پیروی نموده شود دائما تشویق مینماید .

اما بری ساختن اخلاق و صفات يك ملت فقط به درگمان و رجال مرزبان باید اكتفا كرد و بایستی اخلاق عمومی تابع مردم را تحت مطالعه قرارداد . وقتی واشنگتن ایرویک (بوسنیه امریکایی) دبیر سروالتراستاکت « اپوتزفورد » آمد اسکاكت علاوه بر دوستان و رفقای خودش رهبا و دهائین آن حوالی را هم پوی معرفی خود و گمت « من میخواهم حسی از اهالی اسکاكتلند را که فی الحقیقه مردمانی بی آلاش و يك سرند شما شان دهم زیر اخلاق يك ملت را در صفا و اشراف آنها میتوان شناخت و باید مردم عوام و معمولی آن ملت را دید که دارای چه صفات و اخلاقی هستند . »

زحما و فلاسفه و روحانیون قوه متفكره يك ملت محسوب میشوند و صنعتگران و کارگران مشارکی که روح و قوای ملی را تجدید و تازه می کنند به منزله ستون فقرات و قوه حیاتی آن می باشند .

ملل نیز مانند افراد باید دارای اخلاق و صفات باشند و در ممالك مشروطه که تمام طبقات کم و بیش در امور سیاسی مداخله دارند اخلاق ملی طور قطع مبتنی بر اخلاق و صفات اکثریت ملت میباشد . اخلاق یکسره محدود و مبادی خاصیتی که صرف اخلاق افراد است همان هم صرف اخلاق ملل می باشد . بنابراین هر ملتی که دارای فکر باز و راستی و صداقت و تقوی و شجاعت نباشد آن ملت در انظار سایر ملل پست و حقیر شده و در عالم قدر و قیمتی ندارد . رای کسب اخلاق حیدر ملل باید دارای حسن احترام و وطن شناسی و اطاعت از قانون باشند .

ملتی که جز عیاشی و تن پروری ، آکسب ثروت و آراستن صورت ظاهر خود منظور و ایدآلی ندارد آن ملت ینوا و مسکن است و قابل دوام و بقاء تواند بود . اقوام عالم اگر مشرك شوند و خدایان « همر » را بپرستند بهتر از آنست که پرستنده الهه مالا و عشرت باشند زیرا ارباب انواع ملل قدیمه همه مطهر قوی و فضائل انسانی دود و الا قابل تمجید و ستایش میتوانستند باشند .

تشکیلات و مؤسسات عمده هر چند هم که بنضه خوب و منزه باشند نمیتواند اخلاق ملی را بکبره و راقی نگاهداند و فقط افراد و روحیات معنوی آنهاست که پایه و میران اخلاق ملل را معین مینمایند . دولت و حکومت هر ملتی چون از میان افراد همان ملت اشخاص میسود هرگز نمیتواند

بهرتر از توده ملت باشد و قوی قاطبه ملت باوریدان و اخلاق و صاحب عادات حست بود آنوقت حکومت آنها هم خوب و پستیده میشود - لیکن برخلاف وقتی افراد یک ملت همه فاسد و خود خواه و خائن و مفید هیچ حقیقت و قانونی نبودند آنوقت حکومت آن ها هم بالطبع بدلت اشرار و اطمینا خواهد افتاد .

تنها سد آهنبشی که میتواند در مقابل استبداد مقاومت نماید تربیت صحیح افراد و حسن اخلاق آنهاست بدون داشتن این دو چیز رشد و تکامل و استقلال واقعی در میان یک ملت مرکز صورت پذیر نخواهد بود .

تا افراد یک جامعه تربیت شده و خیریش اخلاق نباشند هر قدر هم که حقوق و اختیارات سیاسی آنها وسیع باشد باز نفعی ندارند توانست خود را بطرف ترقی و رفاه و پیشرفت و مقام اجتماعی و رفاه و سعادت و آرامش و آسایش و آسودگی در یک جامعه آزادتر باشد و انکار عامه در مسائل اجتماعی بیشتر تقویت شود اخلاق و روحیات حقیقی افراد در طرز حکومت و قوانین موضوعه آنها باز منعکس میگردد . اخلاق سیاسی و اجتماعی و فنی پایه ای بر روی پدای اخلاقی اثر دارد گرفت هرگز دوام و ثبات نخواهد داشت و اگر ایدی دست مردم را از اخلاق بزد و مصرات و سبکات ان می شمار خواهد بود و آزادی معنویات که در سایر ملل باعث تهذیب اخلاق و ترویج انکار عامه است در میان آن ملت وسیله تهذیب و فرومایه خواهد گردید .

ما را سر مایه افراد وقتی بدست آید در سل و زبانی عالی هستند و اجداد و نیاکان آنها مردهای بزرگ و مشهور بوده اند و آجا موطئه که مجد و مصلحت نژاد خود را محفوظ بدارند حس شهامت و بزرگی آنها تحریک میشود و احساس غرور و توانایی مخصوص در خود میکنند . اینجهت اگر ملتی دادای عهد و انصافات گذشته باشد و بتواند با دیده غرور و تقاضا و باور خود نگاه کند در نرمیات فعلی آن تأثیرات عمیق و مهم خواهد بود (۱) تاریخ مفاخر گذشته با حاکم ها نیکه از اعمال و شجاعت های رجال ماضی در فکر ارائه خطوط میدهد روح ملیت را برانگیخته و مردم را بطرف مجد و تعالی می کشاند زندگی ملی مایه زندگی افراد خزانة سرشاری از تجارب است که اگر با عقل و احتیاط بمصرف برسد شیب آن کامل و حوشبشی اجتماعی خواهد شد و اگر راه بد مصرف شود موجب آشوب و اضطراب و بدبختی جامعه خواهد گردید . منتها هم مثل اشخاص در اثر حوادث سوء و پیش آمد های ناگوار تمیعا و بدبختی بشود و کس قوت نمیکند و گاهی دوخته ترین اصول در پیروان و گاهی زمامداران در سبب مصائب و بدبختی آهست کلمات

(۱) دکتر آریولد در ضمن کتاب خود تاریخ زندگی خود می نویسد : منتهی مرافعه اینست که تاریخ گذشته آن قابل تامل است و لایق دوست داشتن و تاریخ حاضر و آینده آنرا میتوان آنگونه بشنود و حق داد . و اما در هر یک از این تاریخ بدلت و گذشته نایت و استوار شده باشد از ارماع عقل آن چه حاصل میزن داشته باشد و پند آن چه انظار و امید می توان داشت . معاصی سنی بسیار است لیکن تمیز از متری گاهی سر که گذشت را مرده فرس کردید و شواستد حیاتی بوی آن آور دست آورده و طرکای درلد

پرورش و تهذیب اخلاق آنها گردیده است. عشق آزادی و احساسات وطن پرستانه در ترقی دادن ملل عوامل عمده میباشد لیکن چیزی که پیش از همه ملتی را بطرف عهد و عهده متعهد و عیان بدین ها و مراعاتی است که بحسب تملک آن ملت میگردد.

قسمت اعظم احساسات وطن پرستی در این ایام عبارت از کوچک فکری و کوتاه طری یعنی تعصب و غرور پیچیده ملی است و صاحبان آن ها جای کوشش وحدت در راه وطن شور و حرارت خود را صرف هوا و جاجول و متن زدن و برافراشتن بیرق و خواندن سرود و تاره کردن حراحت و صدمات گذشته ملی میکنند. این قسم وطن پرستی در هر مملکتی رخنه پیدا کند باید آنرا از عظیم ترین مصائب و بلیات آن مملکت دانست.

اما برخلاف این قسم وطن پرستی متبذل یک قسم وطن پرستی عالی دیگر نیز هست. بوسیله کار و جدیت روح تازه در کلبه مملکت پیدا کند و آنرا بطرف اعتلاء و عظمت سوق میدهد. گمانیکه صاحب اینگونه روح وطن پرستی باشند وظایف فردی و اجتماعی خود را بغلوص و صداقت انجام میدهند و زلزدگانی خود را در کمال عفت و طهارت و تقوی میگذرانند و از هر ثمری که بدست میآورند استفاده عهده کرده و در تهذیب اخلاق خودشان و ترقی دادن مملکت میکوشند. این احساس رجال و مفاخر گذشته ملی که در راه منصف و آزادی و سایر شئون اجتماعی بدل مای کرده و حتی جان خودشان را داده اند همت و احترامی بزمای گذارند و میداند که این رجال بزرگ در نتیجه فداکاریهای صمیمانه خود جلال و عظمتی فانی پذیر برای خویش احرار کرده و ملت خود را هم از ستمات آزادی و استقلال برخوردار ساخته اند.

همانطور که لیاقت و استعداد اراد را از جاه و اندام آنها نمیتوان شناخت همانطور هم اثری و تکامل ملل را از روی وسعت و بزرگی خاک آنها نمیتوان سنجید. قول یکی از شعرا:

«پیشرفت و ترقی انسان مربوط به آن نیست که بدنش مانند درخت رشد و نمو نماید و بر قطر و حجم خویش بیافزاید»

ملتی که بخواهد بزرگ و سر بلند زیست کند حتما لازم نیست که حجم و وسعت خاک آن زیاد باشد زیرا ممکن است یک ملت از حیث خاک و جمعیت خیلی وسیع بشود ولی فاقد کلیه شرایط بزرگی و تکامل باشد. نهی اسرائیل قومی کوچک و محدود بوده. مدتهاک حیات آنها سرحد تکامل رسیده و خود و تأثیر آنها در تقدیر و سرنوشت نوع بشری نهایت عظیم بوده است. بیان من دادی وسعت خاک و جمعیت زیاد نبود. کذب نیست «آپیک» از جمعیت «لکشیو» وی «کتر بود و هالی مقام آنقدر ساختن شهر نیویورک بهم نبود». با جرد این بیننده همین طده نم و مد در طریقه و صام و ادبیت و دره لم و طبرستی چه شکستها شاهکار های عظیم از خود پدید آورده اند (۱)

(۱) یکی از «محقق» مشهور اخیرا چنگ «مارتن» را با تعزیر ذکر کرده و میگوید در این چنگ بودنها فقط صد و دو مر تلفت داده در صورتیکه امروزه بوسیله آلات و ادوات جنگی و

اما یکی از عوامل عدم صف و انحطاط « آئن » این بود که اهالی آنها دارای زندگانی خانوادگی صحیح نبودند و عدم غلامان شهر بمراتب بیش از حد اهالی بود. زهد و سیاست مداران آنها هیچکدام مامت اخلاقی نداشتند و زنها نیز مقید به عفت و تقوی نبودند. پایتخت سقوط دولت آئن امری حسی و طبیعی بود و مدنیت درخشان آن همان سرشتی که بوجود آمد بهمان سرشت هم خاموش گردید و از شهر آئن منبوم شد.

همین ترتیب انحطاط و سقوط دولت رم نیز نتیجه مستقیم فساد اخلاق رومیها و عشق و طمع مفرط آنها به مباحی و تن پروری بود چنانکه در اواخر دولت رم اهالی کار را غرض به غلامان کرده بودند و دیگر مثل سابق با اخلاق و صفات فاضله مجدداً خود و قری ننگداشته و از آنها پیروی و تاسی نمیکردند. پایتخت دولت با عظمت آنها سقوط کرد و حق آزادی و سر بلندی از آنها سلب گردید زیرا لیاقت را استحقاق آنها دیگر نداشتند. اقوام و ممال دیگر عالم نیز که تن پروری و عیاشی را شعار خود سازند و بقول « بورتن » حاضر باشند که « یک چارک خن خود را در زد و خورد با حریف بریزند ولی نخواهند در انجام کارهای خوب و مفید یک قطره عرق از جبینشان ببسکد » بطور قطع و به حکم طبیعت منقرض و نابود میشوند و جای خود را در عالم بممل زنده و فعال و با اخلاق می سپارند.

وقتی لویی چهاردهم از وزیر خود « کلبر » سؤال کرد که چطور من بوسلکت وسیع و پرجمعیتی مانند فرانسه به آسای حکومت میکنم ولی توانستم مملکت کوچکی مثل هلند را بشرف درآورم. وزیر خرمند در جواب گفت: « علت آنکه بزرگی و عظمت یک مملکت منوط بوسعت خاک آن نیست بلکه مربوط باخلاق و روحیات اهالی آن است. هلند با مردمانی ساهی و زحمتکش و ساده هسته و پایتخت امپراتور توانسته آنها را مغلوب سازند و آزادی آن هارا از ایشان سلب نمایند »

باز نقل کرده اند که وقتی « اسپنولا » و « ریشاردت » سفرای پادشاه اسپانی در سنه ۱۶۰۸ برای عقد قراردادی با هلند به « لاهه » آمده بودند. روزی در شهر مشاهده کردند که هشت نفر از فاق و یکی یلانه شده در کنار یکی از کانهای شهر بر روی طاف ها نشسته و شروع کردند بر بردن غذای خود که عبارت بود از نان و پنیر و آب جو. سفر از یکفر دهانی که از آن حوالی میگشت پرسید: اینها کیستند؟ - گفت: - اینها داینندگان ایالات هلند هستند که ما آنها را ملل ارباب و ولینعم خود، مرزو محرم می داریم. اسپنولا « هینکه اینخرف را شنیده آهسته در گوش رفته گفت: « باید وسائل صلح را فراهم کرد زیرا اینها مردمانی نیستند که بشود آنها را مغلوب نمود »

توکیات شیمیایی دهرمس چه ساعت میبوان متجاوز از پناه هراد مرزا حاکم هلاک اداخت. اما این نکته را باید بجاورداد که: « یث » « مارتن » ارجور تلفات قبل خود دوی روح دایری و شمانی بود که در طول ازمه و شمار مرکز فراموش خواهد شد.

بنابرین حمایت و تشکلات وقتی دارای دوام و بقا خواهند شد که اساس آنها بر هاله اخلاق استوار شده باشد. اگر يك عده كمی مردمان قاصد لااخلاق را گرد هم جمع نمایند هرگز نخواهند توانست تشکيل يك بزرگی بکنند. ممکن است يك ملتی در ظاهر بمتها دوچه تمدن و ترقی رسیده باشد لیکن در هر موقع که حادثه ناگواری برای آن رخ دهد تاب مقاومت نیاورده بزودی مضحل و ابود گردد. اقوام و ملل قاصحاب افراد با اخلاق نباشند هرگز صاحب وحدت و قدرت و عظمت نخواهند شد و هر چه هم قبول و مؤید و صاحب حسن طرائف باشند باز مثل آستكه بر فراز یونگه صیقل یافته و در لحظه در خطر سقوط و زوال میباشند اگر افراد يك مله همه برای خردشان زندگی کنند و جز به خواهی و عیاشی منطود و اباه آلی نداشته باشند و هر کس خودش را تنها شمس جا باشد آن ملت عکسوم به فنا و زوال است و مرگ و انهدام آن از مسلمات بشمار میرود.

هر وقت اخلاق ملی بمی ازدست رفت آن قوم را منقرض شده باید پنداشت. هر وقت ملتی از جاده حق و فضیلت منحرف گردید و اعتنائی به راستی و حق و عدالت نکرد آن ملت دیگر قابل بقاء و زیست نخواهد بود و بالاخره هر وقت مملکتی در تمول و عیاشی و بطالت غوطه ور گردید و مردم آن شرافت و قانون و وظیفه شناسی و وطن پرستی را فراموش کردند ظلمتی هائل آن مملکت را احاطه خواهد کرد و اگر در این تاریکی شوم بر حسب اتفاق عده معدودی انحصار با اخلاق باقی مانده باشند که دست یکدیگر را گرفته و بخواهند فکری بحال وطن حایش کنند باید بدانند که جز بوسیله تجدید قوای اخلاقی افراد نخواهند توانست کاری از پیش ببرند و ملت خود را از خطر زوال بطعی نجات دهند. ولی اگر اخلاق طوری از میان ملت رخت بر بسته و از بین رفته باشد که دیگر نتوان آنرا تجدید نمود هیچ امیدی برای نجات اندن آن ملت باقی نخواهد ماند.



فصل دوم - تاثیر خانواده

« وحشی دایکون در ضمن مصاحبه با مادام کامیان اظهار داشت : « بنظر من طریقه تعلیم و تربیت سابق بکلی غلط است و هیچ پایه ای ندارد و بقیه شما چه چیز لازم است که مردم بوسیله آن درست تربیت بشوند ؟ »
 - مادام کامیان جواب داد : « مادر » از این جواب پتاپارت در اندیشه فرو رفت و بعد گفت شما یک طریقه کامل تربیت را در یک کلمه بیان کردید و ابراین خود شما موظف خواهید بود مادرای تربیت کنید که بدانند چگونه باید فرزند خود را تربیت نمایند «
 « اوه مارتین »

« خدایا ! تو از هر سو وسایل محافظت و مراقبت ما را فراهم ساخته ای . اول والدین ما ما را پرورش می دهند و تربیت می کنند . بعد استادان و آموزگاران به تعلیم ما همت می گذارند و قانون صل و فرهنگ را به ما می آموزند . »
 « زودتر هرمت »

خانه اولین مدرسه تربیت اخلاقی است . دو آحاد است که هراسانی تعلیم خوب و اخلاقی را فرا میگردد و همان تعلیم را در تمام مدت عمر محفوظ میدارد و کبر میدارد .
 دو مثل مشهور است که یکی میگوید : « آداب و رسوم سازنده انسان است » دیگری میگوید : « فکر سازنده انسان است » اما از هر دو این امثال صبح تر آست که بگوئیم « خانه سازنده انسان است » زیرا تربیت خانوادگی هم شامل تربیت فکری است هم متضمن تربیت اخلاقی . در خانه است که طب اساسی برای بستن بار کثیده میشود و فکر او بیدار و آگاه میگردد و خیمه اخلاقی وی بقلب یک وید ریخته میشود .
 تمام قوای و مواهب خوب و بدی که جامعه را دربر میگیرد از خانه رب میبرد و اصلا قوانین اجتماعی را بازمی بیندیشد . مطهری او اوضاع خانواده دست . کوششگری که در زندگی خانوادگی سفر اطفال داخل میشود پدرها ریشه و اساس عقاید اجتماعی آنها را تشکیل داده و در امور عالم مؤثر میگردد . ملل هر پرورشگاه اطفال هر دیندار است و کسانی که باین گونه پیاورد کودکان را بدست دارند از آنها که زنده میمانند و حکومتی را بر دست گرفته اند مؤثر تر و بانفوذ تر میباشد (۱)

(۱) فضائل و ملکات اخلاقی اجتماعی . بزرگواران فضیلت شخصی و تقوای خانوادگی قرار گرفته باشد . کسی که در این تعلیمی رؤی و مهربان نسبت به فرزند خود تربیت هرگز محبت حقیقی . محبت دینی و قلب وی راه یابد .
 از کتاب « تکلیف » آلف زول سیون

مطابق قانون طبیعت زندگی خانوادگی باید مقدمه حیات اجتماعی باشد و رذکر و اخلاق اول دفعه در خانه تربیت شود. افرادی که بد ها جامعه را تشکیل میدهند آنها را يك در خانه پرورش یافته و بخود را در آنها آماده و مجهز ساخته اند. انسان از خانواده وارد مرحله زندگی گشتی میشود و سرمایه حیات خویش را از آنها برمیگیرد. دانش خانه را باید مؤثرترین مدرسه تمدن نامید زیرا تمدن جز مسئله تربیت افراد مقصد و منظور مهمتری ندارد. بنابراین میزان تمدن يك جامعه منوط به تربیت خوب و بد افراد آنست در دوره صباوت آنها.

محیط اخلاقی اشخاص بدون استثناء در تربیت آنها تأثیر و دخلیت تامه دارد. مولودیکه تازه بدنیا میآید از هر قوه و قدرتی عاری است و برای غذا و پرورش خود باید نکی متکی بدیگران باشد و بنابراین از وضعیت طفل نفس اول را میکند دوره تربیت وی شروع میگردد.

وقتی مادری نرذ کثیشتی وقت و گفت: فرزند من چهار ساله است. هر کسی باید شروع به تربیت وی کنم؟ کشش گفت خانم اگر تا کنون تربیت او را شروع نکرده اید چهار سال عمر او را پیموده تلف نموده اید زیرا از موقعی که اولین تبسم بر لبهای طفل ظاهر می گردد زمان تربیت وی آغاز میشود.

اما باید دانست که تربیت طفل از قبل از آنکه باطرح بشکریاقتد شروع گردیده بود زیرا اطفال بدون هیچ زحمت و مشقتی در اثر تقلید چیز میآموزند. هر چه با ضرب المثلی دارند که میگوید «دوخت انجیر وقتی پدرش انجیر نگاه کند باز میدهد» همین مثل هم در مورد اطفال صدق دارد و اولین معلم بزرگ آنها سر متق و تقلید است.

تأثیرات و عواملی که در ساختمان اخلاقی اطفال دخلیت دارد چندی هم در ظاهر جزئی و بی اهمیت باشد باز اثرات آن در تمام طول عمر باقی خواهد ماند. اخلاق طفل ریشه و هسته اخلاق مرد است و هیچ تعلیم و تربیتی قادر نخواهد بود که مایهت آنرا تغییر بدهد. اینجه گفته شاعر که میگوید: «طفل پدر مرد است» یا شعر معروف (بلتون) که «صبح علامت روز است و طفولیت علامت مردی» تا اندازه مهمی صحیح است. صفات و ملکاتی که پیش از همه در انسان دوام میآورد و جای خود را در سرشت و ضمیر شخص صبیق تر باز میکند همانهایی است که در روزهای اولیه تولد کسب و تحصیل شده است. آری. آغاز حیات بهترین موقعی است که نظم تقوی یا شرارت و احساسات خوب یا بد در سرشت انسانی کاشته میشود و در ساختمان اخلاقی آتیه وی تأثیر شدید منجمد.

مثل جدید دولاوه مثل کسی است که در آستانه دنیای جدیدی ایستاده باشد و چشمش چیر هائی باز شود که در طار وی غریبه، تازه باشد. در ابتدای امر فقط به نگاه کردن مابین اشیاء اکتفا می نماید لیکن رفته رفته به تماشا و تحریه آنها می پردازد و راجع بهر يك عقیده و نظری حاصل میکند و اگر مریبان وی او را درست هدایت و رهبری نمایند بشرفت و ترقیات او حیرت آور خواهد بود. در بدو زمانه «تجربه ثابت کرده است که اطفال آنچه مابین سن هیجده ماهگی و سه سالگی راجع بدنیا و قوای خودشان و طبیعت سایر اجسام میآموزند از

آنچه که در بقیه مدت عمر طفولی خواهند آموخت به مراتب بیشتر است . معلومی که طفل در این مرحله حیات خود کسب می نماید و افکار و عقایدی که در مفرش ایجاد میشود قدری اهمیت و قیمت دارد که اگر با فرض آنها را فراموش نماید تعلیمات عالی دارالتوتون « اکسفورد » و « کمبریج » هم نتواند توانست جای آنها را بگیرد و بشهر یک هفته وجود او را در عالم حفظ کند . در عهد طفولیت نیز برای اخذ هر گونه کثرتی آماده است و اولین اشکری که از خارج بدان پرسد از باسانی مستقل میباشد . عقاید و تصورات در این دوره زودتر در مغز تولید گشته و زیادتر دوام میاورد . میگویند علت آنکه ذوق « واتراسکات » متوجه آوازهای موسیقی و سرودهای ملی گشت این بود که در ایام طفولیت وی مادر و مادر بزرگش این قبیل آوازه ها و سرودها را در مقابل وی میخواندند و او قبل از آنکه خواندن و نوشتن را بیامورد با اشار مزبور مانوس و آشنا بود . طفولیت مانند آینه ایست که هر چه در مقابل آن گذاشته شود صورت آن را منعکس میسازد . آنچه را که طفل از ابتدا بیاموزد مادام العمر با او همراه خواهد ماند و باینجه نخستین احساسات وجد و شرف یا قم و الخوه یا یسرفت و عدم یسرفت زمة زندگانی آینه ویرا حاضر میکنند .

در دوره طفولیت ساختمان اخلاقی نیز شروع میشود و تربیت خلق و عادات و اراده که سعادت آتیه انسانی مربوط بانست آغاز میگردد . با آنکه انسان تا اندازه قابل محار و منکی نفس آفریده شده و بدون اتکاء به طبیعت و مقتضیات میتواند در صدد تکمیل نفس خویش بر آید مذلک اخلاقی که در عهد کودکی از اکتساب کرده است تا ثرات مهم در زندگانی وی میباشد . اگر عقل حکمای عالم را هم در محیط پستی بیاندازند که همه روزه با فساد اخلاق و جهل و شرارت مواجه باشد بزودی خوی حیوانی گرفته و بدون آنکه خودش هم ملتفت باشد همرنگ محیط خویش میگردد دیگر چه رسد بکودک ناقصی که مغز و فکر او مانند نهال تازه ایست که هر طور بآن تعلیم بدهند همانطور تربیت میشود . کسی که در محیطی پر از خشونت و فساد واقع شده است ممکن نیست انتظار خوش قلبی و پاکدلی اروی داشت .

بنابراین خانه که پرورشگاه اطفال است از حیث خوبی و بدی تابع قوه ایست که آدرا اداره میکند . در هر خانه ای که روح محبت و وظیفه شناسی در آن حکمفرما باشد . زندگانی روزانه افراد آن مقرون باعفاف و صلاح و تقوی باشد و رئیس و بزرگتر آن دارای عقل سلیم و طبعی حساس و خلعتی مهربان باشد از آن خانه میتوان انتظار داشت که اطفال سالم و فعال و خوشبخت بیرون یابند و بتوانند وقتی وارد مرحله زندگانی میشوند از همان راهی که والدین آن ها رفته اند بروند و با افخار و سربلندی حرکت کنند و اساس زندگی خویش را بر عقل و تدبیر و عمل اندیشی قرار دهند و در نتیجه هم خودشان سعادتمند باشند و هم بخوشبختی و سعادت اطرافیان خویش کمک نمایند .

اما بر خلاف اگر اطفال در خانه خود با سهل و خودپرستی و غشویت سر و کار داشته باشند بالعین همان اخلاق را کسب میکنند و وقتی بمن رشد و بلوغ میرسد خشن و بی تربیت می شوند و ممکن است بالاخره در نتیجه تأثیرات محیط برای جامعه وجودی مصر و خطرناک بشوند .
یکی از یہ ابیان قدیم گفته است : « اگر تربیت فرزند خود را به غلامتان واگذار کنید فردوی در عوض یک غلام صاحب دو غلام خواهید شد »
 طفل « چه » را که می بیند الایزاده از آن تقلید مینماید ؛ همه چیز بنظر او نمونه و سرمشق است که رفتار و حرکت و حرف و عادت و اخلاق بوی میامورد . « بیشتر » میگوید : « بهترین دوره زندگی انسان عهد طفولیت است زیرا در آن موقع ساختمان فطرت و سیرت وی شروع میگردد و غصه اخلاق او بنظر سرمشق هائیکه از دیگران گرفته است رفته میشود . هر معلم و آموزگار تازه ای کمتر از معلم سابق در شخص مود و تقلید دارد و همین ترتیب اگر دوره حیات را مؤسسه تربیتی فرض کنیم شخص که دور کرده زمین گردش کرده است از دایه و پسرار اربله خویش بیشتر تعلیم گرفته و چیز آموخته است تا از تمام ملل و اقوامی که در طی مسافرت های خویش به آنها برخورد کرده است » . سرمشق و نمونه بهترین مدل تربیت اخلاقی طفل است و اگر کسی بخواهد فرزندان او دارای خانی و صفت حسنه باشد باید بطور هم سرمشق های خوب برای وی تدارک نماید . با اتصال نمونه و سرمشقی که دائم در مقابل چشم طفل قرار گرفته است مادر است .

« ژوزف هربرت » میگوید : « یک هائیر تربیت بدست استاد و آموزگار یارزد » مادر در خواست بهترین « آموختن قلب و ستاره قطبی چشم است » است و تقلیدی که اطفال از اخلاق و رفتار وی مینمایند بقول « پاکن » مثل « که ما قاعده و دستور است » اما سرمشق و نمونه که از آن تقلید میشود برآیند مهمتر از قاعده و دستور باشد . سرمشق هایی است که بدون استقامت الفاظ و کلمات باسان چیز میامورد . مانجهه دای سرمشق و سرة بدی در مقابل طفل گذاشته شد تاثیرین و بهترین قواعد و دستورات هم نتواند تأثیری در وی نماید و اثرات سرمشق بد را از اخلاق او رائل سازد زیرا اسان با قاعده « سرمشق تاسی و پیروی مینماید » از قاعده و دستور . قواعد و دستور هائیکه با عمل توأم نباشد به تنها قاعده است بلکه تأثیر سره مینماید و حس ریاکاری و تصنع را که از پست ترین دلائل اخلاقی است در شخص ایجاد میکند . حتی اطفال هم انتظار توافق قول و فعل را از میان خود دارند و اگر والدین آنها دوس و تطبیق به آنها بدهند که خودشان بر خلاف آن رفتار کنند دیگر تعلیمات ایشان تأثیری در آنها نخواهد کرد و نتیجه بدیات و تمایله آنها مثل مواظبت آن کشیش خواهد بود که در حیاط کلیسا مردم را راستی و صدقت موعظه مینماید ولی دم خروسی که خودش دزدیده و در از جش سره آن آمده و متعمق بچشم میدیدد !

ساختمان اخلاقی اسان در اثر تقلید و متابعت از رفتار دیگران متدرجا و بطور نامحسوس تکمیل میگردد . اعمال و حرکاتی که زوراء از اسان صادر میشود سفردا کوچک و نا قابل است و فی حد ذاته دارای اهمیت و تأثیر عمده نیست ولی حال آنها حزنه درات برف باشد که دایه دایه و نظری نامحسوس برود مباد و هر ذره با ذره دیگر آمیخته و بالاخره در اثر تراکم مجموع آن ها

تشکیل بهمین ما عطف می دهد . منتظر تکرار افعال و حرکات روز مره هفت تولید حادث کرده و رفتار خوب بود انسانی را بوجود می آورد و بیادگیری ساختمان اخلاقی شخصی را تشکیل میدهد .
مادر بهرآب یش از پدر در اخلاق و رفتار طفل نفوذ و تأثیر دارد و بهمین جهت است که سرمشقهای اخلاقی وی دارای اهمیت بسیار در خانه می باشد . فهمیدن دلیل و علت اصلی این مسئله اشکالی ندارد : خانه بمنزله ملکات و مقر حکمرانی زن است که با اختیار مطلق در آن حکومت مینماید و تابع کبریا که عبارت از اطفال باشند در تحت فرمان و حکمرانی کامل وی میباشد و هرچیز خود را از او می خواهند و باین جهت اخلاق و سیرت مادر نمونه و سرمشقی است که دائماً در مقابل چشم آنها می باشد و آن ها طبیعتاً آن تقلید می نمایند .

گویی « سرمشق های دوره طفولیت و افکار و عبادی را که در آن عهد در منزل اسان ما رسیده ، سرور و کدایی تشبه میکند که روی تنه درخت جوانی کهنه باشند و هرچه از دخت می رسد (پسند آ) آورده خود آن کلمات هم بهال دست پروری پوست آن ترکتر میشود . تا آنکه در عهد طفولیت در هر یک میگرد میگرد هم که جرئت کوچک باشد هرگز از خاطر او بیرون نماند . گردید و عبادی هم که در عهد دوره در فکر ریشه دواید مثل بعضی است که رعیت بهر مدتی در عهد و سوگند و عهد شاخ و برگ آن بشکل افکار و عادت ظاهر گردد . این امر اطفال پس آنکه خودشان ملتمس باشند سیرت و اخلاق خود را بقال اخلاقی مادرشان میریزند و درحرف و رفتار و طریقه زندگی اراد تقلید میکنند و باینجه روح و اخلاق مادر در اطفال حلول یافه و اثرات خود را تجسم میابد .

مهر و محبت مادری تقدیر و سرنوشت نیک بشر است و اثرات آن دائمی و عمومی است . این عطف با تربیت اولیه بشر یعنی او ابتدای عمر آغاز میشود و بعد در اثر مدد حق تعالی که مادران خوب در اولادشان دارند تا پایان زندگی ادامه می یابد . وقتی اطفال بعد بلوغ رسیده و داخل مراحل زندگی میگردند و در پیغ و غم و رنجها تشویشها و مشقات این عالم میگرد باز در هر واقع سختی و محنت خود رو به مادر میاورند و از محبت ها و دلجوئی های وی تسلی می یابند . آثار انکار یا کیره و مزه که مادران در منزل اطفال پرورده اند و مدتها پس از مرگ خویشان در آبا اقی میماند و هروف طریقه ایشان از فکر اولادشان بگذرد و باین خیری درحق آنها میکند .

اگر بگویم سعادت و بهشت ، رفعت و جلالت و نعمت و توحش دنیا مرط بطریقه افعال شودی است که در آن بگذرد پس در پیغ و غم و مشقت و رنج و ریه و راه ماله و به سوده ایم . در امرسون ، پس آنکه حکیمان را صحیح گفته است که « نفس حقیقی و کامل بدست زن های خوب و در تنه خود و تربیت آنها پیدا می شود » اصل که در ساختمان مادر خود جوابده سال آنها را تشکیل میدهد و کیفیت اخلاقی و شخصیت وی درآبه مرط سرمشق و تربیتی است که او بستی

خانوادگی در آنجا برقرار باشد و مرده سرور و آسایش خود را در آنجا بیابد مرد هر وقت از صدمات و مشقات سیات افسرده و گسل می شود یا از کدر و زحمت روزانه خود گسل می گردد و یا بدبختی و محنتی روی روی می آورد ملجئ بداجب می شود و آسایش روح و تسلی قلبی خود را از آنجا حاصل می کند .

خانه خوب چه در جوانی و چه در پیری منزله بهترین مدرسه اساسی است . در آنجا است که پدر و جوان درس غرض خلقت و برداری ، خود داری و روح و طیفه سیاسی و خدمت را بیاموزند « ابراک و ابن » راجع بمادر « ژوزف مورث » میگوید « که حوادث خود را با دقت و مراقبتی کافی اداره میبرد و طوری سر جوان را گرم میکرد و با ارباب و تفریحات ایشان همراه میبود که همه با کمال میل خدمت اصطلاح نمودند در محبت اری بسر میبردند و او هم از این منته فواید الهامه راضی و خوشنود بود »

خانه بهترین مدرسه ادب و احترام است و زن مؤثر ترین معلم ، آموزگار آری صوب . المانی مشهور است ، که « اگر زن باشد مرد مثل گوسفند میشد که مدرش آرا در جلبیده و پاک نگه داشته باشد » حسن و عیروتنی منزله ابوال و اشته فرور . ایست که مرکز تاش خانه است ، « پورک » یگردد « حلقه محنتی که با دوستی و وفای محدود خود در اجتماع داریم اساس و ریشه تمام عواطف و تمتهای اجتماعی است » « علقی ترین و بهترین اشخاص مکرر با هم رفته اند که هر وقت در خانواده « پشت سر احوال » می بینند بالارین مسرات و خوشبختیها را در خود احساس میکنند ، زندگی پاکیزه و دایم در خانه مدرسه حیات اجتماعی و انجام وظایف میوم است و کسی که خانه خود را دوست می دزد وطن خویش هم علاقه مند است و برای نه نگداری آن همیشه بادل و جان حاضر خواهد بود .

اما خانه که منزله پرورشگاه انسانی است ، هم ممکن است بهترین مدارس باشد هم بدترین آنها . در دوره بین طفولیت و بلوغ جهالت و نادانی خانواده چه بیات و مصائب پشیمانی ممکن است برای انسان ندادند کند ! از کجوازه تا کجوری لذتجو مدرها و دایه ها چه آلام روحی و امراض اخلاقی برای مردم فراهم میسازد ! طفل را زن جاهل و الاچی بیچاره که او را پرورش میدهد و بد ها خواهد دید که هیچ تعلیم و تربیتی قادر باصلاح مصائب و فساد وی نخواهد شد .

اگر مادری تنال و بد خلق و زشتو باشد و خانه او پائیده و نامنظم و افراد آن بااراست و ناراضی باشند آن خانه آشایه بدبختی و محنت خواهد بود و مرد بجای آنکه بدبختی بسوی آن بیاید تا سفر و سرمار از آن میگریزد . اندکی هم که در چنین خانه تربیت می شوند همه ارجح اخلاق سیر فحتمی می کنند و مساء هزار گوه آفت و بدبختی رای خودشان و برای دیگران بیکرد .

نابغه همیشه بیعت « خرب و بد رفتار طفل همه وقت مربوط بمادر اوست » و خودش پشرفت و ترقی فوق العاده خود را در زندگی مرهون مسامی پدرش می داند که موه ازاده و پشت کار و مالک نفس ری را از زمان کودکی در خانه تربیت میکند . در یکی از راحم

احوال وی می نویسد « هیچکس نالد نبود باو نمک ناپد جز مادرش که بوسیله محبت و سفت گیری او را وادار بدوست داشتن و احترام گذاشتن و اطاعت کردن از خود ننوده بود و حسن اطاعت و وظیفه شناسی را بنایارت از وی آموخته بود »

« مستر توفل » در دایرنی که راجع بدبایرستان در سال ۱۸۵۰ داده است قضیه ای را ذکر میکند که از روی آن می توان فیهید اخلاق اطفال تا چه اندازه مولود خلق و سیرت مادرشان است ، « توفل » میگوید « در کازاخانه در یکی که اطفال را سفت اسفندام می کردند مدیر کارخانه در موقع استخدام هر طفلی اول راجع باخلاق مادرش تحقیق می کرد و اگر اخلاق وی را خوب و مضایقت بخش می دید طفل او را قبول میکرد و اطمینان داشت که در او خوب خواهد بود . اما به کیفیت اخلاق پدر پیچیده بود و در این خصوص هیچگونه تحقیقاتی نمی کرد »

گاهی نیز به تجربه رسیده است که وقتی پدر فساد اخلاق پیدا میکند و به شراب خواری و هرزگی می افتد در صورتیکه مادر صالح و سستی اخلاق و باعقل و تدبیر باشد خانواده از خطر پریشانی و بدبختی نجات می یابد و صلح در خانه برقرار میگردد و بدگای صالح و شرافت متدبانه می افتد . برخلاف اگر سیرت و اخلاق مادر بد باشد هر قدر هم که پدر صاحب مکارم و فضائل اخلاقی باشد باز بدبختی متبوار میبارد که اطفال آنها در زندگی بشارت و ترقی نمایند و صاحب اخلاق و ملکات پسندیده بشود .

فست اعظم نفوذ و تاثیر که زن در ساختمان اخلاق دارد هسته مجهول و ناشناس میباشد زیرا زنهای کارهای خوب و مهم خود را در کج خانه و بوسیله صبر و استقامت و بردباری متدبانه انجام میدهند و بنسبت شرح طفرها و موقتیت های عده آنها را کسی ثبت می نماید . حتی در تراجم احوال رجال مشهور نیز کمتر دیده می شود که از تاثیر مادرها در ساختمان اخلاق و سیرت آنها ذکر کرده باشد . باوجود این مسای آنها بدون آبر و پادشاهی نمیدانند و نفوذ و تاثیرات عیبی ایشان به اندازه کم خودشان هم باقی مانده و تا به در فصل های آتی به پادشاه خواهد ماند .

اسامی رجال بزرگ در دنیا زیاد شنیده میشود اما از وزن های مرکب کمتر اسمی می شنویم و آنچه را هم شنیده میشود بیشتر از وزن های « خوب » است . ولی باید اقرار کرد که زن ها چون بانی اخلاق و سیرت ستوده بشر است این کار آنها بهتر و روگستر از آنست که پسر های عشی حالی بکشند و کتاب های بزرگ بنویسند و شعر خوب گویند « ژوزف دومستر » میگوید « راست است که زنها هیچ شاهکری از خود به خود بروردند ، « کتاب سنی مثل (ایلد) و (دور خلیم آزاد) و (هلت) و فیلر ، و (مردوس متیرد) و (توف) ، « کتاب سنی مثل (ایلد) و (دور خلیم) و (هلت) ساخته اند به قطعه موسیقی مثل قطعه « مسیح » در « ایلد » و « محله » و « بیلو » را تراشیده اند و تاملوی « دور قیامت » را کشیده اند و « ایلد » و « مسیح » و « مسیح » و « مسیح » را اختراع کرده اند لیکن کاری را که آنها انجام داده اند در تمام دنیا را که بیشتر در است یعنی بردوی دامن خود مردان فضل و باتقوی را که ملی ترین میوه و ذمه دنیا بشمار میرود روش

داده و تربیت کرده اند .

« دویمستر »، دو مکاتیب و تحریرات خویش همه با اسم مادر خود را با محبت و احترام ذکر میکند و بواسطه اخلاق و ملکات فاضله وی تمام دنیا در نظر او عزیز و محترم شده بودند . در جاهی که راجع بوی صحبت میکند ، میگوید « مادر فرخنده خصال من فرشته آسانی بود که خداوند موفقا جسمی باو عاریت داده بود » مشار الیه ساختمان اخلاقی و تمایل فطری خود را به بیکدیگر و نیکوکاری مرمون تربیت های مادرش می دانست و وقتی دوسن کهولت بسلامت ، دربار روسیه رفت بود بلزهم مبتعد بود که زندگانی او هنوز در تحت نفوذ و تاثیر تسلیم و سرمشق های مادرش می باشد .

یکی از جالب ترین خصائص اخلاقی « ساموئل جانسون » این بود که همه جا راجع بمادر خود با محبت و مهرانی فوق العاده صحبت میکرد . مادر او زنی عاقل و فہیم بود و از اول احساسات معلمی را در متن وی جای میداد و « جانسون » نیز بشکرات محبت های وی از عایدات قلب خود همیشه اسباب و وسایل آسایش او را فراهم میساخت و وقتی هم وفات یافت جانسون آخرین و غلیظه فرزندی را بچا آورده کتاب « راسلاس » را در مدت قلبی نوشت و از هوای آن بخارج تشییع چاره مادرش را پرداخت و قروض او را ادا کرد .

« رز و واشنگتن » یازده ساله بود که پدرش مرد و خیال خود را با پنج نفر اولاد که واشنگتن درک ترین آنها بود بی سرپرست گذاشت . مادر واشنگتن زنی با کمال و نیک سیرت و فہیم بود و خود به تنهایی همه دار تربیت اطفال و اداره کردن خانه و املاک وسیع شوهر گردید و با کمال خوبی از همه بر آمد . جدیت و مراقبت و غرض خوئی و دمی او بر تمام موانع غلبه میکرد و بهترین پاداشی که در مقابل زحمات و مساعی خود یافت این بود که فرزندان او همه صاحب مقام و منزلتی ارجسته گردیدند و هر کدام آنها شاغل کاری می شدند و وظایف خود را به شرافت مندی و سر بلندی انجام میدادند .^{۱۲}

نویسنده شرح احوال « کرمول » راجع پسر او چندان بحث نیکند و در عوض اخلاق و روحیات مادر او را به تفصیل شرح میدهد و در یکجا میگوید « مادر او زنی بود که قوه اعتماد بنفسی فوق العاده داشت و هر وقت بخت و اقبال بوی پشت میکرد او با کمال شجاعت حاضر به تحمل مشقات میشد . نجابت و برد باری با پشت کار و فعالیت در ساختمان اخلاقی وی توأم بود و با سعی لازمان خود چیزی کافی برای پنج نفر دخترش تهیه کرد و آنها را بشوهر هایی داد که از حیث تمول برائت بالاتر از خانواده خود او بودند انتظار او راستی و صداقتش بود و در موقعیکه دست تقدیر بر سر باشکوه و اقبالش را افتادگاه او ساخت باز از سادگی و بی آلاچی زمان گذشته خود دست بر نداشت و همه فکر و خیال او توجه سلطنتی پسرش بود »

سایا اشاره کردیم که مادر مایثون دارای قوای اخلاقی فوق العاده بود . همین حال را داشت مادر ولینکون و مشار الیه ارجح قیافه و اندام و اخلاق شباهتی تمام بمادر خود داشت . پسر او بیشتر در قسمت تصحیف سازی و نوشتن قطعات موسیقی معروف بود . مادرش در ابتدا او را پسری ابله و کودزن درس نمیکرد و بدلاتی چند نسبت باو کمتر از سایر فرزندان او محبت و علاقه من میداد^{۱۳} تا آنکه بعدها کار های مرتک و همه وی او را کاملاً بمادرش معرفی نمود و از آن بعد او را مایه

برادران «تایر» از حیث پدر و مادر مرد و خوشبخت بودند و خصوصاً مادر آنها «سارالوکس» از ابتدا سعی داشت که فرزندان را با تفکرات طایفه آشنا سازد و آنها را به تسبیح کردن از کارهای بزرگ و فرا گرفتن روح شباهت و دلیری وادار نماید و همین مراقبت‌های مادرانه بود که آنها را صاحب اخلاق و ملکاتی نمود که توانستند بوسیله آن تا آخر عمر در راه وظیفه‌شناسی و شرافت‌مندی قدم بزنند و لحظه از آن راه منحرف نگردند .

در میان رجال سیاسی و کلا و متالین مادران «لردپاکن» - «اوسکین» - «پروکام» «کاینک» «کودن» «دادمس» «مربرت» «پالی» و «وازل» از حیث اخلاق و معلومات خیلی مشهور هستند . «لرد پروکام» راجه مادر بزرگ خود در همه جا نامشروع و احترام سخن میراث و افراد مسبق اصلی نمایان خود بکسب فضایل و معلومات میداد .

مادر «کاینک» اصلاً ایرلندی بود و مزایای اخلاقی بسیار داشت و پس هنرمند او هم تا آخر عمر طایفه و احترام زیادی نسبت باو نشان میداد . قوای فکری و روحی او فوق العاده بود و نویسنده ترجمه اسوال «کاینک» درباره وی چنین می‌نویسد : «دعوت و علاقه فزونی که «کاینک» به پدر خود داشت ثابت میکرد که آن زن دارای صفات و مزایای فوق العاده است . آشنایان و اطرافیان وی همه بقوای فکری وسیع او احترام میگذاشتند . در موقع مکالمه خیلی گرم و شیرین زبان بود و موضوعات وی همه تازه و نر و خالی از ابتذال بود . اشخاصی هم که آشنائی مختصر با او داشته و با تازه او را ملاقات میکردند همه بقوای روحی و اخلاقی وی پی میبردند .»

«کوران» نیز راجه مادر خود با عاطفه و محبت خصوصی صحبت میکند و پیشرفت و کامیابی خود را در زندگی مرهون تعلیم و صلاح مشقته او میداند و در یکجا میگوید : «مهرانی که از پدرم بمن رسید تنها قیافه ای زشت و اندامی ناموزون مثل قیافه و اندام خودش بود . اما اگر روزگار چیز دیگری بمن عطا کرد که از قیافه و صورت و از مال و متاع دنیوی گرانبها تر است آن سهمیه است که مادر عزیزم از کتبیته فکر و اخلاق خود بمن ارزانی داشته است»

«کتی» ادیس ، رئیس جمهور امریکا در موقع امتحان یکی از مدارس دخترانه شهر «پوستون» حضور هم‌رسانیده بود شاگرد ها خطاباً خواندند که خیلی در او تأثیر کرد و او هم در نطق جوابیه خود شرحی راجع بشیر عالم مادرش در اخلاق و زندگی خودش بیان نمود و گفت «دور زمان طفولیت من از بزرگترین ستمهایی که با من عطا شده است برخوردار بودم یعنی مادری داشتم که بافت تربیت اولاد خود را با بوجه اسن داشت و من تعلیم منحصی و اخلاقی خود را با تمام از وی اخذ نمودم . اگر در دوره زندگی من طاعتی پیدا شده و یا من از دفتر تعلیمات و نصایح وی باسراف جهت ام تقصیر آری تمام توجه خود من است و خدا ایرادی بر او وارد نیست»

برادران «وا-یر» از حیث دیانت و تقوی مشاهیر کامل نوالدین خود داشته و مخصوصاً مادر آنها در پرورش قوای فکری و ساختن اخلاقی آنها خیلی مؤثر بود . پدر آنها عزم و اراده قوی داشت لیکن با خانواده خود گاهی مسخره و شوخی رفتار میکرد (۱) .

(۱) مثلاً يك وقت مصمم شد که جهان خود را طلاق گوید زیرا مشارالیه از دعا کردن در—

هم و ادراك زياد و ماضی ساده و تمیيز و خلقی و پیاپی بود و عشق و انوری و راستگویی و حقیقت داشت و اطفال خود را هم با اخلاق « برتر خود » متعلق ساخته بود . در نتیجه تعلیمات او بود که اولاد وی از اول اقوامین و احکام مسمی اس گرفته و فکرشان متوجه این رفته گردید . در سال ۱۷۰۹ که « ساموئل و سیز » در « وست-مینستر » تحصیل میکرد مادرش در ضمن مکتوبی این جمله را بوی نوشت « صحبت من توانست که روی احكام کار های خود بطریقه مخصوصی را پیش گیری تا باین وسیله دقیق ای ار عمه گرا های خود را بپرده لب کشی و سوای ناکمال آسای و راضی و طایف خود را انجام دهم » ، ضمناً مامود خود را از « طایفه مخصوص » توضیح داده و میگوید « تمام کار های انسان باید از روی مسلک و پرنسپ معینی انجام بگیرد » ، باینجه اجمعی را که برداشته اند « ریز » در آن مامود ابرسی کرده همه کسی آن را شیفته صابح و شویفات مادرشان می دانند .

در مامود شعرا و نویسندگان و صاحب گران نیز فوق و حساسات مادرها تأثیر و نفوذ صیق در قریبه و صح آنها دایم است و بهترین شاهدش در « نرسیس » تالوج رنگای « گری » « تومسون » « اسکات » « سوزی » « پولیور » « شیلر » و « گوته » - « شاد » « زری » « خوشنوی و ملاطفه » طبع خود را با تمام از مادر خویش باورث برده بود و از پدرش که شخصی خشن و تند خو بود طامت و ساء اخلاقی نه داشت . مشارالیه « صاحب طبیعتی رها بود و بسیار سهل و ساده و بی حال بود ولی مذلک از حیث نیابت اخلاق و طهارت رنگای هیچ قیصه ای دایم نیست . مادر وی پس از آنکه بپوهرش او را طلاق گفت ناکمال خوبی خانواده خود را اندوه مید و وحی رفات یافت « گری » سنگی بر نیز او صاحب بود و پرروی آن پوست « ایست استراحتگاه مادر » همراهی که چند مرتبه داشت و فقط یکی از آنها آنگاه بدیخت بود که پس از وی زنده ماند ؛ و وقتی هم خودش وفات نمود وصیت کرد که جسدش را در کنار قبر مادر بچاک بپیرد .

« گوته » نیز مانند « شیلر » خلاق و ساختمان فکری خود را مدیون مادرش بود . مشارالیه زنی فاضل و با معرفت بود و مهارت خاصی در تحریک و تنویق افکار جوانان داشت و از جنبه تجارب می پایان شود علم رنگائی را باها میاموت . یکی از سیامان مشهور پس از مصاحبه مفصلی با وی این جمله را گفته است « من حالا میفهمم که گوته چگونه مقام و منزلت فعلی خود را بدست آمده است . خود « گوته » نیز طریقه و طایفه مخصوصی سبت بوی داشته است و در یکجا میگوید « مادر من لیاقت و شایستگی زندگی را داشت و وقتی هم به « فرانکفورت » رفته بود هر کسی را که سراغ داشت نسبت بپادشاهی یکی و مهربانی کرده بود ملاقات می مید و او را تشکر می نمود .

« آری شعر » در اثر تشویق مادرش به قاشی پرداخت و اگر قضا کارهای مادرانه وی نبود هرگز (شعر) موسی نمیشه که وسایل کار خود را فراهم سازد ، در موقتکه خانواده آنها در

حقوق سه سال وقت - ۱۰ روز - مامود از رسی اتفاق و بیام سوم که در ابوقت پادشاه بود وفات یافت و مرگ وی مایه حدم ترش این ملاس گردید . با غرضش هم همین مشقت رفتار میکرد چنانکه دشمن خود را طر رغم بل و شیر به ازدواج با شخصی کرد که هیچ وجه لیاقت هم سری او را نداشت .

شهر « دردرخت » هکند اقامت داشت مادرش اول او را برای تحصیل به شهر « لیل » و بعد یادرس فرستاد و کافله هائیکه در این مسافرت باو می‌نوشت همه پر از نصایح مثله « و مواظب و احساسات مادرانه بود چنانکه وقتی این سطور را در ضمن مکتوبی بوی نوشت « اگر در موقعیکه من عکس ترا بدست گیرم صورتت را می‌بوسم و با چشم اشک آلود می‌گویم « پسر عزیزم » تو حضور داشته باشی و حال مرا به بینی آنوقت بمبھی که برای من چقدر مشکل و ناگوار است که بالن تنگم با تو صحت کنم و نطقه ای باعث ازار و درخش خاطر تو شوم . غریب عزیزم ، کارهای خود را همیشه ناسعی و جدیت بانجام رسان و قبل از همه چیز عفاف و تواضع را شعار خود ساز . هر وقت خودت را در کاری سرآمد دیگران می بینی فوراً اعمال و آثار خود را با عظمت طبیعت و کمال مطهّب و « ایده آل » خودت مقایسه کن و چون اختلاف و مغایرت کلی بینی آنها مشاهده هبهائی بالتابع از تکبر و خود بینی در امان خواهی ماند .

چندین سال بعد که « شعر » خوش پر و صابر دلداد « براده » بود صاحب مادرش را بطاهر می آورد و همان ها را غریبان خود یاد مدهد . این است که قشع سرمتی خوب همیشه باقی و پادار ماند ، و سر به سل دیگر مسائل یادرد و دلداد است بران و از نگاه دادود ، و مکتوبی که « شعر » در سنه ۱۸۴۶ بدختر خود « ادم مرزولین » نوشت است صاحب مادر متوفای خود افتاده و می‌نویسد دختر جان کلمه « اید » را همیشه در خاطرت داشته باش ، مادر زرگه من هرگز این کلمه را از خاطر خود دور نیکرد ... حقیقت امر اینستکه انسان از زندگانی خود هیچگونه نتیجه مفیدی نمیتواند حاصل نماید مگر به وسیله سعی و عمل یا با فداکاری و از خود گذشتن . اگر ما طالب سعادت و آسایش هستیم باید حسن فداکاری داشته باشیم . حالا که من پیر شده ام و به مرحله آخر زندگانی رسیده ام اعتراف می نمایم که در تمام طول حیات خود لفتی از فداکاری الایر نداده ام ، شخص طافل همیشه کلمه « ممنوع » را شعار خود می سازد . فداکاری و ایثار بیس یکی از بزرگترین خصال بیسی مسیح بود .

« مینله » مورخ فرانسوی در مقدمه یکی از کتبه های « شهر خود بن » ملام را راجع به مادرش نوشته است و در موقعیکه کتاب مزبور انتشار یافت ماحدثت زیادی در اطراف آن ایجاد شد ، « در حین تحریر این سطور فکر و خیال من متوجه دبی است که دیگر الان باقی میدهد با فکر صائب و عقل سلیم خود در این مناقشات با من کمک میکند . می دانم است من اوی جدا شده ام و در موقعیکه اوسر باایی مرا که میگذشت من مورد طعن بودم ، مددک ما و خاندانه وی پوسته در فکر من باقی است و هرگز در عمرم خدایش او را فریوش نرازم کرد . دچاره دان من دجیا و مینتها کشید و تحمل فقر و مسکنت مرا کرد لیکن دست تقدیر او را رده نگذاشت که روزگار خوشحالی مرا بستد و از دوره کادروایی و اقبال محلی برد . من در « بیام حری » عه اندوه و از دگی خاطر او میبشدم ولی امروز وسیله برای تسلی دادن دل غمیده و « دارم که حزن گذشته را کرده باشم . حتی بدنام جسد او را در کجا بپاک سیرده اند زیرا در انوقت من اقرار می نمودم که استعدادت خریدن

پیرنگی را برای او گذاشتم.

با وجود اینها چقدر من در زندگی مدیون او هستم، گذشته از شکل و قیافه و رفتار و حرکات در طریقه صرف زدن و طرز فکر کردن هم توفیق و تأثیرات او را در خود احساس میکنم و طاعت آنکه من با تادیب حوادث گذشته انس گرفته ام و یاد مردمانی را که دیگر دو عالم وجود ندارند دوست، محفوظ میدارم اینست که خون مادرم در شراپین بدنم دورار دارد.

حالا که من خود بطرف پیری و مراد و ایستادن عمر پیش میروم در مقابل دیون و قرضهای بی حساب خود نا و چه اجر و پاداشی می توانم بی بدم ؟ - قطعی که جبر ، و آن اینست که بوسیله این کتاب از حقوق زن ها و مادر ها مدافعه کنم و سبب رضایت و خوشنودی و آرامش سالم (۱)

در عین حالیکه مادر بوسیله توفیق و تأثیر خود می تواند مکر صفتی یا روح برادرانش را متوجه خود و نیکی سازد ملاحظه هم میتواند فکر او را بطرف بدی و شرارت بکشد. و بدترین شاهد این مسئله اخلاق و روایات دین است که میل دل زدن و آزار دادن و آزار و اذیت و حس تنفر و انتقام و حالت صباوت و بی همه را مادر در شغری متکبر و مغرور او در او ایجاد کرده بود. مادر او کامی با کمال درستی و خشونت وی را توبه و شجاعت می کرد و اغلب اتفاق می افتاد که در موقع چشم و غضب خود سرخ بخاوری یا هر چیز دیگری را که در دسترس خویش می یافت بطرف او پرتاب میشد (۲)

در نتیجه همین رفتار و تربیت ، منجمار مادر بود که زندگانی باین گرفتار آینه مشقات و شداید مادی و معنوی گردید و سایر با کام با سه منرات ارجسته خود بزیاس و محنت و تاخرهای صبیبی از عالم نبرد و تأثیر زمره که در بدن صغیریت از دست مادر چشیده بود تا آخر عمر در وجود او باقی ماند. همین که در مدرسه معروف خود ایجاد و بگیری ،

دیگر زینت دیگر را بد و مشوش در دست کشید. این در آینه های تاریک و افکار ظلمت فرو رفته ام منجم جدا گرای منزل برده است که از آتش تصورات مانده دیگری می جوشد و بیمار ارهام او را در ریزد. در نهایت که روح و قلب من در جای قرینیت و رام نشد و سرچشمه حیرانم با زهری کشنده آلوده و مسهرم گردید!

چنین تربیت ، بلاق ، نفقت ، فقر ، و کتور معروف نه نه کاملی از اخلاق مادرش بود. مادر وی با آنکه سر به مستحق طاعت زده بود مملکت دارائی خود را در اندک مدتی تلف کرد و طاقت جبرین از سر گرفته بود. و در این برده بود که در وقتی که گرفتار زندان بود کفندی باین دست در پیش رو بود. هر یکی از این تربیت های مجس و آلوده است. و دست حوادث

(۱) در این کتاب مکتش ها رنج و خاود. ها تا بایف و دیشک.

(۲) در این کتاب مکتش ها رنج و خاود. ها تا بایف و دیشک. خود را در این فرقه از مدار این ایس ارده مالیه آ. بدوی غشنگین و صباوی مستود که باهاجا سکه می کشد.

را بدینجا برسان و حادثه را از این وسطه خلاص کنی « در قوت در جواب وی نوشت : « اندر جان منم همین نصیبت گرفتادم و الان در محبس هستم . باینجهت قادر نیستم وظیفه خود را نسبت به آن مادر عزیز با انجام رسانم »

مادر جاهل و نادان فکر فرزند خود را با عقاید و احساسات سخیفه می آمیزد و هوش و قریحه ذاتی او را ناسد میکند چنانکه مادر « مارتن » عقیده غلط مکتب « روس » و « برناردین دوسن » پر « رابرحم برنگدانی پوی » آموخته و مرتبیه شور و هیجان احساسات ملایم او را بجای آنکه شفاف بدهد بیشتر تمسک نمود و ظاهر مجاهد را مادرم « لدم » گرفتار اندک و محنت و تا کام نمود . اما مضحک اینست که لامارتین در کتاب « معرفت خوش را مسمی » تنبیه میدهد که « باید سره متقی جوانان باشد » و همانطور که مشارالیه پس از قدس مادرش بدید همانطور هم او را فرزند ناسد و طعش باید دانست « من یوم » راجع بوی میگوید « لامارتین صاحب مواهب فطری زیاد بود اما تمیز است چهکدام را درست نگار میانه اندازد و از آنها استفاده نماید فقط قوه و استعداد خصوصی در استعمال انفاذ داشت و از این حیث میتوان او را به « نی » « سر انگیز » تشبیه نمود .

قبلا گفتیم که مادر و دانشمندی « نی » و کاروان بود ، باید دانست که این صفت برای جوان عموما لازم و ضروری است زیرا آرایش و خوشبو شدن خانه ها و حائله ها شرط به قوه تدبیر و کاروانی آنها میباشد و بگفته امور زندگی متاع به قوه اداره کردن و ترتیب دادن است . اداره یک خانواده هم میتا مثل اداره یک موزه یا بانک است و احتیاج به قوت و مراقبت و پشت کار و سره جوی و ترتیب و انظم دارد و باینجهت همانطور که مرد ها در کسب و تجارت و صنعت لازم است قوه تدبیر و کاروانی داشته باشند زن ها هم برای انجام امور خانه داری و خوشبو ساختن افراد فائله خویش بطور حتم باید از این دو صفت سهمی داشته باشند .

اجمال عقیده عموم بر این رده است که زن ها چون مداخله ای در کار های مربوط ببرد ها ندارند بالطبع مملواتی را هم که مرد ها برای کار های مخصوص بخودشان مبادرت نمایند فراموشند . برای مثل علم حساب را بنوعی قرائن میدهم « دستر برایت » میگوید « یک دوره کامل حساب به منقلی پیاموزید اوادر بری کامل کشید » - چرا ؟ وای آنکه حساب قوه تمیز تیست و تناسب اشیا و روح شقت و مراقبت را باطل میامورد .

حال بیاییم چه همه دختر ها حساب را کمالا تحصیل میکنند ، البته همه غایب کمی - تشبیه این مسئله به میشود ؟ همینکه وقتی دختر ها بخت شوهر میروند چون با ارقم آشنا نیستند و طریقه حساب را خوب نمیدانند تبادل بین شوهر و دختر و دختر و شوهر را در دنیا دچار مهر و اشتباهاتی میشود که باعث نزاع و کینه زنی می گردد . زنیکه در اداره خانه و در طبقه قواید ساده حساب داده نباید اغلب به نیت تدبیر و صفا را شمس کرد . رحمت و آسایش خانواده خود را بخاطر غفلت مجازد « نمود » و طریقه تمیز بینی و ده کرد خانواده زن را در ضربه است زیرا کار بدون طریقه معیبه پوست انجام میدهد و در تبادل ذهن و فکری در خانه میکند یک خاصیت همه طریقه اینستکه آشنایان و اقربا در طرف خود میسوزد ، بر حسب سادگی مرد اگر او سرطانات وقت دقیق باشد نویسد : « بزجار و بی میلی در یوم میکند و در وقت » بهرجه طلب نمائید و اشتباهیکه با او

سروکار دارند گمان می برند که باها شغور کرده است و هذا نخوسته است در نگاهداری وقت
دقت کند. برای مرد کارگر وقت بستره پزل است اما برای زن متود و طریقه از یولهم گرانها تر است
چونکه آسایش و راحت و خوشبختی خانواده مربوط بان میباشد

یکی دیگر از صفاتیکه برای زن و مرد هر دو دارای اهمیت فوق العاده میباشد حزم و احتیاط
است. حزم و احتیاط نشانه عقل و درایت است و موجب آن قوه تمیز و تفاوت صحیح در انسان
میشود. هرگز صاحب خصیصه احتیاط باشد هرکار صحیحی را بموقع مناسب انجام می دهد و دست
چرکزی می زند. اندام، قیاس و طریقه و وسائل آن را دقت می کند و به اصطلاح می گذارد
به آب نمی زند

عقل و تجربه در ایجاد حسن احتیاط و حزم و خالت کلی دارد.

باید این مقدمات تاچرها را می دانکه بتواند دور را که در زندگانی روزانه دنیا باها محول
شده است بموسمی انجام دهند لازم است قوه تدبیر و کاروری را در خود پرورش دهند و علاوه برای
اداره کرد خانه و پرستاری و تربیت طفل باید با مقداری معلومات و قوای فکری تجهیز باشند تا در موقع
ضرورت بدان متوسل شده و از آن استفاده جویند

کتابها و علاقه جنیعی برای مادرها کافی نیست. شعور فطری حیوانات
هم دارند و احتیاطی به تربیت و پرورش دارد بلکه هوش و قوه دراک انسانی است که مورد احتیاج
دائمی خانواده میباشد و باید افزا تربیت کرد و پرورش داد. دست تدبیر حفظ صحت و سلامت جسمانی
نسل آیه را بهمه زنها واگذار کرده است و بطوریکه همه میدانیم قوای فکری و اخلاقی انسان
مستحبا مربوط بقوای دنی او میباشد. مادرها وقتی میتوانند صحت مزاج و پرورش
و اخلاق طفل خود را قایلین نمایند که با قوای طبیعی قان اندازه ای آشنا باشند
و بر طبق آنها رفتار نمایند والا بدون آشنا شدن با این قوانین محبت و ملاحظه مادرانه اها غالباً باجسد
اطفالشان ضاک می رود (۱)

قوای فکری که در زن و مرد بودیه گذاشته شده است برای آنستکه
بکار یفتند و توسعه پیدا کنند که اگر بلا استفاده و لرم مانده و در نتیجه دوزوال پرود
عطایا و مواهب طبیعی رسوده و بدون مقصد و منظور به انسان عطا شده است و خالق متعال در
عطیات خویش مکن است کاهی فرط کند ولی مرکز آنها را قاسد و هدر نمینماید

زن برای آن خلق نشده است که وجودی عاطل و بی اراده باشد و
فقط بکار زینت و تفریح مرد بخورد. بعکس حیات زن چه برای خودش و چه برای دیگران
سائز اهمیت فرق العاده است و وظائف متعدد و مهمی را که باید در زندگانی انجام دهد جز بااستانت

(۱) مطابق احصایه هائیکه در دست هس تقریباً يك تلت عده اطفالیکه در انگلستان متولد می
شوند همه ساله تلف میگردند و علت آن فقط آشنا نبودن مادرها و دایه ها بقوایین طبیعت و ساختن
بدن انسانی و ندانستن فرایند هوای آزاد و آب پاک و غذای سالم است. حیوانات بواسطه آشنائی
طری با قالب این قوانین مانند انسان اینهمه تلفات نمیدهند.

فکری تربیت شده و قلبی رؤف و مهربان نمیزداند. درست باطنی و ساده. وظیفه عالی زن در عالم عبادت از آن نیست که هفت صده وقت گزینهای خود را صرف خود آرائی و زینت های بی منتهی نماید زیرا با آنکه این خود آرائی ها گاهی در برانگیختن روح جوانی و تولید حس جلال پرستی مفید واقع میشود ولی مذهب فی حد ذاته در امور زن گمانی حقیقی ندارد کمترین ذره و تأثیری نمیندازد. رومی های قدیم بهترین خصیصی را که برای زنهای خوب قتل و دزدی این بود که «دروغانه بنسیند و بدشتن نخ مشغول باشند». در همین عصر حاضر هم هفده ماه بر آنست که مطبوعات هرزنی در شبهای باید افسرد باشد که بتواند قورق را در حال جوش نگاهداورد و در جغرافی با سزاوای که اطفاهای مختلف خانه را برسد در کجا واقع شده اند. «بامیون» که بوجود زنهای چندان خوش رو نبود و در زنها با نظر تنقید و تخریب میگردید کتبخانه زنها جز اتجیل و کتاب حبابی کتاب دیگری لازم ندارد. «این کتاب راجع باخلاق و تربیت زن مسلماً باطل و بی معنی و دال بر بی ادبانه و بی کفایتی است لیکن از طرف دیگر همیشه اینهم که این ایام در میان بعضی ها رسوخ یافت و نمیدانند تربیت زن باید بکمی باور مساوات باشد و در حقوق و اختیارات فردی و اجتماعی هیچکدام فرقی نام نمیدانند است و مرد در زور خرد زندگی را تنوع بقا مثل هم رفتار کنند این ضمیمه هم بسیار غیر طایع و خارج از حد است».

بطور کلی عرفان و تعلیم و تربیتی که در آغاز زندگی برای مرد مناسب است برای زن هم مفید و مناسب میباشد و هر قسم معارفی که فکر مرد را قویتر نماید و بکار او بخورد همان هم در توسعه فکر زن دذات دارد و بکار او خواهد خورد. همان طریقی و تلافی که تعلیمات عالی مرد ها را ایجاد میکند همانها هم تعلیمات عالی را جهت آنها لازم و ضروری میسازد. زنی که خوب تربیت شده و تعلیمات عالی را دیده است دارای وسع فکر و هوش و فراستی خواهد شد که در خانه داری و انجام امور خانوادگی فرق الهامه بوی کک خواهد نمود و قوه درونی و مال اندیشی در او ایجاد نمینماید که بتواند وقایع و حوادث غیر مترقبه زندگی را با اندیشه ای پیش بینی کند و بوسیله لازم مدارک آنها را از پیش بیند. زن اگر صاحب فکر تربیت شده باشد بوسیله آن بهتر میتواند خود را از همراه شدن و فریب خوردن معصیتها و بلایا و تا بوسیله جهالت و سادگی. اگر قوای اخلاقی و روحانی داشته باشد تأثیر و نفوذی در دیگران بیشتر خواهد بود تا اگر صاحب جمال و زیبایی باشد و الاخره بالاترین اساس و مستند آسایش و سعادت خانوادگی عبادت از کاردانی و هوشیاری و حسن استقلال نفس زن است.

اولی در هر حال که اخلاق و روحیات زن با باید طاری تربیت شود که راحت و آسایش خود آنها را تأمین نماید بایستی در موقع تربیت آنها حوشیقتی و صداقت و صبر و زهد نیز در مد نظر گرفت. اگر زن ها مناسب باخلاق و ملکات نفسیه باشد مرد با بطریق اولی فواید این مزایا خواهند کردید و از آنجا که کیفیت زندگی مثل مربوط به تربیت و تکرار است تا بدین تربیت زنها را باید یکسوی زن و مرد هم در نظر داشته باشد. «مرد و زن با هم در میان اخلاقی مرد ها و قوای فکری و روحی آنها هر دو ملود نیست فکر زن را حفظ زنده و در این دو قوه توانا رو به ترقی و تکامل برود ملک و مباحثات مرتبه و منظم تر زنده و پیشرفت و ارتقاء آنها ثابت تر

و قائم نمیگردد.

تایلون اول میگوید « فرانسه احتیاج مبرم بوجود مادر دارد » و متصور او این بود که فرانسهها محتاج تربیت خانوادگی بدست زنهاای پاک سیرت و با تقوی هستند. انقلاب کبیر فرانسه بهترین ملل و علمای این قبیله بود که وقتی از تهذیب و تربیت زنها غفلت شود بزرگترین بلایا و مصائب بوسر جامعه وارد خواهند آمد. در موقع ظهور انقلاب هرزگی و فساد اخلاق بشام طبقات اجتماع سرایت کرده و حس عیاشی و شهوت رانی ملکات اخلاق و تقوی و دیانت را محو و پایمال نموده بود. زنها در گرداب فساد اخلاق غرقه و در بودند. حس اعتدای و داری از میان مردم رخت بر بسته بود. مادرها و احترامات آنها کسی وقتی نیکیداشت. خاها و عائله ها فاسد الاخلاق و هفت و طهارت خانوادگی که بمنزله رشته اتصال و پیوند جامعه است از میان رفته بود. فرانسه بی مادر شده و اطفال همه ول و افسار گسیخته بودند. در چنین موضعی انقلاب « در میان فریاد و ولوله زنها و سرکشی و هوارات آنها » ظهور کرد (۱)

اما از این درس عبرت نتیجه حاصل نشد و ملکات فرانسه باز هم بواسطه فقدان روح اعتدال و اطاعت و حس غرور داری و اعتدال نفسی و سایر ملکات اخلاقی که فقط در خانه میتوان تحصیل نمود مکرر گرفتار شدائد و بلیات عظیمه گردیده است. تایلون سوم ضمیمه و انحطاط فرانسه و اذعان عاجزانه آنها در زیر پای دشمن نتیجه مستقیم فساد اخلاق مردم و عشق مفرط آنها بپیشای و شوخیگلدانی می دانست. بنا بر این عروقت ملت فرانسه بخواهد قسری علم کرده و دوباره سر بلند و با عظمت بعودد پراو

(۱) تائو (فیکارو) تالیف پومارش که کمی قبل از ظهور انقلاب نوشته شده و مردم فرانسه بامیل و عشق فراوان آنرا استقبال نمودند بهترین معرف اوضاع اخلاقی تمام طبقات آن دوره میباشد. « هربرت اسپنسر » میگوید (مردم در جزو هر طبقه ای - خواه عالی، خواه متوسط و خواه پست باشند ناز افراد یک جامعه هستند و دارای یک نوع خلق میباشند و در تحت نفوذ و تأثیرات همان عصر و محیطند. قانون میکائیکه که میگوید هر یک و عکس العمل باهم مساوی است نسبت قوانین اخلاقی نیز متعلق میباشد. هر کس هر رفتاری ب دیگری کند خواه خوب باشد و خواه بد تأثیر آن در هر دو مساوی خواهد بود. همینکه مردم رابطه و نسبی باهم پیدا کردند دیگر تقسیم طبقاتی و اختلاف قعر و قبول نیز نمیتواند مانع اختلاف و آمیزش معنوی آنها گردد...

همان عواملی که بطوریت افراد را هر یک و متناسب با جامعه میسازد همان عوامل نیز تجانی و مشابعت اخلاق ملی را محفوظ نگاه میدارد... ملاحظه که عوامل و تأثیرات محیط افراد یک جامعه را هم متصل و مربوط ساخته و آنها را در حال اختلاف و آمیزش نگاه داشته است نباید تصور نبرد که حتی یکی از طبقات آن جامعه هم از حیث اخلاق با سایرین فرق و اختلاف دارد. در هر طبقه ای که انحطاط و فساد اخلاقی مشاهده گردید بطور قطع بدانند که همان انحطاط و فساد هم در میان سایر طبقات موجود است و معاملات شروع و بازطایمن اجتماعی است. وقتی یک قسمت از بدن جامعه مریض و فاسد گردید سایر قسمت های بدن نیز مطلقاً نخواهند تراست سالم و بی عیب بمانند.

فز کتاب « موازین اجتماعی تالیف اسپنسر »

فرض لازم است که بگفته بایمون اول عمل کردند و « تربیت خانوادگی را بدست مادران فاضل و باوقوی » در میان افراد شود رواج دهد .

نفوذ و تاثیر مادر در همه جا یکسان است و اهالی تمام ممالك عالم اخلاق و آداب و روحیات خود را از مادر ها کسب مینمایند . هر وقت مادر فاسد شد جامعه نیز فاسد میگردد و هرگاه اخلاق مادر پاک و مطهر بود ملت نیز تطهیر میشود و رو پرتی و تکامل میبرد . بنا براین اگر زنها تربیت نشوند مرد ها نیز تربیت خواهند شد . اگر اخلاق آنها پاک و تهذیب گردد اخلاق مرد ها هم تهذیب خواهد شد و اگر وسعت فکر و آزادی بانها داده شود پیشرفت و ترقی جامعه تامین خواهد گردید زیرا اقوام و ملل مولود خانوادگی و بدست مادر ها ساخته میشوند .

با اینکه بدون شك ارتقاء و تکامل اخلاق منوط به تعلیم و تربیت زهاست معذ لك نی توان تصور نمود که در مداخله آنها در سیاست و مشاغل اجتماعی ، وقایع آنها در این زمینه با مرد ها نتایج ملایم حاصل شود زیرا همانطور که مرد سی توان کار های مخصوص جن را انجام میدهد همانطور هم زن نمی تواند از عهده مشاغل غرض برد بر آید و به ندرت ثابت شده است که وقتی زنها از امور خانوادگی دست کشیده و داخل کار های دیگر گردیده اند مفاسد و مضرات آن برای جامعه منقوب العاده بوده است . همین جهت یکی از بهترین اقدامات مصلحین و روع پرستان در این اواخر این بوده است که سعی کرده اند زن ها را از مشقت کار کردن با مرد ها در مملکت و کارخانجات و غیره آسوده سازند . هنوز هم در پاره از ایالات شمالی معمول است که مرد ها در خانه باستراحت و تئلی می پردازند و زنها و دختر ها در کارخانه ها مشغول کار می شوند و نتیجه این شده است که در تمام ایالات مزبور ترتیب و انضام خانه از میان رفته و اوضاع خانوادگی مختل و منقوش گردیده است (۱)

از چندین سال قبل در پاریس اوضاعی برقرار شده که بعضی از زن های ما هم امروزه همان اوضاع را برای خود در انگلیس تقاضا می کنند . در آنجا زنها بیشتر مشغول کسب و کار می شوند و در دکاها و مغازه ها قبول استخدام می کنند ولی مرد ها بدون داشتن شغل همین در خیابان ها و کوچه ها ول می گردند و قدم می زنند . نتیجه این اوضاع این شده است که

(۱) نگارنده در یست و هشت سال قبل با اطلاعات و تجارب شخصی که راجع به موضوع داشتیم بطور ذیل را در ضمن مقاله ای نوشتم و از آنوقت تاکنون با وجود مسامی و اقدامات رد « شافتر بوری » در اصلاح اوضاع کارکنان مملکت احوال آنها چنان وضعی که ذیلا تشریح میشود باقی مانده است .

« کارخانجات با آنکه موجب ازداد ثروت مملکت گردیده ولی تاثیرات عیبه سوئی در اوضاع خانوادگی مردم برده است زیرا آسایش و راحت خانه ها را مختل ساخته . رشت پیوند و اتصال قلبی و اجتماعی را از هم گسیخته . زن ها را از شوهر ها و اطفال را از والدین آنها جدا نموده است و بدتر از همه موجب انحطاط و فساد اخلاق زنها گردیده است . و طبیعت عده زن عبارت از انجام امور خانوادگی یعنی اداره کردن منزل . تربیت و پرورش اطفال ، مرامات سرته جوئی و اقتصاد و تهیه مایحتاج اهل خانه است ولی خدمت در کارخانجات او را از انجام تمام این وظایف باز داشته است . باین جهت

دیگر هیچ کس صاحب شاه و متزل صاحب دست و جامه یارس بطور مسوس رو به انقطاع و قناعت می رود .

برای اصلاح حال نوان و رفی دادر آنها چهچیز لازم و ضروری است که اختیارات سیاسی بآنها داده شود ، حتی ها در این ایام متعده که اگر « حق رای و آزادی مطلق » به آنها داده شود فزاید چه وعده را آن حاصل خواهد شد . در این لازم است ا وارد بحث در این موضوع و موقوفه باینکه این سه امت بر کرم که اگر به آنها اختیارات سیاسی بدارند در عرص صاحب اردو اختیار و حق بهیچیکه که عرب است در قدرت بسیار و بهر و شورتیست انفرادی که به آنها است مدد عام است و بهر کرم که در یکل . . . بدارند زن با تمام قوا و اختیارات بنگاه راجع است منتهی بر سه دلیل است که بهر یک و مرد هر چه سعی نماید که خیرش را از زیر زنجیر رها کند و بهر یک و زن هرگز سواقی نخواهد شد . زن اتقوة محبت و عشق بر مرد و خاتم مساوات و سبکدوشی میکند و انعام و الا که در به ساربه های انانی و در بهر کرم ع شره هوا و لذاتش سر است به یکسکه دریا بلان رای بده و مان مرد قن رستم . . .

اما ، طالب مرد طاعت که در طایفه مرد وعده است که هر چند مردم تا حال عموما از آن غافل بوده اند و بهر کس کرم . . . اح اصرار . . . مرد با توجه و دقتی مخصوص است بان مبذول داشته آرا حسب البی شش مرد . . . و بهر کرم عمارت است از صرعه سویی دو تپه عدا که فعلا واسطه معمول خود بود سه طایفه قدر ویدی از قوت بهمه پشربوده تلف میکرد . اگر مردی در یک طایفه که ساء دخل که به خدمت بعمل میا . . . در دوشربه عمل آورد مورد تقدیر و تمیز . . . و بهر کرم عمارت . . . مرد . . . عدا مرد طاعت صرعه چینی را بنمای و زن . . . و بهر کرم عمارت . . . مرد . . . عدا مرد طاعت پرست باید داشت هرگاه . . . و بهر کرم عمارت . . . مرد . . . عدا مرد طاعت مزاج و آسایش از دراز . . . و بهر کرم عمارت . . . مرد . . . عدا مرد طاعت میشود رفتارای بهمه ایجاد یک . . . و بهر کرم عمارت . . . مرد . . . عدا مرد طاعت میباشد . تم حاکم . . . و بهر کرم عمارت . . . مرد . . . عدا مرد طاعت خیرخواه . . . و بهر کرم عمارت . . . مرد . . . عدا مرد طاعت

حاجاها دیگر شاه دست و طفل مرد و . . . و بهر کرم عمارت . . . مرد . . . عدا مرد طاعت مردم گردیده است ، و بهر کرم عمارت . . . مرد . . . عدا مرد طاعت حکم است . و بهر کرم عمارت . . . مرد . . . عدا مرد طاعت آنها و زائل گشته . . . و بهر کرم عمارت . . . مرد . . . عدا مرد طاعت قبل از آنکه صاحب فکر و راه و طایفه منتهی شد در حد است . . . و بهر کرم عمارت . . . مرد . . . عدا مرد طاعت مرافقت و . . . و بهر کرم عمارت . . . مرد . . . عدا مرد طاعت شریک شایع و . . . و بهر کرم عمارت . . . مرد . . . عدا مرد طاعت رفته و . . . و بهر کرم عمارت . . . مرد . . . عدا مرد طاعت میکند و شرارت و هر یکی آنها بهر کرم عمارت . . . مرد . . . عدا مرد طاعت

فصل سوم - تأثیر مصاحبت

- « بامردمان نیک مصاحبت کن تا خدایت هم یکی از آنان بشماردوی »
 « ژرژ هربرت »
 « من همیشه میل دارم از اشخاص نجیب پیروی کرده و از آنها چیز »
 « بیاموزم »
 « بمن بگو چه اشخاصی را می‌پسندی تا بگویم تو خودت کیستی » سنت بو «
 « کسیکه میخواهد نقاش خوبی بشود باید سرمشق های عالی انتخاب »
 « کرده و از روی آن بهشقت نماید »
 « همینطور هم کسیکه میل دارد »
 « زهدگانی بنده را پاکیزه باشد بهترین اشخاص را سرمشق و »
 « ادویه خود فرارده و آندر بکوشد تا انای آنها برسد و حتی از »
 « انها هم درس گیرد »
 « ارون فلتم »

تربیت طبیعی خانواده‌گی در تمام طول عمر ادامه میابد و هرگز قطع نمیشود. لیکن بهرور ایام موقعی میرسد که دیگر خانه به تهنائی در استعمال اخلاقی آئیری ندارد و جای آنرا تربیت مصنوعی مدرسه و مصاحبت دوستان و رفقا میگیرد که وسیله قوه نموه و سرمشق ساختمان و قالب دیزی اخلاق را مداومت میدهد.

انسان مخصوصاً جوانان با هر کس حشر و آمیزش داشته باشد بطبیعه اخلاق و رفتار او تقلید میکند. ملان « ژرژ هربرت » در صحبت به پسرهای خرد میگوید « همانطور که بدن ما از غذاهائی که میخوریم تغذیه و کسب ثروت میکند همانطور هم روحمان از صحبت و معاشرت رفقای خوب و بد کسب فضیلت و تقوی یا خبث و شرارت مینماید »

حالت است که حشر و معاشرت ما با اشخاصی که در « مردس » هستند تأثیرات عمیق در ساختمان اخلاقیان بکند زیرا اسان فطرتاً مقلد است و همه کس پیش رگم در تحت نفوذ و تأثیر حرکات و آداب و انکار رفقا و معاشرین خود واقع میشود. « ورنک » میگوید « سرمشق و تقلید مرگترین مدرسه بشری است که در آن تماماً در آن تحصیل میکند و هرچه در درونگی دارد از آنجا کسب مینماید. در لوسه خصوصی که « مارکیز دو کی کام » تربیت دهنه و د « ورنک » این جمله معروف را نوشت « بخاطر پیاور - شایعیت داخسته باش - استغاثت کن »

قوه تولید فکری در اسان زادی و غیر محسوس است که شخص هیچوقت متوجه تأثیرات عمیق آن نیست. فقط وقتی اثرات در اخلاق و رفتار انای پدر و مشهور میگرد که روحی ضعیف و قابل

تأثیر در جوان روحی قوی و مؤثر واقع شد باشد و آموخت تغییرات اخلاقی در شخص را بر طور وضوح نمایان می‌شود. اما این قوه تأثیر را نباید منحصر با روح و منابع قوی دانست بلکه ضعیف‌ترین اشخاص هم در اخلاق و روحیات اطرافیان خود تأثیر می‌آورد و قوه دارند و علت آنهم اینست که فکر و احساسات و مملکت طایفه انسانی دائماً در کار است و سرشت و نظریه الهی‌الانسان را یکی تا آنها می‌دهد «اگر من» می‌گوید و غیره و از «شما» پس با اشخاص که سالهای زیادی در یک خانه هم منزل بوده اند در طول زمان غری و طایفه یکدیگر را کسب می‌کنند و اگر مدت معاشرت آنها طولانی تر شود بقدری مشابهت ایشان باهم زیاد خواهد شد که نیز و شبیهی آنها از یکدیگر امری دشوار خواهد بود. بنابراین در صورتیکه اشخاص بر این حال را در دست دارند در بطریق اولی همین صفت را خواهد داشت زیرا طبیعت جوان مانند غیر رومی ... محبت ... پذیردن هرگونه تأثیرات خارجی را اخذ اخلاق و طایفه اشخاصی است که در اطراف وی هستند.

«سرجازول» در یکی از مکتوبهای خود می‌نویسد: «مردم را چم به تمام و تربیت خیلی حرف می‌زنند ولی از سرمشق و تقلید که بقیه من مؤثر ترين تمام و تربیت است غفلت می‌کنند. بهترین تربیت خود من در دوره زندگی سرمشق هستی بود که از برادرانم گرفتم. افراد خانواده ما همه اشخاصی بودند صاحب استقلال فکر و آنکه نفس و من دوائر تقلید و پیروی از آنها این ملکات را از ایشان فرا گرفتم»

عواملی که در ساختن اخلاقی دخالت دارد بیشتر در دوره رشد و نمو هر تأثیر خود را می‌بخشد. سرمشق و تقلید در مرور زمان مدخل پیدا می‌شود و طایفه نیز رفته رفته بقدری کسب ثروت می‌کند که آزادی را از او سلب می‌کند و او را مجبور باطاعت و انقیاد از خود می‌سازد.

می‌گوید: «علاوه بر طایفه را که مسئول تربیت زشتی بود علامت و شایسته کرد. طائل گفت و برای کار باین کوشش چرا ابراهیم را در دست می‌گذاشت؟ - انزالون در سوپ گفت برای آنکه وقتی همین کار کوچک یک طایفه را به شدت آزار می‌دهد و می‌دهد و عذاب می‌دهد و اینرا از برای سزاوار است که انسان در حکم طایفه وی باشد و روح و سیاه و سیاه و خورشید او در هر طایفه او ابرح سازد. باین جهت است که (لات) می‌گوید زرتشت در تمام و قوت و ابراهیم اید قدرت و استقامت فکری است که انسان توانا است و این را شکر خداوند طایفه و برادران غلامان»

با اینکه سرمشق و تقلید بطور محسوس در تربیت اخلاق تأثیر دارد مطلقاً حودین باید سعی کنند که علاوه بر تربیت خود و تأثیر دیگران واقع نشوند و روحی المقدر از اشخاص دیگران را از آنها جدا کنند و بر روی زندگی را از آنها جدا کنند. سبیل اخلاقی را در آثار خودشان دوره شود به با اخلاق رقیب. هرکس دارای این اثر است و قوه را به اینست که اگر آثارا مملکت و طایفه و طایفه کار بیندازد و سبیل آن دوستان و رضای خودش را انتخاب نماید. جوان فقط در اثر ضعف اراده و داشتن تصمیم حای غالباً ابر و زنده و زیادت مسای خویش می‌شود و در فشار تسلیم متابعت و تقلید کودکان و دیگران می‌کنند.

علاوه بر موقوف است که اشخاص را باید از دوستان و معاشرینشان شناخت، البته خویشاوندان و عالم با جهل و تربیت شده، بی تربیت هرگز دوستی و معاشرت نخواهد کرد. بشر و آشنایی با

خود نیست و کسیکه تنها و منزوی زیست میکند نه قادر به تشخیص حوائج و ضروریات زندگانی خودش است و نه میتواند کمکی بدیگران کند و خبری بآنها پرساند. مباشرت در سرریکه تلم اوقات انسان را نگیرد و جال فراغت و آسایش هم برای شخص باقی نگذارد. بهترین وسیله تلم و اندوختن تجربه است و علاوه اخلاق را تقویت میکند و راه و وسیله رسیدن بمقصد را نشان میدهد.

گاهی اتفاق میافتد که زندگانی شخصی جوانی در اثر يك فذکر به موقع یا نصیحت يك دوست عشق بکلی تغییر یافته و در خط جدیدی میافتد. بهترین شاهد این قضیه تاریخچه حیات « ماری مارتین » یکر از بدقین هندی است که در اجدای جوانی زندگانی او تحت تأثیر و تموذ یکی از هم هایش در مدرسه متوسطه « تورو » واقع گردیده بود. مارتین درای جمله لایع دخیستی صنف و مصافی بود و بواسطه نداشتن روح زنده و شاداب هرگز رغبت به بازی و تفریح نسکرد و غالباً از مباشرت بلوهای مدرسه اش اجتناب می جست. همین جهت اطفال سرسبز او میگردانستند و هر وقت فرصتی می یافتند به تدریج و استهزاء وی میرداختند تا آنکه درحسب اتفاق یکی از شاگردها بزرگتر از خود او بود با او دوست شد و او را در تحت حمایت خویش گرفت و هم مانع از او و آزاد گردید و هم در حاضر کردن درسهایش بوی کمک میکرد. با آنکه « مارتین » نسبتاً شاکر گرد بود و خود سمدی که داشت متذلل میشد و پیش مایل بود که او را بدرسه صنی بفرستد. و باین جهت در سن یازده سالگی او را بدار افتون « اکسفورد » فرستاد ولی چون توانست از جمله دوس آقا بی : مجبور شد در همان دیگر در مدرسه « تورو » بماند و بعد او را « کالج سرجان » در « بیرمینگهم » از حسن اتفاق رفیق قدیمش هم باین کالج آمده بود و در آنجا بعد دوستی پس با تجدید گردید. نزد اوست محصل مزبور مادر آموز کاری مشفق که به شوق و کمک و دلداری و دوستی و مهربانی و برسط حال صبابی خود نمی توانست زیاد مشغول مطالعه باشد و غالباً دچار تشنج اعصاب میشد و شوق میگردید باین برخواستن او و رفیقش طبعی ملایم و بردبار داشت و به تربیت و پیش کردن حسنت نپرد، بده دقتی از صفت و انسان در باره دوست صبابی خود غفلت نمی ورزید. متار ایام « مارتین » را با « صاحبان اختصاص زنت شو و بد اخلاق منع میکرد و او را بشوق بگردانده میگفت « بپوش قاپاق تو را کمر گردان » خند او و آواز انسان راضی و خوشنود باشد. و بعدوی در تحصیلات وی بار شک کرد تا سال بعد مقدم اولین شاگرد را در مدرسه امراز نمود. اما این دوست غمخور و فرزند بهشت « مارتین » کسب معروفیت (اشتغالی برای خود در دنیا نکرد و زندگانی خویش را به گناه بسر برد و مثل آن بود که بزرگ ترین آمل و آرزوی وی در عالم صین بوده است که اخلاق دوست مدرسه خود را تحلیب نماید و روح حقیقت پرستی را دوری بدمد و اراد برای نیل خدمت بزرگ دهنده ای که بعدها همه دار آن شد آماده و مجهز سازد.

این همین قضیه هم در زندگانی مصافی « دکتر ریالی » اتفاق افتاد. درهومی که « پالی » محصل مدرسه « مسیح » در کبریج بود یعنی صفات خوب و بد داشت که رقابیش بواسطه آلهام او را دوست میداشتند و هم منتهش میکردند. مشار ایله باوجود قوا و استعداد قطری بی نهایت تنل و دلخارج

وای فکر بود و بعد از سه سال که داخل مدرسه شده بود هیچ پیشرفتی در دروس و تحصیلات خود نکرده بود. یک روز صبح که شش را « پالی » بابت مسول بشراب خواری و عیاشی گنهارانده بود یکی از هم دوس هایش بیالین وی آمده گفت « پالی » من دیشب از بس راجع به فکر کردم تا صبح خوابم نبرد. تو واقعا آدم دیوانه ای هستی ! ومن وسایل عیاشی را از مرحبت فراهم دارم و می توانم تمام سرم را به بقالی و تیلی بکنم ، من ذلک میجویم ، دربی این کارها نیستم - اما تو که شمس نظیری هستی و وسیله وادوخته ای نداری زندگانی خود را اینطور پلک میمیدی ، من با وجود نداشتن قوا و استعداد این همه میگویم که کاری از پیش یرم ، تو که استعداد هرکاری را داری و صاحب قوای فطری هستی هیچ کاری نمکنی - من دیشب همه را در فکر چگون وفاق تو یدار بودم و امروز آمده ام که ترا متوجه اوضاع اسف انگیز خردت کنم ، اگر از بقالی و یکبارگی دست نمکنی و باز هم باین طرز زندگانی تنگن ادامه میی تو دیگر قابل دوستی نخواهی بود و من از معاشرت تو اجتناب خواهم ورزید . »

این حرف چنان در « پالی » تاثیر کرد که از همان لفظه فکر و اخلاق او شیر نبود و نقشه جدیدی برای زندگانی خویش کشیده و با تمام قوا و جدیت آنرا پیروی کرد ، از همانوقت حسن تبلی و فن پروری او مبدل به روح سعی و عمل گردید و بقدری در تحصیلات خود سامی گشت که بزودی از تمام همدرس های خود جلو افتاد و در آخر سال موفق به اخذ تصدیق نامه گردید و بهجرت میتوان ادعا کرد که کارهای بزرگ و تألیفات عمده ای که بعدها از او بوجود آمد همه در اثر حرفها و نصایح همان رفیق بود .

هیچکس با اندازه « دکتر ارنز » بی به تاثیر نوء و سرمشق در اخلاق جوانان نبرده بود ، مشارایه همین حسن تقلید و سرمشق اطفال را بمنزله امری برای بالا بردن پایه اخلاقی مصلین استعمال میکرد ، نقشه او در مدرسه این بود که اول شاگردانی را که دارای نفوذ و تاثیر در سایرین بودند با اخلاق و روحیات طایه آشنا میکرد و بعد آنها را آلت و دست آویز قرار میداد که بوسیله تاثیر تقلید و سرمشق همان اخلاق و روحیات را در میان سایر شاگردها ببط و توسعه دهند ، « ارنولد » همیشه سعی داشت با اول پهلوان که همه آنها همکار خود او می باشند و مسئولیت اخلاقی مدرسه بعهده او و آنها مشترکاً واگذار شده است ، یکی زائر اولیه این کار حافظه این بود که در اطفال حسن اعتماد و اطمینان تولید میکرد و بالتبیه روح احترام نفس و وظیفه شناسی در آنها دمیده میشد ، البته در مدرسه « ارنولد » هم مثل سایر مدارس بعضی اطفال بد اخلاق و زشتگو یافت میشوند لیکن مدیر مدرسه دیده مراقبت بر رفتار و اعمال آنها دوخته و مراظب برد که اخلاق بد آنها سرمشق سایرین نشود و در دیگران سرایت نکند ، یقین « ارنولد » ناظم مدرسه را نزد خود خوانده مارگفت « آن در غر شاگرد را می بینی که با هم راه میروند ؟ من بیش از این هجرت آنها را نمی آید بودم - باید مخصوصا مراقب معاشرت این دونفر باشی زیرا هیچ چیز بیش از معاشرت در اخلاق و سیرت طفل تاثیر ندارد . »

دکتر « ارنولد » مانند سایر ملین زوک . اخلاق و روحیات خودش بهترین تعلیم و سرمشق محصلین بود . در حضور او جوانان حس احترام نفسی در خود احساس می کردند که اساس و ریشه قوی و فضائل اخلاقی ایشان می گردید . وی بنده شرح احوال وی میگردید و بعد او برای شاگردان بمنزله سرچشمه روح نشاط و غایتی بود و تالیفی که در خصوص طریقه زندگی آنها می داد چنان در ذهن ایشان جای می گرفت که بعدها مدتی که وی آنها را بخاطر آورده و مدتی آنها را عمل می کردید . این بود که « ارنولد » مؤرخ به تربیت و پرورش عده کثیری جوانان فاضل و با اخلاق گردید و بوسیله آنها فواید و تأثیر مستوی خویش را در همه عالم منتشر ساخت .

میسطور معروف است که « دوکالد استوارت » بر روح حقیقت پرستی و تقوی را در تمام محصلین زمان خود عمیق و د . « رد لورکوردن » در باره وی میگوید خطابه های او برای من بمنزله گشوده شدن درهای آسمان بود و هروقت کلام او را می شنیدم احساس روحی تازه در خود می کردم . افکار عالیّه او که در طی تمارات و جملاتی دلنشین و شیرین بیان میشد ماهیت وجود مرا تغییر داده و مرا بهائی دیگر وارد می ساخت .

اخلاق در تمام احوال و مراحل زندگی تأثیر و دخالت دارد . شخص صاحب اخلاقی که در کارگاه ای مشغول کار است روح معطاردان خود را برانگیخته و مردمی عالی در آنها ایجاد می نماید . باین جهت موفقیکه « فرانکلن » در لندن بکار کارگر معمولی بود اصلاحات اساسی و عمده ای در تمام اوضاع کار خانه ای که در آنجا کار میکرد بوجود آورد . من طوعم شخص با اخلاق و دون همت بلا قصد و اراده اخلاق معطاردان خود را رو به پیش می کشد و آنها را هرگز غرض میبرد . « کاپیتان جن براون » به « امرسون » گفته است که برای مسکون ساختن یک مملکت جدید بگذر شخص خوش اخلاقی و با ایمان بهتر از صد بلکه هزار نفر مردمان فاسد الاخلاق است . زیرا همین یک نفر اخلاق و روحیات دیگران را در جهت فرد و تأثیر مستقیم خویش در آورده و زندگی آنها را بر پایه بلندتری استوار می سازد .

معاشرت با مردمان نیک همیشه مولد خوبی و نیکوئی است زیرا اخلاق خوب مانند نوری است که به اطراف می تابد و نزدیکان خود را روشن میسازد . در یکی از نامه های شرقی کلی خوشبو زبان آمده میگوید : « من گلی باختردم و بکن منی تا گل ششم - کمال به شش درمن اثر کرد - و گریه من آن خاکم که هست . » سرب البکر معروف است که « الفس مبال ال العیس » از بد جز بدی و از خوب جز خوبی قراویدی بدیگران نمیکند . « کان مودی » بگوید : « در جای بمی تمجید است که از یک خوبی چندین خوبی دیگر بوجود میاید و هر عمل خوب یاباد چندین عمل دیگر مشابه خود پدید میآورد و این دور و تسلسل هرگز سمیخته نمی شود مثل سنگی که در آب بیفتد و چندین دایره یکی بزرگتر از دیگری ایجاد

نماید تا بکار آید آب برسد . . . باین جهت بقدره من تمام غوی هائی که در عالم وجود دارد مزارا از ازمته خیلی قدیم و نامم مجهول اریله با منتقل گردیده است . . « دستر روسکین »
میکند « آنچه مولود شر و فساد است تولید فساد میکند و آنچه زائیده شرافت
و جوان مردی است موجب شرافت مندی و افتخار میگردد »

بجز این زندگانی روزانه هر یک از افراد بشر ستره سر مشق خوب و بدی است برای
دیگران و تلاطم حیات مردمان یک هم بهترین درس صبر است و تحوی است و هم مؤثر ترین وسیله تنبیح
و تکوینش بکارهای و فساد اخلاق دکترو « موکر » در تنبیح دیگر از کشیش های معاصر خود میگوید
« زندگانی او سره کتاب منطقی بود که حتی شیر ترین مردم را هم صفت محاسن نیکی و پیکر
کاری میبافت . . « روز هریت » در موقعیکه وارد خدمت آلیسا میشد گفت « قبل از همه
چیز من سعی میکنم که زندگانی خود را مقرون بصلاح و یکی را هم « مصلحت » که زندگانی عیاف
و اتقوی یکم تنبش مؤثر ترین وسیله جهت اخلاق بود و توفیق آید به به من اخلاق و سیرت
خود اوست این عصری که ما در آن زندگی میکنیم به « احتیاج به سرمشق و
نمونه دارد قضا و قاعده و قانون و باینسان از « زندگی و در احوال سرمشق شدن
برای دیگران خواهم ساخت »

وقتی هر روز « اساسی در « حق فیزی کرد و مرده دور « بعد رول از مقام ادچند
خود افتاد میبرد . « هریت » در جواب همه آنها گفت « من از این استفادهات چیزی
نمی فهمم و فقط میدانم که خیال این قلب احسان ها و نیکی ها در روح من
اگر موسیقی نیم شب را دارد . . « آلیک والتن » در بار پیچیده حیات روزمره من
نویسد که مشار الیه کافندی راجع بزندگانی مقدس و با تقوی « کشیش موسوم به « اندرو »
نوشت ، « اندرو » مکتوب ادوا خودش شواهد و شاکرد هایش هم شان داد و بعد آرا در جیب
شل پرووی طیش گذاشت و ناروژ مرگ آنها از خود دور ساخت »

یکی دارای فیه مود و تاثیر فوق العاده است و این جهت هر کس صالح و بیکو کار باشد
به منزله پادشاه حقیقی مردم است و ر کشور دله حکومت و ولطت میبرد . « درموفیکه « ژراس بکوس »
در چنگ دلهی مراحمی مهربان داشته و در بستر میل پادشاه بود قبل از مردن این پادشاه را به رفیق
چوب و هیران غرض « هریت ادواردز » فرستاد که « اگر من « میاهم و « میاهم » با تو
قطع نمی گردید و اجاب و طبع سنگینی که من محول کرده « ما به حشر و معاشرت زاده ما هم میشد
من یقینا از آنچه که هستم هر و صالح تر میشدم . هر وقت اتفاق می افتد که من با تو با خلعت
هم منزل میشدم احساس روحی بلندتر و فکری بارز تر در خود میکردم . محبت و احترام شا دوشتر تمام
یک ابدل من بیرون ره »

بعضی اشخاص هستند که وقتی انسان در حضور آنها واقع میشود
روحی لطیف و مفرح در او دمیده میشود و مثل آنست که برای آزاد کوهستان
را استنشاق میکند و بدعام آفتاب میروید . فره خود و تاثیر اخلاقی « تناس دور » به
اندازه ای بود که روح ضعیف و یکی را در همه کس منته و حسن بی و ضرورت را در آنها میبکشد

«لرد یوک» راجع بدوست متوفای خود «فلپسینی» میگوید: «عقل و ادراک او بیرونی
دل و قلبش میخورده و مانند آواز طبل صلابت قوی و فضیلت میداد و همه کس را
بدورستی و لیکوکاری دعوت میکرد»

قطر دین رجال بزرگ و مردمان خوش اخلاق قلب در حوائث مؤثر واقع میشود و آنها را
به تمعید و پرهیز از تجارب و شهادت و دورستی آنها و ادوار مینماید «ثانویریان» قطر یک مربی
و اهلنگن را دیده بود و اثرات ملاقات و امام العمر در روح وی باقی ماند - چنانکه خود او در
شرح که راجع ملاقات خود مینویسد میگوید: «قل از آنکه من صاحب هیچکس، اشتها و مسرتی
شده باشم و اینک» آرامگاه بایده خود شتافت و در مویکه من بصورت وی رسیدم جز یک غر
شخص معمولی و گمراه چیز دیگری بودم - او در آن قلع مدوه طست و اعتلاء غریب رسیده بود
و من هنوز در حبس گتھی بودم و نایب اسم من در یروز در خاطر او باقی بود - مدلتک من
ممانندتم که نگاه بصورت من افتاد و با آن نگاه که هر مرا گرم ندادی سانت - آری تنها
نگاه بزرگان رجال اثر سر و چادر را در انسان دارد -

وقتی که به دور و مات یافت رفیق او «فردینک بریس» این جمله را در حق وی
نوشت «هیچکس مثل او دشمن مردمان دل و دست و مشوق و پشتیبان اشخاص صادق و متدین پادرو
معاون جوانان نبود» «بریس» در جای دیگر میگوید: «براد شخص پهلوان و ورزشکار خیلی مفید
است که اسرائیل وی همه پهلوان و در دیده افتد» از مشاهده تصویر مردمان مروت و متی هرگونه
افکار شرع و فاساد از ذهن اسامی دور میشود «یکم از کاتولیکها که شمش زبانی دین پول سود
هر وقت میخواست کسی ثبات کند - اول بروی تصویر حرری مقدسی که در آتش آویخته بود پرمدهای
میکشید که او را زنده مازیت» راجع به تصویر دین میگوید: «هیچکس قدرت سیکور در مقابل
آن تصویر کار زشتی نکند» یکم از اثر آلهای دشا - به تصویر «لور» که دوا در آتش
آویخته بود کرده میگوید: «هر چه انسان شتر صورت صبر او نگاه میکند بیشتر حظ و استفاده
روحانی می برد»

تصویر شخص بزرگی بردیزد و آینه است خردش بکشم خرد و مصاحبت است و اساسا نزدیکتر
و علاقه مندتر مصاحب آن میباشد. وقتی انسان بفرقه او که میکند - اس بنماید که او را همیشنا بدو او را با
وسبت بیشتری دارد تصویر «رله حلقه است که روح اخلاق دوا با روحی لذت و اخلاق پاکیزه تر
متصل میسازد و آنکه ممکن است اخلاق فردی که با احداث اخلاق صاحب تصویر شلی اختلاف و
فاصله داشته باشد متعلق از حضور ذاتی او در عقل جسم با هم و قوت شخصی در به امداد ایجاد
می نماید و اما در راه روحانیت مقصود خوب میکند -

(نوکس) هیت افغان میباشد که در اخلاق و سرب خود دین بزرگی به (بورک) دارد
و در یکجا میگوید: «از تمام معلوماتی را که من از کتاب ها تحصیل کرده ام و تعریفات و ادعایانی
را که در دوره زندگان در این عالم دست آورده ام در یک کفه ترازو بچرم و باران را که از
تعالیم (بورک) کتب کرده و استفاده مانی را که از مصاحبت وی رده ام در کفه دیگر جای دهم و چنان
کفه سویی بر کفه اول شراعت میرسد»

پرسود (تینال) میگردد دوستی (فراخی) برای انسان بنزله (سرچشمه نشاط و قوت بود و پس از آنکه یک روز صبر را در مصاحبت با وی گذرانید این چله را در باره او نوشت) اعمال و آثار او مایه تسج و تمسین است لیکن حاشرت وی وسیله تسلی قلب و ارتقاء روح میباشد. من قوه و قدرت را دوست میدارم ولی باید فراموش کرد که (فردی) قوا و قدرت ذاتی خونرا با ظاف و قوی و پاکیزگی اخلاق آمیخته بود.

حتی ملایم ترین طبایع نیز در ایجاد اخلاق حسنه در دیگران دارای تأثیرات همیشه می باشند. مثلا اخلاق (وودزورت) در تحت خود تأثیر شاهنشاهی (در روزی) واقع شده و داماد امیر قزو وی در فکر و قلب او باقی بود. با آنکه (موروری) در سال کرچتر از پرنسش بود مملکت ساختان اخلاقی شاعر و هست آمل او شعر و اشعار تا اندازه مهمی در پون اخلاق و دوستی وی میباشد. «که نه» (وودزورت) در صحنه قطعه میاید. (چشم و گوش و عواطف و احساسات من و این زیبایی که سرچشمه اشکها و عشقها و افکار و شادی های من است همه را «عزهرم» بهم داده است)

با این - باج نرم - ملایم میر قرة مشق و عراف میباشد در ساختن اخلاقی گنجینه که خودشان حامل هدیه اشق و بهی یافده خود و تأثیر میدهد.

(سرنام) - میگرد - حق و عدالت را - و چه وجود آورد. یکی تالیم مادرم در موفقی که عمل بوم و میرگی مروب و تسلیمی که درها او اخلاق و رفتار فرامیاد فوج خود (سرچان) موردی کردم (مور) از ابتدای امر صفت و برای صاحب سبب حواس خود را شناسه بود و هیچوقت از تفویق و ترغیب و غفلت سرزدید (سر) بر او را فوق همه دوست میدشت و باو احترام میگذاشت و بیشتر بواسطه همین محبت قلبی مست رئیس خودش بود که توجع (حک شبه جزیره) را نوشت و دنیا را به پون این اثر قدس خویش سود رلی یک چیز دیگر هم است نوشتن کتاب مزبور کرد. و آن تشریفات (لرد لاکند) درست صمدی (ایر) بود. چنانکه خود مولف در یکجا باین موضوع اشاره کرده و میگوید (لرد لاکند) اول کسی بود که این اثر را در مسیر من روشن کرد (راج) با اخلاق و روحیات خود «بایر» و نوشته شرح حال و صلوید (هیچکس ممکن نبود سرو کارش بوی بیفتد. رفریحه و اخلاقی ای قانوری عمیق در وی نکند)

سرنام در گای «دشتر مارشل» «ال» «تورن» «ال» «سوه» تأثیر معاشرت در ساختن اخلاق است. «خلی اشعاس» «مور» «ال» «سوه» که «موتیا» و «کیمیا» «ای» «سوه» را در زندگی «مور» صاحب و مشورهار و میداند و اگر و در «سوه» «سوه» «سوه» و «تنبات» «دقیقت» «امروزی» هنوز وجود مانده بود. «دکتر» و «بوار» «سوه» در «طاف» و «دند» «صحت» «مکرد» و «می» گفت «یک» «رشته» را «یکی» «بگیرید» و «رشتی» آن «کار» «ستید» و «مطمن» «باشید» «کله» «چه» «بیشتر» در «اومت» آن «بگیرید» «زبان» «فرد» «صرف» «مادی» «نه» «فید» «بیشتر» «امید» «پیشرفت» و «کامیابی» «خواهید» «داشت». «شاید» «غافل» «و» «دقیق» «تر» «بود» «را» «دستان» «حواس» «آموخته» و «آنها» «بکند» «من» «این» «افتکار» «بشما» «مدیده» «یدهم» «و اگر» «دعا» «بادهی» «وجدیت» «آن»

[illegible][illegible]

موسسه شرح احوال : دکتر آرنولد : در بابی که راجع به تأسیس نظامی وی در جوانی
مجلس میبازد میگوید : آنچه که جبران معاش وی در خود اساس میکردند منحصراً تحصیلی و شایسته
مردمانی و فضیلت و معلومات آکادمی نبود بلکه از روح ازجند استاد خود سهمی میزاید و همه
آنکه راه حق و در اسلام و طایفه سلفی و جدی بودند

وقتی این هوا بوسه بواخ و بزرگان و جوانان اعمال شود ایجاد حس برود و شوق و آگاهی
میگردد و همین حس سببش و تبعه غریزیه الهیه است که قهرمان و شهاده تاریخی را بر جبهه مبارزه
و سرود و سرود قوای اخلاقی را محسوس میگرداند.

مقول و فکر، کالیه فارای درخشنده می و آتش نورانی که ای حلاله که در و کرامت و عبادت و فعالیت میکنند اینجا « دانه » مده کفتری از غول و ارواح بزرگ را مانند « پراوک » و « برکاسیو » و « ناسو » و دیگران تحریک کرده و از بی خود میکنند « مبتلون » حسن و جمال و برادری و صبر در پام محنت و نکت را از آب آمیخته بود و « بایرن » بد از سالهای مبتلای که در زیر درختان سر در شهر « پراوا » نشست و یاد « دانه » فکر میکرد و عاشق و افکارش تحریک گردیده و اشعری سرود که هیچوقت بهی از آن شری گفته بود ، علاوه بر اینها بزرگترین نهضت ایتلیا هم از قبیل « کوزو » « اوردکاگنا » « میکلاو » و « رانفیل » « نوتت غول و تاثیر دانه » واقع شده و از سرچشمه سانی افکار وی مایه گرفته اند همینطور « ارستو » و « نین » از روح و فکر هم یکدیگر مایه داده و هر دو نیت در فکر و عظمت سمبلگر شده اند .

رجال بزرگ و خونی اخلاق تمجید و ستایش نوع بشر را نسبت بخود جلب میکنند و این حس تمجید اغتره های عانی پایه فکر انسان را بلند مینماید و بند خود پرستی را که بزرگترین مانع و عائق اصلاح اخلاق است از پای آن میکشاید. یادار خاطره اشخاصیکه بوسیله فکر عایه و کارهای بزرگ خودشان را برجسته و معروف ساخته اند زو بطور موقتم باشد. ایجاد روحی بزرگ در انسان میکند و عواطف و احساسات و را تحریک می نماید.

« من رو » میگوید « بن بگرچه : اشغافی را می پسندی تا بگویم تو خودت کبستی و از
موش و ذرق و اخلاق چه بایه داری » - اگر شما : خاص بست را می پسندید بپشتا فطرت خودتان
بست درون است - اگر از اینخص متبول و قروغند خودتان مایه : حقا متقابل بمادیات واسباب دنیوی

بنابراین اگر چه شخص شجاع و شایسته و جوانمرد را تمجید می‌کنند، یقیناً خود را آن
نمای روحی شجاع و مردانه و باقوی هستند. (۲)

در مورد جوانی که اخلاق در حال شکل و سازمان است طبعش احوال بشری است. انسان بزرگ و تمجید احوال دوستان آنها میباشد ولی هر چه شخص بیشتر با اسرائیل عهد نگارند و سن تر شود حس تنجید و تحسین در او مدلل ملاحظ میشود و دیگر کسی جزئی توجه ندارد به دستش جلب نیاماند. باز هم لازم است که تأطیبات جوانها هنوز نرم و روان پذیر است آنها را به تمجید و ستایش بزرگان و رجال و اخلاق عالی آنها واداریم زیرا جوانان طبعاً اشخاص مبرری را برای سرافرازی و پیروی خود انتخاب می کنند و اگر روح آنها برای تحسین و اعظام مردمان صالح و نیک سیرت تربیت نیامده باشد ممکن است اشخاص پست و رذیله را سرافرازی و تحسین فرارده و از آنها پیروی نمایند. در وقت جوانی هر کس با شخص زاری طلبان و دروغ و تمسک و غیره برخورد می کند باید شاگردی نسبت بکار مهم یا شخص زاری طلبان و دروغ و تمسک و غیره می شود و سرور میگردد، مشارافه در یکجا میگوید «جمله را بگو سنی» و بعد شربان سنی که میگوید «بگو» بهتر از آن میتواند قوانین مروت را در خود زنده نگه دارد و به این جهت مبرک است که روح حظ و هرج و مرج در او نباشد و به جهت همین است که از راه احوال پرسی و لطیف ترین مواهب دیعت می دانم و تصور می کنم که برای کسب هر خلق زیشت و بگویم ای شریف می باشد»

یکی از اخلاقیات برجست «پرس البرت» این بود که همیشه احوال خوب دیگران را بپرسید و نصیحت و تقدیر قرار میداد. گریسته شرح احوال او میکرد «پرس خیلی متعجب میشد که بپرسد دیگران حرف خوبی میزنند و یا لاذری کی انجام میدهند و هرگز کسی حرف یا کار بزرگی متجاوز نمیکرد خواه آن شخص کودک یا خردسال بود و خواه سیاستمداری و رجسنت از او بی نهایت تحسین میکردند و چندین روز راجع بان صحبت می کرد. صلا شاهزاده شوق غرضی داشت که بیست و هشتاد و چهار خودداده خوبی و یکی را می سیارده

دکتر جانسون میگوید: هیچ اخلاقی بری جنب دوستان صمیمی بهتر از این نیست که انسان صفات و مزایای دیگران را مورد تعجب و تقدیر قرار دهد. کمیک صاحب این خصلت باشد جوان

(۱) « فیلیپ دوکوم » راجع بنقلید دیاریان. « فیلیپ دیک » « بورگاندی » از نظر
 پادشاه خود قصه ذیل را نقل می‌کنند :

« وقتی ناعز در ناخوش شد و اطباء تجویز کردند که سرش را بتراشد ، همینکه سرش را تراشیده شد تمام تبی و دیوانه‌ان هم که همه آنها بالغ ریاضت فقر میشد سرهای خود را تراشیدند و یکی از آنها مرسوم با « پیردها گشیش » « غنا نجیب زاده ای را در دربار دیدم که سرش را تراشیده بود و برای آنکه اصرار و ارادت خود را نسبت بشاه ثابت کند فوراً امر داد چون مؤبور رفته بکسره فرد دلاکت بردند و تمام سرش را تراشیدند ! » قتل از کتاب « قلیب دوکومن »

مردی و هیأت و ادب از ملکات حسیه اوست « در دل » بواسطه حس تعجب و احترامی که نسبت به « جاسن » داشت شرح حالی برای وی نوشت که تا بعد از آن هیچ زبانی نوشته نشده است (۱) راستی خود « در دل » بابت دارای مزایا و ملکات اخلاقی عالی بوده باشد که آنطور مجلوب و فریفته اخلاق جاسون شده و با وجود اشکالات همه آن که در پیش داشته است آنی از مصاحبت وی غفلت نیز نرزمه و از تعجب و شایسته دست بر نمی داشته است . اما نولی « میگرد در دل شغس دنی الطبع بوده است و از حی و رف و طبع خود خواه و تجسس افکری بخود داشته است . اما بر خلاف او « کارلایل » در مرتبه شایسته صفت « در دل » متوجه رد احوال و صاف را بدوده و میگوید با آنکه مشار الیه از حیرت و حقی و غرور خواه بود . ست و علی حس است صبیح نسبت باساد و آ و زگار فیم و « دا » هم و دانش حقی و حق و « در دل » و داشتن این صفات و مزایا روشن شرح حالی باین نحوی برای « جاسون » در محلات بود . در حای دیگر میگوید « در دل » توانست کتاب خوبی بنویسد زیرا صاحب شمع زبانی بود که معرفت و دانش او تعجب میداد و علاوه بر آن نوری سلم و فقه و فلسفه از خود .

غالب جوانان به صاحب فکر پاورد و از تاب هم سر و کار دارند و همراهی برای خویش انتخاب میکنند و آهنگر تعجب و ستایش میکنند . « الان نویدم » در مزه یک شاکرد بنانی در شهر (نیسادل) بود و درها پیدا . « نیس وولک » میراث و آطلد در خواها می آید تا « سروالر ملکات » از آنجا بود شاید راز مولی بدین روی است شود . اما وقتی این قصه را میشنویم بی اختیار بلوق و ذوق بین جوان آفرین میگویم و حرکت بدی و را برای این مسافرها تعجب میکنیم . میگویند « سر جودری و دل » روی بن نه سالگی بود در میبل فستش در ریان جمع را کرده مرحت و من لیس « الکسادر پرت » ا لیس « در رتس آن بود که از بن ملاسه اثر ر « صحت زرگی حاصل میشد . چندین سال بعد خود در « در دل » یعنی سب که « میسون » قاش معروف افتتاح میکرد که او را « پند و آواز سب » بعد « در دل » سالر وقتی سن بود خیلی میل داشت دکتر « جاسون » را ملاقات نماید و وقتی حرم و یارب از ده « وای همبکه » در راه « سب » و فستش را بدست گیره دو گذاشت جزئیش یاری نکرد که در مرده و « سب » رشت « دیر نیلی » نیز دخی جوان بود بنقد ملاقات جاسن بنده از رف و هر چند ر « و خلاف « در دل » حریف « ده در ده » لیکن او هم از این ملاقات محروم و باپوس بزرگش زیرا او تر جاسون را « خبر داد » ر رسته معظم چه « ساهر قبل از آمدن او بدوود زندگی گفته بود .

از طرف دیگر اشخاصیکه صاحب فکر کوچک و محدودند نمیتوانند در مدیه قلب چیزی را تعجب و ستایش کنند . این اشخاصی بعد از بیچاره و بدبختی که از شناختن و احترام گذاشتن باین اشخاص برورده و سهرهای محبوب عاجز میمانند . طبعه دور و پست و در چرخ زرگی را هم که با به باحار و بی سجد میکند . و زغ از بهجه خود خوشگلتر کسی را

(۱) جاسن یکی از نویسندگان معروف انگلس در قرن بیستم است و « در دل » دوست و شاکرد وی شرح حال دقیق و مشروحی از او برشته است که در ادبیات انگلستان خیلی مشهور میباشد

در دنیا تصور نمیکند . تا بر پرده فروش اشخاص را از روی استخوان بندی و از حیث ثروت معاملات آنها بمشاهد و معاینه آن برای آنها قدر و قیمت قائل میشود . وقتی در سرگرد فری غر « در حضور پوپ به تاجر پرده فروش از اهالی » گفتم « گفت تو البته دوزخ از بزرگترین رجال دنیا را در مقابل خود می بینی تاجر در جواب وی گفت « من نیدانم بزرگی شما چقدر است ولی میتوانم میدانم که از شکل و قیافه شما خوشم نیاید . من مکرر اشخاصی را خریدم ام که پسران از هر دو شما چاق تر و قوی تر بوده اند و ده لیره هم بیشتر قیمت آنها را نپرداخته ام ؟ »

هر چند « لا روشلو کوا » در یکی از تعالیم خود میگوید که ما حتی در موقع مدبختی بهترین دوستان خود هم از « قلب چندان متاثر و غمگین نمیشویم ولی باید دانست که فقط ارواح کوچک و طبایع پست از محنت و ناکامی دیگران لذت میبرند و از یسرفت و کامیابی آنها آزرده و مغموم میشوند . در دنیا اشخاصی هستند که روح و قلب آنها با جوانمردی و سادگونی مازس نیست و این اشخاص از بدبخت ترین مردم عالم میباشند . کیبکه تنفر و از چار را شمار خود ساخته و از همه چار ثروت میکند خودش از تمام مردم بدتر و متفوتر است زیرا یسرفت و کامیابی دیگران در هر کار وی رای او پخته عذاب و صدمه روحی میآید و قلبا آنها را آزرده و کسل میسازد این اشخاص نمیتوانند « اوقات یابورند که در ضرر آنها از دیگران تسجید بشود خاصه که شخص مدح و همکار و معیار خودشان باشد . هر وقت کسی « چه شد و از صدمه انیام کار خود پرنیامد این اشخاص از او میگذرند و صدمه یسرفت و پرا باصرت تلقی میکنند لیکن اگر کسی در مقاصد خوش کامیابی حاصل نمود و در کار خود از آنها جلو افتد آنوقت گفتم و دشمنی او را در دل میورند و هرگز از او دور نمی گذرند از وی دیگر اگر این اشخاص خودشان در انیام مقاصد خود یسرفت نکنند و مرادی حاصل ننمایند از همه کس یستر شیون و زاری دارند و هر جنایت و وسیله پستی متوسل می گردند . حالت روحیه این قبیل اشخاص در این شعر بطوری شرح شده است :

حالا که خداوند برقیب من نظر کرده و مواهبی بوی عطا فرموده است .

آیا من حق ندارم که باو غشم بگیرم و زوی غرت داشته باشم ؟ ..

فکر های محدود و پست همیشه در صدد خرده گیری و عیب جوئی از دیگرانند و به هر کاری غیر از گستاخی و شوخ حشمی و شرارت با نظیر بغض و استهزا مینگرند و بزرگترین تسلی آنها در دنیا اینستکه اشخاص بزرگ و خوش اخلاق صاحب عیب و نقصه ای باشند « درز هررت » میگوید « اگر عیال را مرکب خبط و مضطانی نشوند کار جهال سخت و زنده گانی بری آنها دشوار میگردد » با آنکه خرده من از احوال جهال هررت میگرد و از او تکباب خطایای ایشان اجتناب میور و زنده معذالک جهال حاضر بمتابعت از عقلا و پند گرفتن از اخلاق و وقار آن ها چستند . یکی از نویسندگان آلمانی میگوید : هیچ خصی در اسان مغموم تر از آن نیست که تمام فکرش متوجه کشف نواقص اخلاق رجال بزرگ باشد . باید بلندی فکر و حسن گفتش و انفاض را از (بولتیکیورک) آموخت که وقتی او را متذکر ضعف و قیمة اخلاقی (مادیورو) ساختند در جواب گفت « این شخص ضعیف بزرگ و ارحمنه است که من این قیصه او را بکلی

از این جهت که در این زمان که در حال روک غول زنده داشته و حوله مرده بایتامس تولید و پروری از اخلاق و اسبیت باطل را در انسان تولید میکند ، درموقتی که « نیستوکلیس » هنوز فعل بود و شاهانه از این رو که رجال معاصر خود فکرش تحریک شده و آردو میکرد که اوهم رودی در راه خدمتگذاری بوطن کسب شهرت و اعتباری نماید .

پس از خاتمه جنگ «مارتن» مشارالیه خیلی کراه و منوم بود و چون وقایع ملت فضا و اعوذ او را مشوال کردند در جواب گفت : (فتوحات و پیشرفت های «میتادیس» خواب و مرچشم من حرام کرده است - چند سال بعد می بینم که همین «نیستوکلیس» بر راس قوای این قرار گرفته کشتیهای فئون خشیارشا پادشاه ایران را در سبک (آرنی روم) و «سلامین» شکست میدهد و تمام هوطنان وی بالافان اغفال میدارد که در اثر قتل و هوش و کفایت وی از خطری محطیم حیات پاکتند .

مروپ است که « نیستوکلیس » وقتی صف رد در مطبی « هرودوت » را ملاقات کرد که مشمول خواندن کتاب تاریخ عالم نایب خودش بود و مباحثات کتاب مرپور قدری در وی اثر کرد که این اختلاط بکوبه اند و همین اثر سبب شد که دیگر وقایع و متوجه علم تاریخ گردد و در نتیجه اثری بسبب مانند تاریخ جنگ (پلویپس) از خود بوجود آورد «میتادیس» وقتی یکی از خطابه های « کالپتروتوس » را شنید و قوه بیان و فصاحت خطیب چنان در او اثر کرد که خیال اند خودش صاحب مرک وزیر دستی شود و با آنکه برای رسیدن ازین مقصود سوانس و مشکلات صده ای از قبل صحت «سراج» و آهسکی صفا و نسکی «س» داشت و معذالک در نتیجه قوت عزم و اراده و مطه و ترموس صادی سر تمام ، پس مشغلات طله بود و در عالم خطابت شهنشایی برای خود احراز کرد اما این که را سم ایند داسب « دهستن » باود و تم مدعی و جدیت های خود هرگز نتوانست اطاقی راه صحت و شرفه گو بشود و از تمام خطابه های مروپ او که فلاح دست صحت «لاتم» صحت و کلف آشکار است و صحنی معلوم میشد که هرچله اینرا برصحت وقت زیاد اشاه کرده است

سراسر مصائب تاریخ پرورش ودهد و از آن سیاهی است که ساختن اخلاقی درل بوسیله تولید و «اسی» از اخلاق و سیرب سایر رجال مرک موجد آمده است . سرداران و رعایا و اصقین و وطن پرستان و شهرآوردستگران و سایر اصناف مرک و مروپ که تاریخ شری را با اسامی خود مزین میسازد همه بوسیله تقدیر و اصال و رفتار پیشینان خود کسب امتداد و قوت کرده اند و از سرچشمه حیات اصلاح خویش مایه گرفته اند .

اشناس مرک عالیا حلت صحت و استرام سلاسل و ایما را امینطور ها را کرده اند چنانکه : «رامیس» دوهایی ، همیشه بی رده و قاتل «پاکلاز» صحت میکرد و «زولوس سوم» و را پهلوی خود میسازد در سربیکه عده ای از کیشی ها و کلردیالها در حضور و میاستاند «شاول» صحت ، را وقت «نی» را ، را میبید باحترام او راه باز میکرد و یک روز در موفیکه قلم وی قاشی از ده او اماد شاول خودش خم شده قلم را برداشت و گفت : «نوشایسته آی که

امپراطور ها کمر بستم تو بپند « « اکنون هم » اهلانی منتشر ساخت که هر کس اشعار «اورست»
را بی اجازه مؤلف چاپ کند و فروشد او را تکلیف خواهد کرد همین پاپ پالین مرگ « و قاتل »
حاضر شد و قزاقین اول بز « تسیم خازن » لئواردوسی « رفت
هر چند « هایدن » در پیانکه از اینام زمانه گله و شکایت میکند میگوید همه کس مرا دوست
دارد و بن احترام میکند - همکاران خود اسامی موسیقی مبدلک خواهد بسیاری در دست هست
که موسیقی دانهای دروک و معروف صوما دوق و تریچه همدیگر را شناسد و بمقام و عظمت یکدیگر احترام
داشته اند « هایدن » خودش را هرگز حس عمل و حسادت مرا رود و قدری « « پوپورای »
معروف خاطر تحید و احترام می بگیرد که صمیم گرفت داخل خانه او گردد و بشغل پیش خدمتوی
مشغول شد ، این صد اخباره ای که « پوپورا » آید بدگامی میکند « روح دوستی و دوستی
توسله آنها بستم و شاعری مخصوص « پوپورا » تبار کرد ، هر که از صبح شای رود و خانه
لس او را یک مکرر و گشت هایش را واکس میزند ای « « پوپورا »
در اندامی مرا و وروپ می شناسد ،
در « « « « «
در « « « « «

« کمال دانی »
وقت اسم او را همیشه مثل اسماء قدس بود ، در « « « « «
اوی مرده و میگوید در هر وقت هاندل او را که در « « « « «
« پتهوون » او را پادشاه کثرت موسیقی مدانت و بی حوش در « « « « «
عمره او آثار « هاندل » داخل « داخل چهل طر « « « « «
در حالت احضار چشم هایش روی زده انگشت عرب آنها در کرد و زیر لب گفت « حقیقت
مطلق آنجا است »

« هایدن » آنها بمقام و عظمت اما « « « « «
فریبه سرشار دومر حاضر حوائ خود « « « « «
صبیانه نشوق میکرد « « « « «
به همکاران خود رات و حوضه معرفت لیسن رنجان واهی در در « « « « «
را پیدا میکنند و « « « « «
« مرادوت » موسیق « « « « «
بروک احساسات عمیق « « « « «
تاخر میکرد که اندل اس « « « « «
« آنها باید متهای حنیت را عمل آورد که این وجود دقیق را بر دست اندک لکه باید در کثرت

راش را که دو دسترس خود دارد بوی قدیم نماید زیرا بدون قدردانی و تشویق تاریخچه
کافی توأم با ناگامی و اندوه آمیخته میشود. من وقتی به پنم که «موزارت» مدیم الظنیر
وژ پندار پادشاهی دعوت نشده است خیلی خشمکین میشوم. اما این حس غشم و غضب را در من بایه
معلول داشت زیرا از فرط علاقه و محبت من به موزارت ناشی شده است.

«موزارت» نیز در مقابل صفات و مزایای «هیدن» را بویخی تشخیص داده بود و در
تکلیب خطاب یکی از معذبین او میگوید (آقا، اگر من و تو هر دو را اهم بکنارونه مصالح وجودمان
بهدری که یک «هیدن» از آن ساخته شوند خواهد بود. وقتی موزارت «اولین دفعه ساز «پیتھوون»
را شنید گفت، (بسیار این جوان گوش کنید، هتقریب یک اسم دیگر بر اسامی رجال بزرگ دنیا
الزوده خواهد شد)

(پون) «نیون» را پالاتر از تمام تلاحه دیگر مبدانت و بهدري حس احترام و تمجید
نسبت بوی داشت که یک قطعه حکس او را همیشه در روی میز کار خود قرار میداد. «هینطور «شیلر»
یکی از شیفکان وانی (شکسیر) بود و آثار و نوشته های او را سال های متبادل مدقت مطالعه میکرد
تا برهنهائی آنها خودش مستعد شناختن طبیعت و مظاهر آن گردید و آنوقت پیش از پیش بشکسیر
علاقه مند شد.

(کانتیک) «یت» را استاد و معبود خود میدانست و در همه چیز از وی مشابهت و
پسروی میکرد چنانکه در ضمن یکی از خطابه های خود میگوید: «من مادام العمر فقط یک نفر روحاً
و قلباً علاقه مند بوده ام... از وقتی که «یت» وفات یافته است من دیگر لیدر و پیروائی بای خود
قائل نیستم. تالانت سیاسی خود را با او در حال مقنونی...»

یکی از خطبی تشریح فرموده بود: «...» یاد در د کلاس من از دانش درس
میداد و اتفاقاً «سرچارلزل» که سهرت و کسفات را در حد ح رجه بد و د طاق ردید.
معلم همیشه (و ا شانات او را در دس را وضع کرد تا اب تا کرد با گفت «آقایان، امروز هیدن
دوس شما را پس... ایت، «سرچارلزل» گردید.»

اولین اثر صنعتی بزرگ که به تفرصه سنگر جوان می بیند معمولاً تأثیرات
عمده در روحیات و زندگانی او مینماید. وقتی «کوردکو» نابوی (سن سیلیا)
اثر رفتیل را بدید مثل آن و د که با ت قره چای در حدود وی مبادر شد و بی اختیار گفت «هم
بش هستم! «هینطور «کوستابل» هشت عده برد «پس از دیدن تابلوی «هاجر» اثر
«کلود» فصل جدیدی در تاریخ رنگینی او کشیده شد «سرژرژ و مون» نیز بهدري این تابلو
را دوست میداشت که در مسارت های خود همیشه آنرا همراه میبرد.

تعلیم و سر مشفی که از زندگانی رجال بزرگ و با اخلاق گرفته میشود هر
گز معزوم نمیکرد و نفوذ و تأثیرات آن در تمام نسلهای آینده باقی میماند
کمی بعد از وفات «مستر لوپس» خطابه مؤثر ذیل را «دبرائیلی» در مجلس عوم انگلستان
ایراد نمود:

« وقتی ما با دشمنان هرز و گزافهای خود میایم این يك تسلی یوای ما باقی میماند »
 « كه رجال پررنگان بنگلی نمره و از این نمره اند و غالباً حملات و كدمات آنها در این مجلس »
 « تكرار میشود و از احوال و اخلاق آنها سر مشق گرفته میشود و غالب بیانات و سرهای گذشته »
 « آنها موضوع مذاكرات و مباحثات ما واقع میگردد . مقدمه من این پارلمان دارای اصناف است كه خواه »
 « حاضر باشند و خواه غالب همیشه عضو لایتنك آن بشمار میروند و انوا احلال و ثروت مجلس »
 « تالبری در صورت دانی آنها ندارد . یکی از این قبل اصناف « مستر كدن » متونی است »
 بزرگترین فایده ایكه از خواندن تراجم احوال مشاهیر بدست میاید اینستكه راه
 و رسم زندگانی صحیح را با انسان میآموزد و روح قوت و اطمینانی تازه در او میدهد
 حتی قدر تر این احساس هم و تری چشمان به طاعت رجال نزر ك یقین
 ممكن است حس تعجب و تحسین در آنها تحريك شود و نسبت بنوع امیدوار گردند و جرئت و شجاعت
 پیدا كنند . این برادران بزرگ كه از خون و نژاد خود ما هستند و زندگانی آنها
 يكقسمت از حیات عمومی بشری است از درون مقابر خویش هنوز با ما تكلم میکنند
 و ما را به پیروی از همان راهیكه خودشان در آن قدم زده اند دعوت مینمایند
 و سرمشقی كه از زندگانی خود بما داده اند بهترین هادی و راهنمای حیات ما
 میباشد . آری ، اخلاق عالی و ملكات فاضله بمنزله میراثی جاودانی است كه در
 طی ازمه و قرون باقی میماند و دانما تولید اخلاق و ملكاتی نظیر خود مینماید
 ضرب التل چینی میگوید « حكیم دانشمند معلم و آموزگار صد قرن است .
 اگر شخصی كودن و نادان را اخلاق و سیرت «لوه» وقوف باید زیرك و باهوش خواهد گردید . » تا بر این
 زندگانی اشخاص صالح و خوش اخلاق الی الابد سرمشق فوز و صلاح نسلهاي آنيه خواهد بود چنانكه
 شاعری میگوید

« کسی كه در دلهای مردم زندگی میکند زنده جاوید است و هرگز

نیخواهد مرد »

كلمات حایه ایكه مردمان بزرگ بران آورده اند و سرمشقیانی از زندگانی خود با داده اند
 مهوقت زنده و پایدار خواهد ماند و در فكر و قلب اخلاف و بارماندگان آنها جای گرفته باصلاح زندگانی
 ایشان كرك مینماید و تا دم مرگ آنها را تسلی میدهد . « هانری مارتن » رجل اجتنابی كه در زمان
 وفات یافت میگوید « اگر زندگانی انسان مقرون به خیر و صلاح بوده و بحوبی صرف شده است مرگ
 او هر چند هم كه فجیع و آنگیز باشد امیتی رای از نخواهد داشت . جلال و عظمت واقعی
 از آن کسانیست كه سرمشقی و نمونه خوبی از اخلاق و خصال خویش برای اعقاب
 و نسلهای آینده باقی میگذارند »

فصل چهارم - کار

«برخی و کارکن، خداوند هم بتو کمک خواهد کرد» «کتاب اول تواریخ ایلام»

«کارکن چنانکه گوئی برای کار زنده ای

عبادت کن چنانکه گوئی امروز خراهی مرد» «نیز المثل بوسکی»

«کار است که انسانرا بسلطنت میرساند» «لونی چهاردم»

«جز کار چه چیز دیگری را میتوان رحمت الهی در زمین دانست؟» «ساکیرک»

«بر هر شخصی واجب است که بحسب استعداد ذاتی خود بکاری مشغول

باشد و وقتی میمیرد و جدانش گواهی دهد که هر چه در قوه داشته است

کار کرده و کوشیده است» «سیدنی اسیت»

«کار یکی از بهترین وسایل تربیت اخلاقی است زیرا بوسیله آن حسن اطاعت و

قانون شناسی و تامل نفس و وقت و استقامت در انسان ایجاد میشود و شخص را برای انجام امور زندگی

خود تربیت و آماده میسازد.

کار، قانون حیات ما است و بمنزله قائمه و دستوری میباشد که افراد و ملل را بطرف ترقی

و تعالی سوق میدهد. قسم اعظم مردم مجبورند که برای گستران و میبشت روزانه خود کار کنند لیکن

برای تمتع بردن کامل از زندگانی بر همه کس غرض و واجب است که خود را بکاری مشغول سازد.

کار با آنکه ممکن است مانند باری گران بردوش انسان باشد ولی از طرف دیگر بیکه وسیله

کسب اقتضار و عظمت میباشد و بدون آنها هیچ امری در عالم انجام پذیر نیست. پیشرفت و ارتقاء بشر

و سیر سریع مدنیت امروزی نتیجه و حاصل کار است و اگر تأمل بشود که کار در عالم منسوخ گردد فرزندان

آدم در آنکه مدتی بمرگ و فتنای اخلاقی گرفتار میگردد.

تنبلی بپلا و آفت بشریت است و همانطور که زنک آهن را میخورد

و آنرا فاسد میسازد بطالت نیز قلب افراد و ملل را خورده و آنها را از صفت وجود

محو میسازد. و قهر اسکندر کبیر ایرانی را شکست داد فرصتی برای خود و مطالعه در آداب و

رسوم و عوائد آنها بدست آورد و مشاهده کرد که بزرگترین عامل ضعف و سقوط آنها همان حسن

جاشی و تن بروی و زنده گانی آسوده به حلاک و تنبلی آنها بوده است.

«سوروس، میراثور روم دره، قی که در شهر» «پورک» «یالین مرگ افتاد بود آخرین حرفی که

پسر بازش زد این بود که «باید کار کوچ» و درضا هم هیچ چیز جز کلاه قدرت و عظمت

دولت روم را بدان پایه رسانیده و ذود و قدرت سرداران آنها در عالم بسط داد.

« پلی من » در جایی که اوضاع اجتماعی ایتالیا را در قرون اولیه شرح میدهند می گوید در آن عهد زده گانی دهقانی از حیث مقام و منزلت اجتماعی با مناسب و مشاغل عالی دولتی برابر بود چنانکه غالب سرداران فاتح و سربازان ایشان پس از انحصار کارهای جنگی با کمال میل و رغبت بشغل فلاح و زراعت میپرداختند و غالباً مزارع بدست کسانی که فاتح جنگ های صده بودند و تاج جلال و اقتدار را ریخته بودند شایر میشد (۱). نقطه دوازدهم کرده و غلام در ملکیت زیاد شد و آن ها را بشاغل غنایه واداشتند کار کم کم شایع و اهمیت اولیه خود را از دست داد و تنبلی و تن پروری در میان تمام طبقات رواج یافت و این وجهه منقوض امپراتوری عظیم روم امری حتی التوقع گردید.

هیچیک از تمايلات نفس انسانی مضرتر و خطرناکتر از تمايل به تنبلی

لیست و انسان با تمام قوا باید خود را در مقابل آن حفظ و حراست کند. « منتر کرم » از یک کتاب صباح ثابری که قدس اعظم عالم اکبرش کرده بود پرسید چه سستی را بش از همه در میان نوع بشر صومعی دیده ای. در جواب گفت « میل تنبلی را ». مردمان وحشی و صبیح هر در جهت افراط مایل به تنبلی و یگراری هستند و املا یکی از خصایص طبیعی انسان این است که همیشه میل دارد بدون هیچ وجه و دعت تفریح کار را بدست آورد. این میل طبیعی بقدری صمیمت دارد که « جز مبل » است دولت و حکومت اساساً برای جلوگیری از آن ایجاد گردیده است و یکی از وظایف اولیه آن است که نگذارد مردم سر را جاسه باشند و با دسترنج و زحمت دیگران زیست نمایند.

بطالت هم برای افراد مضر است و هم برای ملل و جماعات . سستی

و تنبلی هرگز اثر پر حش از خرد در عالم بوجود نیارده است و هجرت هم نخواهد آورد بوسیله تنبلی « از پشت میتوان بالا رفت نه مانع و مشکلی را از سر راه میتوان برداشت » تنبلی و بطالت هرگز در هیچ کاری کامیابی حاصل نمی کند و جز شکست و مغایرت از عالم صیبی نمیدرد. تنبلی بار سنگینی است که جل آن روح را کسل و بدن را خسته و فرسوده میسازد و تولید غم و اندوه و محنت دائمی می نماید.

« بوون » در کتاب (تشریح حزن و اندوه) علت اصلی هر ملالت و اندوهی را تنبلی

(۱) پلی من « در کتاب « تاریخ طبیعی » خونت فصل مشروعی دارد راجع

باینکه در قدیم الایام زراعت و فلاحات طرف اقدام فوق آمده رومی ها بوده و زمین های زراعتی را بر حسب میزان گاو بدی تقسیم میکردند و واقتاب اولیه رومی ها تمام ثلثات و اصطلاحات فلاحی بوده است. ضمناً بگوید در میان رومی ها هیچ عنوان و لقبی بالاتر از آن نبوده است که کسی را باسم فلاح یا زارع خطاب نمایند و هر کس شایه گله و مویشی خود را در مزرعه سبزی میبردند او را پدار میزدند و دهقانی ها و روستاییان پیش از آمدن آنها در تمام ملکیت احترام و اهمیت داشتند و مخصوصاً شهر نشینان را مردمانی تنبل و بیکاره میدانستند.

« تاریخ ربعی » تألیف « پلی من » فصل سوم.

و یکاری میداند (۱) و در یکمای کتاب میگوید . یکاری بالای بزم مغز و بدن ، موجد اصلی شر و شیقت ، مادر تمام خبیثات و جنایات ، یکی از معاصی گیره و پست و آرامگاه شیطان میباشد سکه یکار گزاف گر و غوره بشود ، آسان تبل و یکار چطور ممکن است از امراض و بلا یا مصون ماند ؟ یکاری فکر پراپ از یکاری بدن بدتر و مسر تر است . شور و افراکی که یکار و بلا استاده یقته پشله رنگ روح و بلا واقعی عظیم است ماطور که در گرداب ساکنی هوام و حشرات مودیه رشد و سا میکند ماطور نیز افکار یاید در مس شمس تنل ر یکار تولد گردیده و روز و روز فروبی میاید . . من حرث میتوام ادعا کنم که هرکس از هر صقه خواه زن و خواه مرد اگر تمام وسایل آسایش و راحت را فراهم داشته باشد و آنچه که دل و قلش آرد ، و کند رایش آفاده شود مادامیکه دچار تسلی و سکاری است هرگز روی آسایش و سلامت را نخواهد دید و همیشه غل و غمته ، کسل و زمرده خواهد بود و دمدم گره میبکند و آه میبکشد و صعه میسوزد و از دبا سیر و مزار است و هر دقیقه آرزوی مرگ برآید ، خودمکند .

علاوه بر این « یارت » اصل دیگری هم در همین رسته دارد و کتاب خود را جمله پر از معنی دبل غم میباید « اگر میل به آسایش و راحت من گردد هستی و سلامت فکر و بدن خوش ملاقات داری و میسواهی از زیر بار غم و اندوه بیرون یایی این یک دستور غمخس رفتار کن و هیچوقت تنها و یکار نهشینی .

هیچکس نمیتواند مطلقا یکار بشیند زیرا مرصا که بدن از کار شاه خالی کند مگر مرکز از کار بیافتد و اگر نتواند گل و لاله بر یاید یقینا غم و غاری بوجود ماورد که سرتاسر را دکامی شمس تبل و با آن بوشاد . روح تسلی و بطالت از میان تاریکی و ظلمت سرر آورده غبره بصورت شمس تبل گاه میکند و او را عذاب مبرم و گمته شام صبح میشود که « خدا یان عادتند و از گناهان خود مافازانه ساخته و ما را قنبیه می کنند » سعادت و آسایش حقیقی در یکار انداختن و استاده کردن از مر است « در ماطر و ملار گماشتن آن (۲) یکاری ملالت انگیز و کل کننده است ولی کار و حرکت موجد دور و سلامت و خوشحی است . کار ممکن است گامی روح را غمته کند لکن طالت و سکاری کالی آرا صام و مدموم می سارد . باینجهه یکی از اطباء حاذق اشتغال بکار را مؤثرترین وسیله معالجه مرضی میداندست . « دکتر مارشال هال » میگوید ، هیچ چاره مسر تر از آن نیست که آسان و قش را به طالت و یکاری بگرداند ، « یکی از اساقفه » میاید « گمه است که « قلب انسانی بمنزله سنک آسیاست : اگر زیر آن گندم بریزد آرث بیرون می دهد اما اگر گندم لریزد چون در هر صورت بگردش خود ادامه میدهد ناگزیر خودش را می شکند و خرد میکند »

(۱) « حاسرن » مگو . مطالعه این کتاب سب شد که من هر روز دو ساعت رودتر از موفی که میل داشتم از خواب بیدار مشدم .

(۲) هندوهارکود و همه حرکت مطلق را کاملترین حالات آسای میداند !!

تجلی همیشه برای خود غور و بها ای آماده دارد و شمس تبیل ناودود می میایی بکار
ممدك در بها جوئی دلیل تراشی تجلی صلیت جرح میدهد و هر وقت فكرش از آوردن غنوناك
سیماد ، مثلا می گوید ، در این حاده بشر ممكن ندارد - او این رشت الارض بسیار دشوار است -
این كار هیچ طایفه ندارد - من قبل از این حدیث کرده ام و چون موفق شده ام دیگر نخواهم
توانست آنرا اعلام دهم ، و امثال این گونه ممد در همیشه در رد انجمن که میل ندارد تن نگازی
در هر فروان است . در امون ، میایی ، جوئی که همین قبل غور ها را رای غنود می
راند می و پسند می و نالی و حذات و خلاف ، و غیره شدید درم و می دهم که تمام
این دلائل را مادی و معنی که برای ممانه از خود دار میکنی از عادت تسلی و حسن و احب
صلی و است حقیقه و اینکه هر کس هر کاد جوئی را تواند اعلام میدهد و اگر کسی نتوانست کار
خود کند دلیل قطعی برعزم تراش را است . در این حسن و کاحه سی جوئی ممد می دارد
که در عهد رشتی رمای و در نالی کای داری ذات و کد که دوق و استمداد هیچ
کاری در تو نیست . واقعا ، مسك نفس علی اگر مردم دارای این طایفه و قیسه می شد
دیا ، پس ممد ممد

هرگاه کسی مل دانه اش بپزی رسد و در مقابل هم بخواهد رخت بدست آوردن
آرا تحمل باید دلیل بر صفت و سحر است؛ پوست او اگر رختاب بدهد اندک که رای هر چه که
بخواهد بدست آورد از معنی بیاد معلوم می شود که نه؛ و استمدادی دانی دارد و قوه سعی
و عمل در نهاد وی متین است. هیچکس از خود به تر فراعنه و ن استاده و لذت کامل نبرد
مگر آنکه در نتیجه سعی و کوشش آن را حاصل نموده باشد و قیمت آن را یا کار و رخت خود
پرداخته باشد (۱).

[illegible]

(۱) این کتاب در دسترس نیست.

اسی اسرار میں عزم و ہمت سے جاری رہ کر دو آدابوں، اگر شہادت ہو یکہ ست
 و حقیقت اگر وہ سب دیکھ کر دست و پاؤں سے خواہی میں
 در جواب خواہم گفت: لا تموتن - اے - وہ دل و جگر آرا میں عطا کن
 دہرا این یکی مشترک کار میں میرود -

است و در نتیجه مجبور بکار کردن دائمی باشد (۱) نجیب زاده که از حیث نسب و تربیت هر دو مقامی ارجحند دانه و از اصول و ادوای دنیوی بزرگ سهم و حقه کافی برده است از خود را موقوف و متکلف می پندد که کار کند و بربرابر سادات و آرایش عمو می هالم که خودش هم سهم و شریک است اندکی پائیزاد ، چنین شخصی هرگز نمی تواند نفس و وجدان خود را قانع نماید که در زندگانی بخوردن و پوشیدن و استفاده از زحمت و دسترنج دیگران اکتفا کند و هیچ تعویضی در مقابل آن بهیئت اجتماع ندهد . مرشع ، شرافتند و با وجدانی دار خرامند داشته که به مجلس شکر و ضیافت حاضر شود و پس از صرف ماکول و مشروب کافی بدون اظهار تشکر و امتنان از میزبان بی کار خود رود بیکاری و بطالت نه دلیل رفعت مقام و منزلت شخص است و نه موجب شرافت و افتخار وی ؛ اشخاص ضعیف النفس و ذلی الطبع فقط اکتفا به (مصرف) میکنند و بهیچوجه در فکر (تولید) نیستند اما اشخاصی که صاحب استعداد ذاتی و همت عالی و منظور و ایدآل پاکیزه هستند از این رویه نکت دارند و آثار مضایف شئون و حیثیات خود می پندارند . یکی از اشراف د کلاسکو میگوید : من تصور می کنم آدم یکبار هر قدر هم که در اظهار محرم و محرب باشد شخصی خودش را خوشبخت و سعادت مند بداند ، از آنجاییکه کار خلاصه و ماحصل زندگانی ماست هر کس که فوه کار کردن خود را من نشان بدهد من نورا میتوانم تشخیص بدم که او کیست و از مزایای انسانیت چه بهره ای دارد . من در جای دیگر گفتم که عشق و علاقه شخصی بکارهای خودش او را از تابلات پست و هوسهای رشت منع مینماید . اما در اینجا از اینهم بالاتر رفته و میگویم همین عشق بکار بهترین وسیله جلوگیری از تنوش و بگرایی فکر و دفع خودخواهی و خوشن بدستی است . سابقا مردم تصور میکردند که از دست غذاها و زحمت دنیا میتوانند وسایل (اروا و پناه بدن نفس خود آسوده و راحت شد . لیکن متعصبان و جاهل فقط این تیه را شوت و ساییده است که تشویش و زحمت تقدیر و سرنوشت بشری نیست و هیچکس را از آن فرار و گریزی میسر نیست . . . اشخاصی که از مواجهه بدح و زحمت اصرار میجویند می بینند که بدح و زحمت خودش استقبال آنها می رود و آهارادر هر کجا

(۱) « سر جان پاتین » یکی از غالیین حدی این عقیده بود که هر کس کار بدنی میکند میتواند دورا کارگر بنماید . سارا به در بگیا میگوید : ما همه کارگرهای حقیقی هستیم ، دهقانی که بشهم و شاید مشغول است و معلمیکه چاه میکند هر دو کارگرند اما قدر از آنها در سایر امور دگانی بر کارگرای فکرت می شود . من شوم ز دهره حوای تابحال کارگر بودم . . قاضی که در دیوان عدالت شسته است کارگر واقعی است و کار و عبات از حل مسائل غلغله قانونی و حقوقی میباشد و گاهی حات بدیشی از هوسهای او بدست او می افتد و مرکز زندگای آنها بسته برای و نظریه او می شود . آیا ، بیکار ز تله کارهای دیگر دشوارتر و مشکل تر است ؟ - هر کس هر چه میخواهد تصور کند ولی تجربیانی که من در دوره رندگی کرده ام من ثابت سوده است که شغل و وطنه ضایع بکی از مهمل ترین و دشوارترین کارهای دماست

باشند پیدا میکند . شخص تپیل و تن پرود سعی دارد که هرچه بتواند کتر از کارهای دنیا را انجام دهد لیکن ، طبیعت سعی او را بشکل دیگر اصل میسازد و هرچه از کمتر کار برای خود اختیار نماید انبیم آنرا بدو سخت تر و دشوارتر میکند . کسی که میخواهد خودش را به تنهایی راضی و خوشنود سازد چرودی خود را گرفتار چنگ آزادی پیرسم و سفاک مشاهده خواهد نمود و آنکه از فرط ضعف و کم دلی میخواهد از زیر بار مسؤولیت شاه خالی ناید بکفر و مجازات خود میرسد زیرا وقتی حلقه مندی بپا از میان رفت کوچکترین کارها از سختترین امور عالم خواهد شد و همان نواى فکری و روحی که ممکن بود صرف انجام کارهای حیاتی و مهم زندگانی بشود بصرف تنبلی و اضطرابهای بی مورد و نگرانی های غیالی و بی اساس خواهد رسید .

حتی برای جمع ولت شخصی نیز لازم است اسان دائما بکار مفیدی مشغول باشد زیرا کسی که کار نمیکند هرگز سعی تواند از فوائد و ثمرات کار استفاده ولت سرد ، « سرواژ اسکاگت » میگوید « ما بایش میخواهم و در ساعات بیداری اگر مشغول بکاری داشته باشیم خوشبخت و مسرور خواهیم بود ، برای تنوع بودن از مواقع ثروت ، فراغت لازم است همیشه قدری از کار خسته شده ایم »

راست است که بعضی اشخاص در شیعه کار زیاد مملک میشود لیکن باید در نظر داشت که علت اشخاصی که از فرط بیکاری و غود پرستی و عیاشی می مردد حرنب بیشتر از عله آنهاست . علت آنکه بعضی ها بواسطه زیادتی کار از یاد در آمده و اترا می شود این است که غالبا حوائج معمولی زندگانی خود را فراموش میکنند و از حفظ صحت مزاج خوش غفلت می ورزید « نرد استنلی » در شعابه خود بشار کردن مدرسه « کلاسکو » میگوید « من تصور نمیکنم کار سخت و منظم هرگز صدمه ای بپن بزند »

طول عمر انسانی از روی اعمال و افکار او سنجیده میشود نه از عده سال
هائیکه زندگی می نماید . هرچه اسان کار های مفید - بیشتر بکند و کبر و احساساتش بیشتر باشد دوره زندگانش در خدمت طولانی تر میباشد . شخص تنبل و بیکاره هر چند هم که عده سالهای زندگیش زیاد باشد نمیتوان صر حقیقی او را طولانی داشت .

مبلین اولیه دیات مسیح وسیله سرمشق رفتار و کردار خود روح کار کردن و زحمت کشیدن را در مردم می دمید . « سنال » میگوید « کسی که کار نمیکند رای قوت خود هم غوراک خواهد داشت ، همین خواری مقدس بدست های خود کار میکرد و همیشه خودش را می گلراند و در زندگانی سر بار دیگری نمیداد ، وقتی « سن بونیس » پانگلستان رفت دیکه دست انجیل و دست دیگر ازار نزاری داشت وقتی هم ز انگلستان بالان رفت ، از اسباب و امرار کار خود را همراه برد « لوتر » با خود تمام گرفتاری های خارجی که داشت مملک برای کتب ماسخ خویش بشتل باغبانی و معماری و حتی ساعت سازی اشتغال میورزید (۱)

(۱) وقتی استقلی صبی اسباب کار برای لوتر فرستادو لوتر بوی ، وشت ناکنون من در صنت ساعت سازی خیلی پیشرفت کرده ام و از این بات هم فوق الباده مشغول هستم زیرا این ساکون

تجمل می‌شود... در مورد علم هم سعی و کار از ضروریات اولیه است زیرا اگر بدون شغف و شیار میتوان در مزرعه ای گندم کاشت و حاصل نیکو از آن دروید علم و معرفت را هم میتوان بدون زحمت تحصیل بدست آورد. ولی يك فرق و اختلاف عمده مابین این دو چیز هست و آن اینکه ممکن است در اثر حوادث و اتفاقات تخیلی را که دهقان میافزاند نصیب او نشود و دیگری آنرا درویده و حاصلش را ببرد لیکن هرگز ممکن نیست که شخص عالم در اثر حوادث و سوانح روزگار از فواید علمی که آموخته و گنجینه معرفتی که در سینه اندوخته است محروم و بی نصیب بماند. بنابراین فرزند عزیزم وقترا غیث بشار و تائبوی بکوش و کاذب در جوانی قدمهای ما سبک و فکرمان آماده و مستعد است و تحصیل علم باسانی برایمان صورت پذیر مییابد ولی اگر در بهار جوانی بخواب شفت و یخببری رویم تابستان حیاتمان بی فائده و عاطل خواهدگذشت و خرمن زندگیمان جز مشتی گاه خشک چیز دیگر نخواهدبود و آنوقت است که در زمستان پیری گرفتار نواب و معین میگردیم.

«سوزی» نیز مانند «اسکات» نویسنده ای فوق العاده سعی و کدای پود و میتوان گفت که کار را قسمتی از منصب و دین است خود میدانست. متاراله توزه ساله ود که این سطود را نوشت: «توزه سال از سن من میگردد و شاید بگریح یا بیشتر از مجموع عمر من سیری شده است و هنوز توانستم خدمتی بجامه نکنم ۱ - آنکه شش کبوتر بازی و نگاهداری طيور است فائده اش برای جامه یش از من است زیرا نانی را که من به تبلی و بطالت میخورم او بمصرف بهتری میرساند» باوجود این «سوزی» در دوره جوانی به چوپانیت و تبلی و بطالت نداشت و به عکس محصلی فوق العاده سعی و جدی بود زیرا هنوز در ابلع راحله کامل بدیات انگلیس تمام آثار و نوشته های «تاسو» «اریستو» «هر» و «اود» را به وقت خوانده بود. در اوایل زندگانی احساس کرد که زندگانی او بلا منظور و بی فائده میگردد و این جهت تصمیم گرفت که هر طور هست کاری از یش برود. این بود که از آنوقت در شط ادبیت افتاد و تا روز مکه خود علی الاوام کار میکرد و بطوریکه خودش میگوید «هر روز بر مملوعات خود میافزود ولی دانش او مانند آلهه منقرش و منقرش بندر فرورش و فروش با اندازه سادش نبود»

کلمات و عباراتی که از اشخاص تنیده میشود بهترین صرف اخلاق و روحیات آنها میباشد (۱)
«والتر اسکات» میگوید «هرگز ایسکار نباید نوشت» «روپرتسون» مورخ از سن پانزده سالگی این جمله را شعار خود ساخته ود «زندگانی بدون تحصیل مرگ است» «دولتر» میگفت «همیشه کار کنیم» «جارتی» که «لا سید» عالم طبیعی و دیلانی»

(۱) «سوزی» در کتاب «دکتر» خود میگوید اخلاق و سیرت اشخاص از روی کافنامه که دیگران باها مینویسند بهتر شناخته میشود تا از روی مراسلاتی که خودشان مینویسند

مراد شمار خود فراداده بود. این بود «زندگانی مطالبه و تحقیق است». موعی که «بوسه» در مدرسه تحصیل میکرد بقدری شوق و علاقه بدین داشت که دقتش برسیل مزاج اسم او را «پوسرتوس لواترو» یعنی «گاو شخیز» گذاشت بودند. شاعر سوئدی «سویک» تخلص خود را کلمه «ویالیس» انتخاب کرده بود یعنی «زندگانی تازع است» و همین تخلص بهترین معرف روح پراز عزم و فعالیت او میباشد.

سابقاً گفتیم که کار یکی از مؤثرترین وسایل تربیت و تهذیب اخلاق است. حتی کارهای هم که فایده و نتیجه از آن منصور نیست چتر از یککاری و بطاقت است زیرا قوای هنر را تربیت کرده و آنرا برای اعمام کارهای مفید و بآئینه حاضر میرسد. عادت کار کردن انسان را باعث روش و طریقه مخصوصی و امیدارد و او را مجبور میکند که در وقت خود صرفه جوئی نماید و هر دقیقه آنرا بصرف صحیح برساند و وقتی هم شخصی عادت کرد نه زندگانی خود را صرف اشتغال بکارهای مفید کند دیگر يك لحظه از اوقات خویش را بیهوده تلف نماید و از موقع فرصت و راحت نیز لذت و استفاده کامل میرد.

«الرج» این نکته را صحیح گفته است که اگر اشخاص تنبل وقت را میکنند مردمان ساهی و توقع شناس آنرا احیا میکنند و حق اهمیت و قیمت وقتی آنرا میکنند کار بوسه آموختن روح قاعده شای اخلاق را تربیت و تهذیب مینماید و نشان عادات و صفات مربوط به پشت کار و فعالیت را بیشتر در اثر معاشرت و آمیزش با سایر اشخاصیکه داخل در امور زندگانی هستند فراهم میگردد. روح کار و جدیت هم برای اداره کردن ملل و جماعات لازم است و هم برای اداره خانواده و حالها و بطوریکه در فصل سابق توضیح داده شد زن کدبانو و خانه دار حتماً لازم است کارداران و کار آزموده باشد و بتواند بجزئیات امور خانوادگی رسیدگی نموده خرج خانه را با عادات خویش موازنه دهد و هر کارکنی را مطابق قاعده و طریقه معینی بانجام رساند و بر اشخاصیکه در تحت تقو و اداره وی هستند باعقل و کفایت حکومت نماید. برای اداره خانواده و همچنین برای سایر مشاغل حفظه زندگانی صفات و مزایایی لازم است که هم از همه آنها جدیت و مراقبت و تقو و اخلاقی و حزم و مال اندیشی و قوه اداره کردن میباشد.

تأثیریکه کار و فعالیت در زندگانی و سعادت انسانی دارد از یکدنیا معلومات ادبی و سوشال نشینی و تفکر بیشتر است زیرا در طول عمر به تجربه ثابت میگردد که لیاقت و کفایت ذاتی همیشه مافوق فکر و معلومات قرار میگیرد و تقو و خوی و عادت زیاده از قریحه و ذوق طبیعی میباشد. از حرفی هم باید این نکته را در نظر داشت که عادت بکار درازترین و مازست و جدیت و مراقبت متدای ملکه انسان میگردد چنانکه «ژرال ترکو» در یکی از تألیفات اخیر خود میگوید «انسان برای آنکه آهنگر مله‌ری بشود باید تمام عمر یا کوره و ستاندن سپرد و برپای آنکه مدیر لایق و کارآوردانی گردد بایستی زندگانی خود را بصفایه و کار گرانده باشد»

«سرواثر بسکات» همیشه سبب به کبه و کارگران لایق اعزاز و احترامی فوق العاده مرمی میباشد و معتقد بود که مقام و شهرت ادبی هر قدر هم که زیاد باشد باز نی واه با مقام واقعی کسی که

در یکی از رشته های اصلی زندگای مهارت دانه تخصصاً با مقام سرداران بزرگ برابری نماید.
 سردار و فرمانده بزرگ هیچوقت با عطار اتفاق و تصادف نمی نشیند و خودش تمام جزئیات
 کلو رسیدگی کرده و رای هر حادثه ای پیش بینی و تعداد کی میتابد. وقتی «ولیتکن» باقشون خود در
 ایایی بود حتی طریقه غذاها هم سرداران ما وخت و در زمان اقامت خویش در هندوستان قاصدهای
 وضع کرد که گاوهارا با سرعت مینی برانند (۱)
 بواسطه همین دقت و مراعت کامل بود که همه کار او مقرون به پیشرفت و کامیابی میگردد
 و سردار وی از مهابهات علی و علاقه مندی را ار داشتند و هر چه امر میداد با جان و دل
 اطاعت میکردند.

«ولیتکن» سر مانند سایر سرداران بزرگ قوه فعالیت و پشت کاری خارق العاده داشت
 چنانکه مدتها سه سال بسیار عده را عهد دایر و همه را در خدمت زیاد باکمال غوی
 انجام میداد. مبنیطور زل سزا شخصی فوق العاده کردی بود و معروف است که در موقت باقشون
 خود از جبال آلپ عبور نمود و راهی در شخص مسای و بیان لایب نوشت. «والن تین»
 در جایی که باصفت هزار نفر مشغول جنگ با دشمن بود از وسط اردو دستورات صحی میفرستاد که
 مردمان خواهش را مطابق آن پاکیزه و تیز نگاهداشته.

«واشنگتن» نیز شخصی کاری و جنگا میدید بود و ار اودان صباوت خود را برافراشت در
 کار و مطالعه و تحصیل عادت دانه بود. کتابچه خطی ایام مدرسه او گهنوز در دستداشت نشان میدهد
 که از پن سیزده سالگی مطلب غرض مشق میکرد. است و از روی استاد فیوض و مراسلات
 تطویر و قیاد ملک را تجربه بدقت سردار شده است. بدقت بکر که در عهد جرای آن را
 فرا گرفته بود اساس و پیشه کسب و کار را آموخته و بدقت آن توانست دمل حکومت
 مملکتی را بدست گیرد و بهیچ وجه از این امر غافل نگردد.

مردان باز یکبار به نظام هر زسی از اسیر زندگانی هوفی میگردد
 حقا در خور احترام و تمیزید چنانکه نامش که بهیچ وجه شکست پیوسته ای که کتابی
 بنویسد و سرازری نه جنگی فتح میداد. با احترام گدشت زیرا او هم برای پیشرفت و کامیابی
 در کاری که پیش گرفته بدقت عمل و بهیچ وقت و منتفات حود و دوائر پشت کار و سعی و جدیت به مقصود
 خویش فائل آمده است.

بعضی ها معتقدند که دنا و ذی انتی اودح سعی و عبر و طاعت بسیار مواظقت و مجانست
 ندارد. در سرحد رنگینی و رخسار لاول در دشت دوسه که رستر یکتنل صاحب اراة اوقاقتی
 و حجب انحصار خانه و ذی عود، ملا از کرد و دن فوق اناهد از جا داشت ۱۰۰ این مقیده بکلی
 باطل ر غلط است زیرا از هیچ وجه و حال رز در دستش دشمن کاری و فعال بوده اند علاوه بر آنکه

(۱) پس و اشتر اولرین وایر و لیتکن در جم بهیچ تعداد هندوستان یکی از دوستاش باو
 گفت «هوک» در هر مصلوب کرد. در هندوستان متصرف بهیچ آوری. مع و گاو بود است «ولیتکن»
 جوابداد «همینطور است که باقشون را در هر مع و گاو باقشون بد جنگی میتو سیم داشت باشم
 و وقتی مرد داشتیم قشون دشمن را با ساسی مراستم مغلوب سازم

از مردمان معمولی کلیتاً بیشتر کار کرده اند کارهای آنها هم دارای روح نشاط و اشتیاقی مخصوص می باشد که نظیر آنها در کار مردمان طایفه نمیتوان پیدا کرد. هیچ اثر مهم و جاویدی برسر و صحنه بوجود نیامده است و تمام شاهکارهای نواح در نتیجه پشت کار و سعی و جدیت متاسی آنها بر سر صحنه ظهور رسیده است.

در دنیا قدرت همیشه از آن مردمان کاری و فعال است و اشخاص تنبل هرگز صاحب اقتدار و قدرتی نمیشوند. زمام حکومت و اداره دنیا بدست اشخاص ساهی و زحمت کش میباشد و اگر تاریخ زندگانی سیاسیون و رجال اجتماعی طریقی بشکنیم خواهیم دید که همه آنها مردمانی فوق العاده ساهی و کاری بوده اند. لونی چهاردهم میگوید «سلاطین فقط در سایه سعی و کار میتوانند سلطنت کنند». «کلاردون» در موقع تشریح اخلاق و صفات «هامپدن» میگوید: روح سعی و عمل و مراقبتی در وی بود که انجام هیچ کار هم و مشکلی نمیتوانست از او خسته و کسل سازد. «هامپدن» در موقعیکه مشغول انجام وظایف سنگین خود بود در صحنه حکومتی بن سلطان را بنادش نوشت «زندگانی من از روح و زحمت متاسی و خستگی داری در راه چاه و شاه چیز دیگری بوده است... گرفتاری های من بقدری است که شراسته ام وظایف خود را نسبت بوالدین عزیزم بانجام رسانم». خود «کلاردون» بر درکارهای اداری و دوسایر مشاغل مطهر روح سعی و جدیت بوده است و هرگز معنی خستگی از کار را ندیده است.

تمام رجال مرور تاریخی چه در ازمه گذشته چه در دوره معاصر خود ماهمه بواسطه روح جدیت و پشت کار خود معروف بوده اند. در موقعی که بواسطه تصویب دلیله قانون فله در انگلستان برپا شده بود «کوین» در ضمن مکملی که یکی از دوستان خود نوشته است میگوید «من مثل اغلب کار میکنم و یک دقیقه بخل و فراغت ندارم». «دردبروکام» سوه از سعی و جدیت خستگی پذیر بود و راجع به «اردیالرسون» گفته اند که مشارالیه در یوری و کورسن بیش از دوره جوانی کار میکرد و امید پشرفت و کامیابی داشت و تا آخر عمر نیز قوای حائله فکری و روح نشاط و شادابی خود را حفظ سوده بود (۱). خود بالمورستون همیشه میگفت که رای سلات مزاج و جلوگیری از ملالت و کسالت برای من لازم و ضروری است که همیشه در اداره اشم و اطرافم را کار احاطه سوده باشد. «هلرپرس» معتقد است که هیچ احساس ملالت و کسالت بزرگتر از ملالت است و تفوق انسان بر حیوان است زیرا که حیوان فرار از این حس است که سان متوسل به سعی و عمل می گردد و قوای خود را بکار برده و در نتیجه پیشرفت و رفیعتری و سوری و موجود می آورد.

در تمام ادوار علم پزشکی سست و پوریش جری ر ریح علیه گرفته است همان اشتغال دانشمندان و معارفت و آفرینش سالیانه در دهه سده و عدت کار کرد

(۱) یکی از دوستان بالمورستون گفته در ر ح م ث ت میگوید

«... از او پرسیده اوایل عمر من از کی شروع کرد. در جواب من بفرموده که از هفتاد و هشت سالگی - بعد چشکی رده نیسی کرده و کسالت من چون سوره زده بود من هشتاد سال شده ام اندکی از اول عمر و ابتدای کارم گرفته است»

بر طبق دستور و قاعده همین هر یک از شعب و رشت های مختلف مشاغل از قبیل سیاست و ادبیات و علوم و صنایع و غیره ملزم و مشروط می باشد و همین جهت قسمت عده ادبیات صومعی عالم بدست کسانی بوجود آمده است که طاعت بکار کردن صنعت و منظم داشته اند.

غالب نویسندگان اولیه انگلستان اشخاصی بودند که مشاغل اجتماعی و حرف و صنایع اشتغال داشتند زیرا در آن عصر غیر از طبقه کشیشها و روحانیون طبقه دیگری مخصوص ادبا و نویسندگان وجود نداشت. (چهار) که او را «پدر شعر انگلستان» مینامند ابتدا سرار بود و بد محاسب و قدردار بخاره گرک گردید. کارهای او در این بخاره زیاد بود و میبایستی همه روزه مقدار زیادی صورت حساب و دفاتر را بخط خود نویسد ولی با وجود کار زیاد اداری همین که فرصت و فراغی بدست می آورد در خانه مشغول مطالعه و تحصیل میکرد و گاهی آقندر کتاب می خواند تا چشمه یش از نور می رفت.

مشاهیر نویسندگان عصر الیزابت که دوره طلایی تاریخ انگلستان بشمار میرود هیچکدام شغل و حرفه شان ادبیات بود و همه آنها تکسب و کارهای مختلف اشتغال داشته اند. (اسپنسر) شاعر منشی حاکم ایرلند بوده است. (رالی) ایستاد درباری و «دربار و ملاح و سیاح» مکتشف گردید. «سیدنی» هم سیاستمدار بود و هم سرباز (فرانسیس جیکن) قبل از رسیدن بمقام وزارت وکیل مدلیه بود. «سرتوماس براون» طبیب و «هوکر» واعظ یکی از کلیساهای یلانی بود. شکسپیر ایضا مدیر نمایش خانه بود و خودش هم مثل سایر آکتورها بازی میکرد و در ظاهر بیشتر جمع کردن پول و سرمایه بیشتر بود تا در فکر شامکارهایی که از مغز توانای او بوجود آمده بود. معذک تمام این رجال بزرگ از مشاهیر نویسندگان عالم شمار میروند و عصر الیزابت و «جز اول» در اثر مسامی همین اشخاص بزرگترین دوره ادبی انگلستان گردیده است.

در زمان سلطنت شارل اول «کولی» عهده دار چندین شغل مهم و عهده بود و عاقبت هم بدست منشی مخصوص ملکه منصوب گردید و شغل او این بود که مکاتبات بین ملکه و شارل اول را میبوست کار این مأموریت بقدری زیاد بود که مدت چندین سال روزها و گاهی هم شبها وقت او را تمام میکرد و مجال پلانو نمیداد در همان موقعی که «کولی» مشغول خدمتگذاری پشاه بود (میلتون) شاعر معروف بکارهای ملی اشتغال داشت و سد هم منشی مخصوص (کرول) گردید ولی شغل اولیه او معلمی در مدارس بود (دکتر جانسون) می نویسد (میلتون) در کار مفرسه هم مثل سایر کارهایی که به عهده می گرفت متهای جدید و مراقبت را بکار می برد. پس از رسیدن موقع «رستوراسیون» بیاورد از کارهای دولتی کناره حوئی سکود و مشغول کارهای ادبی شد و قبل از آنکه اثر بزرگ و مشهور خود «فردوس مقتود» را بنویسد لازم داشت که «مدتی با کمال جدیت مشغول مطالعه و تحصیل شود و بعلاوه در هر کار و صنعت بزرگی با دیده بصیرت تعمق نماید».

«لاک» در زمان سلطنت چند پادشاه دارای مشاغل مهم بود. اول در سلطنت شارل دوم وزیر تجارت گردید و بعد در زمان ولبام سوم بدست وزیر فلاحت و تجارت هر دو منصوب شد. در دوره سلطنت ملکه «آن» بز جمع کثیری از مشاهیر ادبا و نویسندگان دارای مشاغل دولتی بودند.

«آدیسون» وزیر داخله «استیل» رئیس پستخانه «پرویر» معاون وزارت داخله و بعداً سفیر فرانسه ، «تیکل» معاون وزارت داخله و مدله ، «کنکرو» وزیر (زاماپک) و «می» منشی سمارت «مانور» بودند .

عادت بکار اداری و کسب لهتها ذوق و فکرها از کارهای علمی و ادبی باز نمیدارد بلکه میتوان ادعا کرد که بهترین وسیله پرورش و تقویت مغز و حاضر ساختن برای اشتغال پرشته های علمی و ادبی میباشد .

«ولتر» همجا تأکید میکند که روح کسب و کار و روح ادبی هر دو یکی است و وقتی آن روح سرحد کمال و ترقی میرسد که قوه تفکر و فعالیت و جهت دهش و عمل در انسان بامم و مستعد و آشفته شده باشد و آتوقت است که بقول «باکن» طالبترین حربه حیثیت ادبی برصه ظهور میرسد . حتی دهاته و لواغ نیز نمیتواند چیزیکه قابل مطالعه باشد راجع بامور زندگانی انسانی بنویسد مگر آنکه خودشانهم در پکرشته از مشاغل روزمره زندگی وارد باشند .

«همین جهت است که غالب کتابهای ادبی خوب قلم اشخاصی کهاداش یاته است که مشاغل دیگری اشان داشته اند وادیات بیشتر سترله تفریح و تخیل آنها بوده است نه شغل و حربه ایشان . «زغورد» مدیر مجله «ده» که عبور رود روی امرار معاش بشل نویسنده کی اشغال داشته باشد میگوید «اگر یکساعت از اوقات کار و ریه صرف تحریر و نویسنده کی شود قیمت و ارزش آن بهراتب بیش از یکروز نوشتن کسی است که ادبیات را حربه و شغل خود قرار داده است و جز نویسنده کی کار دیگری ندارد

در مورد اول روح انسان تازه و شاداب میشود و مثل تشنه ای که از آب گوارا سیراب شود خرم و مسرور میگردد لیکن در مورد ثانی فکر انسان با هزار مشقت و محنت نفس زمان و تلک لنگان پیش میرود و سگهای درنده احتیاج و گرسنگی او را تعاقب میکنند» (۱)

(۱) «دکالریم» بز در همین زمینه حیثیتی جوانان مکسد و میگوید «غیر از یک شخص فوق العاده من هیچکس را ندیده ام که بدون داشتن شغل و حربه مخصوص (یعنی یک مشغله معینی که دوام داشته باشد و برای انجام آن صرف قوای مکرری و روحی بدی لازم باشد) سالم و مسرور و خوبصورت زندگی ماید . سه ساعت فراغت روزانه که خالی از اضطراب و تشویش فکر باشد و بطیب خاطر و برای تفریح و تنوع صرف کارهای ادبی شود نتایج و ثمرات مفید و گراهایانی خواهد داشت که از چندین هفته کار اضطراری اهمیت و ارزش آن بیشتر خواهد بود اگر برای تأیید این مدعا که کارهای مهم ادبی را ممکن است در صحن سایر مشاغل روزانه انجام داد محتاج شواهد و براینی باشیم هنر است در میان قدمایار و وشته های «سپروس» و «کرهن» و در میان نویسندگان جدید «کناهی» «تاس» «مور» - «اکی» و «اکتر» و از میان معاصرین خودمان به کارهای دارون و «دروسکو» «طری» «بیمکیم» و «انور» حقیقت این مدعا اذتاف میائیم .

قل از کتاب «تراجم ادبی» تألیف «دکالریم»

نویسنده گان و ادبای بزرگ ایداً بهیچکدام شغلشان منصرف نبوده و غالب آنها با کسب و تاجر بوده با سیاستمدار و قاضی و سرایز . « ریاضی » مؤلف تاریخ مشهور فلورانس تاجر بود . « دانت » و « پترارک » و « بوکاسیو » هر سه از طرف حکومت بشارت های صده میرفتند . « داج » قبل از آنکه داخل کار های سیاسی بشود بدوفروشی و کیمیاگری اشتغال داشت . گالیله و « گالیلوی » و « فارانی » طبیب بودند و « گوارینی » وکیل مدافع بود . « اریستو » حاضره که در شعر و ادبیات ذوق فریبه داشت هانقله هم برای کار های اداری لایق بود و پس از فوت پدر اداره کردن املاک او را بهعه گرفت و اكمال خوبی از عهده برآورد و از بخواهران و برادران شرد سال خویش نگهداری نمود . هینگه لیاقت و کفایت ذاتی او بر همه مسلم شد . دوک فرارا « او را ساءوریت های مهم به دم و شهر های دیگر فرستاد و بعد ها نیز او را بسمت حکومت یکی از ایالات کوهستان که غالباً مرکز شورش و صغان بود منصوب نمود . اریستو در مدت حکومت خود چنان به عدل و انصاف رفتار کرد که تمام ایالت قرن سکوت و آرامش شد و حتی باغان و راهزنان نیز باو احترام میگذاشتند چاکه وقتی گرفتار عدّه از دزدان کوهستان شد و هینگه خود را معرفی کرد فوراً او را آزاد سودد و نامگانی که میخواست برود او را مشایعت کردند .

نویسنده گان و ادباء سایر ممالک نیز همینطور بوده اند . « وائل » مؤلف کتاب « حقوق ملل » شخصی اداری و سیاستمدار بود . « رابله » طبیب و « شیلر » جراح بود « سرانت » « لوپ دووگا » « کالدرون » « کاموئن » « دکارت » « مویرتیوس » « لاروشفولوا » « لامید » و « لامارک » همه در ابتدای عمر سرایز بودند و بخدمات نظامی اشتغال داشتند . هر انگلستان « زبیدی از نویسندگان مشهور معیشت خود را بوسیله کب و مشاغل غنله بدست میاورده . « بلو » قیمت اعظم هر خود را بجواهر فروشی گذارده و ایام فراقتی را که پیدا میکرد صرف روشن تار می نمود . « ایراک وائلون » شغلش برآزی و پارچه فروشی بود منتها هروقت فرصتی بدست میاورد کتاب میخواند و سرمایه فکری برای خویش تدارک میکرد . « دوغو » در دوره زندگانی خود چندین کار اشتغال ورزید و اول مهتر وحد کاشی ساز و بعد کفاش و بالاخره نویسنده و مآور سیاسی گردید .

« ساموئل رشاردن » کسب و ادبیات را باهم توأم ساخته بود و در پشت دکان خود رمانها منوشت و وقتی چاپ میشد آنها را خودش در دکان میفروشت . « ویلیام هانت » نیز هم مؤلف بوده و هم کتاب فروش و در تاریخچه حیات خود در یکجا مینویسد « اسار ممکن است بعد از سال زندگی کنه وهنوز اخلاق خودش را ساخته باشد » چنانکه خود وی قبل از نوشتن کتاب « تاریخ برسمکام » تصور میکرد که از علم متبه شاسی اصلاح کامل داشته باشد و فقط پس از آنکه کتاب مرود انتشار یافت و مردم تحقیقات تاریخی او را پسندیدند و تحسین کردند آتوقت فهمید که از علم متبه شاسی بهره کافی دارد . « تئومن فرانکلن » هم چاپخانه داشت و کتاب مفروغت و هم خودش مؤلف و فیلسوف و سیاستمدار بود .

هر دوره ماضی خود ما « انترالوبوت » در « شغیلده » بشارت آهن اشتغال داشت و هسمت

عده اشعار خود را در همین موقع گفته و چاپ کرده است . کتب و تصاویر مشارالیه بقدری پیشرفت و توسعه پیدا کرد که توانست خانه پلائی خوبی برای خود ساخته و تیه همرا در آنجا با اشتغال بکار های ادبی بگذرانند . « ایزاک تایلر » مؤلف کتاب « تاریخ طبیعی فیرت » پیشتر وقت خود را صرف اختراعات مکانیکی میکرد و ماشین برای گزاف سازی بر دوی مس اختراع خود که امروزه در تمام کارخانجات چیت سازی «ماپستر» ممول است و اسفاده های عده از آن میرند

«جان استوارت میل» بیشتر تألیفات خود را در موقعی که بهشت فتنش کل در کیاهی هندوشرقی خدمت میکرد کبابی سن منشی گری را داشته اند . «میکاک» و «ادون وویس» نویسندگان انگلیسی نیز همه در همین کبابی سن منشی گری را داشته اند . «ماکولی» منظومه « سرودهای روم قدیم » را زمانی که مستخدم وزارت چاک بود نوشته است و بطوریکه همه میداند غالب نوشتهجات پر مغز و صیق «مسترلپ» در عین اشتغال او بکارهای رسمی برشته تحریر درآمده است . اکثر نویسندگان امروزی ما از قبیل «هنری تایلر» «جان کی» «اخوانی نیرولوپ» «توم تایلر» «ماتپوارنولد» و «ساموئل وادن» همه مستخدمین ادارات هستند و مشاغل عده دولتی دارند .

«مستر پروکسور» شاعر مشهور شطش وکالت عدلیه بود و اشعار و تألیفات خود را از ترس آنکه عباد سبب بیکار شدنش گردد با اسم «کوروول» انتشار میداد زیرا هنوز غالب مردم معتقدند که کسی که کتابی تألیف میکند و یا بهتر از آن شعر میگوید لیاقت و قابلیت هیچ کاربرا ندارد ! اما بر خلاف عقیده این جناب «شارون تورنر» با آنکه مواع خوبی ود در شغل وکالت هم پندی طولی داشت و برادران اسمیت مؤلفین کتاب «خطابه های پاستنده» بقدری در امور وکالت متبحر و آزموده بودند که اداره پیریه آهارا پست اوکای مخصوص خود انتخاب نمود .

«مستر بردرپ» درموقی که رئیس بیس لندن بود عشقی تحصیل تاریخ ضعیی پیدا کرد و اوقات فراغت عره را غالب صرف مطالعه کتب و رسائل مربوط باین علم میکرد . مشارالیه علاوه بر مقالات عده ای که در «دائرة المعارف صد دیناری» نوشته است کتاهای دیگری هم دارد که مهمترین انها «تقریحات حیوان شناسی» و «یادداشت های یک خر عالم طبیعی» میباشد و با آنکه برای نوشتن کتاب های خود و هم چنین برای رسیدگی به امور انجمن حیوان شناسی که خودش تأسیس کرده بود آنهمه صرف وقت می کرد مملکت اشتغال از بکار های علمی و ادبی هیچ وجه لطمه ای بکار های اداریش نمی زد و هیچکس نمی توانست کوچکترین ایرادی از عیایات او بگیرد . دلردارون پولوک، نیز عاشق علوم طبیعی بود و اوقات فراغت خود را صرف عکاسی و تحصیلات ریاسی منحود و بالاخره هم در این دوره ش از اسانید گردید .

چشمی از شعرا و نویسندگان ذیلان صرافانی و به امت از فصل «دورز» شاعر - «روسکو» نویسنده شرح احوال «لورودو مدیس» - «ریگارد» مؤلف کتاب «مطالبات و اقتصاد سیاسی» - «کروت» مؤلف «تاریخ یونان» - «لرد آوری» «لم آثار تاریخی» - «ساموئل

(۱) - «ریگاردو» کتب معروف خود «عقاید روح اماره» را با سرار «جیزیل» مؤلف «تاریخ هند انگلیس» نشر سالت . در آنجا که کتاهم و در وقت مطایق میل و دلش را شوق و تمی شد و خواست آراسوزانه ولی «میل» اردو ادب با سار آن ساخت و تقاضا پشرفته . هم اصل کرد و نزودی مشهور گردید .

پیشی « نویسنده حکایات » ابعاد و انتشار قاصد ، و کتاب های صبیح دیگر در اخلاق و فلسفه و اقتصادیات .

از طرف دیگر اشخاصی هم که تبحر کامل در رشته های علمی و ادبی داشته اند و عمر خود را بیشتر در این راه صرف کرده اند غالباً در رشته کتب و کار اداری نیز کفایت و لیاقت کافی از خود نشان داده اند و عات آنها این است که علم و دانش و قوسه فواید عظیمی را در اختیار مردم و عمل و پشت کار را با انسان می آورند و فکر او را در تحت قاصد و تزیین منظمی در آورده روح نشاط و عمل را در وی میدارند و وقتی شخص صاحب این صفات را از پا گردید بهر کسب و کاری که دست برد روشن و کامیاب خواهد شد . اینها هرجوان تربیت شده و تحصیل کرده ای معمولاً دارای ثبات اخلاقی باشد و پیش از مرسل مهری از روح جدیت و هدایت و دقت و مراعات بهره دارد زیرا اولین شرط تحصیل و کسب معرفت اوست که شغل دقیق و جدی و صاحب اراده و پشت کار باشد .

« مونی » رنج بلاغت حزنی میگوید : « این اشخاص همانند رکه در علم و دانش بزرگند و مقام ارجمند دارند در موقع کار و عمل نیز همانقدر بزرگو ارجمندند . . . هر وقت این ها را به موقع امتحان و آزمایش در آورده اند چندی اوج گرفته و بلند پروازی کرده اند که مگر به عظمت روح و احاطه و تسلط آنها بخلق انبیا اذعان آورده است . (۱) »

از سرخی بد صحت ز که . . . شخص تمام اوقات خود را صرف مطالعه ادبیات عالی و علمی نماید . . . این رسته صحت روی شده پیدا از کسب و دار باز میدارد و روح صمیمی و خالص و قوه دانش و سرایت زبانی و ادبی او به قدری میانی می رود ، قوه تفکر و قوه عمل با هم متفاوت اند و کبر در این امور خویش هم دست گرفته و جامع امور زندگی و مطابق مادی ملالت و مسائل مادی می بیند و به قدری می بیند که خودش را طام آنها عاجز است و نمیتواند آنها را در زندگی شخصی خویش پیورده عمل را به قدری .

بهجت فخری در پیوسته به فکر رسته دقیق و جدی است و لیاقت عملی

(۱) یگرت « یکر » فیلسوف مشهور و مسلم اشخاصی که ری دست آوردن پول و تحول سعی و تلاش می کنند و به در پی لذت شریک بان می گردند . یکر از حصار وی گفت و بحال در راه دوری که هست . به نظر من رسته و بدهش آن می گزیر . « تیلر » از این مری می گوید : « روستا یون به . . . حیات و ریشلاف صورت اوست و باطنه تمام هوش و حواس خود را به جمع کرده برای راب و به شمع و تبدیل مال . بکشد نمود ، بدین قصد تجارتی را به اوست و در عرض آن به در بر داری حاصل کرد که حتی دهرترین تجارت هم با همه سعی و کاردان رود دلمه است سر و راسته بود اقتدار و قدرت دست آورد .

تا از و قلاب بهشتی کتاب اول فصل بیست و چهارم

مربوط بکار کردن بالشاط و حدیث و این دو قوه شیخوفا در انسان به نسبت تصمیم یافت نمی شود. شخص متفکر همیشه گرفتار گزند و زلزل رای است زیرا اطراف فرضیه ای را بدقت می سجد و اقتدار نظریه متوالف و متخالف است به آن پیدا می کند که غالباً از گرفتگی تصمیم قطعی و تکرار کردن مطالب آن عاجز می ماند. برخلاف شخص عملی و جدی تمام مقدمات دلیل و منطق را زیر پا می گذارد و به سرعت تصمیم قطعی اتخاذ کرده و نقشه خود را بموقع اجرا میگذارد.

«بها در دنیا طمای بزرگ و جلیل القدری بوده اند که در کسب و تجارت و کارهای اداری نیز متعادل لقت و کفایت را از خرد بظهور رسانیده اند.» از تمام بلاستورگر بود متذکر در زمان تصدی خود بسمت ریاست شراضنه با کمال خوبی از عهد و وظائف مرصوه خود برمیآمد. «سرجان هرقل» نیز مدتها متصدی همین شغل بود و از نوع همگی که چنانکه در ایران را برانست بگیرد. «رادران» «هومبولدت» هرکاری را که پیش گرفتند چه فلسفه و ادبیات و چه استخراج معین و نمادین سیاسی و استخدام دولت از همه با کمال مهارت برآمدند. «نیور» مودخ رای پشت کار و کفایت خود در کارهای اداری مشهور بود. «جور موفیکه» دولت دانمارک مشارالیه را سمت منشی و محاسب قنصلگری افروخته نمود بطوری کفایت و لیاقت از خود پروزه داد که او را عضو هیئت مدیره شراعت داری کل کردند ولی بهی حال از این شغل خرد استعفا داده و بعدیت یکی از بانک های برلن منصوب گردید. مشارالیه در ضمن اشتغال باین کارهای مهم از مطالعه و تحصیل غفلت نورزیده و اوقات فراغت خود را صرف مطالعه تاریخ و ادب و لغت و زبان عربی و روسی و سایر الهه «اسلاو» نمود و در نتیجه همین تحصیلات جهرب نویسندهی خود را «اودانی» ساخت.

نایلتون نظریه خیلی خوبی نیست به علما و دانشمندان داشت و باینجه دو کارهای اداری خود سعی می کرد که از تجارب و معلومات آنها کمک بگیرد ولی علمانی که بکارهای اداری منصوب میکرد بعضی ها از عهد برمیآمدند و بعضی دیگر نمی توانستند وظائف مرصوه خود را درست انجام دهند. مثلاً «لایلاس» را بسمت وزارت داخله انتخاب نمود لیکن بعد ما بهیط و اقتضای خودی بود و بهی حال در چنانکه راجع بوی صحبت می کند می گوید: «لایلاس هیچ قضیه ای از جنبه حقیقی آن نگاه نمی کرد و همیشه در جستجوی جنبه خوب قضایا بود و چون عقاید و نظریاتش همه حکم مسائل ظنی را داشت باینجه دو کارهای اداری هم باذوق و فکر ریاضی کار میکرد» عادات و ملذکات لایلاس در وظائف کار و کتابخانهش موجود آمده بود و بواسطه یری و کبر سن نیز نمی توانست آنها را در امور زندگی ملای بکار اندازد.

ولی در مورد «دارو» قضیه دیگری این بود. مشارالیه چون قبل در قشون سوئیس خدمت کرده بود با کاد های دولتی تا اندازه آشا بود و در رشته تالیف و نویسندهی نیز نویسنده شهرتی داشت. وقتی نایلتون خواست او را بسمت «مشاور دولتی» و یشکاری قصر سلطنتی انتخاب نماید «دارو» ابتدا از قبول آن انکس تامل نمود و گفت «من پیشتر عمر خود را با کتاب و

مداومت دادن آن ممکن است انسانا بکلی از کار واداره .

خیر از « لرد بروکام » عده دیگری از سیاستون و رجال اجتماعی اوقات فراغت خویش را صرف تالیف و نوشتن کتابهایی کرده اند که رفته رفته در ردیف بهترین کتب ادبی عالم قرار گرفته است کتاب پادشاههای زول سزار امپراتور روم هنوز پائلی و جزو کتب کلاسیک مهم میباشد و از سبب ثبات سبک و سلاست امضاء پادشاه های مشهور « کزخ » « پراپری میکن » .

وقتی « سولی » از وزارت معزول و خانه شین گردید اوقات خود را صرف نوشتن پادشاه های زندگانی خویش کرد و همین کتاب باعث شد که تسل ایته پاتر عدالت و احصاف بدوره خدمات اداری وی نگرست و او را از هرچیز و نجاشی مبرا دانستند . علاوه براین « سولی » زمان مابقی هم نوشته است که نسخه خطی آن پس از مرگ وی در میان اوراق و کاغذ هایش یافتند .

« تردگوت » پس از آنکه بسایت دشمن خود ازکار معزول گردید اوقات فراغت خویش را صرف تحصیل علوم طبیعی و ادبیات قدیمی کرد و در مسافرت های طولانی خود و در موقع شب که بخواهی او را اذیت نمیشود بگفتن اشعار لاتینی مشغول میشد .

در میان سیاستون اخیر فرانسه نیز اشخاصی بوده اند از قبیل ددوتوگیل و « دتیرز » و کیروت و لامارتین که هم مشاغل سیاسی و نمایندگی داشته اند و هم بکار های ادبی میپرداخته اند . باپلئون سوم تاریخ زندگانی زول سزار را نوشت و خودش را مازد عضویت اکادمی فرانسه کرد .

کتاب سیاستون انگلیسی نیز نا ادبیات مابوسی بوده اند . وقتی « بیت » از شغل خویش کناره جوئی نمود اوقات خود را وقت تحصیل و مطالعه ادبیات یونان و روم کرد بطوریکه بقیه نگریزویل عاقبت سرآمد استادان ادبیات این دو مملکت گردید (کاپنک) و (ولری) نیز در اوقات یگاری خود به ترجمه اشعار و تصایید « هراس » میپرداختند و کاپنک خصوصا بدین ذوق با ادبیات داشت که شهرت ادبی او مقام سیاسی و اجتماعی ویرا تحت الشعاع قرار داده بود . نویسنده شرح احوال مشار الیه میگوید روزی در منزل « بیت » مهمان بودیم و پس از صرف نهار که منحوسین دست دست مشغول صحبت شده بودند « کاپنک » و « بیت » هر یک بگونه غریبه فرق مطالعه کتاب یونانی گردید . بودند (فرس) نیز خیلی اشتیاق به اندن کتب مؤلفین یونانی داشت و کتابی هم واجب به و تمام دوره سلطنت « جیمز دوم » نوشته است .

یکی از ساعی ترین و میرز ترین رجال سیاسی عهد اخیر اسکندران که عشق و علاقه مفروضی به ادبیات داشت « سرورژ کرونال پوز » است . مشار الیه در دوره خدمات اداری خود عهده دار چندین شغل عده گردید از قبیل ریاست هیئت مدینه و ضم قوانین برای حمایت قرا - ریاست خزانه داری کل و وزارت داخله و وزارت جنگ و هر تمام دوره تصدی خود بکار های اداری بحسن عمل و لیاقت و کفایت مابین مردم مشهور بود . مشار الیه ساعات اخیر اداری خود صرف مطالعات عیبه مینمود و در هر رشته از تاریخ و سیاست و علم لغت و حیوان شناسی و حتی شناسی وارد بود . دو کتاب مشهور وی علم نجوم در قدیم « رساله راجع به پیدایش لسته رومی » اصافا با تعلیمات « متی ترین علما و عتقین آلمانی برابری میکند . « لرد پالمرستون » گاهی باو اعتراض میکرد که چرا اینقدر خود را را کرتاو

و این ساعات فراغت بجای آنکه اوراق و مراسلات موقوفه اداری را امضا و رسیدگی کند غلطاً به کتاب میرزا، یا المرسون غرض میکند من هیچوقت فرصت خواندن کتاب ندارم و مطالعه اوراق و مپوتهای اداری برای من کافی است .

« لوتر » خیلی سخت وجدی سر خود را بکار گرم نمیکرد و اگر اوقات غرض را به تحصیل و مطالعه نگذارد بود شاید هر روز و گزاینهای او طولانی تر میشد مثلاً این چه در اداره وجه در خارج دائماً بفرماندن و نوشتن اشتغال داشت و وقتی بسمت خواجه داری کل منصوب شد و از تهیه پوچه ها فراغت حاصل کرد مشغول پرداختن « واد از روی چندین کتاب خطی یونانی متعلق به حوزه یونانیا گردید .

غالب معاصرین « لوتر » نیز اشخاصی بودند که وقتی از زندگانی سیاسی و اجتماعی خسته و ملول میگرددند در پی ادبیات برده و از آنجا تسکین و تسلی برای خود میافتد . اگر در اداره بسته شود دروازه ادبیات برای ورود اشخاص همیشه گشوده است و کسانی که در عرصه سیاست خنجر بروی هم میکشند در موقع خواندن اشعار « همر » و « هراس » با کمال صفا و دوستی باهم مصافحه میکنند . دوک دومی وقتی از کار های دولتی دست کشید ترجمه « ایباد » پرداخت و این اثر قبسی او شاید سالهای متعددی بعد از غلبه های سیاسی وی بانی ماند و مورد استناد خاص و عام واقع شود « کلاستون » نیز اوقات فراغت خود را صرف نوشتن کتاب « تحقیقات راجع به همر » و انتشار ترجمه « دولت دوم » تألیف « فارشی » بنمود (۱) « دیزرایی » از کار دولتی کناره جویی نمود و کتاب « لوتر » خود را نوشت غیر از او در میان رجال سیاسی که رمانهای ادبی نوشته اند یکی « لرد رسل » است دیگری تورمانی و از همه معروفتر « لرد لین » مؤلف کتاب « آخرین روز های پرسی » که در مورد او میتوان گفت ادبیات مشغله و بیشه او بوده است و سیاست و کار های اداری بثمره تفریح و سرگرمی او .

غالب اینکه مقدار مبنی کار برای فکر و تدبیر ضروری باشد . انسان دارای قوه فهم و اندر آگاهی است که بقاء آن منوط بصحت اعضاء بدن است و برای آنکه شخص از نعمت سلامت برخوردار شود باید حتماً قوای خود را بکار بیندازد . کار بعد اعتدال اساس و منشأ صحت روح و جسم است ولی همینکه اراده اعتدال تجاوز سود و باندازه افراط رسیده باعث ضرر و صدمه میگردد . کار هر چه سخت و مشکل باشد صدمه و ازبانی شخصی نبرساند لیکن وقتی بکنواخت و حست گرفته و خالی از امید و آرزو بود آنوقت بنظر بدترین شکله روح و جسم میشود . هرکاری که آمیخته با امید و آرزو باشد مقوی و منروح روح است و اصلاً یکی از بزرگترین اسرار سعادت بشری این است که در دوره عمر خود بکار های مفید و امید بخش اشتغال داشته باشد . کار فکری بعد اعتدال هم مانند سایر کار ها وقتی در تحت نظم و قاعده صحیحی قرار گرفت بصفت صحت و سلامت بدن کمک میکند هیچ چیز بیش از خوردن و خوابیدن و بکار گشتن با انسان صدمه روحی و جسمی نیز نرساند زیرا

(۱) کلاستون هم مثل « کانتیک » یکی از عاشقان حقیقی ادبیات بود و مشهور است که

وقتی در لیورپول در اطاق کار خود منتظر رسیدن بعضی راپرها و مراسلات مهم بود و در همان موقع ترجمه کتابیکه مشغول چاپ کردن آن بود اشتغال داشت .

همانطور که ذلت آهین را میخورد و میوساند و گازی هم بدن انسانی را فاسد میکند و از میان میبرد
 از طرفی اثرات دوکار نیز مضر است و خصوصا وقتی کار با تشویش و اضطراب تمام گردد
 قوای فکری و بدنی را بیش از حد محول نماید. اضطراب و تشویش موجب تهییج اعصاب میشود
 و مثل ریک وشن راه که جرحهای گازی و درشکه را میساید قوای بدن را میخورد و جسم را ضعیف و
 ناتوان میسازد. از اثرات دوکار و از تشویش و اضطراب مردم باید احتراز نمود زیرا زیادی کارهای
 فکری غریب قوا و استعداد ذاتی است. کسیکه فکر خود را بیش از حد لازم بکار مباداندازد مثل
 پهلوان در زشکاری است که بخواهد عملاتی خارج از حدود توانایی عضلات خویش بنماید و در نتیجه
 کمر یا دست خود را بشکند.



فصل پنجم - جرئت و رشادت



مهارت ملاح در موقع طوفان و شجاعت سرباز در میدان جنگ ظاهر می‌شود. باطن و سر مردم را در حین بدبختی و مصیبت آنها میتوان شناخت

بهر منزل مقصود کسی میرسد و شاهد مراد را کسی در آغوش می‌کشد که باعزمی راسخ و قدمی محکم نقشه کار خود را دنبال نماید و اگر در عرصه تنازع حراحتی بردارد متزلزل و مایوس نشود و بر تمام موانع و مشکلات راه خویش غلبه نماید.

سرمشق شجاعت های ایام گذشته سرچشمه جرئت و جلالت نسلهای آینده است و مردم براهنمائی شجاعان و دلبران سلف اقدام بکارهای خطیر و بزرگ میکنند

باید از دستبرد زمانه ترسید و با اراده ای قوی کوشید و طلبید و هرگز تسلیم نشد تا شاهد مقصود بدست آید.

دینا دین بزرگی زمان و مردان شجاع و اجرت ندارد. البته مقصود ما در اینجا جرئت و رشادت بدنی است زیرا از آن بحث انسان با یک کله نفری ندارد بلکه مقصود جرئت و شجاعت معنوی است که صاحب آن آسمه و دون قبل و قال می‌گوید و تلاش میکند و از تحمل شدائد و مشقات در راه حقیقت و وظیفه شاسی استکف نمی‌ورزد. این قسم شجاعت و جرئت از رشادت دلبران و سردارانی که برای کسب عنوان و قدر می‌کوشند و ابراز شجاعت میکنند برتر و اجند تر است

عالترین صفت انسانی چه در زن و چه در مرد شجاعت اخلاقی است یعنی شجاعتی که مبعه راستی و حقیقت را چه تنجو مینماید و صداقت و پاکدامنی و وظیفه شناسی و مقاومت در مقابل هوسهای فانی و افسار رعب الدین خود قرار میدهد. اگر انسان دارای این یک فضیلت اخلاقی باشد بدون شک کزداشتن سایر مزایای اخلاقی نیز محروم نخواهد بود.

در تاریخ بشریت هر کسی که وای پیشرفت و ترقی انسانی برداشته شده است ابتدا سوام و مشکلات دیده برخوده و فقط دسایه جدیت و شجاعت مردمان با جرئت و شجاع و فناندین فکری از قبیل مکتبیین و وطن پرستان بزرگ سنگ آن موانع و مشکلات از سر راه ترقی و تمدن برداشته شده است. هر حقیقت و عقیده جدیدی که در عالم ظهور میکند باید در مقابل هزاران عذاب و آزار و

تهدید و اقترا استقامت نماید تا بالاخره طاعت خود را ثابت کند و «قبول نظر عامه» یابد ، «هائین»^۱ میگوید «هر جا که روحی بزرگ افکار خود را منتشر میسازد «گولگوئا» (۱) هم در آن جا ایجاد می شود»

سقراط در سن هفتاد و دو سالگی چام شوکران را برای آن نوشت که بتألیف عاقله وی مخالف عقاید باطله و تصحیبات جاهلان مردم تن بود و اینجهت او را بجهنم فرستادند . اما برکت و شادان اخلاقی سقراط بقدری بود که ظلم و شقاوت قضه را در برابر روی روشنش تصحیح و نگاهش میگرد و به یاقوی مردم عوام که بتألیف و اندرزهای حکومانه ویرا سوء تعبیر می نمودند و قری نیکبختی ، در «نیکه» میخواست سرود با خاکرداش راسخ بیفتی روح صحت میکرد و آخرین حرف او بقضه این بود که «موضع رفتن من زیاده رسیده است و من میسر و شما زیاده خرابیده اید . اما غیر از خدا هیچکس نمیداند که کدام يك از ما سرنوشت و تقدیر مان بهتر از دیگری است»

چه همه کثیری از پرورگان دجل و مفکرین بزرگ با اسم مدر و دیانت گمراه کننده از او گردیده اند . ۱ - «مرونو» چون از فلسفه غلام که در هر خردش مدلول برداشت میکرد او را زنده در روم میفرستادند ، «تیمستید» (تکزیسون) حکم او را صادر میداد با کمال غرور و شجاعت گفت «شما که حکم تلی و میسریش را بن کارزار آن می شوم ترس و واهمه ندارید ، بطور بدی در طلب (گولگوئا) که قضا و حساب بقدر رجعتند علمی ویرا تهدید الشعام قرار داده است»

گشیخیا و روحانیون ویرا بجهنم بفرستادند و سخته و سنان مستعد است محکوم کردند و در سن هفتاد سالگی ویرا برای محاکمه روم اعزام شده ، سخته (تکزیسون) او را بجهنم انداخت و پس از مرگ او هم پاپ او را تملب و آرر او دست نکشید و نگذاشت قبری برای وی بسازند .

(روژ باکر) چون شهبیل قلعه طبعی می برداشت و تحقیقات شیمیائی میکرد او را به سادی می خادوگری مهم بودند و و شاهزاده های سوریانه بدش را بزدان انداختند و بیچاره مدت ده سال در آنجا بسر برد و چندی دم داشت «...» و با وفات پاپ ، «گولگوئا» (۱) فلسفه و فلسفه را بابت گذر نمود ، بدو هیچ تلب کرد ولی اینطور آلدان اودی طرح دوست داشت و تألیف می نمود «...» حایر و کمالی می نمود .

محاکمه (تکزیسون) اماره که (پاپ) و (کاهن) را بجهنم فرستادند و ساختن انسان را سرور مکن قبل رسیده ها «اورم (وولس) را بفرستادند که در ویرا شای را شای میساخت محکوم نمود ، مثالی ببول کمری ، که حرکت کرد بفرجه تنزه (که تن و قه) اکیداً ممنوع بود) مطالبه ساختمان این اندک دخت و هرج- دواز این حریف ، بی اکی نالوده و اساس طبع جدیدی را ریخت ولی در عوس جان خیز را ندی آن است ، «...» محاکمه حکم قتل را صادر نمود ، لیکن پادشاه اسپانیا ، واسطه راه میات ار ، دستور این «...» تلب در ر «...» مراعت واسطه

(۱) «گولگوئا» اسم سکنی است در نزدیکی اتریش که در آنجا مصایب ساختند

تیمی دستی و مشقات سفر گرفتار ب شدید گردید. در عنوان جوانی با کمال سستی بسرود حیات گفت و خود را شهید واد علم کرد.

وقتی کتاب «نوم اوگانون» تألیف «دریاکن» منتشر گردید هیاهو و جنجال شدیدی در اطراف آن برپا شده و مردم آنرا موجد «اقلابات خطرناک» و «منهدم کننده اساس حکومت» و «الاین برده قوانین دینی و ملی» دانستند (۱) و یکفر موسوم به «دکتر هانری استوب» کتابی برضد فلسفه جدید نوشت و عقاید علمائی را که معتقد به تجزیهات علمی بودند رد و تکفیر نمود. همینتر آنکه «انجمن هایونی» آن صبر نیز با کتاب «نوم اوگانون» و فلسفه «باکن» مخالفت جدی مینمود زیرا میگفت «فلسفه ای که اساس آن بر روی تخریب و عمل قرار گرفته باشد دیات مسیح را متزلزل می سازد و قوانین ارا منسوخ مینماید.

پروان عقیده «کریل» را با اسم کذر نقیب و آزاد میگردند و «کیلر» را کفر و بدین میدانند زیرا قبول خودش «طرفی را اختیار کرده بود که بیشتر با احکام و شراج آسای مواظداشت» در میان تمام لایحه «نیون» پاک و سادگی فکر مشهور بود و اسم «ورنت» درباره وی گفته است که من هرگز روسی «مبدع تر» از روح «نیون» ندیده ام. باوجود این پس از آنکه سون قانون جاذبه عمومی را کشف نمود او را متهم کردند که «خدایه را از تحت سلطنت میخواند فرود آورد» و همین تهمت را هم وقتی فرانکلن برق را کشف نمود بآویستند.

«اسینوزا» خودش یهودی بود و چون یهودها افکار فلسفی او را مخالف منصب خویش تصور می کردند او را تکفیر نمودند و حتی در یک وقت قصد جان او را هم کردند ولی کسی که مأمور قتل او شده بود شواست موفق شود. باوجود همه این مصیبت ها «اسینوزا» تا آخرین لحظه در مقابل مواع و مخاطرات با جرئت و رسالت استقامت ورزید و الاخره هم در فقر و گمنامی جان سپرد. فلسفه «دکارت» را بیهانه آنکه ایجاد لاملهی میکند تکفیر بودند و عقاید «لاک» را با اسم اینکه ماهر افکار «ماریاپستی» است طرد کردند. در دوره معاصر خود ما دکتر «یوکلاد» و مستر «سدوکی» و سایر علمای بزرگ معرفه الارض متهم شده که متدرجات کتاب مقدس را راجع به پندایش و تکیون زمین تکذیب کرده اند. حقیقتاً هر اکتشاف تازه ای که در رشته های مختلف علمی از نجوم و تاریخ طبیعی و غیره حاصل آمده است در ابتدای امر گرفتار تخریب و مخالفت جاهل و اشخاص یقنر گردیده است و غالباً چوب تکفیر بر آن خورده است.

بعضی مکتشفین بزرگ دیگر نیز با آنکه دچار تهمت لاملهی و تکفیر نشده اند معذک از انتظار عامه افتاده و شغل و کار خود را از دست داده اند. مثلاً دکتر «هاروی» وقتی عقاید خویش را راجع بدوران دم انتشار داد اطباء و همکاران وی او را دیوانه عس فرس کردند و دیگر هیچکس برای معالجه

(۱) باوجود انتراهائیکه «باکن» می بستند خود او در یکجا صریحاً میگوید «من حاضریم به عقاید اساطیر و افسانه ها و متدرجات تالود ایمان ماورم و نگویم که نظام این عالم جز بدستبازی عقل و تاندی متعال موجود آمده است»

مطلب او مراجعه نمی نمود (۱)

«چنان‌هاست» میگوید «همین کارهای مذبذبی را که من توانستم انجام بدهم پس از نعل هزارگوشه، سختی و مشقت و مواجهه با انواع تعرض و مخالفت موفق انجام آنها گردیده‌ام». و موصی که «سراج‌الاول» مشغول بهفتیات و اکتشافات بسیار مهم شود در خصوص سلسله اصاب بود یکی از دوستان خویش نوشت «اگر من بقتل ضرر دهم و دچار ایستاده صدمه و آزار میگردیدم یکی از غرضیات ترین مردم عالم بشمار میرفتم» و مرچه اکتشافات خود را شربداد ارضه مرصایکه بوی مراجعه میگردند پندرج کاسته میشد و کاوش کساد تر میگردد.

بنابر این سیر تکاملی و توسعه علوم و معارف امروزی که مارا با اسرار زمین و آسمان و وجود خودمان آشنا ساخته است فقط درسایه سعی و مجاهدت و فداکاری و استقامت بزرگانی بوجود آمده است که هرچند معاصرین آنها مقام و منزلت حقیقی آنها را تشخیص نداده و غالباً درصدد معارضه و مخالفت با آنها برآمده اند ولی هرچه پایه معرفت و دانش بشریت رفیع تر گردد بیشتر بتجلیل و احترام آنها قیام میکنند.

اما صدماتی که در اصاب گذشته به علما و متکبرین درك وارد آمده است دوست‌نیمی رای عصر گویی ماست و باید از تاریخ حوادث صبی موت گرفته و بدار ان کاهی را که با صدقات و راستی فکر میکنند و صدقات خود را ایان و صلی ماضی اظهار می‌نمایند و در تمام که عباد آنها مغایب عقاید ما باشد هرگز درصدد «طه و آو» آتش، افلاطون می‌گوید «عالم بمنزله مکتوب خداوند است به بشریت» و هرکس این «دوب در» انقی تر سواد و ماضی سبیتی را بهمد بقوت و عظمت قادر متعال و عقل و تدبیر کامله او بیشتر می‌پیرد و ارشادات و عطای بی‌پایان وی بیشتر سبب کسب داری میکند.

هرقدر شهادی راه علم جرئت و برد باری داشته اند شجاعت شهادی بیات و مطلب از آنها زیاد تر بوده است. کسی که مظاهر وجدان خود «صبر به تحمل مصیبت و شهادت» بشود و در گوشه انزوا و تنهایی بدون کمک و تشویق دیگری روح و مشقت میکشد و عذاب و صدمه می‌پذیرد و شجاعت او به مراتب شریفتر و عالیتر از شجاعت کسی است که در میدان قتال و در وسط گیر و دار و مایه‌های جنگ اراز دلیری و رشادت میکند. گسایکه در محاربه اخلاقی عالم با هزارگوشه خطر و سختی مواجه کرده و بالاخره مظهر و پیروز آمده اند و حاضر شده اند که جان خود را فدای ایمان و عقید و جدایی خویش سازند زمانه نام آنها را بر سبب صفت جاودانی غیش باطاعت دعوت می‌نویسد.

این قبیل اشخاص در اثر حس و طبقه شاسی سوخته از حالتی ترین اخلاق بشری را از خود بطهور رسایده و منور هم از مبرز ترین رسل تاریخی عالم محسوب میشود. حتی زنها با وجود حس رافت و ملایمت ذاتی در این زمینه از مردها عقب نمانده و رشادت‌های فوق العاده از خود بروز داده اند. مثلا «آن اسکیو» وقتی در زیر فشار و شکنجه بود تمام

(۱) «اومیری» در کتاب «تاریخ طبری و پلشیر» می‌گوید خود هاروی بن‌گفت که

وقتی کتاب دوران دم را انتشار دادم او مثل طایه باز ماندم

چون به « مور » دوات و قلم نیدادند بوسیله قطعه ذقن بختیش کف دست و در یکی از مکتب خویش مینویسد « اگر بخواهم شرح مسرت و خوشحالی خود را از دیدن مراسلات پیرامون بنویسم بکن ذقال هم کافی نخواهد بود که بجای قلم استعمال کنم » « مور » شهید راه حقیقت و راستی شد زیرا هرگز حاضر نبود که قسم دروغ بخورد و عاقبت هم چنان خود را بقدای صداقت خویش کرد وقتی او را اعدام کردند مطابق مراسم معموله آن زمان سرش را برید و بر روی « پل لندن » قرار دادند . « مارگریت روبر » دختر او با تضرع و التماس سر را پس گرفته بود شد نگاهداری نمود و از فرط محبتی که نسبت پدر خویش داشت وصیت کرد که هر وقت میبرد سر را دفن شود او دفن کنند باز مانند کان وی به وصیت او رفتار کردند و چندین سال بعد که قبر او را شکافتند دیدند سر پدر هنوز بر روی خاک سپه دختر باقی است .

مارتین لوتر با آنکه چنان خود را در راه عقیده و ایمان خویش از دست نداد مطلقاً از روزیکه آغاز مخالفت با پاپ کرد مراسمت خطر مرگ برای او آماده بود ، در ابتدای شروع زد و خورد خود بود بکلی بکه و تنها بود و از هر طرف هم تعرض و مخالفت او را احاطه نموده بود . خودش دویکیا میگوید « با طرف علم و دانش و قریبه و عظمه و جلال و قدرت و تقدس و معجزه جمع بود و طرف دیگر « وایکلیف » و « لوزوالا » و « اکرستین » و « لوتر » که مودی تقیر و بیکنس و تنها بود گرد آمده بودند »

وقتی امپراطور او را به « دورم » احضار کرد که جواب مدعیان خود را بعدد ولوتر مصمم شد که شخصاً در آنجا حاضر شود ، اطرافیان وی گفتند که اگر بروی کشته خواهی شد و بهتر است از همین جا فرار کنی - لوتر در جواب گفت « اگر بعد آجرهای سقف خانه ما در « دورم » شیطان جمع شده باشد من خواهم رفت » . باز دوستان او ویرا متذکر ساختند که شخصی موسوم به « دوک ژرژ » با او سابقه عداوت و خصومت دارد و لازم است از او در حلز باشد ، جواب لوتر بانها از این بود که « اگر در تمام مدت مسافرت من بجای فطرات باران دوک ژرژ از آسمان باره غلی در عزم رفتن من وارد نخواهد آمد »

بالاخره بگفته خویش صل کرد و عازم مسافرت خطرناک خود گردید و وقتی به نزدیک شهر « دورم » رسید و برجهای و منارههای شهر از دور در پیشش پدیدار گشت در میان کالکه بر سر پا خاصه شروع بغراندن سرودی کرد که خودش در روز قبل آنرا ساخته بود ، کسی پیش از تشکیل مجلسی که برای محاکمه او معین شده بود سر باز پیری زد وی آمده دست پناه او گذاشت و گفت « ای کشیش جردگوار ، مواظب کار خودت باش و من چه میکنم ، جنگی را که تو شروع کردهای از تمام

(۱) خیال اول « مور » دختری دهانی بود که خودش او را تربیت کرده و وادار نوشتن را بوی آموخته بود ، متار ایها در سن جوانی وفات یافت و یک پسر و سه دختر از خود باقی گذاشت ، خیال دوم او زن بود که هفت سال از خودش بزرگتر و زنی فوق العاده خود خواه و دنیا پرست بود و به پیوسته حاضر نبود آسایش و تنبش خود را فدای آمال و مقاصدی نماید که در بکر شوهرش رسوخ داشت .

عاریانی که ما در دوره هر خود دیده ایم سخت تر و عظیم تر است . لوتر تنها جوانی که باوداد این بود که « من مصمم بر طبق قوانین انجیل و اشارات وجدان خود رفتار کنم » .

دنامی که لوتر در مجلس «دورم» از خود کرد خیلی مشهور است و یکی از دوستان ترین صفات تاریخ بشر را تشکیل میدهد . وقتی در غنچه مجلس امپراتور باو اصرار کرد که از عقاید خویش دست بکشد یا حرمی راسخ و آهنکی حکم بجا بیاورد « اهلحضرتا » مادامیکه شهادت انجیل و دلائل و براین قوه دیگر بن ثابت نشده است که من اشتباه کرده ام هرگز از ایمان و عقاید خرد دست بر نخواهم داشت زیرا هیچیک از ما نباید مخالف وجدان خود رفتار نماید .

قانون دیانت و ایمان اینطور حکم میکند و غیر از این هم نباید انتظار از من داشته باشید من در اینجا ایستادم و هر عقیده ای داشته باشم اظهار میکنم و خداوند هم بمن کمک خواهد فرمود آری وظیفه او این بود که با من فرمان کبک قدرت و عظمت او را فوق تمام سلامین عالم است رفتار کند و با هر زحمت و مشقتی هم این وظیفه خود را با بجم رساند .

بعد ها وقتی که دشمنان او از هر طرف باو فشار میاورده میگفت «اگر من یاصد سر داشته باشم همه را در راه حق میدهم و حاضر نیستم از عقیده و ایمان خود دست بکشم » و مانند سایر شجاعان و قهرمانان هر چه بر توام و متکالب راه او نرفته میشد بر قوت قلب و قدرت باطنیش بیشتر میافزود . «هوتن» میگوید در تمام آلمان کسی یافت نمیشود که مثل لوتر با نظر تحقیر بپرک نگاه کند . در آلر همین جرئت و شجاعت اخلاقی بود که لوتر بتنهائی توانست آزادی و حریت فکری و حقوق وسیع بشری را در عالم تاهین و مستقر سازد و دنیا را همین منت خود نماید

هر شخص با وجدان و شرافتمندی هرگز ا بر رسوائی و بدنامی ترجیح نمیدهد

«مروف است که وقتی «دوک اترافورد» را بچرم شاه پرستی طرف سیاستگاه میبردند قوم های حکمو و هیئتادار پسر داری که در رأس قوای خود حرکت نماید بیشتر شجاعت داشت تا بسکومی که پای چوبدار میرفت . همینطور «هاری دین» با کمال شجاعت مرگرا استدلال کرده و میگفت «ده هزار مرتبه مردن بر آن ترجیح دارد که من وجدان خود را آلوده سازم و طهارت و پاکی انرا که بر تمام عالم مزیت دارد از میان ببرم . اشارتیه تنها نگرانی و نیشی که داشت راجع برش بود و وقتی او را پشت پنجره محبس دید که از بالا بصرف وی نگاه میکند در میان اربابه برخاسته کلاه خود را حرکت داد و فریاد کرد «میرم» من با سمان میروم و ترا دو سه طوفان میگذارم ! » - در موقع رفتن طرف سیاستگاه يك نفر از میان جعبت فریاد رد «مقام کنونی تو از تمام مقام های دیگری که در عالم احرار کرده ای عالی تر و بر افتخار تراست» . «دین» از این حرف بی نهایت مسرور گردیده و گفت «راست میگوئی !» (۱)

(۱) نقل از آنکه سرشرا بیرتد گفت «مردن يك كلمه كرايك بیش نیست ولی كيكه میبیرد كار - از یزدکی میگذد» . در یاد دانهایی محس خود می نویسد «کیکه از مردن ترسد از هیچ چیز دیگر نخواهد ترسد ... یكوة انسان باید زندگی کند و بکوت هم لازم است دست از جان بشوید و بپیرد . مرك خوب و شرافتمند هرا در مریه مرز دگانی ترجیح دارد . شخص عاقل و خردمند مادامی خود را زنده می شمارد که بداند زندگانش بیش از مرك قست داده . زندگی خوب پس از زندگانی طولانی است»

با آنکه یسیرت و گمبایی بگا، مقصود و منظوری است که مردم برای حصول آن میکوشند و تلاش میکنند. مذلك قسمت اعظم مساعی انسان بدور هیچگونه امید یسیرت و توفیق بهادر مبرودو شخص مجبور است به آنکه جرئت و وحدت قلبی خود زنده بماند و یفر سعی و عمل را در تادیکی یاس یفشاند تا دوری برسد که تصمیمهای وی دیشه دوامه و نمره تنگود دهه . حتی مقاصد حق و ماله نیز در عالم یسیرت حاصل نکرده است مگر پسند از مواجبه یا موانع و مشکلات بسیار و زد و خورد های مدمده . از بیان گروهی که مزم تسخیر قلعه ای حمله میبرد بسیاری پیش از فتح آن میبرند و کشته می شوند لیکن میزان شجاعت و شهور ایا را از روی پایداری و استقامتی که از خود ظاهر ساخته و حریتی که در مقابل حلات حریف شان داده اند باید سنجید به از روی یسیرت و کامبایی سرح ایا .

وطن پرستی که در راه مدافعه ودان دائم میجنگد و همیشه هم مطلوب میشود ، هیچبیدگامی که درمیان هلهله و فریاد شادی دشمنان چناب مرك میزند و بالاخره کاشفی که مانند کرسف کلب یا وجود سالوی متمادی سرگردانی در بلاد رهاوار عریه حریت طلب و اُت و استقامت خود را از دست نمیدهد اینها همه نمونه از شجاعت و قوت انلانی سستد که مود و تاثیر مدوی ایشان دردل و قلب مردم پیراتب صیق تر از کامبایی ها و یسیرت های دشمنان دیگر است . راستی هم که رشادت و شهور کسی که در میدان جنگ ابراز دلیری میکند و جان خود را بی باکانه بخطر میاندازد در دای شجاعت و جرئت آن اشخاص بمتزه هیچ است !

در دنیا لازم نیست تمام مردم دارای وحدت یهلوانان و قهرمان باشند و در مریک از امور روزانه زندگانی شخص میتواند حریت و شجاعت از خود شان دهد . مثلا برای آنکه امین و صادق باشد . در مقابل امیال و هوا های خود استقامت ورزد ، حقایق را بی پروا بگوید ، خودش را همان ضرر که هست بدیگران نشان دهد و در بی تصنع و رباکاری نباشد ، زمکشی خود را در حدود دارائی و طایعات خویش بطور شرافتمندانه اداره نماید و موامد بوسایل یسیرتانه اذتران کند ، برای تمام اینها احتیاج جرئت و شجاعت و قوت قلب دارد .

قسمت اعظم بدبختیها و ناکامیهای دنیا و فساد و معاصی که در عالم حکمفرماست مولود ضعف نفس و سستی اراده و بیعبارتة آخری فقدان جرئت و شهور میباشد . اقاب مردم خوب را از بد میتواند تشخیص دهند ولی جرئت عمل کردن را ندارند و میدهند که وظایف آنها در این عالم چیست لیکن فاقد قوت اراده و ثبات مزه هستند و از انجام آن عاجز میمانند . شخص ضعیف و بی اراده تسلیم امیال و هوا های فحاشی خویش است و در مقابل هیچ چیز بد هم نمیتواند استقامت ورزد و اگر رقتا و معاشین او بد باشند با کمال سهولت او را رماهای بد میکشاند و باعث فساد و خرابی وی میگردد .

اخلاق فقط در سایه سعی و فعالیت خرد میتواند کسب قوت نماید و دوام بیاورد . اراده که قوای مرکری اخلاق است باید پایداری و استقامت تربیت شود وادت کند که همیشه تقسیم قطعی بکیرد و الا مرکر خواهد توانست که در مقابل شرور و معاصی مقاومت ورزد و

یا از غیر و نیکنوی متابعت نکند . تصمیم قوی انسانرا ثابت قدم و استوار میسازد در صورتی که ضعف اراده و تسلیم بستره يك قدم خطاست که ممکن است شخص از فراز کوهی بلند بهادی فنا ریزی فرود آید .

برای اخذ تصمیم بدیگری متوسل شدن کاری بیفایده و نامعقول است .
 انسان باید عادت و اخلاق خود را طوری تربیت نماید که در حین تنگی و ضرورت فقط متکی بقره تصمیم و اراده خود باشد و چشم دیگران ننهد . دیوتارک « داستان یکی از سلاطین مقدونیه را نقل میکند که دو حین چنگ پناه گزیدن قربانی انتظار «هرکول» بشهری پناه برد و هر حینی که وی در مبد یکی از خدایان زانو زده وار آسمان طلب یاری و کمک میکرد حریش پرور بارو درمیدان میچنگید و نزدی هم مرتب غلبه کرد و او را شکست داد عین همین تصمیم غالباً در زندگی روزانه اشخاص اتفاق می افتد .

هر کس در طول عمر خود چه تصمیم های زرگی بگیرد و چه کارهای عبادی را قصد میکند و چه عتق های مفصلی برای آتیه خویش میکند و منزلت بواسطه نشان جرئت فکر و قوت اراده میبکند را موقع اجرا نیبکند . هر است اسن دم در بند و خاموش باشد و بجای حرف فقط بکار پردانه زیرا در هر يك از شئون زندگی اصل بهتر از حرف میباشد . و کافی ترین جواب هر سؤالی «کردن» است ، بپلوتوس « میگوید بالاترین دلیل ضعف نس اینست که شخص در مورد کارهای حیاتی و مهم که ضرورت و سرعت احم آنها بر وی باشد سستی تصمیم و ضعف اراده خود نشان دهد . کسیکه همیشه قصد دارد زندگی جدیدی را پیش بگیرد و هیچوقت به حال انجام آنرا بدست نیاورد حکم شخصی را دارد که خوردن و خوابیدن خود را آنقدر از امروز به فردا بگذارد و از خوشبختی و گرسنگی فرسوده گشته و قلف گردد »

برای مقاومت در مقابل تاثیرات سوء « جامه » نیز باید دارای جرئت و شجاعت اخلاقی بود . نفوذ و تاثیر اجتماع در ساختمان اخلاقی انسان بی اندازه شدید است . غالب مردم - انصوص - نوان - اسیر و برده دینه خصوص خودشان در اجتماع هستند و هر کدام يك مذیت منوی و بلا - اراده نسبت به شخصیت همدیگر دارند . در هر دایره و صیقه ای در جامه رسوم و عوائد خاص حکم فرماست که کلیه افراد ناگزیر از متابعت آن میباشند . بخی از این طغات مقید به طرز « مد » لباس هستند ، مضی باداب و طریقه معاشرت بعضی از بایست عاید و عادات دیرینه خود میباشد و از میان افراد این طایفه فقط عده معدودی یافت میشوند که جرئت و جرات قلب داشته و از دایره افکار و آداب طایفه خصوص خود ق می فراتر می رود - وارد دنی آزادی فکر و عمل میشوند ما عادت کرده ایم که هر وسيله ممکن باشد ولو با قس و وسائل دیگری که منتهی بدیختی و فلاکتان گردد مطابق طریقه معمول جامه لباس بپوشیم و غذا بخوریم و راه برویم و حرف بزنیم و دعوض آرکه زندگانی خود را از رنگی میزان دنیوی و عایدات خویش انداره کنیم همیشه مقید مراعات رسوم و آداب و عموماً طایفه خودتان میباشیم . ما به عادت همدیگر که بر خود را پس میکنند و برسم چنها که پیشه های خویش را کج و کوتاه میسازد میبندیم ، آنها را تفسیر میکنیم ولی توجه حال خود

نیم که بیستم مد « لباس چکمه ما را از قواره و ترکیب انحطاط و قیود و آداب اجتماعی به دور
ر ما سلطنت و حکومت میکند .

اما باید دانست که صف و بین اخلاقی همانطور که در زندگانی اجتماعی یافت میشود در
زندگانی انفرادی نیز وجود دارد . تلق و چاپلوسی خواه در مقابل افتخار و خواه در مقابل شرافت
پروک است و یکقسم جن و کم جرئی پشمار میرود . ساجا مدافعه و چاپلوسی عبارت از این بود که
انسان مطابق را در حضور اشخاص پرورک و عالی مقام اظهار نکند اما امروز عبارت از این شده است
که حرف حق و صحیح را شوائد در مقابل مردمان معمولی و پست بگوید .

امروز که « توده » دارای اختیارات سیاسی گردیده است افراد در مقابل آن به تلق
و چاپلوسی میردازند و فضائل و مزایای آن منسوب میسازند که خودش هم آنها را دوباره خود قائل نیست
از اظهار مطابق دیگر همه کن اجتناب میورزد و کسی حیله لابی از خود بروز نمیدهد مبادا بلاق «توده»
خوش آید . باشد و جامه آرا به پستند (۱)

در این عصر دیگر کسی درصدد جلب توجه اشخاص قاضل و با اخلاق و عالیشان نیست و مردم
بیشتر متوجه اشخاص پست و جاهل و فاسد الاخلاق هستند زیرا آراء این طبقه معمولاً اکثریت را تشکیل
میدهد . عبیر آنکه حتی اشراف و افتخا و ثروت شدگان نیز برای عقولیت عامه و گرفتن رای غالب
خود را بر بای جهال و عوام میاندازند . در مقابل آنها خضوع و تواضع میکنند و حاضرند که
هریستی و ذلت اخلاقی تن در دهند ولی مروتیت و شهرتشان از بین نرود . در این دوره برای
غالب مردم نظم کردن و تلق گشتن آسانتر از مرد بودن و شجاعت و متاعت داشتن است و تسلیم
شدن در مقابل اوهام و تصامیت سهلتر از مخالفت نمودن با آنهاست . آری . برای شنا کردن

(۱) «دیمز میل» در کتاب خود موسوم به «آزمی» توده را به «اجتماع ضعیف»
تعبیر میکند و در یکجا میگوید «مراودام . رک و مفیدی ابتدا از جاب افراد شروع میشود و انتظار
قالبه مردم در اینست که از آنها شوائد پیروی و متابعت نمایند و استداده آرا داشته باشند که با چشم
باز کارهای خوب را قایل نمایند . . . در این عصر بهترین خدمت مغر فردی به جامعه
اینست که اندکی از طریقه و روش معمولی عوام خارج گردد و از خضوع در
مقابل رسوم و عواید جاریه امتناع بورزد زیرا افکار و عقاید عامه در این ایام
بقدری راه ظلم و استعساف را میپیماید که اگر کسی بای خرد را از دایره معتقدات
و رسوم متعارفی بیرون بگذارد او را عورت تبلیغ و هلاک قرار میدهند . برای
شکستن این قیود بی معنی «درای رفع ظلم و تعدی «کار عامه» لازم است مردم تهور پیدا کنند و
از قید طائفه و آداب اجتماعی بیرون آیند . هرچا که قوت و وسعت اخلاقی زیاتر است این قبیل تهور
و جسارت نیز فراوان تر میباشد و تجربه ثابت شده است که در . جامه ای قوای فکری و شجاعت
اخلاقی و اشخاص ذی و فوق العاده زیاده شود همان سبب هم میزان تهور و جسارت و شکستن قیود
اجتماعی بیشتر است . هر کتونی ما دچار تهدید خطری بزرگ گردیده است زیرا عده اشخاص تهور
و جسور و معتاد پر سوم معموله خیلی کم میباشد .

بسمت مخالف جریان رودخانه قدرت و جرئت لازم است در صورتیکه هر ماهی مردهای میتواند از طرف هوائی جریان آن حرکت کند.

این حس خضوع و تواضع را سازه بر روی کتب شهرت دلسالهای اخیر رویدادی گذاشته و تثبیت آن آن شده است که اخلاق بدل اجتماعی و سیاسی عصر ما تنها رو باحاطات و نهاد میروند امروزه عقایدیکه در اطاعتی پدید میآید شخصی اظهار میشود اما در پیش میز خطابه گفته می شود مفارقت دارد. در محافل عمومی از تعصبات عام تبعه و تعصب میشود اما در مجالس خصوصی باها میبندند و اما را تسخیر میکنند. گلوئی و جدائی در این عصر از همه وقت بیشتر شوع دارد و مسائل و مرام با منافع آنی آنرا دائما در تغییر و تبدیل است و کم و کم ریاکاری و تصنع از روی ملکات ذمیمه خارج میگردد.

هین ضعف و حسن اخلاقی که در طبیعت دلائل اجتماع شام است. طبقات زائین نیز سرایت نموده اگر احساس طایفه اول بر ریاکاری و این الوقت بودن حادث کرده - مردم طایفه پایین از دوان دو صفت از آنها عقب نیفتاد. راستی هم در صورتیکه پروکس و رجال درجه اول يك ملتى مراسم لهیب و شجاعت اخلاقی داشته باشند و شواهد عاقل شود را بر اکتفا بگویند از مردمان معمولی و مرام به توهم و انحطاط میتوان داشت ؟ - طبقات پایین همیشه از اخلاق و رفتار طبقات بالاتر از خود سرمشق میگیرند و مثلا اها بظاهر ساری و زبان لازی و درونی طاعت میکند .

شهرت و - و نشی که ن دوزها کشف میشود بعدی ، بکه معروف محاسنات و مزایای شخصی باشد غالبا مبین صفات پست و زشت او می باشد . ضرب النعل دوی می گردد . دکی که سترن فقرات حکم دارد هرگز جاه و مناصب وایه صعود ویرد - زلی ستون فقرات کسی که شهوت شهرت و معرزیوت دارد نرم و قابل اجراء است . بر صرب که بد بد بد اشتها می خورد می تواند کمر خود را ستم کند .

هرتن که بر سرله ریب - دن مردم و زردی و نشی از اظهار طایفه و گفتم و نوشتن مطابق ذوق و سلیقه طبیعت پیدا و شتر از همه وسیله استغنه از مفاضات طبیعتی اجتماع (۱) بدست آید این

(۱) داوران را به دو یکی از نایبات همین خود شرحی در این زمینه می نویسد و در یکجای آن میگوید :

خیالی راحت و صاف است ، اما من به پیدایات وسیله ایجاد حس عداوت و دشمنی بین طبقات میگرد . صفت بی - دلی داشت که این تمیبه بدیهه است اخیرا راهی کامل یافته است ، یکی از رجال نامور و با نفوذ فراموش را « ادبیات پاس » گذاشته است و نوشته هائی را هم که ما در اینها مردم صفت زرد را به - میتوان گفت « ادبیات کینه » و حسد نامید ... این قبیل نویسندگان نفوذ و تاثیر فایده دهنده در طبقه ضعیف تر و در آواره های و آلود در صورتیکه این کار کلی با بسته شده است و اگر خود اها ادبیات کینه ببال کنند عطفی خود وقف خواهند شد . ادبیات هم ممکن است از

شهرت در نظر هر شخص صالح و باوجدانی متور و پست می باشد و صاحب آن دارای هیچ وزن و قیمتی نیست.

«جرمی پشام» در جائیکه راجع یکی از رجال اجتماعی مشهور صحبت میکند میگوید: «مطلب سیاسی او بیشتر از قدرت و ارتزاق وی مست باطلت ناشی شده است تا از ملامت مادی و محبت او پاکیزگی حق خودخواهی او بدنام انکار و عقابش غلبه داد» «هین توصیف را درباره چه عده از رجال مباحثه نمود؟ میتوان وارد دانست؟»

اشخاص با اخلاق دارای جرئت و رشادت هستند و حقایق را ولو آنکه موافق رایج و مذاق عامه نباشد پی پرده اظهار میدارد. «کلنل هاپینسون» «هیئت دریی شهرت و معروفیت ندرست و از معروف بودن در میان مردم اظهار تمکیر کرد. نویسنده شرح احوال وی میگوید: «مشارایه اخبر که از انعام کار خوب لذت میرسد و مشوق میشد از تعجب و شتابش دیگران سرتی حاصل نمی کرد و قنودی قبول و توجه عامه را بقدر و قیمت میدانست که هرگز سر نبود بخاطر آنها کاری بر خلاف وجدان خود بگذارد. هر کاریکه بخاطر خودی خوب و بیننده میامد اگر تمام دالم هم با آن ظاهر داشتند از خیال انعام آن منصرف نمیکردید زیرا حقایق اشیاء را از نزدیقه چشم خود میدید و نه از پشت عینک عیبه واذکر سامه»

«توده» طرفداری نماید و هم از اشراف و طبقه ممتاز و لی این ایام توجه نویسندگان بیشتر به «توده» معطوف گردیده است و «تو از همه آنکه نوشته های آنها ضرر های عده کثیر را می رساند. اگر نویسندگان واقعا راستی و آسایش طبقه کارگر را در نظر دارند نباید توجه ایشان فقط معطوف به صورت و پوشش آنها باشد و باید کمال مراقبت را سل آورد که اضطرابات و شوامش های بی اساس در آنها تولید نکنند و آنها را بحرص و حق ناشناسی طاعت نمهند بلکه برعکس حق اعتدال نفس را در ضمیر آنها تقویت نمایند و با آنها بجهانند که اوضاع آنها چقدر اثر جدیت و فعالیت خودشان حال است تحیری کند و روبه پیوستی رود. واقعا هرکس اندکی در اوضاع طبقه کارگر کامل نماید و بخواهد تغییری در احوال آنها پدید آورد هرگز چیزی نتواند نوشت که باعث فساد اخلاق و هتوتوش ساختن روحیات آنها گردد ولو آنکه نوشته های او تاثر زیاد در پیوستی فوری اوضاع مادی آنها داشته باشد. این است راهی که نویسندگان بوسیله آن میتوانند زنی و قریه ذاتی خود را در راه خدمتگذاری مشر گردانند. هر حرفیکه مقرون بصداقت و حقیقت است باید با کمال شجاعت هم بطلبات پائین گفته شود و هم بطله مساره خاص که طبقات پائین در این ایام کمتر بشنیدن حقایق عادت کرده اند»

قل از کتاب «دعای کارگران» تألیف «جیمز میل»

« سرچشم پاکنگشون » در یکی از خطابه های اخیر خود می گوید (۱) شهرتی که حاصل شد قابل هیچ چیز نیست . اگر شخصی وظایف خویش را در حدود توانایی خود و مطابق تعالیم وجدانی خویش انجام دهد شهرت و معروفیت خوب نیز طبیعتاً برای وی حاصل می گردد .

وقتی « ریشارد لولندجورث » در اواخر عمر خویش شهرت کاملی در تمامی مجاور حاصل کرده بود یکروز بدختر خود گفت « ماریا ، من می‌انمازه معروف شدنم و می رسم دیگر هیچ کاری نفهمم زیرا کسبکه خیلی مشهور میشود برای هیچ کاری فایده ندارد » وقتی مناراله این حرف را میزد شاید این عبارت اصیل درباره اشخاص معروف بگوئی رسیده بوده است . « وای حال شما وقتی نام مردم از شما خوب بگویند زیرا همین خوبی ها را هم بدران آن ها درباره یخبر از کاذب می گفتند . »

روشن فکری یکی از مهم ترین عوامل استقلال اخلاقی و اعتماد جفاست . کسی که می خواهد در همه حال شخص خویش باشد و بتزله سایه و انعکاس صوت دیگری نباشد لازم است جرئت و شجاعت داشته باشد و قوای خودش را بکار بندازد و خودش فکر کند و عقاید شخصی خود را اظهار بدارد . مثالی معروف است که کسیکه بتواند عقیده از خود داشته باشد جهان و نرسو است ، کسی که اراده ندارد تپیل است و کسیکه نمیتواند احمق است .

اما باید دانست که غالب رجالی که انتظار یثرفت و ثروتی از آنها می رود بواسطه فقدان همین حس رشادت از کار باز میمانند و اشتغالات و امیدواری های رفقایشان را مبدل باس می سازند . این اشخاص بطرف میدان سعی و بجاهت پیش می روند ولی در هر قدم پای آنها می لرزد و جرئتشان سست می شود و در اثر نداشتن تصمیم و شجاعت و استقامت آخرت حساب آفات و مخاطرات راه را می کنند و منتظر حوادث و افغانات می نشینند تا فرست کار و موقع رسیدن به مقصود از دستشان بیرون رود

(۱) قسمتی که از خطابه « پاکنگشون » بالا نقل میشود شایان ذکر و توجه میباشد .

« بشرفت و کاسبایی که در زندگانی اجتماعی نصیب من شده است همه را مدیون نیت پاک و تصمیم قوی و عزم راسخ خویش میدانم . اگر جویا که بفراهم داور زندگانی اجتماعی شید از من مشورت نایند و استواری بخواهد من تمام تجارب دوره زندگی خود را خلاصه کرده و این سه صیحت کوچک را که در حقیقت سه قاعده خیلی ساده و نزدیک بهم همه کس است بدی ، میگویم : اول اینکه همیشه بکنار دیگران راجع قدرت و توانایی تو حکم کنند و بگویند برای انجام چه وظایفی شایستگی و صلاحیت داری و اینجهت بهجوت از انجام وظایفی که دیگران ترا لایق همه داری آن می دانند و تصور می کنند با وسیله هنر بوطان خود میتوانی خدمت کنی شاه خالی نکن . . . دوم اینکه معروفیت همه دار مشاغل و وظایف اجتماعی می شوی تمام سعی و قوت خود را تمرکز ده که بهترین وسیله آنرا انجام دهی . سوم آنکه در انتخاب رشته ای که در امور اجتماعی بیخواهی پیش بگیری خود و دقت کامل کن و رشته ای را انتخاب کن که بطریق خودت بهتر و شایسته تر است و « آنرا که مدول به وقت است و مردم عوام موفقاً آن توجه دارند »

ممن اشهاد و اطمینانی که در آنها هست بدیگراهم سرایت میکند و آنها را نیز مطمئن و مسرور می سازد. وقتی « زول سزار » امپراطور را م سوار کشتی بود و طوفانی سهمگین در دنیا برخاست « از شدت اضطراب و تشویش نزدیک بود رام کشتی را رها کند لیکن کاپیتان چون حال او را دید فریاد کرد « چرا میترسی ؟ در کشتی تو سزار نشسته است! جرئت ورشادت شیطان و ایران قوه مقابله ای دارد و دیگران را در پی خویش میکشد و بطایم ضعیفه را یا بجزیر بسکوت و خاموشی در مقابل خود میکند و بابتاعت و پیروی خویش تحریک مینماید .

شخص شجاع و باتصمیم وقتی بمانع و مخالفتی بر نخورد هرگز نا امید و مایوس نمیشود و از تصمیم خویش منصرف نمیکردد . وقتی « دیوژن » مصمم شد که نزد « آتی سئیز » درس بخواند و بین صد مرد فیلسوف مزور رفته او را از نیت خویش آگاه ساخت . « آتی سئیز » از قبول تقاضای او امتناع و رزید و چون « دیوژن » در خواست خود اصرار میورزید حکیم چوبدستی خویش را بلند کرده او را تهدید نمود که اگر فوراً از نزد وی نرود سرش را بکند . دیوژن از این تهدید ترسیده همانطور پرچای خود ایستاد و گفت « بن تو هرگز نظرومی توانست چو می از تصمیم من سفت تر و عکم تر یی ا کنی »

« آتی سئیز » چون قوه تصمیم وارده او را بقدر عزم دید دیگر توانست در مقابل او مقاومت نماید و ناگزیر او را بشاگردی خود پذیرفت .

قوه فعالیت وقتی باطل و دانش توأم گردید انسان را بجایی میرساند که قوه علم و فرای فکری هرچه هم زیاد باشد به تهائی هرگز نمیتواند او را بدانجا برساند . فعالیت یگانه حامل محرکه اخلاق است و توأم شدن آن با عزم و درایت و عود داری سبب میشود که انسان قوای ذاتی خود را در راههای مفید زندگانی بمصرف رساند و فوائد و نتایج عمده از آن حاصل نماید .

چنین جهت اشخاصیکه نسبتاً دارای قوای عرودی بوده اند با تمام قوه تصمیم و فعالیت خویش توانسته اند کار های بسیار بزرگ تمام دهند و ذکتهای عظیم از خود بظهور رسانند . زیرا کسانیکه بیشتر در امور عالم تفرّد و تأثیر داشته و در سرنوشت بشریت تحیرات عمده داده اند اشخاصی بوده اند که ایمان و عقیده واضح و عزم - اراده متین و پشت کار و فعالیت خارق العاده داشته اند و از قبیل رجال بوده اند مانند حضرت محمد ص و « لوتر » و « ناکس » و « کالون » و « لوبلا » و « دوزلی » جرئت و شجاعت وقتی با پشت کار و استقامت آمیخته شود بر موانع و مشکلاتی که طی الظاهر از بین بردن آنها در زمره محالات است غلبه مینماید و عزم و تصمیم شخصی را دائماً تحریک کرده و او را بطرف جلو میراند . نینال « راجه » (فردی) میگوید « در مواقع حیران و حرارت خود تصمیمی اتخاذ نمیکرد و در موقع آرامش و سرری خویش آنرا بوقع اجرا میکشاد » با داری و استقامتی که در مورد کارهای بک از انسان بطور رسد در طول زمان رشد و نمو کرده و ثابت ثمرات و نتایج عالی از خرد ظاهر میسازد . بانظائر کمک دیگران شستن و بسامند و همراهی آنها اطمینان داشتن کاری زشت و بیفایده است . وقتی یکی از « ایمان » سکندر و وفات یافت مشارالیه گفت (من حالا منبهم که تمام وعده و نوید های دنیا فریب و ترویزی بیش نیست و بهترین

دستور زندگانی انسان این است که اعتماد بنفس خویش داشته باشد و در پرتو سعی و مجاهدت خود بمقام و منزلتی برسد

جبرئیل و شیطان پیچیده با ملائکه و خوشفروغی، مقاربت ندارد و بر عکس غالب اشخاص شیطان و با جبرئیل به شققت و ملائکه طبع موصوف میباشد « سرچرازانایر » چون نمیخواست به حیوانات و پرندگان زمان بسته صدمه و آزادی برساند شکار را ترك نمود و برودش مؤلف کتاب « تاریخ چنگ شپه جزیره » نیز آمد خود او حسن ملائکه و شققت زیاد داشت (۱) صیقلور (جزاوترام) با آنکه از شیطان نامی مصر خود بشمار میرفت منازک در رقت قلب و ملائکه و خوشفروغی نظیر نداشت و همیشه برین ماحرام میکذاشت . با طفل ملائکه و مهربانی میکرد . از صفا و درماتدگان حمایت و نگاهداری مینمود . با شخص شرم و فاسد خشونت و سختی نشان میداد . مشارایه از حیث دیانت و تقوی در زمان خود بی همتا بود و وصفی را که (کرویل) در باره « سیدنی » گفته است در حق او کاملاً صادق میاید « این شخص نمونه از انسانیت کامل بود و بزی انجام هر کار مهم و دشواری در عالم از فتح و اصلاحات اجتماعی و زراعت و سیاست و غیره کفایت و لیاقت داشت » یگانه مقصد و منظور او در دنیا خوشبختی و سعادت هموطنانش و خدمت کهنه‌ای پادشاه و یوگوش بود . وقتی ایدارد ملقب به « شاهزاده اسود » در چنگ « یوا کترین » فتح شد و پادشاه و ولعهد فراسه را با سیی گرفت هاشب آنها را بشام دعوت کرده و دوسر سفره خودش با صراف کسر بندهت آنهاست و از آنها پذیرایی میسود . شاهزاده مزبور هانطوره که بزور شجاعت و دلیری

(۱) ضمیمه ذیل که از کتاب تاریخ زندگانی « ویلیام نیر » نقل شده است حسن مهربانی

و ملائکه فوق العاده او را نشان میدهد .

(روزی در حین گردش در یلاق بدختر کوچک پنجساله رسید که کاهه از دستش افتاده

شکسته بود و خودش مشغول گریه بود زیرا خدای پدرش را در آن کاهه بمزوره برده بود و دوموقع مراجعت کاهه را شکسته و از ترس تنبیه مادر جبرئیل نمیکرد بده رود همین که « نایر » بسرقت او رسید رق امیدی از چشمان دخترک تأیید و آگاه معصومی بصورت او نگریسته گفت آقا تر می توانی این کاهه را درست کنی ؟ - نایر جواب داد کاهه درست نمیشود ولی میتوانم شش شاهه بتر بدهم که موش انرا از بازار بخری اما وقتی دست در جیب خود کرد دید هیچ پول همراه ندارد و به دخترک وعده کرد که فردا در هانصاعت اینجا حاضر شود و پول را همراه بیاورد و منتنام باردستور داد که بپادشاه بگوید مال کاهه را فردا آتی بدهد آورد . دخترک بوعده او اعتماد نمود و با تسکین خاطر شاهه اجمعت کرد . وقتی (نایر) منزل آه رفته دعوتی از یکی از دوستانش بخصوصاً مل داشت برای کاری او را به پند رسیده و فردا ازدا بشام دعوت نموده .

« نایر » اعتماد فوری پیش خود تامل کرد که سینه آیا ممکن است وقت شام در آن روز طوری نظام نماید که هم نتواند دخترک را دوساعت موعود بپند و هم در دعوت شام حاضر شود ولی چون این کار را ممکن دانست کافعی نوشته از قبول دعوت منعخواست و برای ملاقات دخترک رفت و قبول خودش ترانست کسی را که بان سادگی بوی اعتماد کرده است ، بیوس و ایام سازد »

خود بر فکر فرانسه غلبه یافت دل پادشاه و ولیعهد آنها را نیز فریفت و مجلوب ادب و اخلاق خود ساخت و جوانمردی و شجاعت از همه جا معروف بود و این دو جمله که آنها را شمار خود قرار داده بود، «روح زدك» و «خدمت را احترام» بهترین معرف اخلاق و فضائل عالی او بود.

اشخاص شجاع و با جرئت پیش از همه کس میتوانند جوانمردی و قوت داشته باشند و بلکه اصلا طبیعت آنها اینچنین است. «فیر فاکس» در جنگ «نازی» برادر دشمن را کشت و بی دراز دست او گرفته بگریه بازان هوج خود میرد که از آن محافظت نماید. سر بار نزد دشمن رفته مشغول لاف زدن گردید و گفت بیرون را من از جنگ دشمن گرفته ام. وقتی این خبر بگوش «فیر فاکس» رسید با کمال گدازه روئی گفت «حسن بقدر کفایت اختراعات کسب کرده ام بگذرید این یکدیگر هم از آن او باشد»

«دوکلاس» در جنگ «بانوکسون» همدک دید رقیش «راندولف» نزدیک است از قشون دشمن شکست بخورد، فرار کنند صبیح گرفت که به عدت ری بشتاد لیکن در بین راه متوجه گردید که «راندولف» قوای خود را جمع آورده و بر خصم غلبه نموده است و با نتیجه سربازان خویش را امر بتوقف داده و گفت «ما قدری دیر بکشت آنها آسیم و حال حق نداریم شود را شریک، اختراعات غلبه و غیر ذی آنها ما می»

قوت و جوانمردی «لایس» در مورد فیلسوف جوان «پیوت» نیز به معنای خود شایسته هرگز تصدین و تقییس میباشد. در وصفیکه «پیوت» رساله خود را به «قطبای غنطله هندسی» را در کتابی فرانسه قرائت کرد عام طما داشت. اینکه دو آنجا جمع بودند ویرا تصدین و تجید کردند و نمود «لایس» نیز بر حسن عایت و وضوح استدلال رساله آفرین خزان و فیلسوف حزن را بظاهر خویش دعوت نمود. در اینجا (لایس) از فقه کتابخانه اش کافذ کهنگ رنگ و ز رفته را بیرون آورده به «پیوت» داد و «پیوت» از مشاهده آن فوق العاده متعجب گردید زیرا دید طایفه حل دستی که از سوادت نهرت و سر بانی می گردیده است همه در آن کافذ ریخته شده «لایس» با کمال قنوت جوانمردی این قضیه را از «پیوت» مستور داشته بود اما بعد از ایل و سه خود در آگاهد خواست و با شد چاره ایل گردید و بعد هم بری سفارش آکید نمود که آن را با کسر در میان نهاد و اگر پنج سال بعد خود «پیوت» این قضیه را بشناختند بد حال ایلد مکنوم و ستور میشد.

نظر این فلاکادی را بر بنس را بیزانیه غیر مستعتر فر سوزی نقل کرده اند. وقتی در پارسی شمریت از ترکی می ساختند و در مقابل آن چوب بستی زده و چندین نفر عینه و تار سر را بر روی آن مشغول ساز بودند. اتفاقا چوب بستی قالب استقامت می آورد. در هر شکست و تمام عملجانی که بر روی آن بودند بزمین سرنگون می شد. هر یک نفر صندلی بر سر آن و یک نفر دیگر بر سر آن متوسط که هر دو دست خود را بر بزمین می گذاشتند در دریا معلق می شدند و چوب هم در اثر سنگینی جنه آنها می لرزید و در شرف شکستن بود. آنکه سنجی زیاد تر از

برقی مملکت غوثی یا هر چیز دیگر جان بازی میناید تقوی و دیانت او از تمام کانی که شب و روز بدعا و مناجات و ذکر و تسبیح ، شتراند بیشتر و ممتد است ، جای بازی کردن واسم آنرا قربانی و فداکاری نکنداشتن روح پاک و ارجمندی است که در هیچ جای دیگر عالم غیر از اسکستان یافت نمیشود .

مصرف است که شارل پنجم پس از تسخیر شهر « وینبورگ » زیارت « تیره » لوتر « دفعه و دوازدهم موفی که مشغول خواندن کتب سنگ قبر او برد یکی از دوزخیان متعلق بوی یشهاد کرد که قبر را بشکاف و خاک چسب « کافر » را پیدا دهد . شارل از شنیدن امن حرف گوشت هایش سرخ شد و گفت « من بچنگ اموات نیامده ام و این مکان باید محترم و محل عبادت مردم باشد »

توصیفی که از سلطو دم متجاوز از دو هزار سال پیش از جوان مردان واقعی کرده است هنوز هم در اذهان آنها صدق دارد مشار ایب میگوید « اشخاص کریم و جوان مرد باید در مواقع بدبختی و نیک بختی هر دو رفتارشان مساوی باشد و بدانند که چه چیز آنها را مفتخر و سربلند می سازد و چه چیز باعث پستی و فرومایگی آنها میگردد این اشخاص نه از یشرفت و کامیابی خود مغرور و متکبر می شوند و نه از حرمان و عدم کامیابی غصه و اندوه می خورند : از خطر نمی ترسند و خودشان را هم بی سبب بمخاطره نمی اندازند زیرا در دنیا هیچ هی که محدودی علاقه مندی دارند : تنگداری و تملک نفس شعار آنهاست و در سخن گفتن کامل میکنند ولی هروقت آب بنکام می کشایند باکمال شجاعت و بی باکی هر چه می خواهند میگویند : در دنیا هیچ چیز بنظر آنها عظیم و خارق العاده نیست و باین جهت هر چه جلب توجه آنها را نماید آنرا تمجید و تحسین میکنند : گذشت و اغماض دارند و صدماتی را که از دیگران دیده اند فراموش میکنند و هرگز نه راجع بخودشان حرفی می زنند و نه راجع بدیگران زیرا مایل به شنیدن تمجید و ستایش خود نیستند و مذمت و بدگویی دیگران را هم نمی خواهند بشنوند . اینها هرگز برای مسائل جزئی و کوچک شکوه و شکایت نمی کنند و انتظار کمک و مساعدت از دیگران ندارند .

از طرف دیگر اشخاص پست و فرومایه هم چیز ناظر تحقیر می مکنند و طعنه و طعن دارند و به حس غلو و بغض و جوان مردی و حاضرند که در هر موقع از دین و دین دیگران استفاده کرده و بوسایل پست و نامشروع خود را به مقامی رسانند این اشخاص وقتی جاه و منصبی برسند بیش از موفی که ضعیف و بی چیز بوده اند تحسین کنند و ملالت آورد می شود زیرا در آن موقع صفات پست آنها بیشتر ظاهر و آشکار می گردد و چون می خواهند وسیله تمنع و طاهر سازی خودشان را بزرگ جلوه دهند بپنی همت و کوتاه طری آنها نمایان تر میشود و بقول ضرب المثل معروف « مینور هر چه بالاتر برود دم خود را بیشتر نایش میدهد »

تأثیر هر کاری بیشتر مربوط بطریق انجام است . کاری که اگر با کینه و دین و جوانمردی انجام بگردد در طری پستی و نیکو مباد اگر با اکراه و بی مبلی انجام بگیرد همانکار زشت و نامطلوب و حتی

طلباء جلوہ میکند . وقتی « بن جاسون » سال قمر و فلاک در بستر بیماری افتاده بود پادشاه باو پیام داد و از وی دلچسپی نمود و ضمناً هم وجهی برای دی امان فرستاد . شاعر رنگبری تند اخلاق در جواب گفت « منظر پادشاه این پول را از اینجهت برای من فرستاده است که می بیند من در این تنگنای محض، ممکن نمود اما از قول من باو بگوئید که من جسم ساکن این تنگناست و نور و روح »

بنابر آنچه در بالا گفته شد برای ساختمان اخلاقی انسان هیچ چیز لازم تر و مهم تر از دوستی روح شجاع و استقامت نیست زیرا جرئت و شجاعت اساس و متشاء گامیابی و سعادت است و در عالم هیچ بلا و مصیبتی برای انسان بالا تر از آن نیست که شخص دارای روحی ضعیف و طبعی چنان و نرسو باشد . یکی از دانشمندان میگفت بگانه منظور من در تربیت اولاد اینستکه آنها را بهتور و جسارت عادت بدم و کاری بکنم که غیر از « ترس » از هیچ چیز دیگر ترس و راهی نداشته باشند . بی باکی و اجتناب از ترس نیز عادت است که مانند سایر عادات از قبل عادت تحصیل دقت و مراقبت و خوشحوشی میتوان آنرا آموخت .

ترس در بیم بیشتر مود تصور و واهی است زیرا واهی فکر مفاسد و بلیاتی را در منزلت انسان ایجاد میکند که غالب آنها شاید هرگز هم اتفاق نیفتد . بعضی جهت اغلب کسانی که جرئت و توانایی استقامت در مقابل مخاطرات حقیقی را دارند از قلبه پر خطرهای خیالی و توهمی عاجز هستند و بنابرین تا قوه خیال و تصور در خدمت علم و قاطعه صریح در یابد و از بلند پروازی آن جلوگیری نشود انسان همیشه از مواجهه با مخاطرات تصویری در غلب و آزار می باشد و بار محنتی که خودش برای خود تدارک کرده است پیوسته کمر او را غیبه و شوا نگاه میدارد .

در تربیت نسوان معمولاً از پرورش حس جرئت و شجاعت آنها غفلت میشود در صورتیکه آموختن این حس شریف بانها به مراتب مفیدتر از آموختن جنرانی و موسیقی و زبان فرانسه به ایشان است برخلاف عقیده « ریشارد استیل » که میگوید « زنها بد دارای اندکی حس ترس و کوچکی باشند تا جمال و زیبایی آنها بهتر نمایان گردد » بایستی حس جرئت و رشادت و قوه اراده و مصمم را در آنها پرورش داد تا بتوانند آنگاه بنفس داشته و هم بد دیگران کمک و خدمت کنند و هم وسایل سعادت و آسایش خودشان را فراهم سازند .

چون ترس عادت بسیار زشت و نکوهیده است . ضعف بدنی و اخلاقی نفسی بزرگ و در غور هرگز به تحقیر و ملات می باشد . جرئت و شجاعت خصای زیبا و پرازده است در صورتیکه چون ترس پررگترین دلیل دائم و پستی انسان بشمار میرود . شجاعت همیشه با ملامت و کرامت اخلاقی آمیخته و توأم است . « آری شرع » بدختر خود میفرماید « فرزند همیشه سعی کن شجاع و دلیر باشی و قلبت دروغ و مهران باشد زیرا این دو صفت از بزرگترین صلات پسندیده نسوان بشمار میرود . همه کس باید مترصد آفات و بلیاتی در زندگانی خود باشد اما بهترین طریقه مواجهه انسان با تقدیر و سرنوشت خود اینستکه خوشبختی و بدبختی هر دو را با بهتور و جسارت قلب استقبال کند . هر وقت سانحه ای برای انسان رخ می دهد هرگز نباید زمام شکیبایی را از کف داد و خود را بدست ترس و نا امیددی سپرد زیرا در انصورت بار بلیات و مصائب بردوش شخص سنگین تر می شود و کسانی

داشت مدت دو شبانه روز با وجود سردی و یارندگی هوا و صدمه و آزار گشتگان ملک در محل سیاستگاه شوهرش توقف کرده و هرگونه سستی و محنت را متحمل شد تا بلکه بداتوسله بتواند از آلام و صدمات موقع جان دادن وی اکتفا بکند (۱)

اما جرئت و شجاعت زنهای همیشه در اثر حس محبت و وظیفه شناسی آنها بظهور نرسیده و گاهی هم رشادت های مردانه و قهرمانی از خود بروز داده اند . وقتی جماعتی از شورشیان قصد هلاکت « جیمز دوم » پادشاه اسکاتلند وارد خوابگاه او گردیدند و پادشاه چون از آمدن آنها مستحضر گردید زن های حرم را که در اتاق دیگر سکنی داشتند صدا کرده بانها گفت هر قدر می توانست در اطاق را محکم نگه دارید تا خود او فرار کند . شورشیان قبلا قتل های دربار را غراب کرده و میله دارا هم از پشت آنها برداشته بودند که کسی نتواند از داخل آنها را ببندد ولی « مادام کاترین دوگلاس » که از شجاعت و رشادت خانوادگی خود سهم و حصه ای فراوان بپارت برده بود همین که صدای پای شورشیان را در سرسرای قصر شنید دست خود را بجای میله آهن رشت در گنجاخته و آقا قدر در مقابل فشار مهاجمین استقامت و وزید تا استخوان ساعدش شکست و شورشیان باشمیر های آخته وارد اطاق گردیدند و در اثبوت هم زنهای با آنکه هیچگونه حربه ای با خود نداشتند تا سلطه آخر با آنها زدو خورد و مقابله کردند .

بلک مثل دیگر از شجاعت و مردانگی تاریخی زنهای مدافعه دلیرانه قصر « لانوم » بود از طرف « شارلوت دولا ترمویل » وقتی نوای پارلمان بوی امر کرد که قصر را تخلیه نموده و خودش تسلیم شود در جواب پیام فرستاد که شوهرم مرا مأمور مدافعه قصر کرده است و تاملی از طرف وی نرسد هرگز آنرا تخلیه نخواهم نمود . راجع به تدارکاتی که جهت دفاع از قصر مزبور کرده بود و مینویست « چشم موشکاف او از تهیه هیچ چیز که در موقع ضرورت بکارش بیفود غفلت نورزیده بود در اثبوت تلاطم برفه صبر و استقامت سابق خود هوش و درایت فوق العاده ای نیز از غشوی ظلمر ساخته بود . این خاتم شجاع قصر را مدت یکسال تمام در مقابل قشون پارلمان محافظت کرد و با آنکه سه ماه تمام محاصره توپ و تفنگ مثل باران برسروی می بارید دست از مقاومت نکشید و تسلیم نشد تا بالاخره قشون سلطنتی وارد شهر گردید و قصر را از محاصره بیرون آورد .

بلک شجاعت و دلاوری دیگر که از زنهای مرصه ظهور رسیده و هیچکس آنرا هوش نخواهد کرد رشادت و پایداری خارق العاده « ماننم فرانکن » است در جستجوی سیاحان گم شده دست « فرانکن » که با آنکه نام عالم از پیدا کردن آنها مایوس شده بودند او دست از جستجوی خود نکشید تا آنها را پیدا کرد . وقتی « انجن همایونی جراحی » اصطای « نشان کاشف » را

(۱) « مادام گرتود » صدمات و مشقتانی را که خودش و شوهر بدینش تحمل کرده بودند با بیان فوق العاده مؤثری در ضمن مکتوبی یکی از دوستان خود نوشته است و مکتوب مزبور چند سال قبل باسم « وفاداری تا دم مرگ » در هارلم چاپ شده است . مادام « مان » نیز منظومه حزن انگیز و مؤثری در همین زمینه سروده است که خیلی مشهور میباشد .

پس از آنکه در پیوسته تلف نمیکردند ، محبوسینی که تازه برندان میامدند ابتدا سرپیچی میکردند و تنی یکبار نمی دادند لیکن پس از مدتی مهریابی و ملاطفت های مازنین حس احترام و اطاعتی در آنها ایجاد کرده و آنها را وفادار بنایعت از دستورهای او مینمود اشخاصیکه تمام عمر خود را در شرارت و هرزگی گذرانده بودند ، جیب بر های کهنه کار لندن ، اسفانال و گردقاسم الاخلاق ، ملائحان افسار گیسو شیر ، زنان هرزه و بدکار دزدان و قاپاقانهایان و هرکس دیگر که بجرم جنایتی گرفتار گردیده و محبس شهر افتاده بود همه در دست خود اخلاقی این زن می ظفر واقع شده بودند و او را از اعتد و پیروی میکرد و در تحت توجیها و مراقبت های دائمی وی برای نخستین دفعه در دوره زندگانی خویش قلم بدست گرفت و یا بعنوان انجیل اشتغال میورزیدند . مشاغل آنها جلب اعتماد و اطمینان همه آنها را کرده رایشان میگریست و دعا میکرد و روح تازه ای در یک آنها دمیده و مانند غرشته حاتی کر بارشاد و هدایت آنها بست بود

متجاوز از بیست سال این یک طبیعت مهربان را چون آنکه کمترین مسامحت و تشویقی از دیگران پیشه بیت مقدس خود را با کمال سعی و جدیت تعقیب مینمود و در طول آن مدت یکبار عمر معیشت او سالی دوازده لیبره هایدی مرآت دادر زدنش بود علاوه مبلغ جزئی که خودش وسیله غیاطی بدست میآورد ، عاقبت حکومت شهر (پارموت) چون مطلق قانون مجبور شد که یکفرگشیش و یک معلم برای محبس استخدام نماید و ضمناً هم مشاهده نمود که (مارتین) مدت بیست سال عمر خود را بجا آورد ، از راه صرف موده و منابع عمده از این رهکنده دولت قاپه ، رسانده است بوی پیشنهاد نمود که سالیانه دوازده لیبره حقوق دوباره او منظور دارد و این پیشنهاد را هم طوری روی کردند که با او برخورد و چون نیسواسات رحمت ر خدمات صدقانه خود را که ناشی از حسن نوع پرستی او بود در مقابل اجرتی به دولت بشمار و سه لهدا را بر شول پسند حکومت انتشار و وزید لیکس رئیس محبس با کمال خشونت در این باره داد که با اینها دستور و تشریفات حکومت رفتار کنند و یا دیگر بعضی بیاید . «مارتین» بارها شده پیشه و بها بی درداد ر مدت در سال سالی دوازده لیبره حفرق کردند و این زندگرتن با اثر برد که به «پارموت» در مقابل خدمات گرانها و قدا کارهای وی باو داد ؛ کم کم صفت ویری رفوئی او طبع کرد هوئی با ساز گار محبس نیز بیشتر مدد کماله و انحرشی وی گردید با اثره از کار رفاد و مستری شد و در موقعیکه در بالین بیماری افتاده بود خود را بیرون اشار منعمی مشغول مینمود این ذوق شمر از سابق هم در وی بود و قبل از آن نیز بر سسل تقنین کلهی ایای اشد میکرد . هر چند اشار او از طر صنتی چندان مهم و قابل توجه نیست لیکن از حیث روح و حقیقت پرستی و ایمان خالصی سمع شاید اشار هیچ یک از شمرای دیگر پای آنها نرسد ، زندگانی این زن فرشته خصال خود پسرزه چکامه نر و قصیده شیوا بود که در طی آن همه جا از شجاعت و استقامت و عقل و دانش و چکو کاری سخن رانده شده بود . این بیت که از اشعار خود اوست میتواند بهترین معرف حیات روحانی وی باشد ،

آرزوی خیر و سعادت دیگران روحی است آسمانی که در انسان دمیده می شود .

فصل ششم - خود داری و تملک نفس

شرافت مندی و نفع پرستی همیشه در یکجا جمع نمیشود «ژرژ هربرت» هر کس قادر بتملک و اداره نفس خود باشد آزادی حقیقی را بدست آورده است . «فردریک پریس»

هر چه خوبی و نیکوئی از بشریت بوجود آمده است همه در سایه تحمل و شکیبائی و استقامت بوده است . «هلیز»

اعتدال و اساک که بهترین وسیله منع شرور و معاصی است : سعی و پشت کار منظم و دانهی مثل گردش روزانه زمین :

فداکاری و ایثار بنفس که اساس و منشاء خوشی و سرور وجدانی است : خود داری و تملک نفس و حسن خیر خواهی در اعمال و افکار :

اراده و تصمیم آهین که بر هر عالم و مشکلی غلبه نماید : اینها است دستور اخلاقی نوع بشر . «وردزورث»

خود داری و تملک نفس یکتم شجاعت و مردانگی است و میتوان آرا اساس و ریشه تمام فضائل اخلاقی دانست . «بی واسطه است که «تکمیل» اصل را بوجودی تدبیر می نماید که دائماً پس و پیش خود نگاه میکند . تملک نفس نزرگترین علامت غرق و ما به الامتياز انسان و حیوان است و هیچکس بدون داشتن آن نمیتواند خود را انسان کامل بخواند .

خود داری ریشه و سرچشمه کلیه فضائل و تقواست و هر کس رهام من خود را بدست هوا و هوس سیار استقلال اخلاقی خوش را بگرفته اودست داده و تنده و اسیر امل و هوسهای خود گردیده است انسان برمی آید که آزادی اخلاقی داشته باشد و از حیوانات شرعتر ، اودست تر زندگانی کند لازم است قدرت مقاومت و عداوت با هواهای فحش داشته باشد و این قدرت هم مرکز برای وی حاصل نشود مگر آنکه رهام من خود را بدست گرفته و به خوشتر دری رفته پس طاعت نماید . همین قوه است که حیات مادی انسان را از حیات اخلاقی و روحانی وی جدا و مجزا میسازد و شالوده ساختن اخلاقی شمس را تشکیل میدهد .

در اسبیل آمده است « که کسی قابل تمجید و ستایش است که قدرت تسلط و حکمروائی بر نفس و روح خویش دارد » آنگاه هر روز مملکتی را فتح میکند « این قدر اشخاص کمابود هستند که بوسیله مشق و تعلیم رهام من خود را بکمره و مراقب اسبک و احوال و حرفهای خویش داشته باشند . به عشر از کلیه اقبال و هوسهای فاسده ای که در حتمانات بشری موجود است و قلب آنها ایجاد هراسان

مسئله و چنانچه میباید فقط پوسیله خودداری و احترام و تمسک نفس افراد از میان میروند و جماعات را از لوث وجود خود ظاهر و پاکیزه میسازد. هرکس خودداری و احترام نفس را ملکه خویش سازد قلب و فکرش باصفای و مطهر میگردد و بنای اخلاقی و شالوده فضیلت و تقوی و احتمال استوار میشود.

بهترین حافظ و پشتیبان اخلاق عدت است که اگر پرهیزی ادا برآید صریح و مستقیم رفته باشد فاضلترین آمر و حکم نرمای نفس میباشد والا بتدریج بدترین سلطان ظالم و مستبد وجود خواهد بود. در صورت اولی عدت ممکن است شخص را برآید حقیقت و راستی هدایت کرده و او را بیل و اختیار مطیع و تابع خود سازد ولی در صورت ثانی انسان را اسیر و بنده خود می نماید و او را بپادشاهی زوال و بدبختی می کشاند.

عدت در اثر تمرین و ممارست ایجاد میشود. مشق و تربیت منظم شکستهای بزرگ از خود ظهور میسازد مثلا غلبه دلت کوچه کرد یا دوستی حاصل را که در ابتدا هیچ مصرفی جز ولگردی و شتم زدن تیغزده است طوری پرورش و عدت میدهد که در میدان جنگ یا در سوانح و مخاطرات دریائی (مثل استراق کشتی « ساراسامز » یا شکستن جهاز بیکسخت) جرئت و شجاعت خارق العاده از خود بروز میدهد و بهترین نمونه قداکاری و عدت و استقامت را از خویش ظاهر میسازد.

مبطلور تعلیم و تربیت فکر تألیف عمیقی در ساختمان اخلاق دارد و بدون آن هیچکس نخواهد توانست زندگانی خود را در تحت نظم و قاعده معینی اداره نماید زیرا کلیه ملکات فاضله انسان از قبیل عزت نفس و حسن اطاعت و وظایف شناسی مولود نتیجه آنست. هر قدر قوه اعتدال نفس و خود داری شخص بیشتر باشد بیشتر خود را مقید ب نظم و قاعده معینی مینماید و هر چه نظم و قواعد او کمالتر باشد پایه اخلاقی وی عالیتر خواهد بود این قبیل اشخاص همان امثال و هوای خود را میگیرند و آنها را مطیع قوای عالیتر نفس میسازند و هرگز از متابعت و پیروی احکام (مندی درونی) خود یعنی وجدان سرپیچی نمیکند و الا آنها هم اسیر و برده هوسها و تمایلات خود گردیده و از رچه دست هوائی و احساسات خود میشوند.

« هربرت اسپنسر » میگوید « انسان وقتی بحرحد کمال میرسد که حکومت و تسلط کامل بر نفس خویش داشته و از خود داری و تمسک نفس بهره واقعی برده باشد. ینگانه مقصد و منظور تربیت اخلاقی این است که انسان مالک مختار نفس خود گردد و بجای آنکه اسیر و تابع هوا های خود باشد و هر میل و هوس او را بطرفی بکشانند همیشه زمام امیال و هوا های خود را در کف خویش داشته باشد و قبل از انجام هر کاری عقل و احساسات خود را جمع کرده با آنها مشاوری نماید و بعد از روی کمال حزم و احتیاط تصمیمی اتخاذ کند »

چنانکه سابقا هم اشاره کردیم مستقیم مرکز تربیت اخلاق خانه است و بعد از آن مدرسه و پس از آن دنیا که در حقیقت مدرسه عملی زندگانی می باشد. هر یک از این سه جا بمنزله مقدمه و « کلاس تهیه » دیگری است و تخصص و منزلت واقعی اشخاص چه زن چه مرد مولود تربیتی است که در ابتدای عمر عیب آنها گردیده است. اگر مردم بدون استفاده از تربیت خانواده و مدرسه بعد بلوغ رسیده و بدون تعلیم و تربیت وارد مرحله زندگانی شود وای حال خودشان و وای بحال جامعه!

که آنها در آن زندگی میکنند

بهترین اقسام خانواده آنست که نظم و قاعده کامل در آن حکم فرما باشد ولی هیچ يك از افراد فشار و سنگینی آنرا احساس نکنند . انتظام و تربیت اخلاقی با قوه یکی از قوانین طبیعی صل می نماید و کسی که در تحت تاثیر آن واقع می شود بلا اراده تابع و تسلیم آن می گردد و همین جهت است که هر چند خلق و عادات انسانی تماماً مخلوق و مولود آن میباشد مطلقاً هیچکس قوه تولد و تأثیر آنرا احساس نمیکند .

بهترین شاعری برای اهمیت تربیت خانوادگی قضیه ایست که « مادام شیل پیلک » در یاد داشت های زندگانی خود نقل کرده و میگوید « خانوی باتفاق شوهرش غالب دار ، لاجباین های اردو را گردش کرد و در شبه تحقیقی که بسل آورد معلوم شد که قسمت اعظم بلکه تمام بجایین عبارت از اشخاصی هستند که بگانه مرزد خانواده خود بوده و در زمان طفولیت ذکر و اراده آنها در دست تعلیم و تربیت طبیعی قرار نگرفته است - از طرف دیگر کسانی که جزو خانواده های بزرگ بوده اند و از کودکی به تعلیم و تربیت آنها دست گذاشته شده است به سرعت گرفتار اشتغال مشغول شده و به دار - لاجباین آمده اند ،

با آنکه بطرز سابقان اخلاقی تا اندازه مهمی مربوط طاعت و تربیت خانوادگی و مدرسی و تاثیر معاشرت دوستان ، و همین شخصی است مطلقاً همه کسی می تواند بوسیله دقت و مراقبت و تسلط نفس اخلاق خویش را بمیل خود در تحت نظم و قاعده یعنی در آورد . یکی از مصلحت با تجربه میگردید عادات و مملکت را از زبان لاتینی زیونی میتوان آموخت در صورتی که اولی براتبیش از دومی در اساس شوشی و مصلحت انسانی دخالت و تأثیر دارد .

« دکتر جاسون » با آنکه خوش طبعاً محزون و مله دار و در از ابتدای عمر روح او با حزن و اندوه مانوس شده بود میگوید « سرور و خوش حالی یا حزن و ملالت ، شخص بسته بمیل و اراده خود اوست » ، اما نه ممکن است خود را بقضات و عمل عادت دهد و هم ممکن است هیچ چیز قانع و راضی نشود و دائماً مکره و شکایت کند و مسخیه و شقت ایک را پیش خود بزرگ نموده و بجهت خود را بدست نم - اندوه دارد . اینگونه هرکس که بمیل خوش می تواند طبیعت خود را ببلال - و اندوه با سرور و شادمانی عادت دهد و حسن خوش بینی نسبت به اشیاء ایندالم و امیدواری و شادی را هم مانند سایر عادات و مملکت مکتبه در ضمیر خویش بیورود و تربیت کند (۱)

(۱) جرمی بنتام می گوید « هر وقت قوه اراده بر فکر غلبه پیدا می کند باید اول دفعه فکر را متوجه شوشی و سعادت گردانسان بایستی دائماً بجنبه خوب و روشن اشیاء نظر داشته باشد و هرگز دوی خود را از نور و روشنائی حیات بر نگرداند . . . قسمت اعظم دوره زندگانی ما بعمد اجبار بطا و یکلاری می گذرد ، در این اوقات یکلاری - مثلا موقع روز و وقتیکه مجبورید به انتظار ملاقات دیگران بنشینید یا وقت شب که هنوز مغزتان برای خوابیدن حاضر نیست باید فکر و خیال خود

« دکتر جانسون » این نکته را کاملاً صحیح و خالی از مبالغه گفته است که «هر کسی عادت داشته باشد بجنبه خوب وقایع و حوادث نگاه کند این عادت او از سالی هزار بهره عایدی بهتر و گرانبهار است»

زندگانی اشخاص مقدس و متدین باید در تحت اصول و قواعد مبنی قرار گرفته و انبیا آن ها با خود داری و تملک نفس آمیخته باشد. این اشخاص ایستنی دائماً مواظب حال و رفتار خود باشند، از سببی پیرمیرد و به نیکوکاری عادت کنند. نام مریک معنی و فرمانبردار باشند و در مقابل آفات و بیایات مقاومت و دردد. تسلیم آرزایش های قصای شود. نارح فساد و شرارت بچکاند و از پیروی شیطان رحرر باشد. پندی عر خود را مشالوده ابدان و تقوی استوار سازد و از عداوت و نیکو کاری هرگز خسته و فرسوده نشود تدریجاً متاسب حاصل کشته های خود را بدروند.

مبتطور مردمان کاسد و تاجر یز باید پاست اصول و قواعد دقیق و منطقی باشند زیرا کسب و تجارت هم مانند زندگانی فقط بوسیله اخلاق می تواند خوب اداره شود و کسیکه بخواهد در کسب و کار خود پیشرفت و کلبایی حاصل کند لازم است صاحب اعتدال خلق و مزاج و قره تملک نفس باشد تا بدینوسیله دیگران را فریفته و محسوب خود سارد و آنها را در تحت نفوذ خویش در آورد. خوشستن داری و تملک نفس راه زندگانی را صاف و هموار میسازد و بسیاری درهای ست را بروی انسان میگذارد. هرت نفس نیز خصلت بسندیده دیگری است که هر کسی دارای آن باشد هم اضرار خود و موقوف می آید و هم به تمام و حیایت دیگران ضرر میگذارد.

سیاست هم مانند کسب و تجارت مستویشت و کلبایی در این رشته بیشتر مربوط میرت و اخلاق شخص است تا به استعداد و تجربه. اگر شخص قوه خود داری و تملک نفس نداشته باشد باطنیه فاقد. عیب تحمل و برداری خود و در راه می واند خودش را اساده بکند و به دیگران را. وقتی در حضور «یت» صحبت او معائن و مرایایی زد که برای یک نفر رئیس الوزراء لازم و سه روی است. حاضرین مرکبم یک صفتی را در درجه اول سروریت می نامند، یکی قوه بیان و فصاحت را دیگری علم و دانش را سوی صفات و پشت حکدار را تا بالاخره «یت» عقیده خود را اظهار داشته گمت ان صفاتی که دیگر کردید هیچکدام قدر موصله و بود ناری برای رجال سیاسی لازم و سه روی نیست. البته مقصود از موصله همان نمود داری و تملک نفس است که خود «یت» در آن خصلت خصوصاً امتیازی فوق العاده داشت و بنق وی «ژرژ روز» راجع باو میگوید که در هرگز در مردم او را بحال صفا و خوار از حدود

را متوجه خوشی و سعادت نمائید و جز افکار خوب و امید بخش را نیکدارید مفرتان راه یابد. حتی بکردش میروید یا در خانه باستراحت می پردارید متزائل مطلقاً ساکت و نیکار بیاید و انگاری که در آن می گردد هم ممکن است نماید اشد هم مضر هم ممکن است متوجه شر و آفات باشد و هم توجه سعادت و مسرات. بنا بر این لازم است فکر خود را پراه راست بسدازید و خود را عادت نمید که جز فکر خوشی و فکر دیگری نکند.

احتیال ندیدم (۱) با آنکه حوصله و عمل صفتی « کثرت و بخلی » شاید مربوط مصادک « پست » در همین پروسه‌نگری منتهای سرعت و چالاکی را در افکار و اتصال خویش ظاهر میساخت .

شیعیت و رشادت اخلاقی تکمیل نمی شود مگر بواسطه دارا بودن صبر و حوصله و قنوت نملک نفس . یکی از برجسته ترین صفات مردانه « هاین » همین صفت حوصله و خود داری بود که حتی دشمنان و مخالفین سیاسی او نیز با اخلاق و ملکات قاصده وی اعتراف داشتند و او احترام می گذاشتند . « کلارسون » در باره « ی میگوید » هاین « شخص خوش خلق و صلیم و مهربانی بود و همه کس احترم می گذاشت و تواضع میکرد . قلب وی مملو از موابط و احساسات رفیع سبب بود بشر بود و با آنکه زیاد حرف دردی چون صاحب اخلاقی منزه و پاکیزه بود همه کس به رفعت نامات او را می شنود و از هر کلمه و نژاد و نازی در خود احساس میکرد . هیچکس به اندازه او مالک و حکم فرمی من خود نمود خدا را همیشه به احتیال صرف میکرد و تمام موابط و امیال خویش را کاملاً در دست داشت و این جهت هم رمن خود تسلط و قدرت داشت و هم در دیگران . « سر فیلیپ وادویک » که یکی دیگر از عالمان سیاسی اوست در ضمن یکی از خطاهای خود می گوید : اگر من « هاین » در عده ما دخالت کرده و بواسطه پاک خلق مختصر خشم مارا فرو نشاند بود قیما ما نام دست در میان شده و هر های خود را بدل یکدیگر فرو رده و دیدم .

اشخاص تند خو همیشه بد خلق هستند ولی آنها بیش از همه کس احتیاج به خود داری و نملک من دارند (دکتر جاسون) بیکه - مردم هر چه پیرز شود و تعریبات آنها بیشتر شود اخلاق آنها نیز بهتر میگردد ولی بشرط آنکه صدمت آنها کریم و مردانه و عالی باشد . غالب اشخاص پس از آنکه مرتکب خطا و تعصیری گردید - معمولاً ناری و صابر میکنند که همان رفتار ایشان بیش از ضبط و شعای اصلی باها صدمه را در آزار میزند و صدمت آنها میگرد و ولی مردمان عاقل و خردمند از هر خطائی که مرتکب میشوند و صدمه ای که در زن می منتند - انحرزی میگرد و در آنچه از ارتکاب

(۱) « یوید » در ضمن مکتوبی که « استاهوب » داشته است و مشار الیه عین آنرا در کتاب « مقالات مشرق » خود نقل کرده است میگوید : « منتر کریس » که سال های متعددی در نملک انگلستان شغل مهمی اشتغال داشت به او این امر خود تصور غراه داری بود و مدتی هم پست منتم مخصوص « پست » - مت میکرد ، مشار الیه شخص « ق » را در خوش صحت و مهربان بود و چون شغل وی طریقی بود که در « هاین » - « منشد » - « کار از مشاهده من متعصب و دم که چرا او هیچوقت عصبی منتر بر شرد : نملک او که ش از حد معمول گرفتار کار های اداری بود و می این قدر رازی به - حساب نملک او - ای بگو از محاکم قضائی تهمه نماید و بار هم ارباب - مع او را از کار از میداشت من دیگر : منتم خود داری کنم و طاعت این همه صبر و حوصله را از رسول سوم - مشار الیه در حله است که آن در اثر صحتی است که « پست » - بمن کرده و گفته است « هرگز دوام و عصبی و منتر ش منصوص در موقت کار های اداری » منتم به صعب او و صابر منکم و چون موقع کار بانک در ساعت ۹ شروع میشود تا ساعت سه من هیچوقت در این چند ساعت صبر و عصبی منبوم »

زندگانی «دای مارین» ببلغ مشهوریز شاهدیگرست برایکه تشنه‌ی وحالت صیانی علامت و نشانه قوه کبار و فعالیت مباحثه ، مشارالیه در ایام طفولیت فوق‌العاده موصوله و عسانی و لجوج بود لیکن بوسیلهٔ تمرین و ممارست دینی مدوریا نرقس خویش قله کرده وبالاخره موصوله و بردباری از مزایای صمد اخلاقی وی گردید .

انسان ممکن است از حیث ساختن بدنی ضعیف و حقیر باشد لیکن در عین حال صاحب مزایای مبتدل و دوحی بزرگ و خلقی ستوده و عالی باشد . « پروفسور لندال » در چایکه راجع بحدکارتی های « فردای » در راه علم صحبت میدارد میگوید مشارالیه دارای طبعی تند و آتشین بود ولی باوجود این ملاطفت و خوش خلقی از صفات و مزایای برجسته وی بشمار میرفت . باز در جای دیگر میگوید « دو زیر بردهٔ هراس و رامت طامع ، او شدت و حرارت آتش فشانای عظیم درکار بود و « فردای » قطرهٔ یونو سبی و مراقبت و قوه تملک نفس فوق‌العاده و است التهاب و آتش درونی خود را در یک شعله متمرکز ساخته و آرا صرف جدیت و فعالیت درکارهای مفید ساییده

یکی دیگر از مزایای اخلاقی « فردای » که اهمیت آن کمتر از قوه تملک نفس وی پست هماغس با نفوس و از خود گذشتن او میباشد اگر مشارالیه وقت و همت خود را صرف تحلیلات شیطانی کرده و در قبضهٔ در انک مدتی تمولی سرشار بدست میآورد لیکن همت عالی اوستاخم مدتی اضمائی نداشت و اینجهت بحث و مطالعه در علم را بر هیچ مال ترجیح نداد . « لندال » می گوید « وقتی ما تاریخچهٔ حیات « فردای » را از نظر میگردانیم می بینیم که این پسر آهنگر و شاگرد صراف مختار بود که در دورهٔ عمر خود با صاحب تمول همکاری ، بالغ شد و پنجاه هزار لیره شود یا بدست همی و زندگانی محمود بحقیقت و کاشفات علمی ، دافذ ولی مشارالیه بدون هیچ زحمت و نگرانی شوق نمیزد از روی خود انتخاب نمود و آتش شورش در دماغ او عاصفهم درخرو ننگدستی جان . پس این آتش صیرر کردی که اصعب در عالم ناممکن از سگستان را در روز اول لعل میرسد را در قور .

مال مختار فرقهٔ فاسار و ایضا عن سرگدست زندگانی « اکبیل » مروح فراسوی است . مشارالیه در جزیرهٔ مدی دیگر ارادای فراموش بود ؟ حاضر قبول طوق زحمت باطنون شد و اینجهت زندگانی او دچار مشرب پرشانی و فلاکت گردید و غوراک دور ، او آن وینر و غا - ش بر روی « شامی خنجر گشت » . پشهٔ مرگت « هوز من ردی دو شامی بری فاتح جک مارکو » و داسترلیتز ، باقی دارم ، دوری یکی ، دستاش « » گفت « اگر تو اغوش شوی با بطنال فلاکت چه خواهی کرد ؟ چرا همان گماری که دیگرار کرد » و سبکی به پیش امهٔ اطوفونون اظهار تکلیف و اطاعت کن . آخر تو رمی زندگانی خود محتاج بوی هستی » - « اکبیل » در جواب او گفت « دیگر برای مردن » - شح بار دارم ؟ « اما مندرالیه برخلاف انتظار دوستاش اقرار و تنگدستی مردو بود و چهار سال عمر کرده و در بر هم که بر این مرگ تنه بود یکی از آشا . ش گفت « من هیچکس با اندازهٔ من از زندگانی بهره رده است »

« سرحر ابرام » میر طوطی و بدکارتی وایز نفس را در رشتهٔ دیگر زندگانی از خود روز داده است .

مشار الیہم مانند «نور» پادشاہ «کسی دے کہ از ملاف خود صرف نظر بنمود» و در تمام دورۂ زندگانی او مرکز حس خود شوای ازوی مشاهده نکردید . گاهی اتفاق می افتاد کہ عقاید و نظریات شخصی او با احکامی کہ از صرف مقامات عالیہ بوی داده شدہ اختلاف و مابینت داشت لیکن بیچوقت ازاجام و مطایبی کہ بعد از او عمل میکردید حملہ می کرد . مثلاً در موقع صرف ایانت «اسکند» طریقه وی مخالف سیاست حکمت بود ولی مصلحت بہادت ژرئال «نیر» رشادت و صابلیتی کہ در طول تمام حاکم ارضی طعمہ رسید و هیچ حاکم دیگری بطر آن مشاهده نشاد بود . پس از شائبہ چنگ و تصرف «اسکند» غائب میگفتی راکہ در باران او چنگ آورده بودند ژرد او آوردند اما «نورام» با کمال جوانمردی با ہا گفت «من با سیاست این چنگ مخالف بودہام و چہین حق ارقول فتنم آن است» دارم :

يك سوہ ديگر از حسن فدا كاری و ابتلاي حسن وي د موقعي ظهور رسيد كه اورا اتوايي
كافي مامور كك رساندن ب د هاواك د در چنك د لوكنو د مردود . د اترام د دوحه اش
بالا تراز د هاو لوك د بود د قوسا م . و است فرمايد هي كل قوا را خودش بيهنه ميكرد ولي چون
مشاهده كرد كه قلاز رسيد ري د هاراك د شجاعت و تدبير فوق العاده شرح داده وقت استعظم
كار را انجام رسانيده است اينجا استاي كرامت و جوان مردی را از خود پرور داد و سرگردگی
قشون را كدامان پهنه صاحب د سب مردود و گداخته د خود حاضر شده كه سست عضو د او طلب در
تحت او اسير وي خدمت كند . ب هي حقه د لر . كلايد د روح وي گفته است كه د هر چند عمليات
و خدمات بر جسته ترال د اترام د او را مستحق مردن بجهم بررگی او افحارات اين چنك ميكند
مستلك اختصار فدا كاری و كرامت حسن ب هاوي بنظر د دقيقتر تر مشاهده .

[illegible]

یک چوبه که در دود و ... است ...
خود را در حیطه اختیار کرده ...
نیز شدید تر است و ...
در کتب ...
محفوظ بدارد ! بعضی کلمات از خنجر قر ...
وزهر پاره از آن خط ...

اشخاص عقل و با اخلاق دارگز ۸۰ سی بزبان نه نزدیک احسانات دیگر افراد
حریجه دار سازد. برعکس در ۵۰ سیب و شیرین هرچه را که از فکرشان

بگذرد بر زبان میاورند و همیشه حاضرند دوستان و رفقای خویش را فدای
میراج و شوخی خود نمایند. حضرت سلیمان میگوید: «دهان خردمند در قلبش است
و قلب دیوانه در دهانش».

بسی اشخاص حواسه می حوصلگی و داشتن قوه خود داری در رفتار و رفتار خویش نند
وی پاک میشود. اشخاص باهوش و سرمد الامثال مسولا در موقع حرف زدن خیلی تند و گاهی
درست تأثیرات خارجی واقع شده و جملات زشتی زبان می آورند که سنا آن ملاصقه عاقل خودشان
میگردد و موجد انواع صادر و شر برای آنها میشود. حتی در میان رجال درك سیاسی نیز اشخاصی
را میتوان اسم برد که چون نتوانستند از حله و تدوینی برجا و دشمنان خویش خودداری کنند در مرصه سیاست
مطلوب گردیده و صدمه زخم زبان خود را خوردند. «بشام» میگوید: «آدای يك جمله كوچك
دوستی های دیرینه را مدلل بدشمنی کرده و حتی تقدیر مملکت هارا دگرگون
ساخته است». تا برای هر وقت اسان در صد و شش جله تند و شش میانه هنر است هر وسیله ای
هست خود را از خیال آن منصرف سازد و نگذارد کلیات آن را میان دو خارج گردد و بر روی
کافله آید. ضرب النمل آسیابولی میگوید: «آسیبی که از پرقاز بانسان میرسد گاهی از صدمه
چنگال شبر سخت تر است».

«کارلایل» در چایکه راجع به «کرمول» صحت میکند میگوید: «کیکه نمیتواند اختیار زبان
و فکر خویش را در دست خود داشته باشد هرگز نخواهد توانست کار مهمی از پیش ببرد». یکی
از شدید ترین مضائق و بیایم «ساکت» در باره وی گفته است که هرگز کلامی نایستدیده و جباری
زشت از لب های او شنیده شد. همین طور و شکنج متهای گفت و مراقت را در حرف های خود
بجمل می آورد و هیچ وقت با کسی مجادله نمی کرد و سخن درشت نمی گفت. مثلی معروف است که
در نای زمان همیشه دور کار با کسی همراهی مسامت میکند که بداند چه وقت موقع حرف است و
چه وقت موقع سکوت.

از اشخاص پر و انبیه مکرر شنیده شده است که گفته اند ما حالا از حرف زدن خود
پشیمان شده ایم اما هیچوقت از سکوت و خاموشی سر نهاده و ضامت نکشیده ایم. «ماتفورث»
حکیم میگوید: «یا خاموش باش یا حرفی بزن که از خاموشی بهتر باشد». «ژرژ هرن»
گفته است: «یا درست حرف بزن یا عاقلانه سکوت اختیار کن». «سن فراسیس دوساز»
که به خوش خلقی و جوانمردی مشهور است میگوید: «سکوت و خاموشی بهتر از آنست که اسان حقت را با
عارانی شتن و نایستدیده مان کنند و يك طرف طعام لید را اچاشنی بدمه غراب و فاسد نماید»
یکی از حکیمان فراسه میگوید: «سد از حرف سکوت در گذشتن قوه در دیاست». «مدلک گاهی
يك کلبه حرف که موجب «اسب ایراد شده است قوه عطشی از خود بطهر و ساینه و تأثیرات صدمه
کرده است! ضرب النمل قدیمی «ویلر» میگوید: «در دهان مردمان مقل و یکسعت رانی طالی
یافت می شود».

مسامت بست قوه خودداری و ضبط زبانی که ارده لیون» شاعر آسیابولی در قرن شانزدهم
بطهور رسیده است برای من در اینجا ذکر شود. «مشاوره و مجلس» «اکبر بیرون» بهرم ترجمه اصل زبان

اسبابیولی محکوم جیس تاریخ نمود و شاهر چهارم مدت چندین سال دروز آن سربرد . پس از آنکه دوره گرفتاری وی تمام شد و او را آزادسوده و اجازه دادند که دوباره شغل ملبی مشغول شود دروزیکه میخواست اولین خطای هومی خود را ایراد باید حسیبت کثیری در عمل نطق او کرد آمده و انتظار داشتند که داستان حبس و گرفتاری طولانی ویرا پشتوند لیکن « درلیون » بواسطه هوش و فراست فوق العاده که داشت هیچوجه سخنی از این مقوله پیش نیاورد و بر خلاف انتظار حصار دنباله خطای به پشمال قبل خود را که در موقع ایراد آن گرفتار گردیده بود پیش گرفت و بدون آنکه از موضوع خارج گردد آرا پایان رسانید .

البته در بعضی موارد خشم و تغییر مقتضی و بلکه لازم و ضروری است .
مثلا در موقعیکه اسان از دیگری کذب و تقلب و خودخواهی و ظلم مشاهده میکند بالطبع خشم و عشمگیر میشود . کسیکه فطرتا کریم و جوانمرد است وقتی پستی و رذالتی از دیگران دید بفرض آنکه مربوط بشخص خود او هم نباشد باز متغیر و عصبانی میگردد . (پرسیس) میگوید (کسیکه هرچه بیند باو بر نخورد و متغیر نشود من اصلا با او کاری نخواهم داشت . در دنیا - : مردمان خوب بیشتر از اشخاص بد است مملکت مردمان بد بوسیله حریّت و سادت خود از اشخاص خوب جلو میافتند و آنها را عقب میکشاند . ما هر وقت بنیم کسی صاحب عزم و اراده قوی است بالطبع از او خوشمان میاید و بدون هیچ دلیل معقول از وی طرفداری نمیکیم . مکرر اتفاق افتاده است که من از حرف زدن پیشان شده ام اما چنان اندازه هم گاهی از سکوت خویش لذت برده ام .

کسی که متق پراستی و درستی دارد نمی تواند در مقابل خطای کاری و کذب لاتبدی و میلانگی نشان دهد . کسی که غیور و یا شهامت است غرت وی از افکار و اقوالش بر هویدا میباشد و قول شاهر :

قلب پاک و دل روشن صاحب خود را به تفر و انزجار عادت میدهد یعنی باو می گوید :

از غفلت در انجام وظایفه . از غفلت در خدمتگذاری و مساعدت بمردم
از کذب و دروغ و از خطای کاری و بدی .
از مشغول ساختن مغز بکنز پلید و زشت و از عادت دادن قلب به اسارت و زبونی انزجار و نفرت داشته باشد .

مر اسان واجب است که از یحوصاکی و ندی بپرهرد . مردس يك سرت بر گاهی از حد اعتدال خارج میشود و راه او اط مبره و این خصی است (۱) د زلیاودزود»

(۱) فرانسس هودر در یکی از مراسلات خود مکتوب « بهترین موه ضرور و اضرارکاری معلولا در میان طرفداران حدی و صمیمی آزادی یافت می شود . این اشخاص از شدت تصبواط اط یا هرگونه اعتدال سیاسی بکانه اند و تقوا و شارب» گاهی تند که « گره را اودرف پس آن در شکاف چوب قرار میدهند و فشار میاورند» :

مؤثر ترین عامل تهذیب اخلاق و رفع افراط و تندی مزاج ازدیاد دانش و معلومات انسان و توسعه دایرهٔ تعریات اوست. تندی و بی‌مصلحتی شخص را دچار مشکلات و محظوراتی مینماید که فقط بوسیله معرفت و دانش و دوق سلیم میتوان از قند و شدای آن خود را خلاصی نمود. ذوق سلیم عبارت است از فکر سالم و مدیجی که دارنده آن میتواند امور زندگی خود را با عدل و انصاف و حزم و احتیاط اداره نماید. همین جهت اشخاص تحصیل کرده و تجربه دیده عموماً سلیم و پر حوصله هستند و بر خلاف آنها در دامن چال و کم فکرند و حاصل نمیشوند. کسانی که صاحب کرامت طبع و علو همت هستند هر چه بر میزان دانش و معرفت آنها افزوده شود به همان اندازه حس گذشت و اغماضشان نسبت به نقائص و خطایای دیگران بیشتر میشود چه میدانند که علل و حوادث خارجی در ساختمان اخلاقی اشخاص مداخلت نام دارد و غالب مردم بواسطه ضعف نفس عینی و قوای محدود نفسی توانند در مقابل فریب و دستاویزی نفس مقاوت و ایستادگی نمایند. «کره» میگوید «من هیچ عطار مصیبتی در برابر ندیده و نکردهم ترا مرتکب شده باشم» بنابراین روشی شخص شده و نیک سیرتی بگری را دید. صاحب زبان میرد گفت «منهم مثل این شخص مجرم منتهی بلطاف و اداری حق آورد داده ام و گریه شده ام»

دیگانی و دره‌ای گریه می‌نمود. می‌گفت: ای صاحب شاد و غم دنیا را خدایا می‌گردد
و مردان اسیر و بیکل جز سزدگی و اندر حری در عالم می‌یابند. ساختمان اخلاق و مزاجی
خود مانع از شد اظهار و هم از او شده است. درایت هاست بریزد. شد باس
عفو و اغماص و عفو شد باس. در اثر خود با ما داشته و ما را خود
کرد. ای صاحب این عالم و در هر حق و با تو ای صاحب این عالم و با تو
است ششم زشت بدداده. ای صاحب. در حق این عالم و با تو ای صاحب
توس و تشریف از شده است. ای صاحب. در حق این عالم و با تو ای صاحب
هرکس هر چه در دیگران می‌بیند در حق این عالم و با تو ای صاحب.

اگر غنایم در دهی و آسودگی و ولایت باشد - به شصت دیگران را محترم ندانیم و احسان آنها را منوط ندانیم. هر طوری که هر کس بکمال و قیام و سعادت دارد همانطور هم صفات و اخلاق خاصه را دارا است که ما را در موضع شتر و معاشرت با آنها در رعایت اخلاصا را بکنیم تا آنها نیز اما معاف، بدل مانند زرا ما در آن نذیر داری سعادت و عادت نامی هستیم که اگر خودمان متوجه آنها اشم دیگران ملات آن هستند. در میان یک جنوبی قریه ای هست که نام اهالی آن بدای غده بزرگی دارند و گلو هستند و آن حالت بقدری عمومی است که هر کس درای غده منور باشد او را مقص الطفه و صاحب عی برک می باشد. روی چهره او آکسیسی از فربه مزود عبور می کردند و جماعت کثیری از میان بدندان آنها به راه از روی استهزاء یاد میکردند و پنداینها کلوغان ضمه دادند.

همیاری از مردم اهمیت فوق العاده بخشد و تصورات دیگران در باره خودشان می داند و معنی ما هم طبیعت زشت خود را محاسن طایع سایرین قرار داده و عیال میکنند همه کس را جمع به آنها سوء ظن دارد و بد گوئی میکند. اما باید دانست که دیگران در حقیقت آینه اخلاقی ما هستند و هر خوب و بدی که ما در آنها می بینیم انعکاس از خوب و بد فطری خودمان است (۱). غالباً نیز اتفاق می افتد که تشویش و نگرانی های ماهه بی اصل و اساس است و موجود و موالد آن قوه خیال و ماهه خودمان می باشد زیرا بپوش آنچه سایرین در حق ما گمان بد داشته باشند ما هرگز نخواهیم توانست بوسیله متغیر شدن و خشم گرفتن به آنها اعتنا و تضرع رای و حسن عقیده ایشان نسبت بنمود کردیم و بر عکس نرشوئی و خشونت ما بیشتر آنها را در حقان بد گمان خواهد ساخت. «ژورژ هررت» میگوید «دشنام و ناسازی کاذب همان ما تخرج می شود و لذا از گریان خودمان پائین می رود» فیلسوف یزرکه با اخلاق «فرادای» پس از یک عمر تحصیل «م و استوخن تبر» صبیحت دنیا را در ضمن مکتب بی بدست مشفق خود «تعال» «نیرسد»

حالا من بعد پوری رسد و از آن طرف طبل را بده : و هر چند که میگویم میبیند جوانی من
فقد و مات و در آن زمانه بود که از آن زمانه ها بود که در آن وقت در
پاره های رقص میگردیدم کلی : و در دست در دست : و آن اسب که سال در شیدن
کلمات است و خوش دیگران همیشه آمد و های لا یتل و در آن اسب که سال در شیدن و دوست آنها را
آسای میدید و حقت در هر حال شد و لاجرم خود را طاهر میسازد و با این بری میفهمد ساختن
طاف غلبه بهتر است اسان صبر و صله پیدا و دشت و دشت را کنار بگذرد . غرض اینست که
از مایب و هفتاس دیگران باید حتی القدر صرف نظر کرد و برعکس عاقل و خودی ایشان را در نظر
داشت . بالاخرین آسایش و سعادت کسی در آن است که اسان پوست راه صلح و مسالمت را با دیگران
به یامید . من وقتی در زندگانی شخصی خود مصداق با غلبه هالی میشوم که نکلی بر غلبه شرايط
عدل و انصاف است بی اندازه متعیر و هصبانی میشوم و در خوم بیرش « باید لکن همیشه در مرقم
خشم و هصب بر نفس خود غلبه و تسلط دارم و هرگز نمی کسی را خود او بر سر گردانم و در بدگوئی
طرف غلبه و دثار بشنل نمیکتم و مطمئن هستم که در این معامله هرگز زیانی نکرده و برعکس سود
برده ام . »

(۱) وقتی یغیبر اکرم (س) وارد مینه شد یکی از اهالی زده حضرت آمده گفت یا یغیبر مردم این شهر بسیار مردمان خوب خوش فطرتی هستند و خوب شده شما اینجا آمدید - یغیبر فرمود راست میگوئی - کمی بعد شخص دیگری پیش آمده گفت یا حضرت اهالی این شهر مردمانی ذلل و فرومایه و بداخلاقتند - حیف از شما که این شهر قدم گذاشتید - یغیبر او هم فرمود راست میگوئی - یکی از صحابه که در آنجا حضور داشت از اینکه یغیبر دو قول غلب را تصدیق کرده بود متعجب شد و سبب آنرا پرسید - یغیبر جواب داد این دو نفر هر کدام مطابق اخلاق و روحیات خود شان درباره اهالی حکم کردند و هر صفتی که خود شان داشتند دیگر او را هم همان طور فرض کرده اند . به این جهت قول هر دو آن ها صادق بود (مترجم)

دک موشیک «پاری» نقش در دم بود بنا سادت معمولی خود با قاشان و صنعتگران بر سر تاجی و ذبت پرده های غشفت دائماً مجادله و نزاع میکرد و هموطن او «ادموند بورک» که همیشه ساسی و طرهدار اهل ذوق و سبست بود در ضمن مکتوبی بوی نوشت: «دوست عزیزم، باور کن که بکله حربه و اسلحه ما در مقابل شرور و مقاصد دنیا بهترین وسیلهٔ صالح و منافی ما با دیگران اعتدال مزاج و خوشغوثی و ملاطفت و عدم اعتدال و اطمینان بخت بنفس خودمان است، این صفات و ملکات علاوه بر آنکه اخلاق را تهذیب و نفس را تزکیه میکند بهترین وسیله آسایش و خوشبختی شخصی نیز میباشد زیرا هیچ چیز پست تر و بی معنی تر از آن نیست که انسان عمر عزیز خود را صرف مجادله و زد و خورد با این و آن نماید و آسایش و راحت را از نفس خویش سلب کند. ما اگر بنا بر آسایش خودمان هم شده است باید با همجنسان خویش صلح و مدارا سلوک نمایم» (۱)

هیچکس پاندازه شاعر معروف (بورن) (۷) بی قدر واهیت واقعی نلک نقش و خودداری نبرده و مثل او نمی توانست اصاحت بیان قوائد و محسنات آرا بدیگران باموزد ولی افسوس که وقتی مومن عمل پیش میابد خود او از همه کس مستتر ضف نفس بروز میداد و بی توانست چلو زمان خود را گرفته و با شوخیهای خویش وقتایش را نیازارد. یکی از نویسندگان شرح احوال وی می گوید (مرده شوخی بورن) صد دشمن برای او میتراشید (اما علاوه بر عادت زخم زبان بورن)

(۱) «بورک» با وجود این نصیحت حکیمانه که به «پاری» کرده است خودش مالک نفس خود نبوده و می توانست است زمام احساسات خویش را نگه ندارد. مثلا وقتی در شهر «یکونفلید» مریض و پشتری بود «فاکس» رفیق قدیمی وی پیادت او وقت اما چون در نتیجه طله را تلاب کیر فرانسه بنی کمورت های سیاسی من آها ایجاد شده بود «بورک» از پذیرفتن «فاکس» جدا اعتنا و وزید و بچوپچه حاضر شد با او ملاقات نماید. «فاکس» پس از مراجعت بلندن شرح مسافرت خود را برای رفیقش «کوک» نقل کرد و مشار الیه از این حرکت «بورک» قوت-المانه کمل و متالم گردید و می خواست به «فاکس» تسلی و دل داری بدمد لیکن «فاکس» با کمال خوشروئی بطور شوخی گفت: هیچ اهیت ندارد. من مکرر تجربه کرده ام که اهالی ایرلند همگی درمنز شان قدری سبب زمینی روئیده است! اما «فاکس» در این قضیه متهای مردانگی و کرامت نفس را از خود ظاهر ساخت یعنی وقتی شنید که «بورک» وفات یافته است مراسله تسلیت آمیز فوق العاده مؤثری روح او نوشت و علاوه در پارلمان بدولت پیشنهاد کرد که اجازه او را با تجلیل و احترام زیاد در «وستمینستر ای» که مقبره بزرگان و مشاهیر دجال انگلستان است دفن کنند. دولت بجز پیشنهاد او را پذیرفت و خواست جنازه را به قبرستان مدکور ببرد لیکن بعد معلوم شد که خود «بورک» وصیت کرده است که جسد او را در همان محلی که وفات یافته است یعنی در «یکونفلید» دفن کنند و به این حجه هم دولت وصیتت خود او رفتار خود (۲) «بورن» از شرای مشهور انگلستان است که در سنه ۱۷۵۹ متولد و در سنه ۱۷۹۹ وفات یافته است. اشارات فوق العاده مؤثر و حساس است و بیشتر آها بشکل ترنل و سرود میباشد

اختیار حکم خود را هم نداشت و در مقابل خود می هیچ‌چیز نمیتوانست خود داری کند و غول شامی «مین شیطانی و یفکری هادیج اورا بدانت ویستی» کتابدهو نام اورا الکه دا روتنگین نمود . از این ما همه گذشته مشار الیه غلی شهرت طلب بود و اشاری را که در موقع مستی و میساری و برای گذراندن وقت میگفت همه را انتشار میداد و فکر و روح جوانان را با تالیف لایحه خود شراب و آلوده میساخت . یا وجود ایات پیدار خوبی که در ضمن اشعار او یافت میشود آتقد که از نوشته‌های متانی اخلاق وی سرر جاسه رسیده است از شعرهای خویش فایده یابید مردم نگردیده است و روپخته اگر تمام آثار او از میان میرفت و معدوم میگردد خیلی بهتر از آن بود که مثل امروز در میان مردم رایج باشد .

نظیر « بورز » است (برادر) شاعر فرانسوی که بواسطه شامت کاملی که این دو اثر از حیث فکر و اخلاق با هم دارند اورا « بورز » فرانسه خوانندماند (برادر) نیز مانند (بورز) صاحب قریحه و طبیبی سرشار بود و عشق « فرطی » عیاشی و شهرت طلبی داشت و با قلم « امر خود مفاصد جاسه را مجسم کرده و مردم را بشاد و عیاشی ترغیب مینمود . سرود های (برادر) و کتاب تاریخ (نیز) شاید از هر عامل دیگری در تشدید و استقرار سلطنت پاپون در فرانسه موثر نبود . لیکن این منصفه فقط جزء سیار کوچکی از مفاصد پشکاری میباشد که اشعار و سرود های « برادر » در مملکت فرانسه ایجاد کرده است زیرا نوشته های او در تمام خانواده ها انتشار یافته و درائر تعالیم پر از شر و شیطنیت وی اخلاق ملت رو بشاد و انحطاط میبرد .

یکی از بهترین قطعات (بورز) که در سن ۲۸ سالگی از او سرودمو باسم (مکتوب شامی) معروف است تاریخچه ایست از دوره زندگانی خود او و « ورنزورت » شامی در باره آن گفته است : « این قطعه پشرة کتاب احتراماتی شامی است که از روی کمال خلوس و صداقت انشاء شده و حکم تاریخچه قلب و روح انسانی را دارد » قطعه مزبور با بیات ذیل ختم میشود :

خواننده مرر ، خواه روح تو بر بال تفکر و اوهام سوار شده بر فراز آسمانها پرواز نماید و خواه در تکنای محقر و تاریک زمین بجستجوی آمال و مقاصد پست و حقیر مشغول باشد همیشه این نکته را در نظر داشته باش که حزم و احتیاط و تملک نفس اساس و ریشه عقل و دانش است .

یکی از صفات منموم و ذائل اخلاقی « بورز » که از هر صحت زشت دیگر وی بد تروده است میل فرط او به شرایجی واری است . عیب عمده میساری در مستی و کسالت مزاج نیست بلکه در شرور و مفاصدی است که از آن تولید میشود و از همه بدتر معاشرین بدی است که برای شخص تدارک مینماید و اخلاق و روحیات او را بطرف مفاصد و ردائل میکشاند (۱) اما در این کتاب « بورز » تنها و منحصر مرد بود و

(۱) وقتی « ودان » وکیل مدافع ایرانی در سنه ۱۸۹۰ زیارت خانه « بورز » رفت دید منزل اورا قهوه خانه کرده اند و صاحب آن در حالت مستی پیش آمده خنده تمسخر آمیز « سدهای کرده و با انگشت یک طرف اطلاق اشاره نمود و گفت « بورز » در همین قطعه متواد شده است

متاسفانه عادت مذموم شرابخواری در آن دزد هم، مثل این ایام رواج و عمومیت کامل داشت و گریبان بشریت را گرفته بسوی روعه بدیعی و زوال میکشید.

اگر بالفرض جبار ستمکاری در دزدانطور میکرد که تا بهر دروا وادار بدداشت بکثرت از ادوات و هواات خود مینمود و علاوه حکم اجبار داری در آگینی آنها می توانست که قتل و عواطف انسانی آنها را زایل و مزاج آن ها را طبل و ناخوش بیاخت و آسایش و راحت خانوادهگی آن ها را از ایشان سلب مینمود فکر کنید که در مقابل جود و اعتنائ او مردم چه طعناها کرده و چه ناپسهای غصهها مینمودند و بوسیله خطابه ها و مقالات آتشین چه حلاقی بر علیه ظلم و استبداد وی می کردند! لیکن اکل ثلث ابد اذعان نمود که در همین عصر خود ما چنین جبار ستمکاری وجود دارد و آن عادت قبیح شرابخواری و میگماری است که هیچ زور دق و مومع سلاح و حربهای با آن نمیتواند مقاربت کند. بدتر از همه آنکه مردم ابل و دغبت و بااراده مطلق غویش خودشانرا اسیر و بنده ذلیل آن میسازند!

آنها قوه ای که در مقابل این جبار ستمکار می تواند استقامت پورزد و بر آن غلبه نماید قوای اخلاقی یعنی قوه خود داری و حرمت مس است و الا هیچ وسیله دیگر مقاومت و زد و خورد با آن امکان پذیر نخواهد بود زیرا به اصلاح، اصلاح اجنهان، که ترس و آزادی اشقات، نه اصلاح حکومت و ادارات و تعمیر تعمیرات متوسط و دانه هیچکدام می تواند به اخلاقی مردمی را که غالباً عمارت خود را اسیر بر سر شهوات و لذت ساخته بد پر مدح عالی تری که از دهن آری، اثرات در لذات و لذت سعادت و لذت بختی حقیقی، از میوه میبرد قوای روحی و حلاقی را در انجم میسازد. قوه نرم و پندت کار را فایده می نمایاند و اثرات و محاسنات در آن را می بیند. البته با غفلت و غمراست آنها منده و زنده میسازد.

کسی که می تواند زندگاو، خود را با عفت و دیانت و قوی مقرون سازد پیش از هر چیز احتیاج بقوه خود داری و ثبات نفس دارد. اشخاصی که فتنه غصبت ندادند و ایثار نفس هستند هم قلام و برده ایمال و هواهای نفسانی غویش می باشد و هم اسیر و تابع اشخاص دیگری که تناسل فکری و روحی با خودشان دارد. این اشخاص همیشه مقلد افعال دیگرانند و زندگانی خود را هم بر یک هوا و رسوم جاریه عبط و طبع مخصوص غویش مینمایند و فرخود فرض و واجب میسازند که چشم بر رفتار همسایه دوخته و هر طور او خرج می کند آنها هم همان مخارج را برای خودشان بترانند و دیگر فکر نکنند که طاعت دل غرضی آن ها بکجا خواهد انجامید. آن قبل اشخاص لا اراده در بی هدیکر میروند و از هم تقلید میکنند و هیچ

«کردان» میگویند. تاریخچه جزن انگیز و نوشته طالبان این شاعر ناکام مرا مثال و متاثر ساخته بود ولی وقتی خنده مستهزاء صاحب قهوه خانه را دیدم و ملقت شدم که کشتی زندگانی آن بیچاره با چه صحره هولناکی تصادم کرده و درهم شکسته است دیگر توانستم تب یاورم و می اختیار به گریه افدام.

کدام شجاعت اخلاقیان اندازه ای نیست که از پیروی کورگوراه اجتناب نمایند و در راه متوقف شوند این ها همه میل دارند که بهر وسیله ای هست زندگانی عالی پر تعلیمی برای خود تدارک کنند و غالباً چون عایدات و دارائی آنها کفاف این مقصود را نمی دهد متوسل بقرض می شوند و خود را از هر طرف آلوده و گرفتار میسازند . این مفاسد همه مولود ضعف و جبن اخلاقی و فقدان استقلال و ثبوت رای است .

شخص خرمند و باغیر هیچ سبی دارد خود را همانطور که هست جلوه دهد و هرگز در صدد آن نیست که میزان دارائی یا طرز زندگانی خود را غیر از آنچه که مستحق انتظار ظاهر سازد اینگونه اشخاص چون دارای شجاعت اخلاقی هستند با دارائی و عایدات شخصی خود با ممانعت و نیکامی زندگی میکنند و میجوئد چشم بمال دیگران نداشته و از کسی چیزی بقرض نمیگیرد . زیرا کسیکه باوجود عائدات اندک بوسیله استقراض میخواهد زندگانی خود را وسیع و مرفه سازد در حقیقت شخص خیانتکاری است و با ازدادن وجیب برهای معمولی رفقی ندارد با پول دیگران امانت کردن ثبات و ثقل نفس و یکی از جرائم بزرگ بشمار میرود . گفته مشهور « زدر هیرت » که میگوید « مقروض منتظب است » کاملاً حقیقت دارد و سمیت آن به تجربه ثابت شده است .

« شاقسبوری » در یکی از تالیفات خود می نویسد « تلاش و بی قراری برای بدست آوردن چیزی که انسان صاحب آن نیست ریشه و اساس تمام بد اخلاقی هاست » (۱) . بگفته « میرابو » که میگوید « اخلاق و صفات کرامت من اخلاق بزرگ انسانی است » نمی توان اشخاص نمود در عکس پیداین نکته را هست در خاطر داشت که مرعات دقیق و جزئیات اخلاقی شالوده و پایه ساختن سیرت عالی و مردمان انسان است .

مردمان با شرافت و با تقوی بخارج خود را در حدود عوائد خیرش مرتب می سازند و هرگز خود را مشرک تر از آنچه هستند . جلوه نمی دهند . و بوسیله استعاضات ممدات خانه خرابی و بدنامی خویش را فراهم میکنند . کسی که نهی دست و بی چیز است اگر مالک نفس خویش باشد و امیال و هوس های خود را در حیطه اختیار داشته باشد نمی توان او را فقیر و مسکین دانست . مبنیطور هرکس عایدات و دارائیش از حوائج و مخارجش باشد آن شخص در حقیقت مشغول و دولت مند محسوب می شود . وقتی سقراط حاضر را دید که مقدار کفیری

(۱) کشش یکی از عیسی های پررک اسکستان تحقیقت و مطالعات عمیق درباره طل اصلی قلب و حیانت مجرمین کرده و در روایت سالیبا خود می نویسد « پس از مضامین بسیار دقیق در اخلاق و روحیات عده کثیری از مجوسین بالاخره این نکته رهن مسلم شده است که حیانت و قلب نه مربوط به جهل و نادانی است نه به شراب خواری و مستی به بقدر و فلاکت » به بتراکم حمیت در شهرها نه بزیادی تنول و ثروت طرافان مجرمین و « هیچ یک از دلایل غیر مستقیمی که معمولاً بری این موضوع ذکر میکنند بلکه مربوط است بمیل طبیعی مجرمین برای بدست آوردن مال و پول بارتج و زحمت کمتری »

داد . « پیت » در موتی که استفهام دولتی داشت همه ساله طیونها پول اذیر دست وی میگشت لیکن خود او تمام مرگ قبر و تنگمست بود و حتی دشمنان و مخالفین او هم جرئت نداشتند دیانت وامانت او را انکار نمایند .

در ادوار سابق مناطق و مبادات مشاغل دولتی غالباً متکلف بود . وقتی از « ادولی » دلال مشهور مشاغل دوقرن شانزدهم میرسیدند که قیمت فلان شل در « دیوان قبوسیت » چیست در جواب گفت « برای کسبک » بفرماید خود به آسمان پرود چند هزار درهم . برای کسی که بیل ندارد در پرورج ساید دو برابر آن و برای کسی که از شیطان ترسد غذا میداند پتدر « (۱)

« سرواتر اسکات » از جهت امانت و درستکاری در سر خود نظیر نداشت و موضوع مجاهدت و خدا کاری او برای پرداخت فروزش دروغشده ترین قصی است که انسان در تاریخ زندگانی مشاهیر رجال عالم میخواند . وقتی شرکت چاپخانه که او هم در آن شرکت داشت ورعکست گردید مبلغ هنگفتی قرض بدهی وی نقد و بدینتی از هر طرف پاو رو آورد . در اینوقت دوستان و رفقای وی همه حاضر بمساعده او شده و او پیشنهاد کردند که با اندازه قروض وی از مابین خود وجهی جمع آوری نمایند و دیوش را بپردازند لیکن « اسکات » با کمال جوامردی و عزت نفس از قبول پیشنهاد آن ها امتناع ورزید و گفت « این دست راست من تیره است که دارد کار خواهد کرد و قروض من را خواهد پرداخت » و نیز در همین مکتوبی یکی از دوستان خود نوشت « اگر همه چیز از دست ما پرود الا در نتیجه سعی و مجاهدت شرافت و حیثیت خود را حفظ خواهیم کرد (۲) همین جهت با آنکه در اثر کار زیاد قوای مزاجش در پرورج تعادل میرفت وضعی نمیگردید

(۱) اشاره است بخیرید و فروش مشاغل روحانی گذر قرون سابق در اروپا رواج کامل

داشته است .

(۲) دکتر پیتان ، ذیل مال ، ص ۳۰۰ ی . « اسکات » نبوده است و در کتاب خود آن را نقل کرده میگوید . گفتم مردم رقی می شود را از دست میدهند بیش از حد لزوم متأثر وآفته میشوند و گاه وشکایت میکنند در موتی که مقیم من شد مالی یکی از کوچکترین شرور و بیلانی است که در زندگی من وارد میشود و حاصل آن شبی آسان است « اسکات » پاسخ میدهد « شما شرافت من و از دست رفتن باره منی آنرا برای کسی میدانید ؟ » - گفتم « البته نه و اندوه فقدان مال با اهمیت از دست دادن دوستان قابل قیاس نیست . گفت تورا است بگوئی ، گفتم « با فساد اخلاق چه طور ؟ » - گفت « همبطور ، گفتم با از دست رفتن صحت و سلامت مزاج ؟ » - گفت « این دیگر قضیه کار من است . و در موقع ادبی بن جبه سخن کلام از بقدری مؤثر و هم انگیز بود که من از گفته خود بشان شام - در بار پرده فقدان مال بدتر است با فقدان آسایش فکر و روح ؟ » - گفت « از این قرار مقدمه هیچ چیزی ندارد که انسان سرتپا آگره بقرض باشد و نتواند درن خود را ادا نماید ، گفتم « من تصور میکنم در این قبیل موارد اهمیت صده قضیه در اینست که شخص بطور گرفته قرض گردیده و روی پرداخت آن چه مقدار سعی و مجاهدت بکار برده است و آیا شخص متأثر از داری صحت عمل و دیانت است یا نه » « اسکات » از شنیدن این حرف سرور شده بالحنی متین گفت « منکه امپراتور همبطور باشم » (قر از « سفرنامه » باذیل مال)

سزاك دست از كار نكشيد و بول خودش « مثل يار چيز نوشت » تا ديگر بكلي از كار افتاد و از كشتاش ياراي گرفتن قلم داشت و هر چند زندگاني خود را فدای زحمت و كار فوق العاده نمود ولی دوهوش شرافت و هوش تن خوش را محظوظ نگاهداشت .

همكس مبداءه « اسكات » كتابهای « دوماستوك » « شرح حال باپتون » « تاريخ وقايع كوتان كبت » « مقالات مترفه » و « قصه های پدر بزرگ » را باچه سالي نوشته و در موقع تحرير آنها گرفتار چه آلام و مصائب و بلياني بوده است . عايداتيکه از فروش اين كتب ها حاصل می شد همه را طلبکارانش ميرداخت و در دفتر يادداشتهاي و زناه اش در يك جا می نويسد سايقا هيوقت نيستوانستم مثل حالا بخواه خوش و امن بروم زيرا امروزه هم اسباب خوشنودي و امتنان طلبکارانم را فراهم ساخته ام و هم وجدانم از انيالم وظيله و حفظ حبيت و شرافتم آسوده و آرام است و دربروي من راهي طويل و تاريخ و خست كتنده امتداد دارد ولی مبدانم كه حاقبت پسر منزل افتاد و شرافتمندي متصل ميكردد ، اگر من در بيچ و خم اين راه بيرم و بمنزل نرسم كه لااقل كوي نيكناهي و افتخار را رويده و با شرافتمندي جان سيرده ام . اما اگر بياراي غذا كارم را انيالم دادم و بمقصود خوش نائل گرديدم هم كائيرا كه در اين قضيه دشمن و ذينفم بوده اند ممنون و سياستكار ساخته ام و هم رضاي وجدان خوشرا حاصل کرده ام .

از آن بعد دائما بنوشن رمان و مقالات مترفه و دفاتر يادداشت اشتغال داشت و چه در باب منهور از قبيل « دختر زيباي برث » « آن گيرستن » و « جلد دوم قصه های پدر بزرگ » را برشته تحرير درآورد تا بفته پيرض فلج گرفتار گرديد و زمين گير شد ولی هيئتيكه اندكي بهبودي حاصل کرد و توانست قلم بدست بگيرد مجدداً پشت ميز تحرير را اقامتگاه دائمی خود ساخت و كتابهای « مطالعات در باب علم جادو و جن گيري » « تاريخ اسكاتلند » و « جلد چهارم قصه های پدر بزرگ » را نوشت و هر چه اطباء او را از كاركردن منم مينودند مفيد واقع ميشد و حتى يك روز بطبيب صالح خودگفت « اگر ممكن است قودري را روي آتش بكناري و بان يگولمي تجوش بنوم ميتواني دستور بدهي كه كار كنم . و اما اگر من مدني بيكار بنشينم ديوانه خواهم شد »

عايداتيکه از اينهمه سعی و كوشش متناهی حاصل ميشد « اسكات » قسمت اعظم قروض خود را پرداخت و اميدوار بود كه بعد از چند سال ديگر تمام ديون خود را يك کرده و آسوده و قارغ البال گردد . اما قلم تقدير خلاف اين آرزو را برای او نوشته بود و قوه و قدرت نويسندگي وی هر روز رو بضمف و انحطاط ميرفت و پس از آنكه كتاب « كوت دويرت يارس » را نرشت مجدداً دچار سركه و فلج شعبدي گرديد و بسترى شد . در اين وقت خودش احساس نمود كه كارش گذشته است و قواي مزاجيش بكلي تحليل رفته است و گاو آهن سركه شخم و شيار را نرديك پناهي زوره رسانده است ، اما باوجود اين در قوت نرم و شجاعت و بايداري او هرگز غلای وارد نياد و هم موقع درد پذيرد داشت خود ميتويسد « آلام و مشقات جسماني من بي نهايت شديد است و بقدری در اينصفت صدمه و عذاب ديده ام كه مكرر آرزو کرده ام وقتي ميخوايم ديگر بيسدار نشوم . ولی معذالك ماداميكه جان در بدنم باقي است وقوه و توانائي دارم دست از تلاش و كوشش برنخواهم داشت ،

بعد از آنکه قدری هوشی یافت و قوش : اندازہ ای پیدا آمد رمان «قلعہ خطرناک» را نوشت ولی آثار و حلاطم ضعیف فکر و مزاج و سنده در این کتاب خوبی هوداست . پس از آن برای تغییر آب و هوا و استراحت در مری بیطالیا کرد و در موقع اقامت خویش در «نابل» باوجود اعتراضات دوستان و اسبابی «دلاج او همه روزہ چند ساعت وقت خود را صرف نوشتن رمانی کرد که آخر هم پایان نرسید و هرگز چاپ شد . «اسکات» از ابطالاً که «راجست نمود در «دایرہ ترفود» و وفات یافت و روزیکہ از سفر برمیگشت یکی از دوستان خود گفت «اینهمه چیز های تازه» که در مسافرت خویش دیدم هیچکدام قدر شما خوب است آسایش و مسرت تحطرم نگردید» . در ایام اخیر صرعود «یکصد» من شاید اتمام نیستند اگر مصادر شود بیشتر چیر نوشته ام ولی پیش خشن خود شاد و سرفرازم که هیچوقت در وقته های خود «سواست» ام این کسر در «تزلزل» سامم یا «خلاق کسی را فاسد» نمایم و هرگز چیری نوشته ام که در «موقع» درک آردوی عو شدن و از میان رفتن آنرا کنم» . آخرین وصیت او بدویش این بود که «گفت» «دلونکارت» من حزیکتیقه دیگر فرصت حرف ردن باترا ندارم» عزیزم ، همیشه سعی کن شخصی متدین و مقدس باقوانی باشی زیرا وقتی میخواهی در این بستر آخری بخوابی هیچ چیز جز این صفات باعث تسکین وجدان و آرامش روح تو نخواهد بود»

«اسکات» از بوسیت پدر رن شود رفتار «بود و در دودۃ زندگانی خویش «الی ترین موه کرامت اخلاقی را از خود طاهر ساخت . کتب «شرح حال اسکات» را که باصرف چندین سال وقت و زحم کثرت اشعار و مقولۃ فوق العادۃ پیدا کرد ولی خود او از منافع سرشار آن دنیای برداشت ، همه را حلب کاران «واثر اسکات» پرداخت در صورتی که قروس «اسکات» هیچ وجه مروط نادر بود و فقط روح شرافت مدی و شجره حرر وی ادرا اینکار واداشت .



فصل اول - نفوذ و تأثیرات اخلاق : از صفحه ۳ تا ۴۴

فصل دوم - قدرت و تأثیر خانواده از صفحه ۲۴ تا ۴۴

فصل سوم تأثیر مصاحبت در اخلاق از صفحه ۴۴ تا ۶۰

فصل چہارم - نگار : از صفحه ۶۱ تا ۶۲

د. ج. - سببیں اور - ۳ - دین انسان کے لئے :-

تمرکز قوای دماغی

بهترین کتاب است برای رتب و تطهیر قوای فکری و تقویت روح و جسم. مسورات ساده و
مفاهیم و مفیدی دارد که اجرای آن حسی و طاعت را برطرف و شخص را حسی و بااراده
و با فکر و هوشمند میسازد - قیمت حسی ۴ قران محل فروش روزنامه ایران

یهودی سرگردان

رمان یهودی سرگردان که از همه حیث از بهترین کتب دماغی است که تاکنون یزبان
فارسی ترجمه و طبع شده دو جلد آن منتشر و در دفتر روزنامه ایران جلدی سه قران بفروش میرسد

دنباله سرگذشت پاردایانها

این کتاب که پیش از این در - مدتی در اردایانها و بعد از آن آرا خاریین
داده است اسم ژان بهلولان یا بسر پاردایان وسط حبیبقلی خان مستعان و از
طرف مؤسسه خاور جنوب - است - این روزها از حسی و اخلاقی و دارای نام مزایای
منصوره است

کتاب ذیل در دفتر روزنامه ایران بفروش میرسد

تردام یکجلد پنجقران - کاپیتان شقایق یکجلد پنجقران
شوالیه دو مزون روز دو جلد ششقران - یهودی سرگردان دو جلد ششقران
تمرکز قوای دماغی یکجلد ۴ قران - اخلاقی یکجلد ۴ قران

از نشریات روزنامه ایران

اخلاق

قسمت دوم

مقتل برش فصل

تالیف

ساموئل اسمایلز انگلیسی

ترجمه

محمد سعیدی

در نشریات روزنامه ایران انتشار یافته

قیمت ۱ قران

مطبعه تهران

شماره ۲۱۲۶۵
اولی از سوم



از نشریات روزنامه ایران

اخلاق

قسمت اول

مشمول بر شش فصل

تألیف

ساموئیل اسمایلز

ترجمة

محمد سعیدی

در مراکز روزنامه ایران انتشار یافته

مطبعه تمدن

در نتیجه است از سوانح که هر فرد انسان هر روز هر خود را صرفه آن میکند. این سوانح
اساسی تقسیم میشود.

۱ - سوانح ملای ۲ - سوانح مندی

احتیاج ملای لازم بشرح نیست. انسان با حیوان باقی طبیعی برای رفع سوانح ملای
غریزی اقدام میکند. که تقوین لازم دارد و به عتاج حیوان است. شما نشسته میشوید، سراغ آب
میروید، این اقدام شما عتاج فکر است و نه ترفیع. دسته دیگر از سوانح داریم که بدون توجه و
تربیت لزوم آنها حس نمکنیم. دومها اساس ترقی معنوی بشر و وزله سنگین ترجیح
او است بر تمام موجودات دیگر. نام آنها، سوانح معنوی است که موضوع
اینهمه کتب و معرفت بشری قرار گرفته است. این دومی بر بدو دسته اساسی تقسیم میشود:

۱ - سوانح ملای ۲ - سوانح اخلاقی

این دو حاجت، دو شرط لازم زندگی بکثر انسان است بطوری که اگر فاقد آن شد
بر هیچ حکم همان جسمه های غیاطی را ندارد که بر اندام آنها لباس پوشاند. بایک فرقی. آن
مجموعه بی آزار است ولی انسان بی علم و اخلاق مرکز تمام شرور و سر
چشمه بدیها ممکن است قرار گیرد. - زیرا برای تعدیل شهوات و امیال او
مانع و رادعی در وجودش نیست.

جامعه امروز ما نشئه مادی علمی و اخلاقی است. - غزائی که از جهت
اخلاق و علم در سائت ایرانی دوره هخامنشی و ساسانی وجود داشت. امروز مفقود گشته است.

آن دستور مقدس و درخشنده که زرقعت بزرگ بهمانده بود: (نیک
گفتار نیک کردار و نیک طینت باش) یا پند های حکیمانه دیگران را با نظر لایقینی
مینگریم و باینجه درخت وجود ما از بارهای نیکو و شیرین محروم گشته است.
این حقیقت مدتهاست مورد تمسک کارکنان روزنامه ایران قرار گرفته و این جهت سعی
میکند کتبا و آثاری شر دمد که بیشتر بقوای معنوی مسوولان ماسک نماید.

کتاب اخلاق اسماعیل هتیمی کتابی است که در این رشته ممکن بود بدست آورد، ترجمه
این اثر بپسند آقای مسلمان سیدی بهجه کرده و حقیقت این خدمت بزرگ راه بهترین سودنی
انجام داده اند.

خواندن این کتاب برای هر عائله ایرانی که بخواهد خوشبخت زیست
کند و فرزندان خوشبختی تربیت نماید لازم است، و جامعه امروز باید این اثر
نفیس را مانند بهترین هدیه ها و سوغات ها بدوستان دور و نزدیک خود
تقدیم کند.

این کتاب را باید چندین مرتبه خواند و دستورهای حکم آن مرجه بیشتر صل بود.
تتها با تعقیب این رویه است که افق زندگی نسل آتی روشن و درخشنده
خواهد بود و یادداشتن این مکارم اخلاقی است که ایران امروز عظمت دوره
های تاریخی خود را مجدداً تحصیل خواهد کرد.

فصل هفتم وظیفه شناسی - صداقت

«خوایدم و خواب دیدم زندگانی جمال و زیبایی است»
 بیدار شدم و فهمیدم زندگی عبارت از وظیفه شناسی است،
 «وظیفه شناسی حسی شکست است که نه وعده و امید میتواند ارا بکار
 اندازد و نه تهدید و بیم و فقط عامل محرك آن انس و آشنائی روح
 است با قانون وظیفه و تکلیف که اگر هم همیشه از آن اطاعت و پیروی
 ننماید هیچوقت از تکریم و احترام آن غفلت نمورزد. امیال و هواهای
 انسانی هر قدر هم که شدید و سرکش باشد در مقابل این حس شریف آرام
 و خاموش میباشد» - «کانت»

«چه خوشبخت و سالمند است کسی که محکوم اراده دیگری نبست و
 سلاح و حربه او فکر پاک و منزه و مهارت و هنرمندی وی صداقت
 و حقیقت حقیقی باشد: کسیکه بر امیال و هواهای خود غلبه داشته
 و همه وقت آماده استقبال مرك باشد و روح او پایست علائق و قیودات
 این عالم نباشد.... چنین شخصی از بنده اسارت و قید مذلت رسته است
 و نه امید ترقی و تعالی دارد و نه بیم سقوط و رسوائی: اگر مالک
 دارای املاک و اراضی نیست صاحب و حکمران نفس خودش است و
 با آنکه دارای هیچ چیز نیست در حقیقت همه چیز دارد» (ولون
 «وقتی میگفت» نه، از حرف خود هرگز بر نمیگشت. وقتی «میگفت» بله،
 تا آخرین لحظه امکان در انجام آن بکوشید: حرفه‌اش را با کمال
 دقت و مراقبت بیان میکرد و افکار او با الفاظ و عبارتش مطابقت کامل
 داشت: قول او خط و مهر و امضای او بود»

کتیبه سنگ قبر بارون استین»

وطیه پسرانه دبی است که همه اهل است و هر س عوامد از يك ی اعتباری و
 و رشک‌سنگی اغلاقی بر هر د این دین خود را در دارد و رداخت آن بر سر رست مکر اوسله
 حدیث و کوشش و سعی و صل مقادی درامودر گای
 و طویه و تلاف سراسر رنگای انسانی را «صه کرده است و احام آن اردوره طویلت
 و حیات غنودگی آثار مسود در خانه اطلال و طویلی ست توان خود دارد و در طریقی و وادین
 همه دار حصی تکالیف ست اها هستند علاوه بر آن در خانواده و طایف دیگره هست اراذل و طایفه

زن بپوشم و وظیفه نوکر یا دیب و امثال آرد ، در خارج از محیط خانواده نیز انسان وظایف و تکالیف مهمه دیگری را عهده دار میباشد که از آن جمله است : وظیفه دوستی و همسایگی و وظیفه مستخدم به صاحب کار و عضو تابع رئیس و فوق .

«سن ۱۷» دیگر یک «هرکس را رتو حق و دین است باید حق او را بپردازد ، اگر خراج مدیونی خراج بده ، اگر مالیات گمرکی مقروضی گمرک بده ، اگر باید از کسی بترسی از او بترس اگر باید بکسی احترام گذاشت یاو احترام گذارد ، غلامه هرگز نباید بکسی قرض و دینی داشته باشی مگر قرض محبت که هرکس دیگری را دوست داشته باشد قانون الهی را حیا آورده است» بنا بر این انجام وظیفه و تکلیف یگانه مسئله عده انسانی است از روزیکه وارد عرصه زندگی میشود تا روزیکه از آن خارج میگردد و این وظایف بطور کلی عبارت است از وظیفه انسان نسبت به زمین و زیر دستان و همقطاران خود و نسبت به خداوند ، هر جا قوه و قدرتی هست تکلیف و وظیفه نیز با آن توأم است زیرا انسان جزیره مامودی است که عهده دار خدمتگذاری و فایده رساندن به خودش و دیگران می باشد .

حس وظیفه شناسی تاج جلال و اقتضای اخلاق است و بستره پشتیبانی است که انسان را در مقامات عالی حفظ مینماید ، کسیکه فقدان این حس شریف است هینگه بپورده امتحان و آزمایش درآید و یا دچار تنگنا و معنی گردید پایش میلغزد و از فراز بر می افتد در صورتیکه هرکس این حس را در ضمیر خویش پرورده هر قدر هم که مجز و ضعیف باشد با قدرت و جرئت و جرات خواهد داشت . «مادم جیسون» میگوید «وظیفه انسانی به منزله ساروی است که ساختمان اخلاقی انسان را بهم چسبیده نگاه میدارد ، پسند : آن قدر که قدرت نه صداقت نه پاکدامنی نه سعادت و نه حتی عشرت و محبت و بخت و کلام ثبات و پایدار نخواهد ماند و اگر این حس دران نه محفوظ باشد قناری و بخت و کلام ثبات و پایدار نخواهد ماند و اگر این حس بدبختی و انزوا مینماید»

وظیفه شناسی شاره حس بی حس عدالت پروری ، محبت فرار گرفته است و سبوان آت را فقط فرض و ضربه تصور کرد بلکه مانده و سرافتمنی است که زندگانی انسان مطلق آن اداره می شود و آثار و علام آن از رفتار و کردار مشخص که منظر رجحان و اراده وی است ظاهر میگردد و ضابط وجدان فقط به از انجام وظیفه حاصل میشود و بدون هدایت و راهنمایی وجدان انکار بزرگ و عقول سامیه تنها به مثابه نوری هستند که موجب گمراهی و ضلالت انسان میگرددند . وجدان این شخصی را بر سر پا اسوار میسازد و اراده کمر او را مستقیم و راست گاه میدارد ، وجدان و سام و آموزگار اخلاقی قلب است و طرز رفتار صحیح و فکر سالم و طریقه ایمان حکم و زندگانی صمیم را انسان میآموزد و جز در اثر غرض و تاثیر فوق ماده آن هیچ اخلاق پدیدار و طاهری متولد نشود و اگر نه و بر سر حد کمال برسد .

ندای وجدان و آور ضمیر غالبا خیلی بلند است لیکن بدون اراده قوی و داز، مستقیم نتیجه و اثری نمی باشد . اراده شخص آزاد است که هر رازی را خواهد از خوب و بد در زندگانی اعتبار نماید ولی تا انتخاب او با عزمی درمخ بوقع اجرا و عمل گذاشته نشود حاصلی و بی ثمر خواهد

بود بسوگواری مرگ شوهر مشغول بود و باعیای نام او می‌کوشید (۱)

زندگانی حقیقی عبارت از سعی و عمل و کوشش و مجاهدت دائمی است. حیات انسانی بمنزله میدان جنگی است که افراد باید شجاعت در آن بینکنند و باهرمی استوار جای خود را در صف نگاه داشته و در صورت لزوم برای حفظ آن جان بپایانند. همه کس در زندگانی باید مثل آن پهلوان دانشمندی مصمم شود که تصور و جدارت و قوت حرم داشته باشد و مرکز ددراه وظیفه شناسی باشد و قوه اراده خواه بپروان کم باشد و خواه زیاد از جانب خدا ایما داده شده و بمنزله حقیقی آشنایی است که مرکز باید آنرا حاصل و یگانه گذاشت و با بصرف انجام مقاصد پلید و نیاث سوء رسانید. «دورسون و اینون» میگوید: «بزرگی و عظمت واقعی انسان در آن نیست که شخص در طلب آسایش و لذت یا کسب مقام و شهرت برای نفس خود باشد بلکه جلال و افتخار حقیقی هر کس عبارت از آن است که وظایف و تکالیف شخصی خویش را بدرستی انجام دهد»

آنچه بیش از همه مایع انجام وظیفه می‌گردد ضعف اراده و قوت را و فقدان حرم و مصمم است. در زندگانی از یک طرف حس وجدان و نیز غیر و شر انسان عطا شده و از طرف دیگر حس بطالت و خود خواهی و تن پروری و عیاشی: اراده عاجز و ضعیف مدنی در میان این صفات و عوامل متعبر و سرگردان می‌باشد تا بالاخره مجبور بر ترک و عمل شده و یکی از آنها متقابل می‌گردد و آنرا برای خویش اختیار می‌نماید. اگر مدت توقف اراده پشالی تصمیمی بطول انجامد حکم اجبار حس خود خواهی و نفس پرستی بر طبیعت شخصی غلبه میکند و آنوقت است که روح مرداسکی و تشخص در انسان می‌برد و اخلاق رو فساد و انحطاط می‌برد و شخص اسیر امیال و شهوات خود می‌شود.

بنابر این بکار انداختن قوه اراده بدلائل و راهنمایی وجدان و ستیزه و مقاومت با امیال و هوا های نفسانی بزرگ ترین عامل تهنید و پرورش اخلاق راقیه می‌باشد. برای عادت کردن به نیکو کاری و مقاومت با هوس های بایستیده و برای جنگ با شهوات و غلبه بر حس خود خواهی و نفس پرستی انسان احتیاج برپا بستن طولانی و توف تمکک نفس شدید دارد ولی همین که شخص یگانه انجام وظیفه را بیاموزد کم کم ملکه و عادت او شده و بعد از آن دیگر کارش آسان خواهد بود.

مرد دلب و نیک سیرت کسی است که در سایه قوت اراده و ثبات رأی خود را به قوی و پاک امنی عادت داده باشد. برخلاف او شخص شر و فاسد آنست که قوه اراده و تصمیم خود را بحال سکون و رغبت از سازد و زمام امیال و شهوات خویش را رها کرده و به هرزگی و عیاشی عادت نماید و در نتیجه نفس خود را بده های آهین فساد و فحشاء مقید و منکرل سازد.

قوه اراده و تصمیم در انسان تقویت نمیشود و رشد نمیکند مگر در

(۱) اسم این زن «ویتوریا کولوا» بوده و «مکلا» صفت کرم مشهور و «ارپستو» شاعر بزرگ ایتالیایی در زمره خوشگاران او بوده اند و هر کدام باقتضای او آثار زرگی از خویش باقی گذاشته اند.

نتیجه بکار انداختن دائمی آن . کسی که میخواهد بدش راست و مستقیم باشد باید خودش سعی کند که راست ایستد و در این مورد هیچکس نمیتواند با او کمک و مبادرتی نماید . هرکسی قائل مابین او و مالک نفس خودش است و میتواند از دروغ و خیانت بپرهیزد ، صداقت و راستگویی را شعار خود سازد ، از نفس پرستی و شهوت رانی اجتناب کند . قناعت و عفت را بداند ، اگر ظلم و ستمگاری نگیرد و جواهرداری و فقر و افاض را شعار خود قرار دهد ، این صفات و زایا تمام در حیطه اعتبار و توانائی اشخاص میباشد و همه کس میتواند بوسیله « مو » در مجاهدت آنها را در جزو اخلاق و سلاطت نویسد وارد کند و بطهارت و نیک نامی و پاکدامنی زندگی نماید

« ایکتوس » حکیم مشهور سخنان حکمت آموز و گفته های حکیمانه بسیار دارد که چنانکه ذیل نیز در جزو آنها میباشد .

« دلهایی که در صحنه زندگانی بجهده ما واگذار شده است با انتخاب و اختیار خود مانپوده و تنها وظیفه ما ایست که آنها را بخوبی باز ی کنیم . غلامی زر خرید میتواند مانند امراء و حکمرانان بلزادی و استقلال زیست کند . آزادی زرگترین عطیه و موهبتی است که پادشاه عطا شده و در قبال آن تمام سات و عطای دیگر بپوش و تقابل و بصرف میآید . . . باید مردم آموخت که سعادت و نیکبختی را در آنجا که آنها خود کرده است جستجو میکنند نمیتوان دست آورد ، سعادت و سرور حقیقی در قوت و قدرت نیست زیرا « مبرو » و « دلبوس » وجود قدرت و ثوابی فرق ندارد خوشبخت نبودند ، سعادت در ثروت و ثول بسیار نیست زیرا « کروسوس » با همه گنجها و خزائن پشمار خویش سعادت مند نبود ، در اقتدارات دولتی و اختیارات سیاسی نیست زیرا « کسولهای دم » با همه اقتدارات وسیع خود خوشبخت نبودند ،

در مجموع تمام اینها را با مواظبت هم نیست زیرا « نرو » و « سارد نال » و « آگاممن » یا آنکه تمام آنها را در حیطه تصرف خود داشتند مملکت همیشه آه میکشیدند و میکشیدند و « ویس » خود را میکشیدند و باز بجهت دست حواص و اتفاقات بودند سعادت حقیقی را هر کس باید در نفس و ضمیر خویش جستجو کند زیرا سعادت عبارتست از آزادی واقعی - فقدان نرس و وحشت بوی معنی - خود داری و تملک نفس ، حسن رضا و قناعت و تسلیم . و گذشتن آرام و بی اغدغه زندگانی در حین بدبختی و مصیبت و فقر و رنج و حتی در وادی سایه مرگ (۱)

(۱) « دیان قرار » دو کتاب نفیس خود موسوم « (جوشندگان حق) میکوید (ایکتوس)

مسیحی نود و در نوشته های خود فقط یکجا اسم مسیحیان را میبرد و در آنجا هم با کمال بی انصافی میکوید صبر و انصافت مسیحیان در مقابل رنج و مصیبت و بی امتنانی آنها ببال و متاع دنیا فقط یکقسم عادت میباشد مضافه به یک از این حکمای مشرک بشف درک حقیقت آئین مسیحیت را ننگریدند و همه آنها تصور میکردند که دین مزه و رفعت ظاهری از احکام و قوانین فلسفه است و مصلحت هیچ گونه نظام و فاعده دیگری نیست . همین جهت نسبت ان سوء ظن داشتند و با نظر تردید بدان می گریستند و در همه جا به بی انصافی و بی امانی از آن سخن رانده اند و غافل بوده اند که در مسیحیت کمال مطلوب و قوانین و نظاماتی یافت میشود که از تمام مواظبت و حکم طالب آنها در میکند .

چون شرافت خود و وطنش را در عرض غلر میدید بقضای مردم گوش نداد و قرار داد را بشعوب رسانید . مردم از این واقعه بدی میبرد و عصبانی شدند که تا مدتی پا او بنظر سوء ظن و بد بینی نگاه می کردند و حتی میگویند در یک موقع هم او را سگ پاوان نمودند ؛ ولی باوجود همین مخالفتها و اهانتون چون تصویب قرار داد را وظیفه حتی خود میدانست توانست از اعضاء آن خود داری نماید و در جواب اعتراضات شدید ای که از اطراف بوی میرسد گفت « من از حسن ظن وطن خود که مرا مکرر مشول الطاف خوش ساخته است کمال تشکر و امتنان را دارم اما در عین حال اگر بد ستور و بد ان و احکام وظیفه شناسی رفتار ننمایم البته شایسته و لایق این الطاف نخواهم بود »

« ولینکون » همانند « واشتکن » شمار خود را وظیفه شناسی قرار داده بود و هیچ کس مثل او در این قسمت اصرار بفرج نمی داد . خود او در یک جا گفت است : « در دنیا هیچ چیز قابل آن نیست که انسان بخاطر آن زنده باشد مگر خدمتگذاری و انجام وظیفه » . بهینکه ، اندازه ای با اهمیت اطاعت و خدمت نبرد . بود و مانند وی معتقد باین نکته نبود که تا انسان با صداقت و صمیمیت خدمت نکند نمیتواند ب دیگران حکومت نماید (۱) گفته مشهور او که میگوید « خدمت کنیم تا قوه فعل و مقامت معلوم گردد » بهترین شمار و دستور زندگی اشخاص شایسته است .

وقتی « ولینکون » خبر داد که یکی « صاحبان فزون او بواسطه اینکه به شغلی درون منصب و رتبه اسلیش گشته شده است کمال وادوهکین گردانده است تسمی نمود و گفت « من در دوره خدمت نظامی خود یکوقت از سرچوکی ریاست فوج ارتقا یافتم و یکوقت هم از فرماندهی کل فزون ریاست یک فوج مامور شدم ولی چون این سبکم از طرف مقامات عالی شده بود و من اطاعت آنرا وظیفه خود میدانستم پیچوجه مناز و ادوهکین نکردیم »

در موقعی که فرماندهی فزون متعین در برتول حده او و اذکار شده بود از رفتار و وظیفه ناشناسی اهالی مومی آنجا خوشنایامه و در مجلسی رضا و نایندگان آنها گفت « در اینجا بعد کفایت جوش و تعصب موجود است و جشن و چراغانی تمام شهر را فرا گرفته و فریاد های رنجه باد و سرود های ملی در آسمان طنین افکنده است لیکن از اینها همه مهتر چرک ، رای حلازم و ضروری میباشد اینست که هرکس در هر حالی هست وظیفه خود را صادقانه انجام دهد و از اوامر مقامات قانونی اطاعت نماید »

این حس شدید وظیفه شناسی برجسته ترین مزیت اخلاقی « ولینکون » بود و بیش از هر فکر دیگر در منزل او رسوخ یافته و در زندگی اجتماعی و خدمات دولتی او تأثیر مینمود و مدلوله

(۱) « ولینکون » نیز مثل « واشتکن » بواسطه وظیفه شناسی و انیم آنجا ، که بنظر خودش صحیح و درست می آمد شهرت و محبوبیت ، خود را از دست داد بطوریکه وقتی در کوچه های لندن حرکت میکرد مردم از اطراف بوی هجوم میآوردند و در موقعیکه زش در خانه وفات یافته بود جمیع بشیره های منزلش را می شکست . همینطور « سرواتر اسکات » نیز در یکوقت طرف بشو کشته مردم قرار گرفت و با فریاد های بلند او را بسفر مینمودند .

هرکس دیگر هم که با او سر و کار پیدا میکرد در تحت این خود اخلاقی وی رفته و مثل او روح و وظیفه شناسی را فرا میگرفت. در چنگ «واترلو» در موقعیکه همه قلیلی از باقیمانده قشون پیداده و در محلی اجتماع کرده و مترصد دفع حلات سواره نظام فرانس بودند « ولینکتون » بانها گفت « نرزدان » جای خود را حکم نگاهداوید و بخاطر داشته باشید که در انگلستان راجع به ما چه خواهند گفت « سربازها متفقاً در جواب گفتند انديشه بخاطر خود وله مند ، ما خودمان وظیفه خود را خوب بدانیم »

از اجتماعیکه حسن وظیفه شناسی او بعد کمال رسیده بود « لسون » امیر البحر مشهور انگلیسی است. در موقعیکه کشتیهای او بچنگ تایلتون وارد « ترافالگار » میشد کارکنان آنها را مخاطب ساخت گفت « انگلستان منتظر است که هر کدام از شما وظیفه خودش را انجام دهد » و در موقعی هم که میخواست جان بدهد آخرین حرفی که از دهانش شنیده شد این بود که « من وظیفه خود را بدستی انجام داده ام و خدا را بسبب آن شکر میکنم » این دو جمله طالع مغرط او را بانجام وظیفه بقوی ظاهر میسازد .

« گولینگ رود » دوست دیر و خردمند « لسون » نیز که در موقع شروع چنگ بزرگ دریایی به یرقدار کشتی خود گفته بود « همین الان زن و چه های ما در انگلستان دارند بکلیسا مبروند » مثل خود « لسون » یکی از ستایشگران واقعی حسن وظیفه شناس بود و از اخبار صرف او که میگوید « وظیفه خود را به بهترین وجه امکان انجام نمید » بسیاری از جوانان که تازه وارد حرم زندگانی میدویدند و میزدند و نیک گرفته اند . متار ابله وقتی یکی از ناخدایان کشتی صحبت حکیمانه ذیل را کرده است .

« باور کن که وسيله آسایش و ترقی تو بدست خودت است و هیچکس در این زمینه پیش از خودت نمیتواند بگوید و مساعمت نماید . اگر باسی و مجاهدتی ششکی باینکه بانجام وظیفه مشغول شوی و یا به کسی بادی و احترام رفتار سائی تحت و طاعت دیگرانرا نیست بغوش جلب کرده و یقیناً اجر و پاداش خود را بدست خواهی آورد اما هرگاه از این دو غصه بزرگ بی عیب و بی بهره باشی باید قطعاً از خودت مأیوس و نا امید شوی و تمام میگویند امید و اراده در دل نیرومندی هرگز سگداز حسن عدم ثبات و رعایت متدی برش تو غلبه نماید زیرا همینکه گرفتار این بلا گردیدی دوستان از پریشانی تو متأثر و اندوهگین و دشمنان شاد و غم میگردند و طاعت هم از تفرقه خاطر سودی نمیری . رفتار و اخلاق خود را بطوری کن که اگر بمقامی عالی برسی در نظر خود و در انظار دیگران لیاقت و شایستگی آنرا داشته باشی . همیشه سعی کن در انجام وظیفه پر دیگران سخت جوئی و مرکز در این میدان از کسی عقب نمایی . هیچوقت بمنتظار حوادث و اتفاقات منتشین و همیشه خود را برای انجام مرکزی آماده و مینا دار و بدانکه رؤسای تو حدیث و غمخدا را در نظر دارد و هیچ وقت پیش از حد توانائی و استحقاق تو وظیفه ای برایت مینمیکند »

مصرف است که وظیفه شناسی از خصائص جلی و مزایای اخلاقی ملت اسکات است و صفت مزبور همیشه از بزرگترین صفات و مشخصات رجال نامی آن مملکت بشمار رفته است شاید هیچ ملت دیگری جز اسکاتس نظیر این جمله را که لسون در چنگ « ترافالگار » گفته است .

« نه فتح نه عظمت نه افتخار نه وطن هیچکدام غرض از وظیفه »

از دهان مردمان خود نشسته است و شاید آجمال پتکر هیچ ملت دیگریم ندیده باشد که نظیر آن جمله را غریب چنگی خود سازد و به تشجیع آن وادار کارزار شود.

وقتی گشتی بیرکند در سواحل افریقا شکست و فریق شد صاحب منصبان و صلیبات آن بانهایت خدا کادی زنها و اطفال را سوار قایقها کرده بساحل رسانیدند و پس از آن بشکافتن نبات مسافین در دریا « شلیک شادمانی کردند. (ربرسون برایتون) در یکی از مکتوبهای خود اشاره بانواقعه کرده میگوید: « صفائی که انگلستان آنها را می پسندد و بانها احترام میگذارد نیکوکاری و وظیفه شناسی و خداکاری است. آری، انگلستان هرگاه بکاهی مائده روستایان ساده و بیخبر شیفته و فریفته یک چیز تازه میشود و مثلاً به « سلاطین راه آهن » یا به « علم الیهیات الکتریک » یا دیده عجیب و تکریم می نگرد لکن قلب باز در روشن وی از هیچ چیز جز راستکاری و وظیفه شناسی واضی و خوشنود نیگردد انگلستان لباس را خیلی بد میپوشد، در طالار کنسرت خیلی بیقرار و دندنا بنظر میاید آواز بلبل سوتندی را از صدای سبک تنفسی نمیبند اما خداوند توفیقش دهد که فرزندان خود را میتوان طوری تربیت نماید که خود را مردمان بکام موح و نهنگ بنمازند و به دروند حیات باشد و به در فکر نام و شهرت چنانکه کوئی وطنه شناسی از هر کار دیگر در نظر آنها عادی تر و طبیعی تر است »

حقیقتاً روح وظیفه شناسی را باید بزرگترین نعمت و موهبت اقوام و ملل عالم دانست و هر ملتی که افراک آن دارای این روح شریف باشند بعظمت و ارتقاء آیه آن میتوان کاملاً امیدوار بود، اما اگر برعکس این روح از میان ملتی رخت بریند و جای خود را بحس عیاشی و خود خواهی و لقمه پرستی بسپارد بحال آن ملت بدبخت زار باید گریست زیرا بحکم طبیعت فرمان انقراض واضمحلال آن دیر یا زود امضا خواهد شد!

یکی از ملل عده فساد و انحطاط ملت فرانسه در دوره اخیر که تمام اوضاع سنیه و مال ادبش متفقاً بدان اعتراف دارد همان فقدان حس صداقت و وظیفه شناسی است و در بیان میانزها و پیشوایان آنها، بهترین شاهد این مدعا راپورت عرمانه ایست که « هارون استولز » نماینده نظامی فرانسه در برلن کمی قبل از شروع جنگ (۱) یعنی دوماه ۱۸۹۹ « امپراطور نوشته و پیداها آنها در قصر « نویتری » پیدا کردند. مژدایه در راپورت مزور باین نکته اشاره میکند که اهالی آلمان باوجود تربیت عالی خود دارای حس شدیده و طبیعه شناسی هستند و هرچه را که خوب و عالی بینند با کمال صدق و خلوص آنها ستایش و تکریم مینمایند ولی در فرانسه متأسفانه قضیه کاملاً برعکس آنجا است.

در فرانسه مردم به چیز با نظر استهزا و تمسخر نگاه میکنند و باین واسطه حس احترام و قدر شناسی در آنها مفقود گردیده است و تعوی و فضیلت وزندگانی غاصودگی و منسوب و شرافت و وطن پرستی در نظر آنها حرفی بوح و بی معنی شده است و هرکس اسمی از این صفات بردارد

(۱) مقصود جنگ فرانسه و آلمان است در زمان بامتون سوم که فرانسویها شکست فاحشی خوردند و « آلتراس ولورن » را از دست دادند.

میشوند. (۱) همین جهت کثرت گناهان شود را در جنگ اغیر دادند و بسزای ثراستی و وظیفه نقیصی خود رسیدند.

(۱) درایت « بارون استوز » چون دارای اهمیت و قیمت فوق العاده است بی تناسب نباشیم قسمتی از آنرا در اینجا نقل کنیم.

« هرکس در وطن زندگی کرده باشد تصدیق میکند که یروها مردمانی ضال و یا ادا و طین پرست هستند و دارای ملکاتی فاسده و مستعدانرا سخته میباشند و هنوز حس میاشی و نپروری اخلاق و روحیات آنها را فاسد ساخته است و بهر چیز خوب و عالی که میرسد با کمال ایمان به آن احترام میکنند. اما با کمال تأسف باید اعتراف نمود که در فرانسه اخلاق عمومی مردم دوست منته مقابل اینجاست. فرانسوها بهر چیز با ظر تسخر و استهزاء میگردند و به فضیلت و تقوی و زندگی خانوادگی و منعم و شرافت و وطن پرستی و تمام مواطف شریفه انسانی میفروشند و آچارا موضوع شوخی و سخریه شود فرار میدهند، آثارهای فرانسه بصورت مدارس و مکتب هایی در آمده است که ملنا در آنها درس صفات و بعضی تدریس میشود و تکدام این جامعه جاهل و بیسواد که در گرداب جهل و بد اخلاقی غوطه زده است و بهر چه قادر اصلاح اوضاع و احوال خود نیست قطره قطره زمزمی کشنده می چکاید، صحت خوب و نیک فضا منوی یکی بعد از دیگری از میان میرود و معلوم می شود، بهرند از هو و کبر و غلبه حس وظیفه شناسی و عزت نفس دیرینه ما چه باقی مانده است؟ گر حال ما همین متوال ادله به دوری فراهم رسید که از ملت نجیب فرانسه جز ذکر معاصی و خطایای آن هیچگونه اثر دیگری در تاریخ عالم نمی ماند. زحرفی در همین مقدمه که فرانسه آمده است بگردیم ملت و تیر، روی فرد میرود ملت ری زاء دیگر با کمال جدیت میگویند که او را در راه رفی و تعالی طلب نباید و خود روی آ را بش آمده و او را در ردیف ممالک منسلط و متاخر قرار دهند، اما نفوس؟ فاضله فلا چنین بود، و بهر حال غفلت و بیخبری فرو شده است.

می رسیم انحراف از قید مساوات و آسایش میاید و با وجود حقایق پایه ای که دربر دارد مبروه آن من اندر نیاید. شایر آرزو میکرد که همه ای از رجال منورال فکر و بی نصیب فرانسه مسافرتی به یروس مانند این سرور بر میرا مورد تحقیق و مطالعه خویش قرار دهند تا به دست یروها چه است؛ هرش و سامی و قوی الازاد هستند که هر چند رقت مواطف و لطافت بهم فراسون ها در آنها منقود نیست لیکن در عوض صاحب جمیع مکارم و فضائل اخلاقی می باشند و زره پشت کلا و مسهم، زرب و تسمه و من پرست و وظیفه شناسی آنها در هیچ ملت دیگر عالم منظر ندارد و افراد بواسطه دارا و دن حس عزت نفس از قانون اطاعت میکنند و به مقامات مانوق طبقه خویش احترام میکنند. اگر فرانسوی ها بالان یا ند ملکی خواهند دید که پایه تشکیلات و مؤسسات آن بر شالوده مین و مستحکم اخلاقی قرار گرفته است و افراد عالی رتبه و طبقات طالب آن همه لیاقت و شایستگی احراز آن مقام را دارند و بواسطه تربیت و معلومات کامله خود وقت و زندگانی خوش را وقف شده بکندری وطن و مملکت مینمایند و بهترین نمونه وطن پرستی را بدیکران مپاوزه: خواهند دید که در این مملکت اداره و حکومت فوق العاده متنازی بر

فرانسه در يك وقت دارای رجال بزرگ و کاروان وظیفه شناسی بوده است لیکن عهد آنها غیای دور است و نازمان ما فاصله بسیار داشته است. گوی می سلسله مردان نامی آن مملکت از قبیل «بابارد» «دوکسکن» «کولینی» «دوکسن» «نورن» «گلیر» و «سولی» متعلم گردیده و مسل و زوادی از آنها باقی نمانده است. راست است که در دوره ماضی نیز اشخاص بزرگوار در فرانسه یافت شده اند که صلا و وظیفه شناسی داده و مردم را راه راست دعوت نموده اند لیکن سی و کوشش آنها همه مثل فریاد وانه کسی که در یابانی خشک و بی پایان افتاده باشد بلا تشبیه و بی اثر بود. یکی از این قبیل اشخاص است «دوتوکویل» معروف که متأسفانه او هم پس نوشت هم فطرتش خود گرفتار گردید و اول به حبس افتاده و بعد از مشاغل دولتی محروم شد. خود او در اکتوسی که رفیقش «کرگولی» نوشته میگوید «من هم مثل شما روز بروز برضده ام افزوده میشود که انجام وظیفه متضمن خیر و سعادت است که هیچ سعادت و خوشبختی دیگری پایالت آن نمیرسد

- سر کار است هر حزی با حکم و تربیت خصوصی رجای خود قرار گرفته و در هر یک از امور سیاسی و اجتماعی قاعده و انتظام کاملی حکمفرما میباشد. مملکت پروس را میتوان به ستی عظیم و مستحکم تشبیه نمود که هر چند صورت ظاهر آن فائده در گونه يك و ردی فریبده میباشد لیکن شکوه و اشتیاق کلی و استحکام و عظمت بی ها و دیوارها و طالارهای آن در لمس بنده تأثیری عمیق می نماید.

حال بیستم مملکت فرانسه چیست و جامعه فرانسوی در این دوره اخیر چه حال بوده است ملت فرانسه فعلاً عبارت است از عناصر مختلفه ای که با ی غلی و اقتشاش تمام در هم آمیخته و با آنکه همه کس خود را لایق و مستحق رسیدن بمقامات عالی میداند مملکت هیچکس متوجه این نکته نیست که برای بل بمقامات پر مسؤولیت شخصی بایستی صاحب فکر و بین و قوای صلابی باشد و از اخلاق و املات فضله بهره رده یا امور دنیا یز آشا و ماوس باشد. در مملکت ما غالب مشاغل عده بدست اشداس چاهل و بی تربیتی افتاده است که تنها امتیاز آنها عنوان و منصب و گاهی هم قوه صرف دزد و پست هم بدلازی است. این است شمة از اوضاع يك آور انداری و اجتماعی فرانسه که مادامیکه حال همین رل بقدر است بالطبع مردم آن بیکره و سرگرم دهنه و هیچکدام نمی دانند چه چاره پیشند و چه راهی برای خود اختیار نمایند.

فرانسوی ها چون فطرت سقا و مزایای اخلاقی هستند با نظام و قاعده صومی بایست پیوسته و نمی توانند از مافض انتظام و تویبه فتنه ای حاصل کنند. از قبل هر بدعت و قاعده جدیدی که نتوانند ثواب و الثرات آن را درك نمایند و برای اجرای آن احتیاج به پیروی و املکات فضله او قبیل وظیفه شناسی و ایثار و فداکاری در راه وطن داشته باشند. اگراد دارند. همانطور که اخلاق افراد فقط در نتیجه تجربه و تهذیب میشود همانطور بز اقلام و مال قبل در نتیجه اصلاح مشکلات و مؤسسات سیاسی خود محتاج به عورت و تهی میباشد. این حرة رد که پروس تا جاك (یا) را در پد پایه قدرت و عظمت گذری شود نرسید (نمود چنگ است که) لاس در شه (ه پنا) پروس ها را شکست داد

راستی در دنیا قطب یک چیز موجود است که برای حصول آن السان حق داد و بکوشد و تلاش کند و آن غیر صلاح نیست و پس « (۱) »

تا آنکه فرانسه از عهد لویی چهارم « کتون تنها ملت سرکش و ماجراجوی اروپا شناخته شده است ممالک مرگامی گاهی انجاس متدین و با حقانی در آنجا پیدا شده اند که ا کال شجاعت بر طبق نمایان مردم بچک و ماجراجویی قیام کرده و انجیل صلح و صف را باها تعلیم داده اند . از میان این اشخاص کمیک پیش از همه « نت و شجاعت داشت اسقف « سن پیر » بود . متاراله پایه و شدت و شور خود را بچینی و ساید بود که علنا و ضد جنگ و خونریزیهای لویی چهارم تبلیغ میکرد و متنگ استعطاق و لیاقت وی بلق « کبر » میشد و همین جهت هم او را از اکادمی بیرون کردند . اسقف مزبور مات اعضاء جمعیت « اخوان صفا » ی امروزی یکی از طرفداران و مبلغین جدی صلح بین المللی بود و ماسطور که « ژوزف استورج » برای هم مقدمه ساختن امپراطور روسیه باغود « سن پترزبورگ » رفت متاراله نیز قصد اجرای مقاصد صلح جریان خورش در کنفرانس « اوترخت » (۷) حضور بهم رسانید و خواست نمایندگی را که از طرف دول معظمه اروپائی در آنجا گرد آمده بودند با خیالات خود همراه سازد . البته عکس نیت مقصود او را به تصب حل می نمود و حتی « کاردینال دووا » نقشه صلح صومی ویرا به « خواب و خیال شخصی امین و متاپین » تعبیر کرد لیکن اسقف روشن ضمیر خواب خود را از روی انجیل دیده بود و برای تسیم و اشاعه تعلیمات استاد روحانی خورش مسح هیچ راهی را بهتر از انجلی جنگ و برانداختن آثار شرم و پلید آن یافته بود . کنفرانس « اوترخت » مرکب بود از نمایندگان ممالک مسیحی و اسقف « سن پیر » که قطب میخواست آنرا را وادار احدت و پیروی از قوانین و تعلیمی نماید که شود آنها مدعی ایمان داشتن به آن بودند ولی متاسفانه مسامی او مفید نیفتد و دول اروپائی و نمایندگان آنها خود را در مقابل نیت و تقاضاهای او کر و لال نشان دادند .

اسقف مزبور مدت چندین قرن رود دنیا آمده و عقاید وی برای عصر خودش زیاد بود

(۱) « دوتوکویل » با وجود حسن خلق و کرامت طبع خود قدری تند و بی حوصله بود . خود او در مکتوبی که فوقا بدان اشاره شد میگوید « بعضی ها در حال غض و تنفر خستنی بدبکران می کنند و بعضی ها در حال علاقه و مندی رحمت . خدمات سعادت اول چون ای میلی و عشقوت انجام میگیرد همیشه اتم و نامم میماند و وچسک هم از آن تدریجی و تشکر میکنند . من همیشه میل دارم از زمره طبقه نایب باشم ولی از شما چه پنهان که گاهی موفق نیسوم بن بطور کلی دوستدار پشروستم ردم را دوست دارم لیکن دانا در طری زدن گانی خود با انجاسی و اوچه میشوم که دانت و سفالت آنها باعث تحریک غم و تقصم میشود و درویر باید باغش خوش در حال و سبیز باشم که میا ازم چنان شوره نفر داز جاری و می دبدل مکنرم (نقل از یادداشت های دوتوکویل جلد اول)

(۲) معاهده ایست که دیل اروپا در زمان لویی چهارم پس از زد و خورد های ۱۰ ولایی در « اوترخت » منعقد کرده و بموجب آن در ادبای و فرانسه غالب متصرفات و مملکات خود را از دست دادند .

۱۰ چون میخواست افکار و عقایدش بآئینه و عین مائه و زودی از میان برود در ست ۱۷۱۳ کتابی باسم « طرح ایجاد صاحب دانی » منتشر ساخت و در آن پیشنهاد کرد که انجمن بین المللی عبارت از نمایندگان کلیه ملل در اروپا تشکیل شود و تمام امرا و سلاطین تمهید کنند که اختلافات و مناقشات خود را بوسیله آن انجمن حل و تصفیه نمایند و هرگز متوسل بچنگ و خونریزی نکردند .

هشتاد سال سداشار این کتاب « ولن » دو یکی از مسائل خوش مینویسد « ملت چیست ؟ یک فرد از جامعه بزرگ بشری ، چنگ کدامست ؟ زواج و زد و خورد تن یا تن بین در ملت فرد ، وقتی دو نفر از افراد یک جامعه یا هم چنگ و نزاع میکنند تکلیف جامعه چیست و چه اقدامی باید بعمل آورد ؟ باید مداخله نماید و یا طرفین را صلح و آشتی دهد و یا هر دو را تنیه کند . در زمان اسقف « سن پیر » مردم این عقیده را خواب و خیالی پیهوده فرض میکرد . لکن برای نوع بشر جای یسی خوشترقی است که امروز حقیقت پیدا کرده و روز بروز بدرحله عمل زیکتر میشود . ولی انوس گهین یسکونی « ولن » نیز خوابی و تصویری بیش نبود و لابد پس از تاریخ تحریر بطور فوق مدت یست و پنج سال قسمت اعظم اروپا در آتش جنگی هولناک و رخااااا و فراسه یز دالما آنرا دامن میزد و بر حلت آن میافزود :

اسقف « سن پیر » همه چیز را در عالم خیال و رؤیا سبید و وعکس دهاجی خیال و مال اندیش بود و غالب اصلاحات ابتدائی را که امروز انجام یافته است و قلابش یینی کرده بود . مشارایه اول کسی بود که مدرسه صنعتی برای اطفال فقیر و ایدم تاس کرد و در ایا هم آنها را تربیت مینمود و هم حرفه صنعتی بایشان میآموخت که وقتی بعد بلوغ میرسند بتوانند بوسائل شراقتنداء امرار معاش کنند . او قبل از همه بفر اصلاح و تجدید خطر در قوانین دینی افتاده بود و صدها هم بایلتور هنر عقاید اردا دیال کرده و ترواین فراسه را جمع آوری و اصلاح نمود . مشارایه مذلات و رسائل بسیار در تقبیح و مذمت چنگ تن ؛ تن (درل) و حسن تجمل در عیسی و هادت قدر بازی نوشته و عقیده رهبایت را رد سوده و میگوید « چون زهدگانی و رهبانی و گوشه گیری و انزوا حکیم مرض آبله را برای مغز دارند » . هر چه بدست میآورد را صرف امور خیریه میکرد بجای آنکه فقر را صدها دند خودش و سایل مردمی از اهل و ایام و مساکین را فراهم میساخت و آنها را طوری حالت میداد که بتوانند بی کسب و کار ده و بیست ها دوازه مجبور به تنگی نشوند و در حقیقت قصد او این ود که کمک و مساعدت اساسی باین قبیل اندیس کرده و آنها را برای همیشه آسود ، راحت سارد . تا دوریکه به پست مرک افتاده و جان میباده عشق مغرط خود را بحقیقت جویی و آزادی ضایع و مکار خوش را از دست داد ، درس هشتاد سالگی گفته بود « اگر زهدگانی لا طار صدارت ر بحث زمانی است تره ای که بزم ن در آره از همه بهتر و گرابتر است در واقع مرک ولتر » به دینش حاضر شده ار او پرسید چه حسن میکی . گفت « مثل آنکه میضوام مسافری به یلاق کنم » و با همین آسایش و اطمینان فکر دنیا را وداع گفت . سن پیر در دوره زهدگانی خود قدری مرحله خرابی اوضاع و مقصد اخلاقی کسانیکه شافل مشاغل هم و عمده

ملکیتی بودند می پاکانه سخن رانده و اعتد کرده بود که وقتی وفات یافت دو اکادمی بجانشین وی مسووم «دوریشوس» اجازه ندادند که مصاحبه نمودن اطلاع ای در ذکر تأثیر عقید داشتند ایراد نماید و فقط می و دو سال بعد اکادمی از وی میفرستاد نتیجه عظمت مقام وی گردیده و به «دالبر» اجازه قرائت مقاله یاد وی داد. چله ای که برساخته غیر این اسلاف فرشته شمال نوشته شده اینست «قلب او همیشه پراز مهر و محبت بود.»

وظیفه شناسی ارتباط و پیوند مستقیم با صداقت و راستکاری دارد و اشخاص وظیفه شناس در گفتار و کردار خود همیشه مراعات حق و راستی را میکنند. بگوئیم معروف «هرکار خوب به وقت خوب و از راه خوب باید انجام بگیرد.»

یکی از اقوال مشهور در «پرفیلد» که تمام اشخاص مجرب و با فکر ارا تصدیق کرده اند اینست که بیسرفت و کامیابی مردمان کریم و با اخلاق مستقیماً مربوط با صداقت و راست کرداری آنهاست «آلاندن» در چینی که راجع به پاکدامن ترین رجل آشنای دوره معاصر خود «فلکلاند» صحبت می دارد می گوید «مشارالیه بقدری راستی و صداقت را پرستش و تمجید می کرد که اگر ممکن بود فکر دزدی و ظلم بپشت هرگز هم امکان داشت از چاه صداقت خارج شود و هروقتی بگوید.»

مادام «هاینسور» راجع باعانت و درستکاری فوق العاده شوهرش میگوید «مشارالیه هرگز انجام کارها را که از حدود توانایی خود خارج باشند یکدی وصله نمیداد و از طرف دیگر هرچه را هم که خود را انجام آن قدر میدید به صمیمیت برای دیگران انجام میداد.»

«ولینکتون» یکی در «رستگار» حقیقی صداقت و راستی و در قصه ای که ذیلاً از او نقل می شود بهترین شاهه مصداق این صفت است. وقتی مشارالیه گرفتار گوش درد شدیدی شد و یک روز از مصیبتین آزارش گوش که سبب مبالغه وی و چون از مداوا و مبالغات دولانی خود نتیجه نگرفت بالاخره متناصل شاه و ذری غلول و دوستیک شدید در گوش وی تزریق نمود. از اثر این محلول دردی فرق العاده شد در پرده گوش ایجاد شد ولی «ولینکتون» درد را با نمون سردی معمولی شرد تحمل نمود و حرفی نزد. در این اوقات یک روز طبیب خانواده گی آقا میخبر وارد منزل شد و چون دید دوا اثر نداشت درد کرد. ما و چشم هایش سرخ شده و بخود میچسبید و طاقت ایستادن بر سر پا را ندارد گوش او را معاینه کرد و مشاهده نمود که پرده گوش جراحت سختی کرده و اگر فوراً از سرایت آن جلوگیری نشود سار رسیده و مریض را خواهد کشت. باینجه بلافاصله شروع بداداد کرده و ما اندوه خیلی مؤثر جراحت را از طرف نمود وای قوه سامه آن گوش فاسد گردید و ولینکتون از یک گوش کر شد. همین که طبیب مبالغ از قضیه تأثیر سوء دوا می شود و جراحت خطرناک و ده گوش مستحضر گردید ما تشویش و اضطراب فراوان زد ولینکتون آمد و اظهار تأسف و علو غول می کرد ولی «ولینکتون» مختصراً در جواب از گفت «لایم نیست دیگر در این خصوص حرفی بگویی زیرا تو که قصد و نیت بدی نداشته و آخرین سعی و تجربه خود را بکار برده ای» طبیب گفت اگر مردم مطلع شوند گمان بابت صدمه و رنج جناب اشرف شمام دیگر هیچکس بین

اعتماد بنواید کرد و من شاه شراب خواهم شد .

دروغ گفت : « چه لازم است کسی از این واقعه مستنصر شود - تو مثل سابق بکار خودت مشغول شو و مطمئن باش که من این قبیله را بکسی نخواهم گفت » - « بیب گفت پس خوب است جناب اجل اجازه دهند من بطریق معمول سیادتان پیام قلمرو قهرمان که ایشان سلب اتحاد واطمینان ازمن نموده اند » . ولینکتون باکمال مهرمانی بوی جواب داد « من این کار را نخواهم کرد (پرا مرتکب دروغ نخواهم شد » . آری . اشخاص امثال ولینکتون همان طوره که حاضر دروغ گفتن میستند کار دروغ هم نمیکنند .

[illegible]

راستی بمنزله رشته وییوندی است که ارکان جامعه را بهم متصل و مربوط میسازد و اگر از هم گسیخته و پاره شود النظام و ترتیب جامعه نیز از میان میرود و اشتعاش و آشوبی بی پایان بر آن مستولی میگردد زیرا نه عائله و خانواده یرا میتوان باکذب و دروغ اداره کرد و نه جامعه و ملتی را . وقتی سرتاس برآون ، از شخصی سوال کرد که آیا شایدین هم دروغ میگویند ، آن شخص جوابداد : نه ، و الا دوزخ هم نمیتوانست دوا می یابورد و اساس آن از هم میپاشید ! راستی و صداقت باید در تمام مراحل زندگی یک ، دو ، سه و منطوق و نهاسلطان و معبود اسازد و در هر چه دارد و به هیچ ملاحظه نمیتوان آنرا فری و فریض و مذهب دگر نمود .

از میان کلیه رذائل اخلاقی و صفات کوبیده، دروغگوئی رشتار و بدویر از همه است .
 این طاعت قبح یا مولود انحطاط و فساد اخلاق است یا تباهی صفات حسنه و زار بی تعصب است
 که غالب مردم چنان نظری لایق و بی اعتنائی آن میکنند که به دفع بزرگ و اشتباهان شود تعلیم
 دروغگوئی و بیست هم اساسی میبندد و البته اگر پس از این صیقله کنند که بزرگها بغیر آں ها
 نیز دروغ میکنند بایستی متعجب شوند و باها خشم گیرند .

«سرهازی وژ» دو بیان معنی کلمه سفر میگوید «سفر کسی است که برای دوام گرفتن نفع مملکت شود بजार فرستاده میشود.» یا آنکه قصد او از این سفر نقطه شون و اسرار و غار مأمورین خارجه بود مطلق وقتی کتب وی منتشر شود یکی از مخالفین او همان خطرات در زد «دیمراد»

پادشاه انگلیس سوء تعبیر کرده و او را از نظر شاه ادوات نظریه «وژن» را هم بوظیفه شخص صالح و متمدن همان است که در صورت منظومه خود موسوم به «اشلاق شخص سادند» بیان کرده و می گوید.

«خوشبخت کسی است که سلاح او فکر پاک و بی آلاش و هنرمندی و مهارت وی صداقت و راست گرداری است»

دروغ اشکال متعدد دارد و بیاسهای مختلف از قبیل سیاست و «دستی و چپاری» و امثال آن در تمام طبقات اجتماع رسته و شوع یافته است و گاهی نیز در لباس «درو بودن» و «دوچلو حرف زدن» جلوه میکنند و اشخاصی که دارای این صفت اخیر هستند حرفهای خود را بطوری پیچ و خم میدهند و در لاف می پیچند که طرف را پاشویه میاندازند و حقیقت امر را از چپه مخالف آن دوی میفهمانند. یکی از نویسندگان فراسوی میگوید «این قسم دروغ برگرد حقیقت دور میزند و در اطراف آن چرخ میفورد»

بعضی اشخاص کم فکر و ضعیف الفکری بواسطه تمایل فطری خود به تلب و دادوستی تصور میکنند که (دوچلو) حرف زدن و حقایق را در لاف الفاظ غیرصریح پیچیدن و عقاید و مقاصد واقعی خویش را از همه کس مخفی و مستور داشتن یک قسم هنرمندی و زرنگی است در صورتیکه این عادت یکی از صفات دبه و صواب بزرگ اخلاقی بشمار میرود و هر نوع مؤسسات و تشکیلاتی که پایه و بنیان آنها بر این قبیل صفات قرار گرفته باشد بی ثبات و متزلزل خواهد بود و دیر یا زود از پا در آید و تلاشی خواهد کردید. (زود هربوت) میگوید (دروغ در هر لباس و لاف ای باشد حقیقت آن بالاخر جلوه خواهد شد). راستی که دروغ صریح و مستقیم با آنکه بنده عادت بسیار زشت و ناپسندیده است مملکت قبح و زشتی آن بای درو بودن و (دوچلو) حرف زدن نرسد

حقیقت امر را بزرگتر یا کوچکتر از آنچه هست جلوه دادن، از روی تعصب و نظارباطاید دیگران موافقت کردن و برای فریفتن آنها خود را با آنها موافق ندان دادن، واده بانجام کاری کردن و هیچوقت در قصد انجام آن بودن و حتی از بیان و اظهار حقیقت دوری و عدم ضرورت خودداری کردن ده تمام خلفه دروغ کذب است. بعضیها خود را نفاق و دورویی با تمام مردم عادت مبرمند و هر چه میگویند خلاف آرا عمل میکنند. این قبل از ادب با آنکه هر دو میکنند دیگران را فریب میدهند در حقیقت خودشان را فریب میدهند و چون فاقد صداقت و صمیمیت میباشند هیچکس با آنها اعتماد و اطمینان نمیکند و عاقبت هم بهیچ یک از آنها و مقاصد خود نمیرسند و هیچ اقدام آنها فرین یسرفت و کامیابی نمیگرد

بعضی دیگر در مصیبات خویش از جاده راستی منحرف میشوند و خصائص و مزایای بهبود نسبت میدهد که در حقیقت خود آنها میباشند برخلاف این جهات اشخاص صادق و راستگو همیشه حقیقت و کم و بیش است و هرگز از بافت و تقلید و اعمال خود لاف و تم تعزین در موقعی که (بت) مرض و در بستر مرگ افتاده بود خبر شجدها و اعمال درخشان (ولیکتور) در هندوستان بار سید و بدوستان خود گفت (من هر چه بیشتر شر بشرفت و هنرمندی او را بیشتر حس تواضع و

مطلب او را تمجید و تهنیت می‌کنم زیرا هیچکس را مثل او ندیده‌ام که این همه لیاقت و کفایت از خود بروز داده باشد و مصلک حس قنور و خردش ابتدا در او راه نیافته باشد.

(پرسور تیندال) نیز در «تبیح به (فرزندی)» می‌گوید (مشارایه از هرگز نه لاف و خودستایی چه در فلسفه و علوم و چه در امور تاریخی و زندگی) اگرچه دانشدار داشت. «هینتلور» (دکتر مارشال هال) از جمله اشخاصی بود که حس صداقت و وظیفه‌شناسی و جوهری وی سرحد کمال رسیده بود یکی از دوستان خیلی نزدیک و صمیمی وی می‌گوید مشارایه هر وقت دروغ یا خیانتی از کسی می‌دید فرداً آنرا فاش می‌ساخت و می‌گفت (من نمیتوانم بمحفل دروغ مضایق بدهم). (مارشال هال) قضیه (راستی و دروغ) را به قدری میزان فکر خود منبسط و برین تسمیه قطعی به پیروی از حق و صداقت گرفته بود هرگز از راه آن منحرف نمیشد و از هیچ گونه فداکاری در باره آن فروگذار نمیکرد.

(دکتر ارنولد) قبل از هر چه صحبت داشت که روح صداقت و حقیقت جوئی را در جوانان بدمد زیرا معتقد بود که این خلعت ملکوتی اساس فضیلت و تقوی و درجه تمام مکارم اخلاقی انسان است و باین جهت راستی را (جمله اخلاق و تائیدی روح) نام نهاده بود و در و متزلزل آنرا از سایر صفات و مزایای اخلاقی بالاتر میداشت. هر وقت دروغی از شاگردان خود کشف می‌کرد او بستره جرم ترک اخلاقی تلقی مینمود ولی در همان حال هر کدام از آنها هر چه باومی گفتمند ما کمال اطمینان قبول میکرد و می‌گفت (البته آنچه تو می‌گوئی راست است و من قول تو را باور دارم) باین ترتیب اطفال را از ابتدا بر راستی و درستی و اعتماد قبول یکدیگر حالت میداد و بالاخره این رفتار او طوری در شاگردان مؤثر واقع گردید که همه بهم می‌گفتند (دروغ گفتن به (ارنولد) حقیقتاً باعث تنگ و خجالت است زیرا او همیشه حرف‌های انسان را باور می‌کند و همه کس اعتماد دارد).

حالی ترین سرمشق و نمونه‌ای که از صداقت و وظیفه‌شناسی و کوشش و جدیت تاریخی انسانی میتوان ذکر کرد تاریخچه زندگانی (ژوز ولسون) معلم سابق دارالفنون (آلبینورک) است. با آنکه ما خلاصه شرح زندگانی او را در اینجا برای نمونه و مثل وظیفه‌شناسی ذکر میکنیم مصلک می‌توان آن را تنبلی برای حرم و استقامت و بردباری و پشت‌نگار نیز قرار داد.

زندگانی (ولسون) نمونه حیرت‌انگیزی از همت و خالصت شری است و در حقیقت می‌توان آنرا صدق ظن و وظیفه روح انسانی بر جسم دانست و آنرا شاهد قول آن شخص صیاد قرار داد که به (دکتر کابین) گفته بود (آقا مطمئن‌اش کاین روح آسانی در وقت فاشد جسم را از آردگی‌های اینجهانی بیرون میکند).

«ولسون» در دوره صاوت ضللی چاهک و با هوش بود ولی قبل از رسیدن به حد باوغ علائم قناعت و ضعف در مزاج او ظاهر گردید و هنوز با من همنده سالگی ننگ‌ناشه مرده که حال جسمانی وی خواهی برای عارض شد و خردش در همان وقت یکی از رفتاری خود گفته بود «من تصور نمی‌کنم زیاد زنده بام ولی مصلک نکریم تا آخرین لحظه کار نخواهد کرد و بدین نیز مجبور نخواهد بود که ارا را پیروی نماید» این اظهارات از طرف جوانی همنده ساله قدری عجیب نظر میرسد لیکن

او حقیقت گفتار خود را مدعا به ثبوت رسانید و بدون آنکه استثنائی حالت مزاحی غویب نماید سراسر هر خود را صرف تحصیل و حاله و کارهای فکری نمود. گاهی که بغیال ورزش بدنی می افتاد چون از روی شتاب و عجله حرکات آرا انجام می داد بیشتر باعث ضعف و صدمه مزاج خود میگردد و غالباً برگشت های طولانی درونامی کوهستانی رفته و پس از آنکه خسته و کوفه میشد بستر را راحت میکرد و بلافاصله بکارهای فکری اشتغال میورد.

در یکی از گردش های طولانی خود که هشت فرسنگ راه رفتن بعد قوزک باش شکست و وقتی بهانه آمد مدتی مریض و بتری شد و بالاخر هم پای راست او را قطع کردند . این پیش آمد ذره ای از پشت کار و فعالیت وی شکست و از آن بعد مشغول نوشتن و تظلم کردن و تدبیر علم جیبی گردید ، کمی بعد گرفتار مرض « و ماتیسم » و چشم درد شد و در شبیه این امراض چون دیگر خودش نمی توانست چیزی بنویسد خطابه های خود را به خواهرش می گفت و او برایش می نوشت ، آرام و صلوات جسمانی او در این وقت بعد و صبر نمی آید و جز بوسیله تدریق ادویه مخدره نمی توانست دقیقه ای بخواب رود . در این اثنا که مصیبت دیگر نیز بوی رو کرد و در حینی که از درد پا و چشم می نالید علامت مرض قلبی در دست او ظاهر شد . اما این همه امراض و هشادید نمی توانست بر عزم و اراده وی غالب سازد و هفت یک روز در « مدرسه صنایع ادیشورک » مرتباً حاضر میشد و در حضور جمعیتی کثیر خطابه می نمود و تا وقتی که عهد دار آن شغل بود حتی یک روز هم در مدرسه غلظت نوریذ ، البته انجام این کار برای نفس طبای مثل اوی نهایت دشوار و خسته کننده بود و همین جهت هر وقت در مرقع صبر از مجلس خطابه به مراجعت میکرد او فرط خستگی یا تنوی خود را به گوشه ای استراحت میگفت ، « یک مبع دیگر بر تاپوت من آید شد » و آتش را تا صبح به بخاری و ناراحتی میگزاید ، در سن پست و هفت سالگی مشارالیه هر سه ده دوازده ساعت در مدرسه خطابه میخواند و در تمام این مدت یا در ساعات شب یا در ساعات روز بر جراحت ز تاولی در دست راست خود او مثل آنکه شعاع مرکز از مقابل غویض احساس میساید و در وقت عذر ترا با بی حس بود . منصرف بداد ما کمال جدیت و کوشش کار میکرد و تلاش مینمود و لحظه ای از کار کردن فارغ نمی نشست . وقتی یکی از دوستان خود نوشت که « اگر همین روزها سحر از خواب بیدار شدی و شنیدی من مرده ام متعجب نشو » با وجود این حقوق آس و بر میدی بر او راه یافت و همیشه مثل کسیکه در انتهای صحت و سلامت مزاج باشد با کمال نشاط و شامت کار میکرد و میگفت « زندگی در کام میچسکد لابد تر از کسی نیست که ترس مرگ را از دل خود بیرون کرده باشد . »

گاهی بواسطه خون ریادی که از ریتین وی خارج میشد قوش ساقط میگردد و بجای از کار میافتد لیکن پس از چند هفته استراحت و تئیر آب و هوا مجدداً بخار خود مشغول میشد و میگفت «آب رفت دوباره بحری باز آمد» ، بآلکه مرض کش روز شدت میکرد و سره های شدید دقیقه درآسوده میداشتند خفل خود که اید خطابه بود ادامه میدهد هر که حاضر شطرنج کار خود می شد، از بدبختی یروز در وقت حرکت زنین افتاد و وقتی خواست ارجا رخزد اسحزان شاه اش شکست برمصائب بشمار او يك مصیبت تازه دیگر نیز فزوده گشت ؛ اما تعجب کار او در این بود که از دست

تمام آن بلیات و امراض متوالی طررز سیرت آورو رعای می‌دهد و وجود او بطایق تن ضعیفی بود که در مقابل طوفانی سهمگین خم می‌شد ولی کم آن نمی شکست و همینکه طوفان تمام میشد دوباره قد علم میکرد .

بجای آنکه رنج لب و درد مرض مقرر و مزاج او مسلط شده باشد برعکس روح او دائماً با شطاش و سرور و صبر و استقامت مأوس بود و در میان تمام بلیات و مصائبی که از هر طرف او را احاطه کرده بود فکر او کاملاً روشن و آردم و بی دغدغه باقیانده و مثل آنکه احساس قوت چندین فر را در خود کند منطلاً بکارهای روزانه خویش می پرداخت . باوجود این خودش احساس مرگ در خود میکرد و بدرکترین تشویش و نگرانی او این بود که مجدداً اهل خانه و دوستانش از حالت واقعی او اطلاع یابند و همه دچار ماتم و اندوه می یابند شوند . در یک موقع گفته بود « من خودم را نزد خویش و بنگاه خوشحال و سرور جلوه میدهم ولی در عین حال میدانم که مردنی هستم و خود را عمرانه برای استنبال مرگ آماده میازم » (۱)

یازم از کار تعلیم دست میکشد و مثل سابق در مدرسه صایم و در مؤسسه تلاشی شطابه های طبیی ایراد میکند . یک روز پس از آنکه از مجلس شطابه مرخصت کرد در منزل پشواب رفت و هوز چند سستی مقایده ود که اگاهان بدار شد و مشاهده کرد که یکسری از شرایطش پاره شده و مقدار زیادی خون از او رفته است . این حادثه با آنکه تراو مسلم نبود که دلیل برای ملاقات او آمده و بانتظار وی نشسته است ولی به چوچه او را مایوس و متوحش ساخت و مثل « کبک » (۲) که بهین قسم مرص گرفتار شده ود خود را بدست قصه و ملاکت نسیرد . برعکس در موقع صرف غذا بادت مصول با سایر اعضاء خانواده بر سر سفره حاضر شد و روز بعد نیز بنابر وعده ای که قبلاً داده بود دو شطابه متصل ایراد کرد ولی بواسطه هیجانی که در مرض تکلم بر او دست داده بود مجدداً شریان پاره شد و مقداری خون از بدنش خارج گردید .

پس از آن بطوری مرض بستری شد که دیگر هیچکس تصور نمیکرد یک شب هم زنده ماند ولی بمران مرض را گذراند و دوباره اسکی افتاد یافت . در ده روز مرض او با شغل مهم ریاست « موزه سستی اسکاتلند » مصوب مدرسه و این شغل علاوه بر خطه هیئکه بایست همه وقت در مدرسه

(۱) این قبل خود داری و آنک نفس مادر الاقان بست و شود زبانی ملوان می آن ذکر کرد . من خود زن جوانی را از شهرهای مهم « ... تصور و باهون » میشناختم که مبتلا مرض سرطان پستان شده بود و برای آنکه بد و خودش او مرض او مضطرب و متوحش شدند آنها را از ناخوشی خود مطلع ساخت تا لائنه طسب ای روی لازم داشت که زخمها را عمل کنند . وقتی جراح رای آن کار بجا آمد خود دختر را در تختگاه روئی در را گنود و او را بطبقه فوقانی صاوت مرده خود را تسلیم هلیات حراسی بست و در تاور عمل کلا تمام سنگگذاشت و الدنیش از قضیه مستعصر گردید اما در خانه رفته خای در کیم و ده بود و بلیات حراسی عقید یافتاد و دخترک کریم النفس ذات یاد و تارخ نه که مرده را شکوه و سگدینی نکرد و برعکس همیشه غرم و سرور بود .

(مؤلف)

شستی ایراد نماید - حسن قنار زیادی گدار و زحمت چید برای او بود
از این چند بقول خودش « دوزه مزه » بگه ایت سرگرمی و اشتغال خاطر او بود و هرچه قوه و
لوازمی بآلی داشت درراه آن بهصرف میرساند - دجسی که با کمال دقت مشغول جسم آوری اشیاء و
نوعه های مربوط پیوزه بود اوقات فراغت خویش و صرف ایراد خطابه های عامی در مجامع مشغله می
نمود و دقیقه نمی توانست بگذراند این خود را فارغ و بیکار نگاه داد و مشارالیه تنها آرزویش این بود که
درحین کار دنیا را وداع گوید و به آقا ر مزاج صلیب خرد را بکار ادعاعت تکیه بپزد قوتش
ساقط گشت و در یک روز از صند درختن او امه خون جاری شد و او را اجبارا و انداز نمود که دست
از کار نکشد و مدتی با شراحت مردزد (۳) خود را در یکجا می نویسد (مدت بگماه یا چهل
روز طوفان هولناکی بر پا بود ، باد هر چند خط سخرافاثر از طرف (ارس متبرک) می وزید
لیکن از حرث اثر و خاصیت گشتی از سرزمین ملمون « ایلاند » مرخواست است - من مثل
اسیر جنگی که تیری در قلبم شسته باشد درماه گذشته طی الاتصال به لرزه ام و یا از حرارت
جوشیده ام و بستی خون او سبب ام آمده است که دیگر ر یک بصورت منانه و قوت تمام شده است
الان قدری احساس پیوندی در خود میگویم و فردا آخرین خطابه خود را رابع به (فنون) در مدرسه
صنایع ایراد خواهم کرد و به حمایت خادمین و خرسندم که وطنه خود را تا لحظه آخر مانجم رسانیده و
در عرض ان مدت حتی یک جلسه خطابه ام را هم تعطیل نکرده ام)

(۲) یکشب در حرالی ساعت یازده « کفر » نگاه مراجعت کرد و حال مزاجی او بشدنی
مشغوش بود که هرگز او را می شناسخت و حالش را مزید تصور میکرد مشروب زیاد استعمال کرده و
مست است ، در شاه دوساس گفت که مدتی در درنگه مطار شدم و بواسطه سرما خوردگی سخت
حساس تب در خود کردم ولی الار حالم بهتر است - دراز آن درختن یاب خود رف و دهو : سرش
را روی منک گذاشته و د که سرته آمده کرد و گفت « ر من من - خون آمده است چیراغ
را باورید » بنم « وقتی چیراغ آورده مدتی بنم - لکته خود که از دهاش آمده بود نگاه کرد
و بعد باقیات متین و آدام بر پیش گشت « من رت این خود را - شام و میدام که از شریام خارج
شده است ، این یک قطره خون سرل حکم قتل من است و من باید ببرم و جای هیچگونه شک و
تردید باقی نیست « قل از تالوسه زندگانی (کثر) : لیب هوتون »
در مودد « زوز ولسون » ابتدا خود را از دهه خارج میکرد ولی حد مثل کبتر از قلب
رویین او نیز خون میآمد ، خود ولسون بعدها وقتی تالوسه حیات کبتر و (لب) را فرائت سود متاثر
و ادوهاین شده گشت - محبت و علاقه در راه (لب) ماند هاله ای در اطراف زندگاسی او حلقه زده
است و صحنه حیات او را روشن و درازی میکند لیکن نالین مرکه کبتر ماده دل شب تیره و طلبای است و
یک پرتو روشن در سراسر زندگای او دیده میشود :

(۳) در ابتداء اطمای منالچ او خوی را که از صند خارج میشد اشتباها از ریتین تصور
نمودند و وقتی (ولسون) این قصه را شنید گفت از این که ملا عبارت ذیل ر روی سنگ قبر
من نوشته شود چه تمای و دلدادی باید من خواهد کردید .

« اینست آرامگاه حاوید زوز ولسون »

که از مرض « خون مده » مرده است « در « خون ریتین » :

اینکه آیا تاکی طول می‌آید ؟ و پسون خوش‌دم از هم آن عاجز بود زیرا می‌دید مدتی است جان او ذره ذره از بدنش خارج می‌شود و معلوم نیست کی بپاوه آسوده خواهد گردید . طالب غصه و افسردگی داشت طوری ار کار اذد که حتی روشن یک مکتوب دوستانه هم طلب وصلهٔ پناه برای او داشت احساس می‌کرد که نژد کاور به در دنیا « دراز کشیدن و خوابیدن است » باوجود این چندی بعد رسالهٔ کوچکی اسم « ابواب پنجاه » گرفت . برای مدرسه یکشنبه نوشت و بعدا هم آنرا کاماتر کرده و شکل های متنشر بود . سلاسه هیکه بار قدری قوت یافت مثل سابق خود باز گشت و مشغول ایراد خطاهای طبعی در مدار و جمع گردید و در ضمن هر وقت فرصتی بدست می‌آورد آنرا هم صرف انجام کارها و تصاویر ، م م می‌کرد . در مکتوبی که پیرانش نوشته است میگوید : من در انتظار مردم آدمی غرب و دیوار قسم دیت ام زیرا در یک وقت تنگ حاضر به قبول مثل مدرسی در (انجمن فلسفی) خدمت خطا ای راجع به (نور قطبی) ایراد کردم .. اما من کار را دوست میدارم و بدون آن نمیتوانم دقایق زیست کنم .

پس از آن در وقت ابرامش فرا رسید. دنیا بیغیرت میکشید. روز از او فرط درد
آسوده نبود و سرفه و غوغا و سینه اش روز روز رانده میشد. خود او میگفت: «هوا نقاب استراحت
و آرامش من و هر چه که متغول خلق و دم» در دین حال قهقهه و مرس میسم شد که تازمیه
حیات ادوار نور را منحرف این کارها هم مثل سایر اوقات شد. اکل نباتی و وقتدار باجم
رساید. روزی در جمیع ملتهای مدرسه بکشت و باجم سرم و ستاج خلق کرد. چون حصار او نباتات
فوق العاده مسرود گردید. او را اقتضا کرد که «خلق شده» دهد. زودم بدست نم ساعت دیگر
برای آنها حرف زد. در همین موقع در دختر پسته های شده متوجه شد. خیلی عجیب است که
انسان بتواند احساسات جمعیتی را مانند گل نرم در دست خود بگیرد و آنها را در هر
قالبی که بخواهد بریزد. این قدرت در هر کس باشد بسیار مهم است و دارنده
آن گرفتار مسئولیت شدیدی میباشد. ... تصور شد که من فقط در دیگران بیخود و
بی اعتنا هستم. برعکس این موضوع اعجاب بسیار میکندم را همیشه مل دارم و دم لاسلطقی بین
حسن حقیقت داشته باشم. سابقه عالم دین مولد و آقا. حرکت و جوانم صمد مهر و
مرویت بدون استعجاب باشم. لیکن همه وقت اساسی خودی و دقتی. بدانشتم که حالا بط دوامیه
در طر من زودترین کله دماست و هر کادیک دست سرم تل. ده چ رلبه و مؤلف خود
را در نظر میگرم.

این عمارت را چهار ماه قبل از مرگش رفته شد و یک ... در این حمله و ...
د فاش را گاهی من برای ... که سال سال رفته شد ...
جریان خون زینت و رستین بود و اقامه قومی و ...
بیکشید و سبب معقول بود. خطابه ...
برای مراقبت حال او نگارنده ولی ...
مواجه دوین باقی است ممکن نیست کسی ...

يکروز د پانيزه سال ۱۸۵۶ د مونتیکه داس خطه د اير السون (ايرلنډک) مراحمه مکه د

پهلوی دود گرفت و تا پتزل رسید پندری درد شدت یافت که قادر بالا رفتن از پله ها نگردید، فوراً اهل شاه چند نفر طبیب حاضر کردند و اطباء پس از معاینه کامل گفتند ریه او جراثیم گرفته و کبدش نیز مریب شده است . شدت این امراض پندری بود که مزاج طیل و بقوت او طاقت مقاومت با آنها را نداشت و این جهت چند روز بعد بارانگاه چاه دانی خود که آفتاب شایق پوستن بدان بود رخت کشید و قول شاهر صادق آمد که :

« مرده را با گریه و سوگواری خود عذاب مده
مگر نمیدانی که شام زندگانی پر از رنج و محنت او بصبح درخشنده
روشنی خاتمه یافته است »

زندگانی زرد و پلگون که غوامر خود او ناراحتی اش را باطنی شیوا ننگاشته است یکی از حیوت انگیز ترین تراجم احوال بشری است که با درد و رنج و محنت دائمی و سیر و پشت کار و نهایت شستگی ایستاده است سرانجام دوره زندگانی او نمایی مجسمی است از اضمحلال خود او در وصف و تقی نیک سیرت متوفای خویش « دکتر جان راید » سروده و در آنجا مکتوب :

« تو در دوره حیات خود بستره درس جرئت و ایمان و امیدواری بودی ، در زندگی ما از اعمال حسنه تو در شکفت بودیم و پس از مرگ جو رشک میریم ،
تو صاحب جرات و تقوی بودی و قوت مزه و آب فصل و استقامت بسیار داشتی ملال و کمپوفت
جز رمی و رافت و ملاطفت از تو دیده نباشد »



فصل هشتم - اعتدال مزاج -

اعتدال مزاج نه عشر آئین مسیحیت است . « اسقف ویلسون » همه چیز عبارت از اعتدال مزاج انسانی است .
 « دکتر چالمرز »
 « اگر چنانچه بواسطه خوی جوانی » در عهد شباب خشونت از من بروز کند زمانه آفتاب مرا نادید خواهد کرد تا در دوره یبیری اعتدال مزاج وجود مرا مثل برگ های سبز درخت مقدس فراگیرد و پوشاند . « سوری »
 « قدرت هرگز نصف اقتدار اعتدال مزاج و نجابت را نخواهد داشت »
 « لی هونت »

دلی مشهور است که یسوع و کامیاء در زندگانی مریوط قوای ذاتی و استعداد فطری شخصی است مانند هم مریوط بطریق بیکو و اعتدال مزاج او باشد . حقیقت او اینست که سادت و یکسانی اشخاص تا اندازه مهمی مریوط خوبی اخلاق و قوه تحمل و استقامت و بهرانی آنها نسبت دیگران است . الاطون این نکته را کاملاً مسیح گفته است که هر کس در طلب خیر و سعادت دیگران باشد بالاخره سعادت خودش را هم بدست خواهد آورد .

بعضی طبایع طوری خلق شده اند که از هر دیز این عالم فقط حنّه خوب آرامی بپزند . مصائب و بدبختی های که آنها رو میاورد هر قدر هم عظیم باشد از در حین تحمل آن خود را سعی تسلّی و دلنمایی میدهند . در در آسمان تیره و طلسمانی بکینون فروخته و روشنایی پیدا میکنند و اگر درحقی از یکی شماع آفتاب از نظر آنها غنی و مشهور باشد خبر را باین خیال تسلی میدهند که آفتاب در جای خود اتی است و فقط ، لائیل و طللی موقتاً از نظر ایشان غنی شده است .
 بیکوه صلیب و شمع و سادند و صاحبان آنها استیاضه اشک رد زیرا همیشه در گوشه چشم آنها یک مرد ، زن ، یا روستایی ر مسرت و در گوشه نشان یک تسم و یا سواد ، دیده میشود . قلب این اشخاص مانند آفتاب بدرخشند و هر چه که نظر میاندازد آنرا در گهای روشن و دلنشین رنگ آمیزی میکند . اگر بایه حکم اعداء بازرگانی در محل مایه وین ، سنگی آن را با شادی و خوش دلی ردوش حمل کرده و براری و سوکoadی می بردارند ، ره قوا و توانی خود را صرف شان و شکوه میهود میکند ، بلکه حکس مرده و مگوشد دیش ، ره و هرگانی را در در راه خود به پند می چینه و اردو راج طر آن دماغ روح ا نوره میکس

باید تصور نمود که صاحبان فصل اول و دوم هر حس حساسه در پراکنده است شده است که هر کس در حق خدمتی قوی را در روانه است اطمینان در او ، مبررانه بدرد میشود و همه چیز و همه کس بطریق ۱۰۰۰ را امتحان میکند . خردمند و در همه تعب نفیض

و چون آنکه میگوید و من به طلب علم و معرفت و به هر چه که در راه آن است
و به هر چه که در راه آن است

طبیعت شادمان و پر شادمانه تلاطم بر آن که ایام و سرچشمه سلامت و شادمانی است. حلقه
کمرین حافظ و شکوه اخلاق نیز میخیزد. یکی از نویسندگان سلسله ده جوان این میثاق را که
عظمت میثاق بر روان و مشکلات علم بود، میگوید: «فوز بوسیله سرور و شادی، خیر بوسیله
سرور و شادی، سوم هم بوسیله سرور و شادی است...» (سلسله و شادمانی، نگاه، رتبه، مکتب و شادمانی خیر)
است که تمام قضیت و تقوی در آن میروید و بهره میجوید. «بزرگداشت است که قلب و روح در
روشن و منور میسازد. عاقل، مهربان و دانا میثقی است که عقل و حس و فکر را برافروزد و منور
خود پرورش میدهد. در گذر ماضی حال، یکی از عرضای خود دستور معنی چند لفظ و از جمله
میگوید: «بهترین دوا و مسکن برای مغالطه، در درد و کسالتی شادی و غمی است...» (سلسله و
بزرگداشت، جل شادمان و سرور خاصیت نوشدارو دارد».

شخصی از دواتر» شوال کرد که برای دفع مالات و اندوه چه دوائی مؤثرتر از همه است
در جواب گفت « بهترین وسیله علاج افکار مالات انگیز چه کر جوانان و چه در پیران خوش خلقی
و شیطاعت است خورد «لوتر» پس از موسیقی دلانی مضطرب به کلهای واطقل داشت و قلب ابن مرد دلاور بزرگ
مثل قلب زنها روغن و مهربان بود.

نشاط و سرور بهترین وسیله تقویت روح و جسم است زیرا قلب را دوغنی می‌پوشد و روح ایجاد یک جسم آهنگ خوش و تامل منکوتی می‌کند که بوسیله آن ذیبت می‌تواند از آزارش و استهلاک حقیقی برخوردار شود و قوای خود را تجدید و تقویت نماید . و خلاف آن غم و غصه و اندوه و مضامین شخصی است تحلیل رفتن قوا و فاسد شدن روح و جسم او می‌کند .

اشخاصیکه مثل « ارد بالمستون » به کوه و ییری برسد و تا دم آخر قوای خود را از دست نداده و با کمال توانائی کمال میکنند میشی آنستکه مزاج خود را همیشه بعد اعتدال نگه میدارند و سرور و نشاط طبیعی خود را هیچوقت از دست نداده اند و خود را بمری تربیت کرده اند که صبر و استقامت و بافتاری عادت نموده اند و هرگز بجهت شتر و غنیمت انداخته و از حرفهای بد قابلاتی که درباره خود از دیگران شنیده اند آشفته و عصبانی و سلب نگذیده اند و علامه آنکه هیچوقت خود را دست تشویش و اضطرابهای بیجهت و اقبال ندیده اند . یکی از دروستان صمیمی ارد بالمستون « که ششاز از بیست سال با این کشور و معاشر بود میگوید من هرگز او را بحال ششم و غضب ندیدم مگر در یک موقع و آنهم در وقتی بود که بر سر حواصت ناگوار افغانستان غافلین او کایشه اش را مورد حمله و انتقاد قرار داده و هیش وزیر را بدروغ و تزویر و جعل اسناد بهم ساخته بودند .

تا آنجا که تاریخ نشان می دهد این نکتہ مسلم شده است که نواح و دروگان دجال همه مردمانی شادمان و سرور و قانع بوده اند از این جهت مفهوم حقیقی زندگانی را درک کرده و روح خود را در آثار خویش جسم ساخته اند. «دور» «دوراس» «دورزل» «دوتانی»

« شکسیر » و « سروانت » جنگی ارواح بزرگ و سرور خود را در شامکار های فنا ناپذیر خوش گشایانه و وقتی اسنان آثار آنها را مطالعه میکند صحت عقل و سلامت نفس و شوق و نشاط آنها بر او واضح و مسلم میگردد . دیگر از رجال بزرگ عالم که این صفت بزرگ موصوف بوده اند « لوتر » « تامس مور » « فرانسیس بیکن » « لئوناردو ونسی » « وگاتیل » و « میکلاز » را باید اسم برد و علت اصلی سرور و نشاط آنها را شاید بتوان مربوط بدان دانست که دائماً اشتغال بکار های مطبوع فکری داشته اند و همیشه سرگرم ایجاد آثار حاودای خود بوده اند .

« مبلتون » شاعر معروف نیز با آنکه گرفتار انواع غمت و بدبختی شده بود تمذک و هجوت سرور و نشاطاتی خود را از دست نداد و در هفتیکه کور و بینا شده و دوستانش همه او را ترک گفته بودند و قول خودش « تاریکی از پیش رو و آفت و شعل از پشت سر » او را فراگرفته بود باز خود را هرگز دست نوبدی نسپرده و از سعی و جدیت فروگذار نسپرد .

« مانری لیلدینک » در تمام دوره زندگی خود گرفتار قری و سختی و کسالت مزاج بود . مملک « مادام مونتاک » در ماره او میگوید که « من در اثر جالست پا او و درک مصیبت شیرین و دل شبن وی بیش از هر شس دیگری در روی زمین ساعات و دقائق خوش و سعادت مند داشته ام » .

« دکتر جاسون » با وجود تمام صدمات و گرفتاری های عیدیه خود همچوت نشاط و شوق و سرور خوش را از دست نداد و هر قدر میتوانست جنبه های خوب زندگی نگاه میکرد و شادمانه زیست می نمود . وقتی کشیمی از زندگانی درستائی خود شکایت میکرد و میگفت معاشرت دهاتیایی خیلی نسل کننده است بر او جز صحت گمراه و ماره گاو حرف دیگری ندادند . مادر مادام « تروال » که در امان حار و دگمت . « اگر دکتر . . . در بعضی شما میبود رودی ادعای ما اس می گرفت و حرف های آنها را راسخ نگو و گوشتد پاکار . وقت ی آمومت » . متشود این بود که « ماسور » در عا دشعبط آنها را ماسب با حله روسی و اخلاقی خویش بشارد و ماهه کس ننادی و خوبی زندگانی میکند .

« جانسون » معتقد بود که انسان هر چه پیرتر شود طبیعتش نیز بهرور ایام نرم تر و ملایم تر و خلقش پسندیده تر میشود . این عقیده مسلما از عقیده « اردچستر مند » که باطر بدینی زندگانی دیگر و بگوید « آقاب انسانی هیچوقت در اثر پیری بهتر و رؤوف تر نمیشود و بعکس هر چه زمان بر او بگذرد سخت تر میگردد » خیلی امیدبخش تر و دلشادکتر است لیکن باید دانست که صحت و سقم هر یک از این دو عقیده منوط باینستکه انسان دارای چه قسم ادراج و طبیعت باشد و بچه طری زندگانی نگاه کند . البته احساس خوب و پاک طبیعت هر چه بیشتر صبر کند تا اوشان زیاده تر میشود و پاکیزه تر و مهذب تر میگردد ولی احساس سله و دون از سرور ایام بد و تحوه میگوید که هر چه پیرتر شود خوش خلق تر و پاک طبیعت تر میگردد .

« سروانت اسکات » دارای اخلاقی بسیار عالی و طمی درق الماده رؤف و مهربان بود بطوریکه همه کس او را دوست میداشت و حتی اطفال و سگهای غایب هم اگر بهج دیده . او در یکجا مصادف

مقتون نوازشها و ملاقههای وی شده و هرگز نخواستند از او جدا شوند. مشارایله قضای از ایام سیاحت خود برای «کاپتان نازیل حال» نقل کرده است که بهترین صرف حس رفت و ملاقات طبیعی وی می باشد. می گوید روزی بصرا رفته بودم و دیدم سگ زرگی از دور حریف من می آید. از ترس آن سگ مادامی آسبی به من رساند سگ درشتی را داشته به طرف وی یرقاب کردم و آن سگ از اثر ضربت آن پای حیوان زان پسته شکست متلاک مهر رحتی بود خود را بن رسانید و کال مهربانی شروع به لیسیدن کفش های من کرد. من از این حادثه بی نهایت متاثر وافسوده شدم و سگ در زندگانی خود بند و اندرز زرگی از آن گرفتم. آری، وقوع این قیل حوادث کوچک در مراحل اولی زندگانی غالباً تأثیرات بسیار عمیق درسلطان اخلاقی انسان می گذشت.

«واتراسکات» همیشه میل داشت سگند و دیگران را هم بختنداند، محبت و مهربانی او همه جا در اطراف وی پرتو افشانی میکرد و کسانی که از دور آوازه شهرت و زرگی او را شنیده بودند وقتی حسن خلق و ملاطفت طبیعی او را میدیدند فوق العاده متعجب می شدند. وقتی پاسبان غرابهای کلیسای «ملروز» را جمیع «واتراسکات» به «واشنگتون ایرویک» (۱) چنین گفت «مشار» البته گاهی با تعلق اصیان و بزرگان باینجا میاید و اول کاری که میکنند این است که مرا صدا می رند و همین که به نزد وی میرسم یک شوخی شده دار با من می کنند و بعد مثل پیر زن های ده پیش من ایستاده آجیل می خورد و می خندند. اوجود این غیلبی هم عالم است و دست اصلاح او در تاریخ وحشت آور است!»

«دکتر ازنواد» نیز بسیار مؤدب و معقول و صاحب قلبی رؤف و مهربان بود حسن تواضع و احترام داری وی کاملاً طبیعی بود و هیچ وجه صنم و دباکاری نمی کرد دختر دار کلیسای «لالهام» در ماره او میگوید «من هیچکس را مثل آرنولد متواضع و خوش خلق ندیده ام زیرا هر وقت نزد ما میاید طوری با ما دست میدهد و مهربانی میکند که کوئی او را بخود ماست «پیروزی از لاهل «فوکس هاو» میگوید «آرنولد غالباً بمن میاید و من مثل خادمهای اشراف صحت میکرد»

تاریخچه زندگانی «سدی» است «یک مثل دیگر از قوه شاط و سرور و خوش خلقی است مشارایله همیشه جنبه خوب اشیاء نظر داشت و می دانست که بریس هر آفری آقای طالع است. چه در موقعیکه کشیش و واسطه قصبات ییلاقی بود و چه در زمانیکه بمدریت کلیسا با منصوب شده همه وقت شخصی مهربان و فعال و بردبار بود و روح حقیقی سببیت و شرافت و اصالت یک حب زانده و قبی را از خود ظاهر می ساخت. در ایام فراغت ظلم خود را وقف صرطاری از عدالت و آزادی و تربیت و حریت قلامان میکرد و نوشته های او همه پر از لطافت و کرات ادبی و طبعی است و به هیچ وجه حس تعجب و شهرت رستی در آن دیده می شود. روح پاک و ارجمند او تا آخرین لحظات زندگانی

(۱) واشنگتون ایرویک ورسته شهر امریکائی است که سال ۱۹۱۷ برای ملاقات

شمارا و نویسندگان اسکلیب خصوصاً «واتراسکات» انگلستان مدیرت کرد و شرح ملاقات خود را «واسکات» در یکی از کتابهای شیرین خود نوشته است

لذات انواع دارا و نامر آقا و از انچه غافل شد آقا و ... است . ذوب (ملامت)
برای جوان ، (پرت) برای مردان و (براندی) برای پهلوان خوب است ، « بودک » که در
آنها حضور داشت گفت : پس من گلات خواهم خورد زیرا « خواهم مثل جوانان باشم و وجود و
شاط ايام جواني را در سر بگیرم » راستی که گاهی در دنیا جوانان پیر و گاهی پیران جوان زیاد یافت
میشوند پس بعضی ها دزدان پیری و سال خوردگی مثل جوانان غم و پشیمانی هستند و برخی دیگر در
آغاز جوانی مانند پیران فزون میوم و امید و پیرمرد میشوند .

پیران گشوده نامر بشش وقتی « جوانان ظاهر ساز و ربا کار میرسند از دوی ملامت و
طعنه باها می گویند که حشری جز « جوانان پیر » کسی باقی نغواست مانند « شاط و پشانت طبع
چون مستان کرامت شس و وجود و شادی ذاتی است طبیعتا در اشخاص مصنع و ربا کار کمتر یافت می
شود . » کونه « چون این اشخاص را فلاح هرگز روح شهادت و مرداکی میداست همیشه می گفت
« کاش اینجا جرئت از کتاب خطائی رهم میداشتند ! » و هر وقت یکی از آنها میرسید زربل میگفت
« هر سگ بپاره ! » و فردا از فردا او دد میشد .

اساس و مذهب حقیقی و جد و شاط متقی و امیدواری و حوصله است . عشق موجود و مولد
عشق و پذیرد آورنده دوستی و محبت واقعی است . عشق در انسان ایجاد امید
و انگیزه عالی و یکصد و صفت و عفاف و لذت و روی داد و زد . لذت و لذت
میز خیر و صلاح زلدگانی است و چون روی آن هدیه طارف اقبال و سعادت
است انجا را اشیاء عالم را از « نیه خوبشام » نظر انسان جلوه گر می سازد .
عشق در میزه ها و چین ها جاذب و عظمت و در سماها و لاله ها نور و روشنائی
می بیند ، در « که برده » قدم بستاند آنجا را از « طاعت و عبادت و اقبال فرا می
گیرد و با آنکه بدست آورده آن را بدین و می حرج است نه بدین و اقبال بها و قیمت
آن از حد تصور « خارج » بادند زیرا « هر کسی صاحب آن بشود قرعه اقبال
بنامش در آمده و در « باو » « امانت و امانت بختی » و « می گردد . آلام و
غصه های عشق نیز بنامش و نندت توام است و شکها و ناکامی های آن از قد
و غسل شیرین تر و گوارتر میباشد .

« تمام می گوید هر چه انسان از سرمایه شط و خوشبختی شود بدین گران سهم رسد پیرمردان
اصلی آن می تواند زیرا مهرای مولد هر می است و خیر شام بدین گران سهم سعادت و آسایش
خود شخص می باشد . . . جای دیگر می گوید « حرف خوب و لاف « آموز زحمت گفتاروش پیش از
حرف دشت و ... است قط حرف خوب دل گویا « رشتوده مردو مید است و مع آن مشترکا
طاید می گردد . « اما ، حق می فند که انسان بعد نیر در حق دیگران دارد . لیکن هم آن بجای
آنکه بطرف طاید شود بعد شخص مورد « ممکن است دیگران در مقابل دوستی و خوش رفتاری ما
اطهار امانان و شکر می آید لیکن این قدان قدرتی را بهاء و قد « به یک کار می کاهد
و بر انسان فرض و واجب است که تقاضای مهریانی و احسان را در اطراف خود
یافتند تا شاید برخی از آنها در زمین مساعد و مساعد از افکار و نمره خوشبختی

و سعادت یار آورد

«دژوزه» شاعر قصه دختر غردسالی را نقل می‌کند که هرکس او را می‌دید فرشته‌ای می‌شد و محبت او را در دل می‌گرفت. روزی از او پرسیدند که چه سبب توانیقدر محبوب القلوب شده ای و همه‌کس ترا دوست می‌دارد؟ گفت برای آنکه من خودم همه‌کس را دوست می‌خارم. این افسانه کوچک منضم منوی مفهوم و سببی است زیرا سعادت و نیکبختی نوع بشر بطور کلی عبارت از آنستکه انسان چه عده انسانی را دوست میدارد و چه عده اشخاصی او را دوست میدارند. بيشرفت و گاه پای انسان در زندگانی هر قدر سریع و وسیع باشد باز مصدر صلاح و سعادت او نخواهد بود مگر آنکه آمیخته با حسن احسان و شفقت در باره سایر مردم باشد.

محبت و مهربانی صاحب قوای عظیمی در این عالم می باشد. (لی هونت) این نکته را صحیح بیان کرده است که «قدرت و عظمت دارای نصف قندار ملاحظه و مهربانی هم نباشد». بهترین حاکم و اداره کننده زندگانی انسانی محبت و دوستی است. ضرب لیل فراوانی می‌گوید (انسان بوسیله عشق زندگی می‌کند) و ضرب الدل دیگر اکایی می‌گوید (همه‌کس را با عمل بهتر از سرکه میتوان گرفت). (و بشتم) می‌گوید (هر اظهار ملاحظه و مهربانی در حقیقت اعمال نود و قدرتی است و مزره سنگ هائی می‌ماید که کاخ مستحکم دوستی را بوجود می‌آورد. بنا براین چرا انسان قوای خود را صرف کاری کند که بجای رج و زحمت سرور و شادی از آن باید بگیرد.

مهربانی تنها عبارت از بلل و بخشش نیست و بیشتر عبارت از حسن رفتار و ملاحظه و خوشنوی است پول از جیب و کیسه بیرون می‌آید و محبت از دل و قلب. مهربانی و محبتی که منحصر بدادن پول و منافع مادی باشد ارزش و قیمتی ندارد و گاهی هم منضم شر و ضرر برای هر دو طرف میشود لیکن محبتی که عبارت از تقاضای روحی و کمک و مساعدت منوی باشد بصورت بدین اجر و نتیجه نمی‌ماند.

مراج مستدلی که با ملاحظه و مهربانی مانوس باشد نباید ارا با بعلی و لا ابالی کری اشتباه نمود زیرا این قیمن امزه بهترین نظام طبایع اساسی است و اوده اطلاق ماکال شدت بدیگران حکومت مینماید. محبت و مهربانی حقیقی همیشه با احسان و یکوکاری توأم است و اثرات و شایع آن برای ارتقاء و سعادت سلهای آیه باقی میماند.

اشخاص مهربان و خوش را به دنیا را در دست می‌دهد و در سوانی اذخار خود خواه و بدین مرغود را به کاری و حالت یکبار در «دون» دهش دانت حوای که مالک و مع شوق و شور و حرارت وارد مراحل زندگانی شود هیچ چیز ارزش ندارد. متصد او این است که هرکس خاصه جوانان باید لا اقل اچار «گرات و سعادت و یکوکاری داشته باشند و قرضاً هم که در طی زندگانی شود به انجام آید ایل کرده از آیه را نصه و منظور حیات خوش قرار دهند.

دباکاری و دین و شوا رستی مدرن هراهار و ملاحظه دوده زندگانی اشخاص

تخصیصاً جوانان است. مردمان ریا کار چون همیشه مشغول بنفس خودشان هستند بیوقت نکردن کارها نمیکند و آن قدر چشم بکارهای خودشان میدوزند و راجع به خودشان فکر میکنند و حالات خودشان را مورد نقد و ملاحظه قرار می دهند تا بالاخره وجود حقیر و لایق آنها بشتره عالم و مسود واقعی آن ها می گردد.

بدتر از تمام اینها اشخاصی هستند که دائماً از بهت و طامع خود شکایت دارند و هر چه موجود است از یاد میدهند و عرصه زندگانی را از ابتدا تا انتها بیانی غالی و خشک و لم یروغ می پندارند این اشخاص در مدرسه وسیع زندگانی از همه کس ناتوان تر و جاهل ترند و بهر چه نمیتوانند کمکی ب دیگران کنند و همانطور که تالاق ترین و بیکاره ترین کارگران همیشه قبل از سایرین در فکر اعتراض هستند همانطور هم تبیل ترین و ضعیف الناس ترین اعضاء جامعه پیش از همه عاجز برای شکوه و شکایت هستند. بدترین اقسام چرخها چرخهایی است که صدا و هیاهوی آن زیادتر است

کلمی حس ناراضی و صدم فکرت با اندازه در انسان شدت میکند که طبع او را هیوس و افسرده و بدبین میسازد و آنوقت است که وجود زندگانی در نظر او تیره و ظلمانی و نظام عالم آشفته و متوش میاید و با هر چه مصاف شود آنرا بوج وی منی و کسل کشته می پندارد. و روزنامه فکلی « بوج » قصه دفتر کوچکی را نقل میکند که هروسک خود را پاره کرد و چون دید بدن آنرا با کاله انباشته اند بعد از آن همه چیز را خالی و بی منز میدانست و بالاخره مصمم شد که بدیری رود و تارک دنیا شود. این قصه در زندگانی روزانه ما نظایر بسیار دارد و صد ها مثل برای آن میتوان آورد. بعضی اشخاص از « کالت مزاج » خوششان میاید و ناشویشان را یکقسم دارائی برای خود فرض میکنند چنانکه غالباً شنیده ایم که مردم میگویند « سرده من » یا « کمر درد من » و در طول زمان خیال این کالتها را آقدر در خود قوت میدهند تا بالاخره جزو طبیعت آنها و یکی از خصائص فطری ایشان میگردد. اما علت اصلی این تارض و « اظهار کالت » اینست که بعضیها بوسیله آن میخواهند معطوف و شغقت دیگران را نسبت به خود جلب کنند و میدانند که بدون آن دارائی هیچگونه قدر و کثرت دیگری در دنیا نباشد.

باید با کمال مراقبت خود را از شر تشویش و اضطرابهای کوچک و نا قابل عفو داشت زیرا همین اضطرابهای جزئی و کوچک همیشه در فکر شخص ریشه دواند و بتدریج قوت گرفته و بزرگ میشود اساس و سرچشمه غلب مصائب و تلخ کامیهای عالم شرور و آفات تصوری و غیر حقیقی است کدر ابتدای امر هم جز تشویش و نگرانیهای جزئی و نا قابل چیز دیگری نبوده است و همین جهت است که قصه های کوچک همیشه در مقابل مصائب و آلام بزرگ محو و مضموم میگردد. اما ما غالباً بدین معنی را بنوه فکر و خیال برای خود تولید میکنیم و آنرا در صفت خویش می پرورانیم و پس اوقات کلبه وسایل سادگندی و خوشحالی را که در دسترسمان فراهم است فراموش مینماییم و آقدر خود را بدست قهر و قصه های بی اساس که حفظ زائیده افکار و توهمات خودمان است تسلیم میکنیم تا یکباره بر ما غلبه مینماید و اساس خوشبختی زندگانی ما را متزلزل و مضموم میسازد. در اینوقت است که درهای کامرانی و اقبال پردی ما بسته میشود. ظلمت پاس و اندوه سرایای وجود ما را فرا میگیرد. حادث و شغفتی و افسردگی و ملالت و طبیعتمان غلبه میکند. محاورات و تحریراتمان پر از آله و شکایات و ناامیدی

می شود. نسبت بدیگران «معتد و ناشوت تضاد» بکیم و ده شود او از «باز و مباشرت با دیگران میگیریم و هم سایرین را از مباشرت یا خود گریزان می پنداریم» خلاصه آنکه سینه و دل خود را سزیه انواع بلا و مصائب قرار میدهم که هم بخودمان صدمه و عذاب میرساند و هم دیگران را مضرب و گرفتار می سازد.

این حالت نکوهیده در اثر خود پرستی تقویت و تحریک میشود و بلکه میتوان اصل و منشأ آنرا همان حس خودخواهی و عدم رعایت موافق و احساسات دیگران دانست. در هر صورت اراده شخصی انسان در ایجاد آن دخالت نامه ندارد بعلت آنکه اجتناب و جلوگیری از آن نیز بخواه اراده صورت پذیر است. مستقین به «ج و تقدیر» هر چه بخواهند بگویند ولی امروزه مسلم گردیده است که تنگی از زن و مرد صاحب اختیار و اراده قسانی مطلق میباشد و اگر مردم این قوه اراده را بطریق ضوابط بکار اندازند زندگانی آن ها مقرون بفرز و فلاح خواهد بود والا جز فساد و تباهی نتیجه از آن باید ایشان نیکردد. مقصود اینست که میزان استفاده اینکه از اراده مطلق قسانی حاصل میشود مربوط بکیفیت استعمال آن میباشد و ما بمیل و اراده خود میتوانیم با چینه و روغن و تابناک اشیاء نگاه کنیم یا بچینه سیاه و تیره آنها یا بپرو افکار و عقاید صحیح یا باهم افکار شریره یا خود را بخوش ظمیر و نیک نفسی طاعت دعیم یا بسفالت و خست طینت و رگوانه نظری. خلاصه آنکه زندگانی را هر طور بکیریم همانطور میگذرد و دیار با هر یکی بخواهیم میتوانیم رنگ آمیزی کنیم. متهی باید همیشه این نکته را در نظر داشت که دنیا متعلق بکسانیست که از آن استفاده و لذت میبرند و مردمان ضرور و شادمان صاحبان و مالکین حقیقی آن بشمار میروند.

گاهی در حالات انسانی مواردی یافت میشود که بحث در کیفیت آن از دایره قواعد و قوانین مطبوع اخلاقی نیز خارج میباشد. وقتی مرضی که بسوء هاضمه گرفتار بود یکی از اطباء مشهور مراجعه کرد و طبیب پس از معاینه کامل وی باو گفت «معالجه تو فقط خنده و خوشحالی است. بهتر است نزد «گربالندی» مسخره مشهور بروی تا ترا بشناسد» مرض یتوا آمی کشید و گفت «متأسفانه من خود گربالندی هستم!» «حیث طور» اسمولت «رمان نویس معروف و نقل در حالت مرض و کسالت برای تغییر آب و هوا و اراده صحت مزاج خود در اروپا گردش میکرد همه چیز را از درجه چشم خویش شماری و وزن آور مشاهده میکرد.

«اسمل فوگکوس» میگفت «من بدبها و مناسه دیا را بچالمان خواهم گفت» «استرن» در جواب او میگوید «خوست حرفهای را به مایب بگوئی تا ترا معالجه کند!»

طبیعت صعبانی و تند و بازائی که همیشه از نیه راه با استقبال خصه و تشوش میشتابد بزرگترین بلائی سلامت و آسایش فکر انسانی میباشد. چه با اوقات در زندگانی دوران خود واجبه بازان و مردانی شده ایم که ثبات جوس و نرش روی آنها ملوا نرسامه و دوار صوت ایشان در را مرتن ما راست کرده است! غالب مناسه و بلایائی که رای افراد و جناعات رخ میدهد فقط در نتیجه عدم اعتدال مزاج و فقدان حس شود داری و تملک نفس ایجاد میگردد و همین قصه است که شادها و مسرات

دنگانی را به تفکمی بدل میناید و دوره عمر بتره مسافرت شخصی میشود که پایای برعه دار میان سگ و خاد راه میناید ، « دیشاد غارب » میگوید « بازنگه بلیات کوچک مانند حشرات صغیره و جراثیم نازکی گاهی باعث عذاب و صدمه فوق العاده میشود و یقوت ممکن است قار مولی حرکت ماشین بزرگی را مختل سازد و آنرا از کار بیندازد معذلت بعلیده من سر آسایش و نیکبختی در این مکتوم است که هرگز نگذاریم رنج و نقوش های جزئی موجب اضطراب و تگرانی مارا فراهم سازد و بلکه بعکس باید با کمال احتیاط همیشه مراقب باشیم که بخت سرور و شادمانی را در تله دل خود پیرورانیم .

« سن فراسس دوسال » نیز از قطعه نظر دیات مسح در همین موضوع بحث میناید و میگوید « تقوی و ملکات حاصله ای را که از پای سلب برمیخیزد باید مانند طفل مزبور در آغوش پروراند ، نجابت ، عفت ، خوش قلبی ، صبر و شادی ، احترام و ادب ، قرحم و عاطفه ، تقوی و اغماض ، سادگی و بی آلاچی ، جوانمردی و بزرگواری و سایر خصال و ملکات انسانی نظیر آنها . این صفات مانند گلهای بنفشه لطیف هستند که در سایه نشو و نما میکنند و از ژاله نشاط و شادی میگیرند و مثل آنها خود نمائی و ظاهر سازی کمتر میکنند و ادب ای خود را با رویح روح بخش محطرمی سازند .
« ای که در راهت نفسی و جسدی را با لطمه کندی ، قاب و بکر انسانی طوری ساخته اند که در مقابل دشواری و حشرات مقاربت دینماید و در قبال ملاحظت و مهربانی خاضع و تسلیم میگردد ، یک کده گرم و ملاحظت آمیز مانند آبی که بر آتش ریخته شود در تکر ذوب شده و بر آتش میفتد و دل آهنگه گل و شکوفه بصورت او ریخته شود راستی که از آن در قبال دشمنی که اسلحه او از مرور و آید و الماس است چگونه بترانند ؟
« ای که در راهت و قلعه و آفت و ایات شرعی و مانع دینی آن دا بست در اما گری

نوعانیم از و شب و روز را دنیا و دوش هاند و آن را باغود هر سو بهم عفت دوزخ فتنه آن غسته و ناتوان شده و از راه باقیم ، مهر بر روی راه دین شرع ، ای که درون دغدغه و نقوش اضطراب آن ناشم و دلی در دست رسیده در محال آن دین و استیلائی سائیم و با اعتماد و امیدواری کمال در آید ، کرم و ریس ، جوابی که در ملائمتی کوچک را در موق العاده متانر میگردد بصورت حکمای کرد اسرار می گوید « همیشه اهرم و اید و اطمینان بطرف جلوییش برو و اندک این بهر راسر با تجربه ای تو می کنی که خوش سرن و گرم و روزگار را چشیده و یار رسدگار ، دانش شده است و آید در محال که شرد را ستیم و راست نگاهداریم و برای نیل باین مقصود لازمست که ، نوی شدن و غلطی شاه شرد را تعلیم حوادث و تاثیرات کو اگون

زندگی کنیم . اقبال را شاید تو به بیدی و سبکیاری خیر سالی و تا اندازه ای هم حق بجانب
تو است لیکن بدانکه همین سبکساری یک عنصر مهم و ضروری طبیعت انسانی است زیرا بدون آن
جهت ضعیف و ناچیز انسان در زیر فشار بار زمان و حیات خرد و مملوم میگردد . مادامیکه ما در
روی زمین هستیم باید خاطر خود را بهیچ حائثه بر روی آن می شکند و بفرمود می شود مشغول
سازیم و با آن ما نازی کنیم زیرا این زندگانی ، نازی دانی است که بر منزل مقصود عالیتری می
رسد و برای پیروان آن به تنها صبی ندارد که با شط و شادمانی در آن قدم بزنیم بلکه برای حفظ
قوا و توانی خود ما گریزیم که دنیا مسرود و خندان باشیم و مان وسیله قوه سعی و عمل خویش را حفظ
کنیم که درین راه اوردن پای سائیم .

شاط و شادی همیشه با صبر و بردباری توأم است و این صفت بزرگ نیز یکی از
اوردن و شرایط صده سلطنت و کامیابی در زندگانی است . « زائر میریت » می گوید « کسیکه می
خواهد آمر و حکمرانی دیگران باشد باید حلم و بردباری داشته باشد » . رابین به « الفرد کیر »
گفته اند که بهت و اقبال دائما در پی او بود مگر بواسطه شاشت طبع و قوه سر و حوصله او .
یکی از اسرار پیشرفت و کامیابی « مارل پیور » در دنیا مشاقت و خون سردی و بردباری
او بر چه خود او در سنه ۱۷۰۲ در ضمن مکتوبی که به « گودوین » نوشت « صبر و
حوصله در عالم برده چیز غلبه می نماید » . وقتی در کار خود دچار شکست بروی
کردید و دوستان و متصدین او همه مرحله وی قیام کردند . در همین موقع سخت یکی از آشنایان
خود گفت « چون هر چه در قوه خود داشتیم با شما رسانیدیم مدار این دیگر لازم است با صبر و حوصله تسلیم شویم »
بزرگترین صلیب و موعبت انسانی امید است و صومت آن بقدری است که بقول « بنار »
فیلسوف یونانی « حتی کسانی هم که صاحب هیچ چیز نیستند بهیچ ای از آن دارند » امید بزرگترین
حامی و کمک کننده فقر است و بهمین جهت افرا « نان فقرا » نام نهاده اند .
همینطور امید عزم و پشیمان کارهای بزرگ میباید . معروف است که وقتی اسکندر کبیر بهت
سلطنت مقدونیه شست هر چه املاک و اراضی از پیش بارت برده بود بدین دوستان و رفقایش تقسیم
سود . « پردیکس » آزاد پرسید پس برای خود چه نگاه خواهی داشت ؟ در جواب گفت « امید
که بزرگترین دارائی و مایملک انسان است »

خطرات ایم گدست هر چند هم که خوش و شیرین باشد لذت آن را با امید طرف دلبسته
نیست زیرا امید ریش و اس هر گره می و محاذات اس و روح شهادت و نصیحت و تقوی بوسیله
آردنفس دیده میشود . امید را میتوان به شین معوی سرحد که بیرونی امور این علم را حرکت
می آورد و دائما طام ارا مرت نگاه میدارد . قبل « دیو » « اگر امید بدین بود آینه اصلی
حکم دود را داشت زیرا گفته اند میان رف است و حال هر چه دست در مقل چشم موجود می
باشد فقط آرد و انتظار ما دلبسته است . اگر امید را باید بجزله مرکزی داشت که کلیه
امور بشری ماسد دایره را ر آرد و در دلبسته

فصل نهم - ادب و رفتار

«چون ما فحیب زاده ایم باید بنجات رفتار کتیم» «شکسپیر»
 آنها که «ادب را حرفی بوج و بی معنی تصور نموده اند اشتباهی بزرگ کرده اند»
 «ادب ثمره نجات روح و کرامت طبع است» «تنی سون»
 «رفتار خوب از شکل و اندام خوب بهتر است و از مجسمه ها و تصاویر
 عالی بیشتر موجب حفظ و بهجت نفس میگردد» ادب خود یکی از صنایع
 ظریفه بشمار میرود.

«مردم غالباً از ادب و خوش رفتاری غفلت می ورزد در صورتی که ادب از
 ضروریات اولیه زندگی زودتر است» ادب و رفتار نیک بمنزله سایه و شمع فضیلت
 و تقوی میباشد

ادب یکی از نظامات خارجی اخلاق است که رفتار را زینت و آرایش میدهد و وقتی
 با انجام کاری توأم کرده آرا می آید، خوش نما و قشنگ جلوه میدهد. اگر هرکاری از روی
 ادب انجام گیرد حتی حرزرت زندگانی نیز رنگ جالب و زیبایی سود گرفته و حیات در طر اسان
 مطبوع و فریبنده جلوه میکند.

بعضی ها ادب را نمیه ای روح و غیر مهم میدانند در صورتیکه حقیقت امر برخلاف اینست
 و ادب بهترین وسیله تسهیل آورد زندگانی و آسان ساختن ارتباطات اجتماعی می باشد. «د ادب
 میدانم» میگوید «اگر صفت و صوی هم با ادب و احترام آمیز باشد زشت و دسا نخواهد بود»
 رفتار شخص بهترن معرفت شخص و اخیت او در عالم است و خود و تاثیر آن از هر اخلاق
 و شخصه دیگری در سایرین بیشتر و عبقر می باشد. رفتار مین و مؤدب یکی از اسباب و وسایل
 عبودیت و رفی انسان است و بسیاری اشخاص واسطه فاقد بودن این امتیاز نتوانسته اند در
 زندگانی پیشرفت های بزرگ حاصل کنند () دلیل این که بر واضح و آشکار است چه تاثیر
 اولیه شخص در کمالیکه با آن ها سروکار دارد ذرات عبودیت و پیشرفت و کامیابی او در زندگانی
 مینماید و اگر رفتار او مؤدب و معقول باشد مسلم است که همیشه تاثیر خوب در دیگران می کند و
 با اصلاح «خودش را در دلها جا میدهد» و همین نکته باعث پیش افتادن او در عرصه حیات میشود

(۱) د لاک « مستعد بود که مریان احاطه داشتن اعتدال روح و ادب و تربیت بیشتر
 احتیاج دارند تا دانش ادبیات قدیه و علم تخلفه در مکتوبی که «پرویز» نوشته است اشاره
 تربیت پسر او کرده و میگوید «شما میخواهید معاینه پسران عالم اصلی باشد در صورتیکه من
 چندان بجنبه علمی او اهمیت نمیدهم و تصور میکنم اگر عالم فقط زبان لاتی را بداند و باقی تعلیمات علمی
 عالم بر آشتا باشد رای از کافی است و در عرض لازم است که حتما تربیت شخص و مؤدب و
 خوش اخلاق باشد»

شعوت و بی ادبی درها را بروی انسان می شدد و قلبها را است او سخت و بیسر میسازد در صورتیکه ادب و مهرایی و خوش رفتاری پتله کلام شعر انگیزی است که تمام دوما را میگذشاید و مثل اجاره عبور شمع را در قلب بیوجوان پاسوه جا میدهد .

شرب المثلی مشهور است که « رفتار سازنده انسان است » ولی اگر بگوئیم « انسان سازنده رفتار است » بختیقت نزدیکتر میباشد . ممکن است شخصی در طاهر عخن و در شمع و در وطن بسپارد خوش قلب و باک طینت باشد ولی اگر صاحب طبیی مؤدب و رفتاری معقول میبود یقینا حشرو معاشرت با او مطلوبتر و فوائد اخلازش برای جامعه بیشتر بود .

« ادمام هاجن سون » در تاریخچه زندگانی شوهر خود که ساقا هم در آن کتاب بیان اشاره کردیم راجع یاد و احترام و رفتار معقول وی چنین میگوید « من میتوانم بگویم طبیعت او متین و موثر بود یا متکبر و متروار ، فقط میدانم که ه مرکز مردمان است را خیر و غوار میسر و از آجا انحراف داشت و به نسبت مزورگان تملق کوئی و چاپلوسی میگردد . مشار البه رفتار او دوست میداشت و ماها تواضع مینمود و گاهی مدت چند ساه او را فراق خوش را پایک سراز همولی پایک کارگر فقیر سر میداد . باوجود این منات دتر وی موزی بود که مردم همیشه او را دوست میداشتند و وی احترام میباشند »

رفتار زنص با ندازه معی عرف کیفیت اخلاقی او میباشد . رفتار طهری انسان بجه دمه روح و حالات باطنی او است و دقیق و حساس است و باقی و عید معاشرت او را از دوس آن جوی میتوان شنید داد . رفتار معنوی که فقط درونی و نوع خاص انسان طهر میشود چندان مهم و قابل ملاحظه نیست و تنها رفتار فطری و طبیی شخص چون ناشی از عادات و مذکات باطنی او است و میزان تربیت و پرا شان میدهد مهم و قابل توجه میباشد .

منات رفتار معنوی و احاسات انسان است و هر فکر بار و روشنی از این عوا م حاصل نمیکند . بهین نظر احاسات و عواطف دا میخوان از حد ابعث بی ای استنداد فطری و معاشرت اکتسابی شمس گذشت و لکه از آهم بالا تر دانست زیرا تا بی عواطف در ایجاد دق و اخلاق حدیقا از نایر استنداد و متعینات میباشد . حسن شقت و مهرایی عاید کبید درنی است که در دلها را بروی انسان میباشد و به رسم ادب و احترام را بشخص میاموزد بلکه عقل او را روشنتر و طهرش را دحل و تاد امور صائب تر میدارد با بهیت حسن شقت را ایبد بزرگترین خصلت فاضله بشری دانست .

قواعد معنوس ادب در دل عوا م پایده و بی معر ادب . آنچه که معنولا نام ادب و رسوم (عادت) پایده میشود در شقت حری بی ادبی و زانی چر فیکر بیت و معنوس بودن آنها بر همه کس واضح و مبرهن میشود . بترین اقسام « آداب رسوم » سه مرتبه درین رة و کردار خوب میباشد و اینصحت میتوان قسم و بیت واقعه را بیان کرد .

رفتار خوب بیشتر هایت از ادب و مهرای است . ادب را بهمرلا به ساندان احترام انبی اذی میگویند و بزرگان معر ایست . لکن اصحت آن در مقابل دیگری که ملا مذهب

مستول باشد و هیچگونه حس احترام نامی هم نسبت بوی نداشته باشد ، رفتار خوب و مستول تاثیر جمال و جلالت را در نفس انسان دارد و این نکته کاملاً صحیح گفته شده است که « هیکل و اندام زیبا از صورت و بیه بهتر است و رفتار خوب از اندام زیبا نیز بهتر می باشد ، رفتار مستول از مجسمه ها و پرده های نقاشی عالی دلزایب تر است و باید آنرا در جزو صنایع ظریفه دانست »

ادب و احترام حقیقی نامی از صداقت و راستی است و باید مستقماً از دل و قلب برخیزد و الا هیچگونه تاثیری در دیگران نخواهد داشت زیرا رفتار و کردار هر قدر مؤدب و مستول باشد بدون صداقت و راستی نمیتواند جلوه و آثاری داشته باشد اخلاق فطری را باید همیشه بحال طبیعی و عالی از هر قسم فساد و پیرایه جلوه گر ساخت و هیچ نوع تصنی داخلی داخل آن نکرد ، « من فرانسس دو سالر » میگوید (ادب و احترام واقعی مانند آب صاف بربک و بو و گواراست)

ادب و احترام متضمن محبت و مهرانی نیز هست و چهین جهت اشخاص مؤدب غالباً سعی در خوشحال ساختن دیگران دارند و همه وقت از کارهایی که باساسات دیگران جریسه ای وارد میاورد اجتناب میورزند ، علاوه بر این ادب و احترام متضمن قدردانی و شکر گذاری نیز میباشد و همه وقت باسانی از مهرانی های اشخاص قدردانی میکنند « کایتان اسپک » این اخلاق را در میان یوسیان « اوگاندا » واقع در ساحل دریاچه « وایکرا » (افریقا) نیز مشاهده کرده و میگوید « در اینجا هرکس در مقابل مهرانی و محبت دیگری قدردانی و شکر گذاری نکند او را بسختی توبیه میکنند »

ادب واقعی مستلزم آنست که انسان بشخصیت دیگران احترام بگذارد زیرا کسی که میخواهد شخصیت خود را محترم بدارد لازم است در حفظ احترام و شخصیت دیگران نیز ساهی باشد و افکار و عقاید آنها را محترم فرضا هم که با افکار و عریفات خودش متاثر داشته باشد محترم بشمارد ، شخص مؤدب و خوش رفتار همیشه بر رفهای دیگران بدقت گوش میدهد و باینوسیله محبت و احترام آنها را نسبت بحدود جلب مینماید ، علاوه همیشه حایم و بردبار و برحومله است و هیچوقت به بی امانی در باره دیگران قضاوت نمینماید زیرا بی امانی در حق دیگران بدون استناد سب میشود که دیگرانم در اوجه ماهی انسانی عاقلانه نمینماید ،

اشفاس بی فکر و بی تربیت غالباً حاضر هستند که رغبت صمیمی خود را از دست میدهند و با زبان و شوخی خویش را نگیرند ، واقعاً انسان چقدر باید جاهل و احمق باشد که برای یافتن دقیقه خنده و شوخی دل دیگر را بیازارد و او را از خود برانجاند ! « پروزل » مهندس که خودش صاحب قایم مهربان و طبعی پاک بود ، میگفت « در دزدن و دزدانان مردم تفریح و سرگرمی است که برای زندگانی انسان عالی گران تمام میشود » ، « دکتر جاسون » وقتی شخصی گفت آقا ، ما خورد که کسی حق ندارد رفتار با ما قری بکنند ما را دردم حق ندارد حرف مستولی بزند و چه اینکه حق ندارد کسی را زمین زنده بچنان هم حق ندارد کله ترشت یا وای بی بوی بگوید »

اشفاس عاقل و مؤدب هرگز خود را از دوستان و همسایگان غرض طاقتور و مؤثر فایده داد نمیکنند ، باصل و سب و دهن و دهن خود میدهند ، بد دیگران با دیده بدت و تمیز می نگردند ، از کارهای مهم و شادمان های خود دهن خوبی را بداند و نمینماید بلکه هم دهنش را در رفتار خود سبب و

متواضع و پندار مستند و اخلاق و صفات خویش را در افعال و افعال خود ظاهر میبازند نه در لحن و عواطف و پرمدهائی .

بی احترامی با فکار و احساسات دیگران ناشی از حس خود خواهی است و کسیکه دارای این عادت نکوهیده باشد در میان مردم بسوء اخلاق معروف میگردد و از انظار عامه میافتد . برای کسیکه میخواهد با مردم محشور و معاشر باشد هیچ چیز لازم تر از آن نیست که حس عاطفه و شفقت داشته باشد و مراعات بعضی نکات کوچک و نا قابل را که باعث خوشنودی و یا آزردهی خاطر دیگران میشود نماید بهترین علامت حسن رفتار و تربیت ما میزان فداکاری و ایثار بنفسی است که در معاشرتهای روزانه ما از ما ظاهر میگردد .

تا کسی صاحب ثروة نلک نشی و خود داری نباشد نمیتواند در جامعه زیست نماید زیرا مردم از معاشرت کسیکه زمام نفس خود را در دست ندارد گریز افتد و با نظر از چار و تنفر بوی میگردند اغلب مردم بواسطه قاعد بودن فقه خود داری متواضع و مشکلات هدیه برای زندگانی خویش تراشیده و هر خود را صرف زد و خورد و باورانی کرده اند که خودشان بدست خود آنها را در راه یشرفت و کامیابی خویش ایجاد نموده اند در همین حال اشخاصی هستند که شاید استعداد و توانایی ذاتی آنها از دست اول برتر است لیکن دوسایه صبر و حوصله و منت و خود داری راه کامیابی را در مقابل پای خویش باز کرده و غالباً بستمزل مراد و مقصود رسیده اند .

دوستان مردم مثلی معروف است که حسن خلق و اعتدال مزاج بیش از استعداد و ثریه نظری در یشرفت و کامیابی انسان دخیل میباشد . صدق و صحت این گفتار را اندازه هست باشد فقط این نکته بر ما مسلم است که پناهی سعادت انسانی شالوده اش بر حسن خلق و اعتدال مزاج و ادب و احترام و مهربانی نسبت بدیگران و ابسط و بشاعت ذاتی طبع قرار گرفته است و بدون دارا بودن این صفات و مزایا هیچکس نمیتواند از سعادت و نیکبختی زندگانی برخوردار شود .

بی ادبی و بی احترامی نسبت بدیگران اشکال متعدد دارد و از آن جمله است قتل در آراستگی لباس و بی اعتنائی به پاکیزگی و نظافت بدن و عادت داشتن بجرکات زشت و ناپسندیده کسیکه لباس کثیف بپوشد از پاکیزه داشتن بدن خود غفلت می ورزد بلوق و سلبه و احساسات دیگران بی اعتنائی کرده و در حقیقت مرتکب یک قسم بی ادبی نسبت به آنها شده است .

« داود انسلون » ملایم مشهور پروستانی که غلب و مواظف خود را همیشه قبل از وقت با دقت و مطالعه بسیار تهیه مینمود میگفت « اگر کسی در طریقه حرف زدن و لباس پوشیدن خود متغیای سمی و دقت را بعمل نیارد بیاحترامی کرده است و همین جهت هرگاه کسی در روز جشن عمومی مثلاً بلباس خواب و شبکلاه در مجلس اجتماع مردم حضور پیدا کند بیاحترامی و ادب را بدست قص کرده و مرتکب خطائی بزرگ گردیده است »

کاملترین طرز رفتار اساسی آنستکه سادگی و سبکی و دوری از هرگونه فید و تکلف باشد زیرا صنعت و ظاهر سازی با ادب و احترام و انقیاد فرق فاحش دارد و همه کس متوجه اخلاق آن میباشد . « لاوردو کوآ » میگوید « هرکس میل داشته باشد که رفتار او در اظهار طبیعتی جلوه کند

می فهمد که چطور باید آن را انجام بدهد . استعداد انسان را قابل احترام
میکنند ، هوش او را معزز و محترم میسازد ، استعداد اعتبار و قبول است ،
هوش پول نقد .

مهمترین مثل فرق اشخاص با هوش و بعرض صفاست که وقتی بین « لوردیالمرستون »
و « مستر پنز » مجسمه ساز ونوع یافته است . در موقعی که پالمرستون برای تهیه مجسمه خود دو
دفینه آخر باطن کار (پنز) آمده و در دوی مبتدی شده بود (پنز) از او پرسید « حضرت
اشرف از فرانسه چه خبر دارد ؟ روابط ما ضلای با « لردی ناپلین » در چه حال است ؟ » و زیر
خارج از شنیدن این سؤال ابروهای خود را تا تعجب بالا کشید و حد با کمال ملایمت گفت « مستر
پنز سفتا من در این موضوع اصلا نمی دانم و امروز هم هنوز روزنامه ها را مطالعه نکرده ام ! »
بهاره (پنز) هم با وجود محضات اخلاقی زیاد و قریب و استعداد سرشار مدل سایر اشخاص بود
که بواسطه نقد برهن هوش فطری و حس موقع شناسی راه خود را در زندگی کم کرده و در پیچ
و خم بیراهه ها افتاده بود .

وقتی رفتار خوب نافره هوش و فطرت آمیخته شود تاثیر و قدرت آن بقدری خواهد بود
که « ویکتور » دشت که در عالم به سفاکی مشهور است همیشه میگفت سه روز بین مهلت بدهد و
خواهد دید که مثل خوشگلترین مردهای انگلیسی دل هرخاصی را بخود رام میکند و او را شیفه خوش میسازد
حال که نام ویکتور را درج لازم است این را بکامراهم تذکر دهیم که چون رفتار و هوش طاهری
و چوچه دلیل نهی اخلاق و سرت باطنی نیست ابتدا هجرت داد اهمیت و اهتوازی برای آن قائل
شد زیرا ممکن است بعضی اشخاص ساد را بکیر غرضه ازی را بصرح شمار خود سازد و وسیله آن
خواهند بمقاصد و بات شریعه خود مانع گردند . ادب و در خوب مانند سایر اقسام صایم طریقه
موجب حفظ وجهت نفس است ولی به کسی میتواند آرا نس مصنوعی هوش سازد و تنب آرا خود بینند
در حالیکه باطش بکلی برخلاف ادب و در طهریش باشد همین جهت معمول ترین و مؤدب ترین اشخاص
گاهی ممکن است اخلاقیان در متها درجه هاد و انحطاط باشد رادب و رفتار صوری آنها از حرکاتی
مصنوعی و انحطاط و هارانی فریبده تجاوز نماید .

از طرف دیگر غالبا اتفاق افتاده است که صفت ملایح علی و اخلاق پاکیزه اند حسن
رفتار و ادب و احترام صوری بوده اند و معاظور که زن از موه سائر لذت برداری پیوسته سطر می
باشد هماغه هم در نظر رنج و تناس طامری ازین شادمانی و سرور قلب رؤیای و بهار آزارا از اظفار
میشود چنین اشخاص ممکن است علی و ظاهر خشن و باطنی ملایم و سلسر باید ولی در امان صاحب قلب پاک
و ریزی مرز و واجبه باشد .

« جان س » و « ایزا » از « ورنه » در « صحنه روبرو » تنها شرط آداب و رسوم
معیله را در رفتار خرد مراعات یک دد بلکه غالبا در « صحنه روبرو » و « صحنه روبرو » سطر می
بودند . در اعتبار این مرد را هم « شماره ای حق » را « ایزا » در « ریا کاری » که آنها در پیش
گرفته بودند و قصدی را که در طر دشتا اجزاء « صحنه روبرو » را « تو » و « تو » بیشتر
احتیاج داشت تا اندکی مؤدب و ترا « ورنه » در « صحنه روبرو » (۱۷۹) گفت « تو »

کستی که بشوای پادشاه و اشراف این مملکت درس و تعلیم بدهی ؟ « ناکس (۱) پاکال نهود در جواب گفت غلام ، من یکی از اتباع همین مملکت هستم ، معروف است که جسارت و بی ادبی ناکس چند مرتبه ملکه را بکره انداخت و وقتی مورتون نایب السلطنه این قضیه را شنید گفت اگر زنها کره کنند بهتر از آنست که مردهای رشدا را بگیرند .

روزی در مرفکه « ناکس » از حضور ملکه مراجعت میکرد بگوش خود شنید که یکی از درباریان بدبکری میگفت « از هیچ چیز هم ترس و راهمه ندارد ! « ناکس متوجه او شد و بوی گداز چرا باید از صورت گشاده و غنبدان انسان ترسم در صورتیکه مکرر بشاه منیر و خشمگین او نگاه کرده ام و هرگز دچار ترس و تشویش نشده ام وقتی ناکس در تبیه غیالت و کشش های متعادی خود ضیف و فرسوده گردید و رخت از دنیا پرست نایب السلطنه بر سر تابوت وی حاضر آمده بصورت او نگاه کرد گفت « این است آرامگاه کسی که هرگز از روی انسانی سبترسید ! »

لوتر را همه کس شخصی تند و تیز خلق و بی ملاحظه می پنداشت ولی باید دانست که او هم مانند « ناکس » در صبری واقع شده بود که جز بشتونت و بی باکی کاری آرایش نبرفت و بملاوه مقصود مهمی را که او میخواست انجام بدهد با ملایمت و خوش خلقی ممکن بود انجام داد ، آری کسی که مصمم بود ادب را در آن زمان بدهد و آرا از خواب غفلت افسار مطلقه پندار نماید مجبور بود که با خشونت و درشتی و حتی باطل و ترس و قصد خود را بگوید و پیوسته و هیچ چیز ایما نکند ، اما در همین حال درشتی و خشونت وی فقط در مورد الفاظ بود و در پس ظاهر تند و غش او قلبی رؤف و مهربان جا داشت و این جهت در زندگی خصوصی مردم او را ضرب الملل بسیار و محبت و دوستی نژده بود . « لوتر » بسیار ساده و بی آرایش زندگی میکرد و در هیچ کار ، کرد و یا کاری و صنعت نمیکشت و همیشه سعی داشت خود را در هر حال شاد و غرم و مسرور جلوه دهد مشار الیه در تمام طول حیات خود معبود و یشوای « توده » مردم بود و هنوز هم تا با روز ازل روح و فکر و اخلاق وی در ملت آلمان باقی است .

« ساموئل جاسون » نیز طامری شبن و رفتاری درشت داشت ولی این خشونت و درشتی تماما مربوط به تربیت اولیه او بود ، زیرا فقر و تنگدستی در آینده هر ادرا دماشرین و دوستان قاسد الاخلاق محسوس ساخته بود چنانکه شیها را با اراذل و اویش در گوشه خیاباها میشوید و استطلاعات کره کردن اطای را بداشت ، بعدها که در سایه ذرق و اسامه داد فطری و پشت کار و قابلیت خودداری مقام ارجندی درجانه گردید ابرام آثار و طامی از خلق و رفتار قدیم در وی باقی بود و چون اطرانی مزاجی قوی و هیکی درشت داشت و از طرف دیگر آلام و مشقات زندگی را او فشار آورده و روحش را سخت و غش ساخته بود - بین جهت رفتار وی بیشتر بشتون و درشتی متمایل بود ، وقتی از او پرسیدند که چرا در فلان مهمانی « کاریک » را دعوت کرده اند و ترا و چه بگفته اند ؟ در جواب گفت « برای آنکه اشراف و خانهای بزرگ مل دارند کسی جلو دهانش را بگیرد و اتفاقا هم که جاسون در بریدن حرف مردم و « گرفتن جلو دهان » آنها بی حایت جسور و بی پروا بود .

(۱) « جان ناکس » مصلح مدعی انگلستان است و او هم مانند لوتر پس از جدالات و کشمکش های بسیار موفق با اصلاحات چندی در اوضاع کلیسا و عقاید مذهبی آن دوره گردید .

در هر حال و در مقابل هر قسم حوادث و اسباب الهی و یا فاعل و غیر مرئوس، نگاه می دارد و این جهت بهر قصه زمینی که حادث می شود، آب و هوا و مجامع و حلق آتش با آسمان و مابین می شود.

[illegible][illegible]

مقتول هشتاد و نه نفر و زخمی در حدود ۱۰۰ نفر و مأموران و پلیس در حدود ۱۰ نفر کشته شدند. در این حادثه ۱۰ نفر از دیگران هم کشته شدند.

بقول فراسوها انك بهي دشتك و هرگز در طار اول غلبی راه و نور به دل
میكسد و هرگز آنرا را می بیند بیل بیکه سه سج طاری ده د گلو فرو برده اخشت و
خشکی آنرا چنانكه آب مردم به در دهان دهی از فروز و آبر بست لك واسطه اخلاق بدی
و در مایوس و عادت احباب آنرا از آتش و عاصرت است گداز سیرت رحلت آنها میباشد و اگر
هم خودی بخواهند میتواند آرا غریب درو یاب .

[illegible]

د انور ايمام نور د شاعرۍ په سلسله کې يوه نويه او پرمختللي ده چې د هغه د ژوند
او د هغه د ادبياتو د تاريخ په باره داسې ليکي:

توصیفی است که میتوان از اغلاق و رفتار انگلیسیها در موقع معاشرت با آنها کرد. « شاید بملاحظه
هوش حساس هم هست، که «هماری تا پیر» هرکتاب خود موسوم به «سائنس» میگوید وزراء درموقع ملاقات یا
ارباب رجوع باید حتی القدور «در یک» دره» باشد و قبل از آنکه ارباب رجوع بخواهند بانها تعظیم
کنند و از درواجاخ شوند خودشان باطای دیگری که وصل با ذائق پذیرائی است بروند زیرا اشخاص
خیول و نرسو وقتی مشاهده نمایند که در «وتم» مراجعت خود بایستی طول اطاق را بپایند عموما
بر چاهی خود ششک میشوند و تا مدتی برای رخاستن را سازند، در هر صورت هرگاه مصاحبه
در یک درواطاق انجام گیرد و آخرن حرفی که زده میشود رو بر روی در باشد برای طرفین مصاحبه هر دو
مناسب تر است.

«پرس کونسورت» با همه حسن خلق و صفا طانت خود ششمی منزوی و کم معاشرت بود
و با آنکه منتهای حسن و جدیت خود را در دفع این قصه بکار میداد مملک موفق بنبه بر سرشت و طبیعت
خود نمیشد، ولی باید دانست که پرس از این جهت «مصر» فرد بود و «مده ای از مشاهیر و رجال
و بورگان انگلیس در این قصه اغلاقی با وی شرکت داشتند». «یون» از تمام مردمان عصر خود کم
معاشرت تر و غیر مابوس تر بود بطوریکه غالب اکتشافت صلیبه خود را مدتها از نرس مشهود شدن
خود مستور میداشت. پس از کشف قانون جاذبه عمومی و سایر قوانین مهم فیزیکی تا مدت چندین سال
اها را اشتغال میداد و وقتی هم ظریه خود را راجع بگردش قمر بدور زمین به «گوازه» اعلام داد
بوی سفارش آکیده بود که در موقع انتشار آن در جزو «مباحثات و اکتشافات فلسفی» اسم او را ننویسد
و گفت «اگر این ظریه باسم من منتشر شود ممکن است عده آشیایان مرا زیاد کنند و من از این نفعی
بی اندازه ترس دارم».

از طلاء نیکه راجع برندگان «شکسپیر» بدست میاید معلوم میشود که او هم شخص فوق العاده
خیول و غیر مابوس و گریزان از معاشرت بوده است. وقتی تاریخ و طرز انتشار آثار وی او را
که «مجدد» یا «پادشاه» یا «بشارت» خودش بجا می رسیده است «طر» میاریم و وقتی در تاریخچه حیات او
بخواهیم که همیشه در تازهای شود همه «دار باری کردن دولهای درجه دوم و سوم» میشده است و
از اشتغال و معروفیت سفت گریز پزیده است و «بیک» دارائی مختصری بدست آورده است از لندن
که مرکز ذوق و صنایع انگلیس بود بیرون رفته است و در سن چهل سالگی گوشه از او و مراتب اعتبار
کرده و بقیه هر روز را در یک قصه کوچک ییلاقی گذرانده است همه این دلایل ثابت میکند که زودترین
شهر پایه انگلیس صاحب طبعی خیول و عیال باز و نوسه گیری رده است و اشتیاقی به اسراف و افقت
یا مردم و معاشرت اجتماعی نداشته است.

شکسپیر علاوه بر اغلاق متغیر و غیر مابوس خود طلاء آفاق حس امیدواری هم بوده است
و آنکه شاعر «مطم» درامی نوشته وی خود از تمام ملکات و حواصط و احساسات بشری سخن رانده
است مملک درباره «مد» صورت در نهایت وی «میران» با آبی یافت و هر با «م» دلای زمینه یعنی کرده است
لحن او آینه «یاس» و ویدی وده است چنانکه در این بیت میگوید:

«مردمان بینوا و تیره بخت درهائی جز «امید» ندارند،

در غالب تفرلات او آمده که بآس و نوبیدی هتیده میشود (۱) در یکجا برای چلاق خود ناله و غرور میکند (۲) و از اینکه دشمنش بلزیکری و آکتوری است اعتذار میطلبد (۳) درهای دیگر از اعتماد به او و بس خود دارد و از عشق و محبتی که نسبت به دیگران میبرد اظهار ترس و وحشت مینماید (۴) گاهی در خطر خوش عاشقی و غم و هولناک را مشاهده میکند و گاهی با تیر باد هائی صیق و نعرش آرزوی (مرک راحی) برای خود مینماید .

غالباً تصور میکند که اگر شکسبر بشغل آکتوری خود ادامه داده بود و همیشه مجبور میشد که در انتظار ماه طاهر گردد بزودی میتوانست مربوطت چپول و غیر ماوس خود غلبه نماید لیکن باید دانست که وقتی این اخلاق ظنری و جعلی باشد و از ابتداء طبیعت انسان مسلط و مستولی باشد مرکو

(۱) وقتی پیاد طالع شوم و مسکت و مسکت خود مینماید در کنج ازوا و حرکت برکت احوال خویش زار میگردد و با اله های حزین و جگر خراش خود پیوده در گوش تر آسمان طنین مینماید و طالع زشت و مت بد خویش است و دشنام میبرد آفرق است که آرزو میکنم منم از ست « امید » مایه ای میباشد و مانند سایر مردم با دشنام شادمانه و غم میخشم و قلب خود را گنجینه ای از هواها و آرزو های بی پایان می پندارم و با هر چه که لذت و سعادت خود را در آن مینماید قام و سرور میزیست اما مهربان که در گیر و دار و لامام این فکر از بس و زودگانی خود متزجر و بیزارم و تا فکر و خیال متوجه تست

(۲) آلام و احزان پیش از بای مرا شکسته و لک کرد

« پای لک قوت و توانائی مرا ساقط کرد »

« از لنگر بای من سخی بکوی تادو - ال برای خود راست نایتم (از غزل ۸۹)

(۳) « افسوس که بیهوده بدینطرف و آنطرف دویدم و خود را در انظار خفیف و ناجیز ساختم : ظایر قدس فکرم را بال و پر شکستم و مواهب گرانهای طبع خویش را بر اینگان فروختم و آلام و آثام و آثام لذت را زنده و تجدید نمودم »

(غزل ۱۱۰)

« طر من طالع و تبیر را شامت من به سر رشت خط کار من ملات و دشنام فرست زیرا او زودگای مرا بدین روز کشید که رای حوچ « بولی پادشاه و رفتار عمومی باید تاسی جویم این است که نام من آنکه دار میشود و طبعم باید دست و آبروی دیگران را کار می پذیرد که بدان اشتغال دارد »

(غزل ۱۱۱)

(۴) در عشق من و تو تملی است که هر چند او بر محبت در قلب من چیزی نیکمده ولی حلاوت ساعات عاشقی را « دردم میسازد » من مدد از این دیگر بشق تو خود را « شتر نیسارم مبادا خطا و مصیبت من باعث شرمساری و عجلت تو گردد »

(غزل ۴۶)

باصافی نتوان بر آن قلب یافت (۵).

«چونکه تصور نمیکرد که «چارلز مایلو» با آنکه هرگز در ناشایسته‌های رجسپت از مردم پذیرائی نمیکرد یکی از شجول‌ترین و غیر مایوس‌ترین مردم انگلیس باشد. مشارالیه باوجود چلاق‌پای خود همیشه از کوچه پس‌کوچه‌های لندن عبور میکرد و راه خود را چندین برابر دورتر میساخت که مبادا در خیابان کسی او را بشناسد؛ زشتی می‌گزید هر وقت آشنائی با او می‌رسید حالت او بگوسفند رنجیده و متوحشی شباهت پیدا میکرد و اگر در موقع عبور از غیابان کسی احم او را میدید چشمش را زیر میانداخت و رنگ صورتش سرخ میشد.

«در دایرن» نیز گرفتار همین اخلاق بود و نویسنده شرح احوال وی نقل می‌کند که وقتی ملاقات مادام «ریکوت» رفت بود و در حینیکه با وی صحبت می‌داشت ملاحظه کرد که چند نفر همان ناشایست بطرف نگاه می‌اند. باین تا آنها را دید از پنجره اتاق خود را پرروی چندینای حجاب پرتاب کرد و فرار نمود.

یک مدل دیگر از این اخلاق تاریخچه زندگانی «کیش واتلی» است مشارالیه در اوایل عمر خود گرفتار حیثیت شجول و غیر مایوس خوش وود زمامیکه در ملاقاتن «اسکفورد» تحصیل می‌کرد بناسبت نقای سقیمه‌اشی که میبویید همواره‌هایش احم او را «خرس سفید» گذاشته بودند و بطوری که خودش نقل میکند اخلاق و رفتار او هم در اوتم مناسب‌کنی با آن احم داشته است. برای تمیز رفتار وی با توصیه کرده و در تلبه و داسی از رفتار رجل اجتهادی رنگ ناپید لیکن این اقدام تأثیری در شاق و رفتار وی نکرد و برعکس شعله نمود سکه پیکاری آنکه در رفتار خود مراقب احوال دیگران باشد همیشه فکرهاش بیشتر مشغول است در صورتی که اساس و ریخته احترام و ادب مراعات کردن حال دیگران است و رعایت احوال خود شمس.

«واتلی» چون دید هیچ وسیله نمی‌تواند تغییر در خلق و رفتار خود ایجاد نماید نکلی مایوس و ناامید گردید و از فرط یاس بفرمود گفت: «ایلام است که این عذاب و محنت را من در تمام طول عمر خود تحمل نمایم؟ چون ز کایای و حصول مصوبه بکلی مایوس شدم بهتر است دیگر خود را رنج و صدمه ای ندم و به آرامی و زلفت جان بسپارم. من تا اکنون تمام مساعی خود را بکار برده و تازه فهمیده‌ام که باید همه عمر من خرس زندگانی کنم. بنابر این دیگر حتی - اللهو در این خصوص فکر نخواهم کرد و مصمم میشوم که دردی علاج تا پذیرا با صبر و شکیبائی تحمل نمایم. باین جهت بعد از آن تصمیم گرفتم که دیگر هیچچه در فکر رفتار و کردار خود نباشد و ابتدا خود را در قید آداب و رفتار و حرکات عقیده و گرفتار سازد. بعد از آنکه مصمم خود را بوضع اجرا گذاشت و مدتی بدون قید و ملاحظه رفتار کرد خودش در یکجا می‌نویسد:

(۵) من کرده‌ام که دینی (کاراک) آکدورو آتو نویس ده برای ایدی شهادتی به

عکمه امضای کرده. مشارالیه آنکه مجاز از سی سال همیشه در حضور هنرها ناشایستی بصدمه آمده و با کمال همت و خود داری باری کرده رد در این موقع ضروری خود را پاشت و بطرب و مشوش کرده که قضه نتوانستند شهادتی از او بکینند و اگر چه او را عکمه دهی نمیداد.

تامل و دقت کرد) در خاطر داشته باشد .

تا اینجا ما طبیعت عجیب و غریب مانوس را همه جا پستراه یک قبیله اخلاقی دانسته ایم لیکن باید اذعان داشت که آن طبیعت هم نمی تواند همه داری محبتانی است و میتوان از جنبه دیگری آن را طرف بست قرارداده ملل و افراد عجیب و غریب مانوس همه در ظاهر خشک و زنده و بیوس بنظر جلوه میکنند زیرا اخلاق آنها اجتماعی نیست و چرن همیشه عدالت باجتاب از حشر و معاشرت داشته اند با طبیعت رفتار و حرکات آنها فاقد محبتات و مزیایابی میباشد که در رفتار مردمان اجتماعی و پر معاشرت دیده می شود این اشخاص در حضور مردم بیگانه و بافتاس حتی در خانواده خود عجیب و نامونسند و مراطف و احساسات خود را همیشه در احوال و زوایای قلب خویش پنهان میکنند و روی آنها با پرده از خشونت و وقار می پوشند ولی در عین حال احساسات گرم و مواطف عشق و محبت آنها بجای خود باقی است و عدم جلوه و تظاهر آن در مثل دیگران دلیل فقدان آن نمیتواند باشد . اقوام و مللی که در مجاورت قبایل قدیم (ژرمنی) اقامت داشتند بواسطه اخلاق خشک و نامونس ژرمنها اسم آنها را (ملت لال) گذاشته بودند . امروزه هم وقتی انگلیس ها را با همسایگان نزدیک آنها یعنی ایرلندی ها و فرانسوها که پیرایه خون گرم تر و اجتماعی تر از آنها هستند مقایسه کنیم اصطلاح (ملت لال) را در باره آنها نیز کاملاً صادق می بینیم .

ولی انگلیسها مانند سایر اقوامی که با آنها هم نزاد هستند دارای یک خصیصه اخلاقی و امتیاز مهم میباشند که عبارت از عشق و علاقه مفرط آنها بخاله و منزلشان است . یکفر انگلیسی وقتی صاحب خانه ای باشد نسبت به اجتماع ملکی لایق و می افتنا میکرد و برای اینکه مکنی را بدست آورد که شواهد ارا را متاع بخودش نداده حاضر است از دروازه بگذرد و در دشتهای دور دست و جنگلهای انبوه غیبی سکونت اختیار نماید و در اجا منزلی برای خود بیه کند . انگلیسی از ازوا و خاموشی زیاده ترس و واهمه ندارد و معاشرت زن و خانواده اش را برای خود کثیف میداند و همینکه این محبت را چک آورد دیگر در فکر هیچ چیز نمی افتد . همین جاعه است که المل « ژرمنی » زود اند انگلیسها و ایریکانها از تمام اقوام دیگر برای تشکیل کلنی در ممالک دور دست مستعد تر هستند و در نتیجه هم امروزه مهاجرین و کوح نشین آنها در تمام قطعات معموره عالم پراکنده شده اند .

فرانسوها برعکس انگلیسها به چوخت نتوانسته اند در مسئله مهاجر نشینی و تشکیل کلنی پیشرفتی حاصل کنند زیرا فرانسوها طبعاً مردمانی خون گرم و اجتماعی هستند و هرگز نمیتوانند فرانسوی بودن خود را فراموش کنند

در یکموقع تصور میرفت که فرانسه قسمت اعظم قطعه امریکای شمالی را در تحت تصرف خویش در خواهد آورد زیرا رشته نواح دسترسگامات آنها از کانادا تا مصب رود ناه « می سی سipi » و حواله « دهر » اوران جدید « امتداد می یافت لیکن افراد ساحلی و قنار و متکی بر نفس « ملت لال » آهسته و پیرین سر و صدا از ایستگاه اصلی خود که تنگه باربری در سواحل شرقی بود بطرف مغرب پیش رفتند و در جا رسیدند بقوه سی و عدل آجا را آباد و محل سکونت داشتی

خوش ساختند بطوری که امروزه از فرانسوهای مقيم امريکا قطع کفنی کوچک آنها در کانادای سلی باقیمانده است. (۱)

ولی این کفنی نیز نه و «نیل جالب توجهی است از میل مفرط فرانسویها به شرت و زندگی اجتماعی و همین واسطه همه آنها مانند افراد يك خانه بر دور هم گرد آمده و بر خلاف مردمان زیاد دتوتن» نتوانست اند به سلك دیگرى مهاجرت نمایند و در آنها اقامتگله ثابتی برای خویش تداتك نایند. در جنبه مهاجرین انگلیسی و اسکاتلندی مقيم کانادای علیا در قلب جنگله و بایاها راه یفته و برای خود مساكنی اختیار مینمایند که هر کدام چندین فرسخ از هم فاصله دارد فرانسوهای ساکن کانادای سلی عموما در ضبات و شهر های کوچک اجتماع کرده و خانه های خود را در کنار جاده نزدیک یکدیگر بنا میکنند و مزارع آنها عبارت از هان اراضی پست متزلزلان است که به قسمتها و قطعات خیلی کوچک تقسیم میگردد. با وجود مایه و مشکلائی که از این طریق کشت و زرع حاصل میگردد فرانسویها با کال میل و زمین بدان می چسبند زیرا همیشه ما بل به مباشرت با یکدیگر و شفته زندگی اجتماعی هستند و هرگز صل ندارند مانند انگلیسیها و آلمان

(۱) «موريس سا» در ضمن يك سلسله مقالات دقیق ویر معنی که راجع به اسباجهای خود و امريکی شمالی درجمله «دودنا» منتشر نموده است مقاله جالب توجهی از تمایل امريکايها به انزوا و تجرد و اخلاق اجتماعی فرانسوها میکند و ميگريد امريکائيها دندای روح فراد هستند و فرانسوها صاحب روح اجتماع، در امريکا افراد جامعه را بخود جذب میکند، در فرانسه جامعه افراد را مجلوب خویش میسازد.

او ميگويد که ملت آسکولوسا کون زمین را که محصولانش ممکن است يکروزی تمام بشود ولی تاکنون تمام نشده و مدتها ميتوان از آن استفاده نمود وسیع کرد فراز داده است و در تحت تاير خود پستی و فقط فکر خود بودن لامل آن است که کرده است. در صورتی که ما فرانسوی ها بواسطه اینکه به طور افراد کلاوی اراما ساخته پست بهیچوجه زمین را مورد استفاده قرار نداده ایم. امريکائي انزوا را با قدرت قابل تحسین ۱۱ وحشتناکی تحمل مینماید ولی آنرا دوست ندارد و دنیا در سد اهدام آن میباشد. فرانسوی نوع دیگری است چه بکنفر فرانسوی انواش و دوستاش و مصاحبتش حتی اشخاصی را که باری او در ایبوس یا نر می شنید دوست میدارد مشروط بر اینکه از هیکل و صورت این اشخاص دواولین ايلات منتشر نگشته بلکه مجنوب آنها شده اند فرانسوی وقتی که خود را با هنرهای خود می سنجند آنرا نیست که يکروح در چندین بدن می بیند و اگر مدتی به طور انزوا زندگی کند زنده می شود و اگر ازوایش دمی باشد ميبرد. این مطلب کاملا صحیح است و بخوبی دلیل این نکته را آشکار میدارد که چرا آلمانها و انگلیسیها و امريکائيها خشك و کم معاشرت دو تمام دنیا را کشته شده و رخته کرده اند و صورتی که فرانسویهای خون گرم اجتماعی هرگز ميتوانند بدون معاشرت با یکدیگر از زندگی تعنی حاصل کنند همیشه مانند درخت و دانه خوش اقامت داشته باشند و در دج فرانسه هنر شواسته استخراجه از سرحدات خاک خود و معنی بهصرفات خوش دهد.

ما و امریکاییها دو جنگلهای تنها و دور دست افتاد گشته بر خلاف آنها امریکاییهای ساکن یلاتها
 « قاطعاً با ترو و تنهایی مساکن خود اس و جدت گرفته اند بلکه زندگانی در آنجا را بر زندگی
 در هر نقطه دیگر ترجیح میدهند چنانچه روستایان ایالات غربی امریکا همیشه دیدند مهاجرین سایر
 ایالات بطرف افتادگاه آنها نزدیک میشوند و جمعیت نواحی مجاور آنها روایزیداد میرود در قابل یشرت
 حیث اجتماع طب نشینی اختیار میکنند و اسباب و به خود را دورای ای ریخته با زن و بچه خود
 بنقاط دور دست غربی میروند و در آنجا از نو خانه و مسکن برای خویش بسازند »

بنابر این می بینیم که ترو « تون » بواسطه همان طبیعت عجول و غیر مانوس خود
 از تمام نژادهای عالم برای مهاجرین و تشکیل کلنی پترو مستعد تر میباشد - انگلیسیها و اسکاتلندی
 ها و آلمانیها و امریکاییها با کمال میل و رغبت حاضرند در گوشه اترو و حرکت زندانی میکنند
 ولی بشرط آنکه دارای خانه و عائله ای باشند و همین بیملکگی آنها زندگانی اجتماعی سبب شده
 است که ترو آنها در اقطار عالم منتشر شده و بیست زمین را در تحت تصرف و اختیار خویش در
 آورده اند - از طرف دیگر اشتیاق فوق العاده فرانسویها بزندگانی اجتماعی با آنکه موجود اصلی
 ظرافت طبع و حسن رفتار و آداب آنها میباشد ولی مانع مهاجرت و کوچ نشینی آنها گردیده است
 بطوری که حتی در مالک مستعمره خود از قیل الجزایر و قریه نیز فرانسویها همیشه حکم پاسبان و
 محافظ را داشته اند (۱)

دلایله براینها حس بی میلی آنها بزندگانی اجتماعی بعضی صفات و عادات حسنه دیگر
 از در آنها ایجاد کرده است - طبیعت عجول و غیر مانوس انگلیسی او را سرگرم بکار خودش میسازد
 و در امور زندگی او را منزل و متکی بنس ارمیاءورد - آلمانی چون جدت و اجتماع را در اساس
 لذت و سعادت خود محفل میداند آنها را بخود منقطع و مطاعه و اختراع میردازد و بکارهای صنعتی
 و مکانیکی مشغول میشود - و چون از اقاراد و آزوری دریا بیم و وحشتی ندارد بپایدی و دریاوردی
 و اکتشاف اراضی و بحر عجوله میردازد - از موتی که اقوام شمالی در قدیم ایلام دریاهای شمالی
 را میبوده و امریکارا کشف کردند و کشتیهای خود را از سواحل اروپا تا دریای مدیترانه رسانیدند - هارت

(۱) ایرلندیها نیز مانند فرانسوی ها میل مفرطی به زندگانی اجتماعی دارند بطوری
 که مهاجرین آنها در آمریکا هم در شهرهای بزرگ اجتماع کرده و مثل انگلستان محله های
 مخصوصی برای خود انتخاب کرده اند که موسوم به (محله ایرلندی ها)
 میباشد ایرلندی ها مثل فرانسوی ها در خارج هم بآداب و طریقه زندگانی اجتماعی خود می چسبند و
 مرکز فراموش می کنند که از اصلی ایرلند هستند (متر ماگور) در کتاب خود موسوم به
 (ایرلندیها در امریکا) می نویسد (قابل ملاحظه) ایرلندی ها اجتماع در شهرهای بزرگ امریکا متضمن
 مایب و سبب است که ترحر آن ها از جمله زبان و قلم خارج میباشد) بواسطه همین علاقه به
 زندگانی اجتماعی هم هست که ایرلندی ها در تمام ایالات متحده بحال مسکن و باصلاح دست دهن
 زندگی می کنند .

هرچنانچه ژاد «توت» تا با روز هیئت اوسایر اقوام بیشتر و معروفتر بوده است . انگلیسیها بواسطه اجتماعی بودن و کم معاشرت کردن خیلی ساده و بی پیرایه هستند . از میان آنها مهاجرین و ملانحان و صنعتگران قابل ظهور میکنند ولی هیچوقت آواز خوان و رقص و آکتور و آرتیست خوب در بین آنها دیده نشود . طرز لباس و طریقه رفتار و حرف زدن و نوشتن آنها هیچکدام خوب نیست و بکلی ذوق حس ظرافت و زیبایی میباشند . هرکاری میکنند آمیخته بسادگی و بساطت است و از هر پیرایه و تظاهری پری است . بهترین مثل سادگی اخلاق آنها قضیه ایست که چند سال قبل در موقع انعقاد نمایشگاه بین المللی مواشی در پاریس اتفاق افتاد . پس از خانه نمایشگاه کسانی که در آن شرکت جست و دند مواشی خود را که مستحق گرفتن جایزه شده بودند پیش آوردند . ابتدا یکفر آسیانیولی پشت و پیک با لباسهای رنگارنگ و قشک خود جلو آمده جایزه درجه آخر را دریافت نموده و در موقع گرفتن آن چنان خرد میبالد که گمانی با خلع جایزه درجه اولی نائل گردیده است .

بعد از او فرانسوها و ایتالیاییها پوره وادبیش آمده و هم خودشان لباسهای فاخر ممتاز پوشیده بودند و هم حیوانات را تا شاغشان با گل و سبزه و نوارهای ابروان زینت داده بودند . آخر از همه نوبت بکسی رسید که موقعی جایزه درجه اول شده بود و مشارالیه با قدی خمیده و لباسی پستنی درجه سادگی پیش آمده در صورتیکه یکجفت کفش ضخیم روستائی پوشیده و حتی یک گل هم بسوراخ دگمه خود نگذاشته بود . تماشاچیان پرسیدند این شخص کیست ؟ - مامورین نمایشگاه گفتند شخص انگلیسی است که جایزه اول را برده است . مردم از مشاهده وضع او بی نهایت متعجب گردیدند و خود میگویند « این شخص نماینده مملکت درک انگلستان است ؟ » ولی انگلیسی متوجه این حرفها نبوده و میدانست که برای آن در نمایشگاه حاضر شده است که « بهترین حیوانات » را نشان بدهد « خودش را و همین جهت مقصود خود را با کمال سادگی انجام داد و باخذ جایزه اول هم نائل گردید با اینحال اگر گلی هم بسینه خود زده بود فرق بیال او نمیکرد .

برای وضع این قیصه اینکه در ذوق و رفتار ملت انگلیس مشهود است اخیرا مسلک جدیدی در انگلستان پیدا شده است که مرام و منظور آن اغشاء و تعسم شمس مختلف صنایع ظریفه در میان تمام مردم میباشد . پانچویز امروزه مدح و مبالغه پیدا شده اند که تبلیغ حس جمال پرستی میکنند و بعضی ما هم اصلا پرستش جمال و زیبایی را رنگ نمایی داده اند و شمار آنها اینست . جمال فیک است جمال حقیقت است - جمال مبلغ احسان و خیرخواهی است . « هوا قیصه دارید که دقت و مطالعه در صنایع ظریفه ذوق و سلیقه مردم را اصلاح میکند و توجه و تفکر آنها در اشیاء جمیل و زیبا طایع اهارا تصفیه و تطهیر مینماید و چون ذوق صنعتی اهارا از اشتغال بلذات و تنمات مادی باز میدارد باطن اخلاق و روحیات آنها را نیز تهذیب میکند .

ولی با آنکه اشعه و تسم این مسلک تا اندازه ای ممکن است مذهب اخلاق و سیرت مردم را قوی کرد در همین حال نباید اشتغالات زیادی از نتایج آن داشت . آداب و قیود رفتار زندگی را شیرین و دلنشین مینماید و برای این منظور هم میتوان اثر را گرفت . موسیقی و نقاشی و رقص و صنایع ظریفه همه منشاء و سرچشمه لذاتی هستند که هر چند از لذات شهوانی بشمار نیایند ولی جز

و دلی قلمد مصالح باشد صفت سرچشمه انبیا و اولاد طاهر روحانی و وسیله رسیدن به دانش و معلومات
 «بیشتر است ولی اگر این منظور اخیر یعنی کسب کمالات دلیه از آن حاصل نکرده آنوقت وسیله
 تحریک شهوات و لذات مادی خواهد بود و این نکته نیز مسلم است که وقتی صفت وسیله شهوت
 رانی و لذت غنی باشد بجای آنکه موجب اوقفاء و تقویت اخلاق کرده باعث ضیف و انحطاط سیرم
 آن خواهد گردید. جرئت و رشادت اخلاقی از نبود و آداب معاشرت بهتر است. صفای قلب و طهارت
 نفس از عاصیان و فساد سوری ارجحتر است و پاکیزگی بدن و فکر و دل از اطلاعات و معلومات دنیای
 صناع طریقه بهر آن ذبیحتر است.

غلامه آنکه از آموختن آداب و رسوم معاشرت باید غفلت کرد ولی در عین حال لازم است
 این نکته را به خاطر سپرد که انسان دو زندگانی منظور و کمال مطلوبی دلیتر و ارجحتر از لذت
 جسمانی و تنوع و صناع و تولد و قدرت و عقل و دماء و قریبه دارد و آن صفای طینت و پاکیزگی
 اخلاق است زیرا بدون اخلاق و ملکات فاضله هیچ فنون و صنایعی در دنیا نمیتواند
 ملتی را از انحطاط و فساد بیرون کشیده و به مدارج عالیته برساند.



فصل دهم - مصاحبت کتاب

«کتاب عالمی جاودانی و پاکیزه و روحانیت که اوقات فراغت
 ما در آنجا به سعادت حقیقی لائق میگردد.» «ورد زورث»
 «تراجم احوال مشاهیر تنها جزئیست که در صحبتهای معمولی
 مردم و هم در کلیه اقسام فنونی که میتوان آنها را نتیجه و خلاصه افکار
 بشری دانست بکار میرود.» «کارل لایب»
 «من تمام کتابی را که راجع به زندگانی مشاهیر رجال نوشته شده
 است با اشتیاق وافر مطالعه میکنم. حتی درباره شخصی مانند گاوندیش،
 که فاقد دل و قاب انسانی بود اقتدر فکر میکنم و کتاب میخوانم و حالانش
 را در نظر خود مجسم میسازم تا رفته رفته بوجود معدوم او جانی تازه
 میدهم و ویرا انسان زنده در کنار خودی تصور کرده و مثل او فکر می
 کنم و حرف میزنم.» ژرژ ویلوت

« افکار من متوجه مردگان است و با آنها در قرون و ازمنه گذشته زندگانی میکنم . تنهایی و اضمائل ایشان را دوست دارم و از خطایا و معاصی آن ها عبرت میگیرم . در امیدها و بیمهای ایشان شرکت می جویم و با عقل ضعیف خویش از تعالیم آنها پند و اندرز حاصل می کنم . »

« سوزی »

معاذ طور که اخلاق و سیرت اشخاص را بوسیله دوستان و مشربیشان میتوان شناخت معاظرو هم از روی کتبهایی که میخوانند میتوان حالات روحی و ساختمان اخلاقی آن ها را می برد زیرا کتاب نیز مانند انسان دارای تئیر صاحب است و مردم می تواند اوقات خود را معاجنه و معاشرت آن بگذرانند . کتاب خوب بمنزله بهترین دوست و مؤلف انسانی است . اخلاقی و صفات کتاب مانند انسان تغییر پذیر نیست و هرچه از اول بوده است همیشه هم بهمان حال باقی خواهد بود . کتاب از تمام دوستان انسانی ثابت قدم تر و باوقارتر و صبورتر است و هرگز در ایام بدبختی و محنت بانسان پشت نمیکند . برعکس آغوش مهربانی و رافت آن برای استقبال ما همیشه گشوده است و در دورۀ جوانی ما را سرگرم و مشغول میسازد و در روزگار پیری و شکستگی تسلیت و دلداریمان می دهد .

همچنانکه گاهی دو مر بواسطه دوستی و علاقه مندی خود بشخص نی با یکدیگر رفتن و دوست میشو ، معاظرو هم غالب مرده در تر پسندین و دوست داشتن کتابی احساس مجاست و توافقی روحی با همدیگر میکنند . ضرب السبل قدیمی میگوید « اگر مرا دوست داری سکیم با دوست ندار » اما عاقلانه تر آنستکه بگوئیم « اگر مرا دوست میداری کدام را دوست ندار » کتاب رشتۀ اتصال و پیوندی مننوی است و مردم غالباً بوسیله آثار و نوشته های مؤلفی که طرف توجه و اقبال عامه است با یکدیگر همگر و مانوس میشوند و بدواسطه وجه اشتراکی مابین خویش احساس میکنند .

« درایت » میگوید « کتاب در اعصاب قلب ما جا میگیرد و اشعار شعرا وارد خونمان

گردیده و در تمام بدن جاری میشود ، همین جهت است که آنچه را در ایام جوانی میخوانیم در دوره پیری ملاحظه میازیم و هر سرگشتگی را که راجع دیگران ملاحظه میکنیم نوع آنرا درازۀ خویش تصور مینمائیم . این کتاب های خوب را در همه جا قیمت ادازان در دسترس عامه گذشت زیرا ما از هوای روان بخش کتاب تنفس واقعی و کسب حیات مسوی میکنم و هرچه از ادوار توحش و جاهلیت تا عصر کنونی است آورده ایم همه از دولت فکر نویسندگان و الهات آنها بوده است »

کتاب خوب درحکم مخرج و مدفن جاودایی حیات انسانی است زیرا رنگهای حقیقی شری فقط حیات از فکر است و افکار نیز در صفحات کتب پایدار و غلظ میماند . شارب این کتاب های خوب کتنجای شامداری از در افکار و لالی کلیات حکمه است که هر وقت مسوچ آنها شویم و از آن ها امتداد جوئیم بشعور خویش دل آمده و مسطحت های ذقیرت از آنها شویم یافت ، و غلبه سبزی » میگوید « کسانیکه با افکار عالی و خوب سازند هرگز تنها و

«ویریل» و «دان» هنوز بگفتن اشعار چاندانی خویش مفتخرند. «شکیر» هنوز شریفه است و با اینکه جسد او را دو سه ۱۹۱۶ دفن کرده اند ولی روح او باز در انگلستان زنده است و افکار بلند وی در این عصر نیز مانند دوره سلاطین «دود» شایع و مابین مردم منتشر می‌باشد. حتی مردمان فقیر و مسکین نیز می‌توانند بدون هیچ دغدغه و نیش و صاحب افکار بزرگان تأمل کردند زیرا این گلستان معنوی را جواز ورود قط سواد است و هرکس از همه خواندن برآید می‌تواند بی زحمت حاج و درمان بداجا ورود نیابد. اگر می‌خواهید بختبند «سروانت» و «راله» پاشا می‌بخشند و اگر ضمه دار و انصاف‌کنید «تاس آکیس» و «ژرمی نیلر» پاشا هم دردی می‌کنند و شما را نصیحت و دلجویی می‌دهند همین است که ما در موقع قم و شافعی یا هکدام نکبت و سادت خود به کتاب انجا می‌بریم و از روح و فکر بزرگان رجال استبداد نصیحت و تعلیم می‌طلبیم.

از تمام اشیاء این عالم علاقه مندی انسان بیش از همه است و باین واسطه هرچه که مربوط بزندگانی انسانی باشد از قبل قم و شادی و تیار و اعمال شوی بیش از هر چیز دیگر توجه او را بخود معطوف می‌سازد. هرکس سار و دم را چون هم جنس خودش هستند و از افراد عائله بزرگ بشری می‌باشند کم و ش دوست میدارد و نسبت کوهی ایشان اظهار علاقه مندی می‌کند و همین جهت هرچه دایره دانش و معلومات شخص وسعتر شود و فکر و روح او پرورتر گردد بسالشی که مربوط به غرض صلاح نوع شراست بیشتر توجه میکند و برای بیکفیتی و سعادت همجنس های خویش زیادتیر سعی و مجتهد می‌نماید.

توجه و علاقه مندی نوع الفاده انسان را نسبت بهمنوهای خود از دوی تصوریکه از هم می‌کنند و مجسمه هاییکه برای هم می‌سازند و قصه ها و سرگذشتهای که راجع بیکدیگر نقل می‌کنند و از روی هزاران مسائل دیگر از این قبل می‌توان استنبط نمود. «امرسون» میگوید «انسان غیر از راجع بانسان» میتواند تصویری بکشد «چیزی بسازد» و فکری بکند. اما از همه این دلایل بالاتر علاقه مندی مطلق است که مردم بنارینه های شخصی و سرگذشتهای خصوصی سایر مردم دارند. کارلایل میگوید «علاقه وافر انسان محطه تراجم احوال مشاهیر بهترین دال طبیعت اجتماعی

(۱) «امرسون» در کتاب مشهور خود موسوم به «اینتی» و «زرا» میگوید: در آثار معاصرین تفکیک خوب از بد کاری دشوار است. در این متهای دقت را بدل آوردید که از خواندن کتب های بد و پست احتراز کنید و مخصوصا از «دلالت» و تحریط های جراید و افکار موقتی طامه برحند بازید. در اینجا سه فئده ایی هست جدید که مرعات آنها برای مطالعه کتب بسیار ضروری است. (۱) هیچ کتابی را که کمتر از یک سال است منتشر شده است نخوانید. (۲) غیر از کتبهای مشهور هیچ کتاب دیگری را قرأت نکنید. (۳) فقط کتاب هایرا بخوانید که از آنها حتی قان نیاید.

مقدمه «زرا» اینون راجع بکتاب اینست که در محالوم باید جدید ترین کتابهارا خواند و در ادبیات قدیمی قریب آید.

اوست و اگر تمام دلایل دیگری که راجع باینها در دست است، انقدر میبوده این دلیل بهترین شاهه صدق ما میخوانست باشد.

راستی که نوع بشر میل و علاقه مفراطی سرگشت زندگانی هم دیگر دارد؛ قصه ها و افسانه هایکه در تمام عالم اینهمه خواننده دارد آیا جز سرگشت خیالی افراد بشر چیز دیگری هست؟ یا نادره ایکه در هر نقطه زمین مردم برای تماشای آن از دحام مینایند غیر از تمثال ونیمه اوزندگانی معمولی، انسانی چیز دیگری میباشد؟ اما پای تعجب است که همیشه افسانه ها و سرگشت های خیالی بدست دهام و نواح وحشت می شود در صورتیکه ما و ما نیز اشخاص معمولی مگر نوشتن تراجم احوال واقعی و حال نیافتاد!

تصویر و تجسم حالات مختلفه زندگانی اساسی باید حتی القدور از خیال و ترمیم دور و بصیقت مقرون باشد تا اثرات بد حال دیگران مفید و دائم واقع گردد. همه کس ممکن است از سرگشت زندگانی دیگران پند و تجربه حاصل کند و حتی از گزافگرم اقوال و افعال سایرین فایده و شمع مرد زیر امر کاری که در عالم انجام گرفته است بهره و حاصل زندگانی کسانی است که با ما همجنس و هم نوع بوده اند.

ترجمه زندگانی اشخاص بزرگ و بکو کار چون در قلب ما نفوذ و تاثیر دارد و تمام امید وافر دل ما میبرد و سر مستی از زوگرمی و بکو کاری با مرده مطالبه آن برای ما میزند. نام و فریب بسیار توان بود، آری انسان رفیق و طایف خود را در آن عالم با شهادت و خلوص بیت احمه ده، ناز و نفوذ و کسبی و مکر در میان نتواند رفت چنانکه «ژرژ هریت» گفته است: «زندگانی صالح و خوب بهیچ وقت که به و سیرس نمیشود»

«گو» «در این دنیا بهیچ وقت در زندگانی اشخاص معمولی و عوام الناس نمی تواند پند و اندرز بیاید» و اینراست که در کماله سفر میرفت از اخلاق و سر گذشت زندگی همسرهای خود از لذات و ملامت آراء بسیار بدست ماورد (۱).

«دکتر جانسون» بگفته گفته بود: «من هر کس را در خیالان مبینم میل میکنم تا در پیچ

(۱) یکی از دوستان و اترامکت که مثل خود او مایل بکسب اطلاع راجع زندگانی مردم بود و قوه شعاعی هم بکنان داشت، روزی در حق مسافرت خواست شخصی را که با او همسر و در کلسه اش نشسته بود بصحبت میافزود ولی هر وسیله ای باینبشت مفید نیافتاد. دایت از روی اصطلاح بوی که رفت. من تا آن راجع بموضوع که ممکن بوده است از ادبیات و خلاصه و تطارب و قدر و مقدار را به درجی تا موضوع سیاه و مراد و حترقی و آمر و مامه و هر چه دیگر باوصیت داده ام. آخر کار منم تا چه موضوعی ملاحظه می و راجع به چه چر ممکن است با تو حرف زد؟ منم مرز در بره خود میبری دانه نمی کرده و گفت: آقا، راجع بپایانی چه میتوانی آگویی؟ - رفیق و اترامکت از دیدن اشعار من سرگردید و دیگر به دانه با این

حیات او را بدنام و لذت‌جویی که اندوخته و موانع و مشکلاتی که در دوره زندگی دیده و شیری که از دوره روزگار چیده اخلاق حاصل کنیم . در سوئیکه زندگانی عوام انسان دارای چنین امر و مزایا باشد پس حیات نواح و زرگان و بیایک تاریم عالم را بوجود آورده اند و منظم و امروزی و میراث و باقی گذاشته اند و برای چه همیشه و تکریم یافته و باقی خواهد بود ؛ این نتیجه است که هر چه عوام و بشر گذشته زندگانی این اشخاص از عادات و رسوم و طرز زندگانی و حرفها و مسکرم و فضائل آنها - همیشه متغیر خواهد و عطف بسیار است و به بند و تعلیم میدهد و بخلاف و زرگوانی شوق و ترقیمان نمیداند .

زرگترین درس و تلمیسی که ما از تاریخچه حیات زرگان و رجال میگیریم آنستکه میفهمیم اسل چه پایه کامل میتواند برسد و چه کار دنیا در عالم میتواند انجام دهد - سرگذشت یک زندگانی عظیم و صالح و قوی رسته تحریر در آمد و گواش یافت در همه کس تأثیر و حس و الهام را خواهد داشت ، یعنی حقیقت زندگی در هر طرز جسم میسازد - روح را زنده و شاداب میکند ، نظم امید و آرزو را در دل میریزد ، به و اسان ذهن را سبب عرض و نسبت بد دیگران تقویت می نماید ، روح و طبع را بر اسبقت آرا بسی و عاهدت و تلمیسی از اعمال و افعال زرگان و ابرود - معصه تراحم اصول یکو و رجال و سر مشق گرفتن از اهل دوره زندگی آنها به تزل آستکه اسان دانبا با بهترین اشخاص عهده ر باشد و ایم خود را در معاشرت صالح ترین و با کمالترین مردم عالم سر برد .

از نام‌کنشی که راجع تراحم احوال مشاهیر و شته شده است کتاب اجل مقام برعه میباشد . انجیل که مری و معلم جوانان و هادی و رهنمای مردان و صلح دهنده پیران و سانه زرگان است عبارت از یک سلسله تراحم احوال سلاطین و پادشاهان و شیوخ و رؤسای قبائل و خدای و گفته میباشد که به تزل تعلیم و تلمیسی برای همه بشری بوده و بسیاری اشخاص بزرگ و رجال تاریخی نواح اخلاقی و روحی و عقل و ادب خود را از آن منبع فاس و معرفت کسب و تحصیل نموده اند . یکی از مؤلفین بزرگ کاتولیک میگوید : « انجیل کتابیست که کلمات آن مانند آیه موسیقی صدای ناله کایسا در گوش صحن میآید و هرگز فرووش نمیشود ، بیات و کلمات این کتاب بزرگ عالم را مضمّن تمام خاطرات و احساسات بشری است و هر چه تا کنون از فضائل و مکرمات انسانی سخن رفته است شاهد و مصداق آن در این کتاب جمع میباشد . »

راجع بتأثیر و نفوذ زندگانی اشخاص بزرگ و قوی در اوده ، روح و ناله کردن پایه اخلاق بشری هر چه میگوئیم کم گفته ایم . « انزک دژ و تلمیسی » یا بد « سون شرح احوال رجال بزرگ بشره اخلاق و آموزشی است با روح و تلمیسی که در حکم کس و ناله عالم و برد انسانی میباشد . » راستی ممکن است کسی شرح احوال و زندگی اشخاص بزرگ و متعدد را بپردازد و خوش بدون آن که ملالت باشد با نوح و موزی طرف باشد و نالی و کمال اخلاقی که به شود . حتی شرح زندگانی اشخاص متوسع و نام عالم که صاحب روح درت و تلمیسی بوده اند و وظیف خود را در عالم بدرستی و شهادت انجام داده اند و به اخلاق و تلمیسی هر روز از این ها بی فایده و تأثیر نیست .

تاریخ را بوسیله مطالعه تراجم احوال، مظاهر بهتر میتوان آموخت زیرا تاریخ جز شرح احوال رجال بزرگی که منشاء نهضتها و کارهای عده در عالم بوده اند و در سرنوشت شری تیرانی داده اند چیز دیگری نیست (امرسون) (میگوید تاریخ دفتر ضبط وقایعی است که در اثر عقاید و آراء و در سایه مجاهدت و فعالیت افراد موجود آمده است) در مصائف تاریخ همه جا از اشخاص و سواج زندگانی آنها بیشتر ذکری رفته است تا احوال و قوه و طبع و اگر وقایع و حوادث تاریخی در نظر ما فریبده و جالب توجه باشد بیشتر بواسطه ارتباط و پیوندی است که با مآثر و اسباب موجودین خود دارد و الا اگر غیر از این میبود هرگز کسی رغبت خواندن وقایع تاریخی نمی نمود. در موقع مطالعه تاریخ مردکان دیرینه و رجال ماضی که هنوز اثرات افعال و اقوال آنها در عالم باقی است ما را از هر سو احاطه میکنند و با صدای بلند و رسا با ما تکلم می نمایند بطوری که کلمات آنها را بطور وضوح می شنویم و فایده تاریخ را در ضبط شرح احوال و افعال آن ها میدانیم ما هرگز شخصا میل و علاقه بدانستن احوال (توده) و قاعده مردم نداریم و فقط اشتیاق و علاقه متدیان آگاهی بر اوضاع و احوال زندگانی افراد است که تراجم حیات آنها درخشنده ترین فصل تاریخ عالم را تشکیل میدهد.

در میان نویسندگان بزرگ قدیم (پلوتارک) و (موتانی) بیش از همه از ساختن اخلاق و روحیات متفکران بزرگ و مردمان ساهی و فعال تاثیر و اثر داشته اند «پلوتارک» بهترین سر مشفا و سوه های زندگانی بشری را جمع آوری نموده است که مردم از آنها تقلید و پیروی نمایند و «موتانی» حقیق ترین مباحث و مسائلی را که در تمام ازمه و احوال مورد بحث و توجه افکار انسانی بوده و همه کس در دنیا در زندگانی در راه خود با آنها مواجه میشوند حل و تفسیر کرده است هر دو این نویسندگان عالیهام بافتار خود را در بایس تراجم احوال نگاشته و در هر مورد بهترین شامد و دلی که برای عقید و تفکر خوش آورده اند از سیره و اخلاق بررکان رجال اخذ نموده اند کتب (زندگی مشهور) «تالیف (پلوتارک) با آنکه در مجاز از هجده قرن قبل نوشته شده است معذات هنوز (ایجاد) هر در ریه خود نیست ترین تالیف و یکی از نوادر آثار قلم انسانی بشمار میرود این کتاب را (موتانی) ی اندازه دوست برداشت و شکسبیر موضوع قلب اثر هائی خود را از روی آن اخذ کرده است «موتانی» پلوتارک را بهترین تراجم احوال رجال مدائن و میگوید (هر وقت من کتاب ابرار بکشایم می اختیار دستبرد یوی میزنم و از گنجینه افکار او چیزی بیافزایم) (موتانی)

«تالیف» در نتیجه خواندن کتاب «پلوتارک» متعایل مرشته ادبیت گردید. خود او میگوید «من سرگذشت زندگانی (تیمولون) و سزار و (مروتوس) و (پلویداس) را هر کدام متجاوز از شش مرتبه مطالعه نمودم و در هرده اقتدر متدر شدم و گریه کردم که عالم بهم خورد و از خود بشرد شدم... هر وقت من شرح بگفتم از اخلاق و سیره عالی ان مردمان بزرگ را از نظر میکنداریم قدری دوست مرز و تاسر آنها مرسوم که تا مدتی نمیتوانمستم بدات اصلی خویش باز گردم و آرام بنشینم». فیاردالتی ساری دیگر از اشخاص بزرگ و مرمائد «شیلار» و «فرانکلن» و «تایلور» و «ماننم رولان» علاقه مخصوصی بدین آثار داشتند و مخصوصا «ماننم رولان» بطوری شفته و فرشته قلم او مد که بجز در کتاب «ماننم رولان» پیدا نمیشود و در وقت دعا و موعظه

زیاد میروند که چنانچه چاره کنند همان طور هم از عذای که برای نوشتن
و طبابت و جراحی اندرند و خواهند بوسیله الفاظ و عبارات را که و روشی به
تعمیرات خود بدهند ،

پلوتارک همچنانکه نکت دقیق و جاب توجه اخلاق و سیرت شهرداران خود را شرح نموده
است همان طور هم بذكر صفات زشت و فاضل اخلاقی آنها پرداخته است و این یکی از ضروریات علمی
است که هر نویسنده دقیقی باید مراعات آن را بشاید ، « موتانی » میگوید « اگر میخواهید سبک
تصویر پلوتارک را کاملاً بشناسید شرح یک رفتار کوچک یا یک حرف ناقص یکی از چهل و نه مورد
که در ظاهر دارای هیچ اهمیت نیست بگوید و در آن مورد و تدقیق نماید و خواهد دید که همان
یک حرف یا یک جمله مضن معانی بسیاری است و اثر یک صفت یا ثبات دیگران را دارد ، پلوتارک
پایه دقت و جزئی بینی خود را بهیچ درسی که ملا میگوید اسکندر همیشه سرخود را سچ نگاه
میداشت یا « اسی بیاد زاش بگرفت و بدن آنکه زبان بلایی برسدن و ملاحمت او میافزود ،
یا « کائو » صاحب ریشی فروز و تیشی آو بود و رول خود را به زبل می داد و هر وقت
فلاک های او پر و او کار افتاده می شده آوا را ماروشت یا هزار سرش کچل ود و میل و
علاقه واقعی بپادشاهی خود را که داشت یا آنکه « سیرون » میل لرز بر گام (بلا اوانه بینی خود را
نشان می داد ،

بعضی ها تصور میکنند که ایگو، دت ها و شرده نو ها دون هم کمی است که تراجم
احوال مشاعر را بوسیله این پلوتارک بقد برده است که بدون ترحم آن جزئیات تصویر و یک
آهیزی را می آید سبک کند و بگوید و اتفاقاً او جلدین همه تحریرات او هم همین است که
این قبیل جزئیات را از طار دور شده و « آک » از شرح کات و هتار لغات باید بگویم صرف
آن ها می بردارد که می شرح واقعه سرده و ساه که چنانکه الی بنیایه و ایگار را
چنان بهار و استادی انجام میدهد که غالباً یک قصه چند صطری او پیش از چندین صله شرح و
توضیح روشن ساختن موضوع کمک مینماید گاهی نیز یکی از اقوال و گفته های مشهور چهل و نه مورد
شاهد می آورد و باز یک جمله بقد یک صله افاده مقصود میکند .

در اجماع یونان و روم و اخلاق و سیرت را که بهیچس از عرب و اسامی و
نست و نه کسی دارای مطالب و فاضلی است که شایسته طبیعت شری و افکار و نظرات او با وجود اسامی است
ما غالباً اشعار بزرگ را از دور تبعید و ستایش میکنیم و اخلاق آنها را ملوکوتی و
آسمانی می پنداریم بکن همین که آنها نزدیکتر شویم می بینیم که آنها هم دارای نفس و تنوری
هستند و از این جهت با ما برادر میباشند (۱)

(۱) ولتر میگوید « کتابکه از حجت استعلاک و قریبه ما فوق سایرین هستند غالباً بخطا
و تصور زدیدند زیرا هیچ حالت ندارد که قریبه و استعداد انحصار را مافوق شری قرار دهد
(از کتاب زندگانی مولا ره)

تشریح قلمس و امور اشتغال رجال بزرگ، ضمن نوایندی نیز هست زیرا بقول «دکتر جانسون» اگر همیشه چندی خواب و درخشان آنها در مد نظر باشد و توضیح داده شود ما باید در حالت، باس فرو رویم و از رسیدن پای آنها بنگاهی ناامید باشیم.

مقصود باو ترک نوشتن تراجم احوال مشاهیر بوده است و تدوین و بیع و شود وی در توضیح این مطلب می گوید (اصل و دبیری های اندکس هرچند بزرگ و درخشان باشد باز از روی آن نمیتوان بی اخلاق و سیوت خطری آنها بی برد. گاهی یک مسئله خیلی جزئی یا یک شوخی کوچک بیش از لشکر کشهای بزرگ و جنگ های غوینی که باعث قتل هزاران بوس میکرد ما را باخلاق و روحیات اندکس بزرگ آشنا میسازد. بنا بر این ملاحظه که قاضیان در موقع تصویر صورت انسانی بیشتر سعی و دقت خود را صرف جسم ساختن ملاحظه و وجنات صورت میکنند و مخصوصا به آلات و نگاههای چشم اهمیت مخصوص داده و سایر قسمت های بدنی اقدارها نمی پردازند ملاحظه هم می درمین نگارش احوال مشاهیر باید بیشتر توجه تشریح اخلاق و روحیات آنها ایدم و شرح چنگهای بزرگ و سایر وقیع و حوادث صده را بدگران واکنداریم.

در تاریخ و در تراجم احوال غایب ملاحظه میشود که مسائل خیلی کوچک و با قابل اغلب متضمن اثرات و نتایج بسیار بزرگ بوده و ایجاد حوادث و وقیع عده ای در عام کرده است. پاسکال میگوید اگرچیزی کائنات بلکه هرچه ی کوتاه تر میبود شاید اوضاع و احوال تمامی کره ارض تغییر میکرد و اگر (این حق) طایق شده بود شاید مدین سر تاس اروپا را میدان داشت و تا خود قرار می دادد زیرا بر حرم زاده او «د شارل داتل» اها را در (تور) شکست داد و از مملکت فرانسه خارج کرد.

«داتل اسکات» در ایام طفولیت خود درری دور امدان میدیده و اتفاقا باش نیز دیده بر زمین افتاد و استخوان نورش شکست، این نصیب ظاهرا هیچگونه تاثیر و اهمیتی در تاریخچه زندگانی او ندارد لیکن باید اتراف نمود که کتاب های «ایواهر» و «میک دیریت» و تمام شاهکارهای ادبی دیگری که از شاهه نوای او وجود آمده است همه در نتیجه این واقعه کوچک و بی اهمیت بوده است. وقتی پدرش میخواست داخل خدمت طام شود اسکات در ضمن مکتوبی آن جمله را به «سوزی» نوشت (من به چه وجه حق ایدم این تایل او خدمت کنم زیرا اگر خودم هم پایم باخلاق نبود از اول وارد خدمات نظامی شده بودم) بنا بر این می بینم که اگر پای او در موقع دیدن شکست بود «اسکات» شاید در جنگهای شبه جزیره شرکت جست و تمام سینه خود را با مدال و نشان های افتخار زینت داده بود لیکن هیچ از آن آثار گرانهای ادبی که باعث تعلیم و خودش و شهرت و اعتبار و طیش گردیده است امروز موجود نبود (تالیرن) نیز بواسطه چلاتی خوانست داخل نظام گردید و در عرض اوقات خود را مصروف به خواست کتب و مطالعه در حالات و روحیات مردم نمود و بالتبع بزرگترین رجل سیاسی عصر و زمان خودش گردید.

یکی از عوامل موثری که (تالیرن) را بشعری واداشت همان چلاتی پای او بود زیرا اگر روح و فکر او بواسطه انسی اخلاقی متالم و متاثر شده بود اوقات خود را به

در سعادت های اجتماعی بنگراند و شاید هرگز یک بیت شعر هم نمیگفت لیکن خوشبختانه چنانی
یای او فکرش را تحریک کرد و روحش را بچنان آورد و تمام قوا را استمداد او را بکار داشت تا او
را بجائی رسانید که همه ما مقام ارجسته او را میبایم .

مینطوق اشعار برائ طلیعه و کتابه « اسکارون » واهی « پوپ » همه دوائر فزینت
و خاص غلت شعری مذکور وجود آمده است . « با کون » میگوید « هرکس در غلت خرد
دارای شس وجهی باشد که بواسطه آن مورد اذیت یا استهزاء مردم واقع گردد باطلیه احسار همچنان
و تحریکی دوشیز خویش میکند که وسیله هست خود را از شر مزحت مردم برهاند . بعین چیست
که اشخاص ناقص الفتنه غالباً فوق العاده جسور و بیایک میشود »

در نوشتن تراجم احوال نیز مثل طشی باید ساه کاری زیاد کرد . مینطوق که تاش وقتی
بخواهد تصویر کسی را بکشد او را طوری نمی شناند که ناقص صوری وی ظاهر گردد مینطوق هم
نویسنده تراجم احوال مشاهیر زیاد بشرح مایب اخلاقی کتابچه شرح زندگانی آن ها را مینویسد
نمیپردازد . البته بدقت اشخاصی یافت می شود که مثل « کرهول » بی آلاش و شر منظر باشد
و مانند وی وقتی برای کشیدن تصویر خود در مقابل طشی می نشیند مخصوصاً باو سفارش کنند که
صورت آنها را همچنانکه هست بکشد و از شنیدن هیچ دقتی ای فروگذاشت نکند . ولی از طرف
دیگر باید این نکته را در خاطر داشت که تصویر صورت یا اخلاق اشخاص تا کاملاً مطابق واقع
باشد آموزش و تبحری نخواهد داشت . « سرواثر اسکار » میگوید « تراجم احوال با آنکه از سایر
انواع تحریرات ادبی مهمتر و جالب توجه تر است معذک اگر ساه کاری ورنه آبروی اخلاق و روحیات
اشخاص از روی حقیقت نباشد من چندان درویشی نمیتوانم برای او قائل شوم »

« ادیبون » همیشه مایل بود که مردم مکن باشد از اخلاق و عادات خصوصی نویسندگانی
که تالیفات آن ها را میخواند اطلاعاتی دست آورد زیرا ستیاء او کسب این اطلاعات بر لذتیکه اسان
از مطالعه تالیفات اشخاص میرد مینائی میفراید . همین جهت به سه سبب داشت که دراجم سرگشت
زندگانی دراجع عادات و اخلاق نویسندگان معلوماتی کسب کند و بداند که آیا حیات آنها با تحریرات
شایدی داشته است و آیا فکر و رفتار آنها در زندگانی مقرون بحد و شرافتنندی بوده است یا نه .
« سراگرتون پریدرز » میگوید « چقدر خوشبختیم ما که اشخاصی امثال « درفزورث » و « دسوزی »
و « کلرچ » و « کابیل » و « درزوز » و « مور » و « ویسون » شرح زندگانی و عادات
و احاسات خود را بقلم خودشان نوشته اند و ما را مطلع ساخته اند که در اوایل هر پایه شخص
محتور بوده اند ، مینطوق در خط ادب و سار رشته مدعاده ، چه چیزهایی را درست بداشته اند
و از چه چیزهایی منجز بوده اند ، چه ادب و مشگلانی بر سرورده اند و چگونه آنها را از سرورده
خود برداشته اند ، فوق و احساساتش متبایل چه کارهایی و ده است و برای چه چیزهایی تاف و ندامت
داشته و از چه چیزهایی راسی و خوشود بوده اند »

وقتی مردم به « مینون » اذیت کردند که چرا مرادات خصوصی گری را منتشر
ساخته است در جواب گفت « شما میخواهید وقتی من همیشه آزاد و بیس پوینده در اطار ملایم

گردید ؟ « چالشون » معتقد بود که هرکس بتواند شرح احوال کسی را بنویسد باید شخصا با او آشنا باشد و او را کاملاً بشناسد

اما نویسندگان بهترین تراجم احوالی که فلا دوست هست قاطباً این شرط را نقد برده اند (۱) و حتی در مورد «کامیل» آشنائی و دوستی شخصی وی با لرد «لیف مورست» و لرد «یروکام» سبب شد که در موقع نگارش شرح احوال آنها برایا و محاسن اخلاقی اشارات تحت الشعاع قرار دهد و درعکس میوب و خائس حزنی آنها را زدکتر و مهتر از آنچه در حقیقت بوده است جلوه دهد. «چاسون» در جای دیگر میگوید درعکس خواهد شرح حالی برای دیگری بنویسد باید محتای مراقبت خود را بکار برد که حقایق را که موخته بان ناید و از ذکر جزئیات ملایب و محاسن اخلاقی وی غفلت نکند زیرا همین قاطب و جزئیات هنرمند معرفت اشتقاقی افشاس میتواند ود. اما برای اجرای این منظوم همیشه یک اشکال موجود است و آن این است که هرچند جزئیات خوب و بد اخلاق را در تشبیه آشنائی و معاشرت شخصی میتوان به بی یادداشت و شرح سود لیکن قاطباً بلاحظه باز عابد گران شخص متوفی نبیون آنها را منتشر ساخت. خرد «چاسون» بهیچرفت میل داشت که تمام اطلاعات خود را درباره شماری مطاسر خوش انشاز دهد و میگفت «من در این مورد مثل آنست که ر روی خاکستری قسم میزم که اشکرهای آش هنوز در زیر آن روشن است».

به تبدیل تراجمی که نظم دوستان و هموایان علمی زدیک مشاهیر جاهل نوشته شود مدته شش
 تصویر و یک آمیزی اخلاق و سیرت را نتواند باشد و آنکه تراجم احوال که نظم خود را در سبک و سبک پیدا
 بدون استنادهای شریع و حال توجه است مملکت چون اعتقاد و حدیثان کامل و درست را چه کرده. البته
 این قاعده فقط در سن او کتب استثنائی می تواند باشد غیر از او هیچکس دیگر «اعتقادات» نوشته است که
 در ادب و صفات درشت و معلوم خود را نیز با کمال صداقت و بی آسبایی در شرح داده است. در مقابل بعضی
 است که اگر خطای و ملامتی چنین اشخاص را بر ساحتش نویسد از شرم و شجاعت کلاهش را
 تا پرو پین خواهد کشید. (ولتر) میگوید «هیچکس نیست که صاحب یک حدت نکوهیده و غوی
 حیوانی نباشد ولی بدست شخصی یافت می شود که این غوی و حدت خود را پنهان ندارد و
 صریحاً بدون اعتذار و پند» «در سو» ادعا میکنند که تمام حقایق و حقایق خود را در کتاب
 «اعتقادات» نوشته است لیکن مطالعه آن کتب از همه کس در میسر ندارد و بدی او باطل است

(۱) پلوتارك و « سوزى » (مرث ارج زده كراى لمون) و د خودستر د هوك
شرح احوال گولديست « همه دند اين شرط بونه اند ينى ا نسا كه ترجمه احوال آنها را مكاشفه
اندواضله آفشنى داشته اند » از طرف ديگر بايستى اعتراف نمود كه قسمت اعظم « اسن تراجمكه
(تاسيت) راى د آكرىكول و (دودريز) براى د مور » (جاسون) براى د پوپ » (ورويل)
براى (جاسون) د وگاوت » راى سكات د كار لايى » براى (استرليوك) و د مور » براى
بايرن نوشته است مربوط باشتاى شخصى مؤلفين يا خودآين ادهس بوده است .

و احوالی جزو او را واجب بود ناکفته گذاشته است . حتی « چارمنورث » که به پیچیده از خوبی و بدی عقاید اشخاص نسبت به خود و اوست و يك نداشت در يك موقع گفته است « در حالت حاضر به اشخاص به عقیده من فرار ممکن است که کسی اسرار درونی و جزئیات و دقائق اخلاقی و بالاتر از همه ضلالت و شمس خود را بتواند حتی صمیمی ترین دوساش ابراز کند »

شرح احوالی که بلام شود شخص نوشته میشود فقط بیکسخت از طریق را تشریح میکند و باید آنرا در حکم لباس بدلی دانست که هرگز حیات و سیرت شخص را کاملاً تشریح و توصیف نمینماید . شکهای غیرخ قلوبا شکل و فتنه است ولی اگر تمام صورت کشیده شود شاید هرارگونه قیاس و عیب در گوشت و لب و بینی ظاهر گردد . اسکات و «مور» و «سوزی» هر سه شروع به نوشتن شرح احوال خود نموده ولی چون در وسط کار متوجه موانع و مشکلات احاط این مصمم گردیدند تاگزیرا تبه کاره و ناممکن ال کردند .

ادبیات فرانسه مخصوصاً از سبک یاد داشتهای زندگانی شخص علمی غنی است و از این باب ادبیات انگلیسی های آن نمیرسد . یاد داشتهای اشخاص «مورفی امانل د سولی» و «دوکوپین» و «سوزون» و «دورتر» و «دوتو» و «روشنوگولا» و غیره همه مجموعه های قیسی است از اطلاعات دقیق و جامع راجع به اشخاص زندگانی و تالیفی و همه متضمن قصه ها و سرگذشتهایی از اخلاق و زندگانی رجال میباشد که هر چند بعضی ها آنها را خسته کننده میدانند ولی در عوض مثل نور افکن های خیلی قوی رسوم و آداب اجتماعی و دران تمدن امروز را روشن و نورانی میسازد . یاد داشتهای «سن سیون» از تالیفات آن اشخاص هم فیس تر و ذیقیمت تر است زیرا مشارالیه بهار و استادی مخصوص تجزیه و تحلیل اخلاق اشخاص پرداخته و کتب خود را مجموعه بسیار قیاس و «سری از» تطبیقات روحی و اخلاقی ساخته است .

«سن سیون» را میتوان در حدیث جوس درازی زمین لونی «اندوم» نامید مشارالیه عشق و علاقه مغرطی بنرس و مطالعه به اخلاق و ادبیات اشخاص داشت و همیشه سعی میکرد از قصد و نیت کسانی که در اطراف وی بودند بیخبر بماند ، در حرکت و وجبات قیانه آنها اطلاع حاصل نماید . خود او میگوید «من تمام اشخاص را که با من سروکار دارم بدقت مراقبت میکنم و دنیا مواطع ذهن و چشم و گوش آنها هستم» . ضمناً مشارالیه هرچرا از شخص میدید و یا راجع به او می شنید و توضیح و مهارت فریق الهامه در دفتر خود یادداشت مینمود و در آن روش سرشار و تازه دورین و دقت خود تائیس تقاب صورت دوبارین وقت و شوز کرده و رموز اسرار آنها را کشف مینمود . میل و شوق او به مطالعه و دقت در اخلاق و وجوبات اشخاص هرگز شکستن سیقت و حس گاهی بدرجه علم و تدلی می رسید . «دسی بر» دیگری . اثتیاق سیون در تجزیه و تحلیل اخلاق و سیرت اشخاص مانند شوق مدام تشریحی بود که سر از کت مرمر نامعلومی دربار کرده و پس از هر يك فریس با عیاض و اشتیاق وافر بشریح بیان او مینمود .

لا بر روی «مورفی» سوزی در ای هوش تر و چشمتی دقیق بود و در حدی استحضار از کیفیت اخلاقی اشخاص ، مواضع کمالاً «ناتیه» هر «مورفی» در «مورفی» اخلاقیات را

مطلب مدح را از تجميع تلكه بعد از آزادی آنها اخلاق حقیقی شخص را با کمال امانت و صحت مجسم و رنگ آمیزی کنند ولی در نوشتن زمان و اقسام نوع فکر و تخیل نویسنده آزاد است که هرگونه احساس و صفت را بین دارد انتخاب نماید و بدون آنکه مجبور به رعایت حوادث و جزئیات زندگی حقیقی احساس باشد پیش خود وقایع و سواهی برای حیات آنها اختراع کند .

در زبان انگلیسی نیز پادشاههای زندگی نیستند ولی اغلب آنها با وجود طول و تمیل خود دارای هیچ اهمیت نیستند و مثل آنست که يك مقدار اوراق پادشاه را کشته را بیک صحنه هم متصل و مربوط ساخته باشند ؛ گفت « کتاب » واضح و صاف و یکی از شاههای غیر معروف که میگوید « وقتی تصویر کله کسی را میکند استخوان و مفر آن را خارج میکند » در مورد بسیاری از کتابهای تراجم احوال نیز صادق میآید زیرا کتب مزبور مثل مجسمه های چوبی دکان خیاطی فاقد جان و روح هستند و هیچوجه ظرتوجه استخوان ما را جلب نمیکند . در کتب تراجم احوال ما میخوانیم برده کاملی از اوضاع و احوال زندگانی احساس بزرگ مشاهده کنیم ولی غلبه جای آن تصور خود نویسنده کتاب را در مقابل خویش می بینیم ؛

رنگ آمیزی و تصویر وسیله کلیات نیز مثل نقاشی یا قلم و رنگ از صنایع طریقه شمرده میشود و برای اتمام هر دو اینها نفس احتیاج چشمی دقیق و نازک این قلم یا قلم موی ملایم و کار آرموده میباشد . صنعتگر معمولی فقط پدیدن صورت و کشیدن تصور آن قاعده نمینماید ولی صنعتگر بزرگ و با تجربه در پس وجنات طاری خللو و تاش روح را هم مشاهده میکند و به تصمیم آن بر روی پرده نقاشی خویش نقل میکند . وقتی از « جاسون » خواهش کردند که یک کششی تاریخیه زندگانی اسقف متوای کلیسای را بنویسد ، « جاسون » آن قلم را بدرفت و شروع کار کرد لکن هر وقت نیاز است اطلاعاتی از کشش مزبور کس باید مشارالیه از دادن آن عاجز بود . همین قضیه سبب شد که « جاسون » در یکی از تالیفاتش میگوید ، « کمتر احساسی که با کسی ماسر و محسوس بوده اند و با او زندگانی کرده اند میدانند درباره وی چه باید بگویند »

در مورد تاریخچه زندگانی خود « جاسون » چشم دقیق و فکرکننده سنج « رول » بود که توانست جزئیات عادات و مکالمات و مرا ضط کرده و وسیله اها باقی بر اعلم و عاقل کتاب یا نوایند ، « رول » ساقط و محبت علاقه مندی فریاد خود سبب « جاسون » موفق بنوشتن کتابی شد که شاید احساس بزرگتر و با تجربه تری هم از نگارش آن عاجز بوده اند . راست است که مشارالیه شرح نکات و تفایق خیلی جزئی پرداخته است ولی همین جزئیات چون لذت و سلسله مخصوص و باقی توانا نگارش یافته قدر و قیمت کتاب او را چندین برابر بیشتر کرد ، است خود او در یکجا عذر خواهی میکند و میگوید اگر من تشریح جزئیات را نا بجائی رسیده ام که حتی که ام جاسون در موقع مسافرت های بزرگی از چوب بلوط انگلیسی دست می گرفته برای آنست که « خاطر دارم وقتی دکتر « آدم اسمیت » دو ضمن خطابه خود راجع علوم ادبیه می گفت « هنر خیلی مشغولم که میدانم کشف های ملینون شاعر معروف پیاپی بند « سک » داشته است « رول » با قلی دقیق صورت ظاهر و طریقه لباس پوشیدن و سوزن تکلم جاسون را تشریح و توصیف میکند و تصور او را چنان بهار و استادی رنگ آمیزی مینماید که میتوان گفت کتاب او کاملاً برین تصور است .

وی شود ملائکه گردیده باشد. کتاب «تالیف مسیح» که از ابتدای ظهور خود تاکنون همه وقت رواج و انتشار فوق العاده داشته و در تمام ممالک مسیحی تألیفات عتیقه بهشبهه است ما هنوز مؤلف حقیقی آنرا ندانستیم و با آنکه ناظم آنرا «سولا» به «هاس آکسیس» نسبت میدهند لیکن دلائلی در دست هست که نشان از قطعی بودن آن داده است زیرا کتاب دیگری که همین شخص نوشته از هر جهت به مراتب بیشتر از این کتاب میباشد و اینجهت نمیتوان باور نمود که نویسنده این هر دو کتاب یک نفر است. ظن قوی می رود که مؤلف کتاب مزبور «ژان کرسن» نام مدبر دارالفنون پاریس باشد که شخصی فوق العاده عالم و دانشمندی بوده و در سال ۱۴۲۹ وفات یافته است.

برخی از بزرگترین دهره و نواح عالم دارای تراجم احوالی بسیار ساده و مختصر بوده اند. راجع بافلاطون که میتوان او را پدر فلسفه اخلاقی نامید اطلاعات کاملی در دست نیست و حتی نمیدانیم که مشارالیه زن و بچه هم داشته است یا نه. در خصوص زندگانی ارسطو «قدید» نظریات متفاوتی شایع دارد که تشخیص صحت و سقم آنها ممکن نیست. بعضیها میگویند مشارالیه یهودی بوده است. بعضی دیگر معتقدند که خطا اطلاعات و معلومات خود را از منابع یهودی کسب کرده است. پاره تصور میکنند که دکان دوا فروش داشته و بارش را با سرنگی طبیب و دوا فروش میدانند. یکی میگوید اصلاحاتی اعتقاد داشته دیگری میگوید معتقد به تنقید بوده است. غیر از اینها باز هم اقوال و عقاید مختلف دیگری در بین هست که شاید هیچکدام را شواهد قوی و باور کرد. گفته از قدما در اقصاء جدید بهر اشخاص بسیاری هستند که ما اطلاعات کاملی در خصوص زندگانی آنها نداریم. مثلا از سرگشتش زندگی «اسپینسر» مصنفه علومه «ملکه پریان» یا راجع بهیات «بوئر» مؤلف «هودیبرس» چه اطلاعات دیگری جز آن داریم که هر دو در گمنامی و مستوری زیست کرده و فقر و مسکنت وفات یافته اند؟ یا معلومات و اطلاعات ما راجع به زندگی «جرمی بنر» که بزرگترین معلم و واعظ عصر خود بوده جز مشتاق اخبار و روایات غیر معتد چیست در صورتیکه اشتهای دین و اشتیاق را بدانشین سرگذشت کامل حیات او داریم؟

مؤلف کتاب «بیابان وان اوتود» میگوید «دینا راجع به زندگانی بزرگترین رجال خود هیچ گونه اطلاعی ندارد». بدون شک تاکنون جهات کثیری از زندگان و رجال که احوال و هنرمندیهای شکست از خود بظهور رسانیده اند در پس پرده فراموشی و نسیان مستور و گمنام مانده اند. «آگوستین» میگوید «رومایانوس» بزرگترین زنی و دامیه ایست که تاکنون در دنیا زندگانی کرده است در صورتیکه ما غیر از اسم او امروزه «بچه» اطلاع دیگری درباره وی نداریم و زندگانی او هم مانند بنا کنندگان اهرام از خاطر روزگار فراموش شده است. سنک قبر «کورفانی» به پنج زبان نوشته شده بود لیکن انهم شواست از فراموشی و گمنامی وی جلوگیری نماید.

راستی عده کثیری در زمان بزرگ دنیا آمده اند که تاریخچه حیات آنها از مرثیه قابل ثبت و نگارش بوده است ولی به یکس بنوشتن تراجم احوال ایشان قیام ننموده است. نویسندگان و مؤلفین از این جهت خوشبخت تر از سایرین بوده اند زیرا تحریرات و آثار قلمی ایشان بش از دلبری ها و هنرمندیهای سایر اصناف باب توجه و ادب اهل قلم را کرده و آنها را در نشستن به احوال و

ایشان را داشته است. همین جهت امروز تراجم احوالی از شعری دوباری قدیم در دست است که صاحب میپکو «هنر و فضیلت فوق العاده ای نبوده و فقط در عصر و دوره خود اسم و رسمی داشته اند» «دکتر جانسون» اسم بعضی از این اشخاص را در تذکره الشعراء خود ذکر نموده و غالب آنها کسانی هستند که دیگر هیچکس اشعار آنها را نمیخواند و حتی اسم آنها را نمیدانست. تراجم احوال ادباء و نویسندگان از قبیل «دکولنداسیت» و «سوفت» و «استرن» و «استیل» بپوی یکبار چندین دفعه نوشته و منتشر شده است در صورتیکه تاریخچه زندگانی بسیاری از اشخاص قائل و کاردان و علما و صنعتگران هنوز رشته تحریر نیامده است (۱)

سابقاً گفتیم که روحیات و اخلاق اشخاص را از روی کتابهاییکه مطالعه میکنند می توان تشخیص داد. در اینجا بیاموزد نیست که اسم برخی از کتابهایمرا که طرف توجه و میل رجال بزرگ و مشهور بوده است ذکر نمایم. عدد از خوانندگان و تعجب کنندگان پلوتارک را قیلاً نامیده ایم و ضمناً هم تذکره داریم که «موتانی» نیز طرف اقبال و توجه بسیاری از نویسندگان و متفکرین بوده است. شکسپیر با آنکه کتاب پلوتارک را بهقت مطالعه کرده چنانچه در بالا به آن اشاره کردیم بسیاری از مواضع خود را نیز از آن اقتباس نموده است مثلاً این نکته را باید متذکر شد که «موتانی» تنها کتابی است که بطور حتم و یقین در کتابخانه او موجود بوده است زیرا یک نسخه از مقالات «موتانی» ترجمه «فلوریو» به دست آمده که پانزای خود شکسپیر مودع بوده است «میلتون» «میل و ملاقه خصوصی بکتایهای «هر» و «اوید» و «اورید» داشت و «جینزاکس» نیز کتاب اشیرالذکر را همیشه بهقت مطالعه میکرد و فرائد آنرا برای تمام اشخاصی که بدو مانند غلب و ناطق بشوند واجب میدانست. «پیت» از کتاب میلون خیلی خوشش میامد و خصوصاً قطعات منتقیمی از «فروس مقدود» او را حفظ کرده و غالباً آنها را تکرار مینمود. دیگر از کتابهاییکه «پیت» به آن علاقه و توجه خصوصی داشت کتاب «اصول» تالیف «نویسن» بود. «دوک کاتام» بقدری کتاب «احمد بارو» را دوست میداشت که چندین مرتبه آن را فرائد نموده و قسمت اعظم مطالب آن را از حفظ کرده بود. کتابهاییکه «دوک» با آنها انس و ملاقه خصوصی داشت نوشته های «دمتن» و «میانون» و «پولین پروک» و کتاف و افکار شب» تالیف «پالک» بود.

«کوران» «حق خصوصی» «لانت» «هر» داشت و سالی یکمرتبه کتابهای او را میخواند بلاوه مشارالیه با آثار «ویرزیل» از خیالی اوس بود نویسنده شرح احوال وی میگوید «وقتی با او سوار گشتی شده بزم و درحالیکه سایر مسافران همه اژانی هوای دریا مریض شده و بیرو زمین افتاده بودند او مثلث مطالعه کتاب (انه پید) تالیف «ویرزیل» بود»

(۱) شرح حال «سرچارلزویل» که یکی از بزرگترین علمای طبیعی انگلیسی است بتمام یک نفر فرانسوی موسوم به «آدمه بیکوت» نوشته شده و با آنکه مراسلات وی به رادرش دو انگلیس منتشر گردیده است لیکن شرح احوال کامل او هنوز زن انگلیسی کارش پاته. میمورد نیست در اینجا تذکر داده شود که بهترین ترجمه زندگانی «دکوت» بقلم یک نفر انگلیسی و بهترین شرح احوال فردرک کپلر توسط یک نفر اسکاتلندی نوشته شده است.

در میان شما « دانه » به (ویرزل) علامه متدود دگرنی « به (لوسان) « شیل »
 به (شکسیر) « دگری » « اسپنر » و « کلرچ » به (کولزر) و (ویز) شود (دانه) طرف
 توجه و علامه مددکاری از بزرگترین شما و نویسنده کان نیز « پاسر » « (ایرن) و (تیسن)
 بود و « لرد بروکام » و « کازالای » و « ویکوی » همه بیه فرد اودا سعد کرده و نزدی
 مدتها گفته اند (بروکام) همیشه پشت کردن مدرسه (لاسکو) شکش میکرد که اگر خواننده صاحب
 مان و وطن تصح شوند مدار « دموستن » « علامه کتب (د) » « داوند » « ربرت حال » « دموستوی
 که از مرص اوجاع محسی عذاب و شکنجه می کشید و « سیسی است » در زمان ضعف و ناتوانی
 پری مرد از کتاب « دانه » آلمانی و دگرتری می شد . (گریه) میل و علامه وافر می مطالعه
 کتاب « اخلاق » تالیف (ا. نروا) داشت و همیشه میله نسلی و نسکی روحانی که من از این کتاب
 بهست آورده ام طریقت را در هیچ کتب دیگر ندیده ام . ۱۰۱

« اردو » « نکات (زه منوم) و (موسسه) « تالیف همه علامه : « وند » « وینان »
 بیش از هر کتب دیگر مطالعه اداء قدیمی (ویس - سوسان) « مایل بود و بهاضی را عقیده بر
 آنستکه در اثر خواندن آن لذت عکس و شین تالیف مشهور خوش « سیاحت مسیحی » آمده است
 « کثر جان شارب » که یکی از بهترین ارفقه کلمهای انگلستان است می گردید « مطالعه تالیفات
 شکسیر و کتب اچیل مرا بدیده استغنی شهر پرورک و ساجد » کتب هندی که در دوده جوانی « جان
 ورنی » « تالیرت عشق در روح » فکر او به دگر کی کتاب « قدیم مسیح » و دگر کی « سیات و مرک
 مقدس » تالیف (جری تیلر) رد (ویز) و یکجا رفته « م » بود ساریش بکشد که مطالعه
 زیاد کتاب اجنبی دوزد و پانها آنکه مسلمان که بخیر و غیری « امور جات » « تب پکنند و ابر
 یکجگو عشق و محبت ویت اردو می نویسد و می خواند .

تاریخچه زندگانی خود را در « طرف میر » « ساری از زرکان و میسرین
 بوده است . « کلرچ » « دسرس » « کرب » « لوی قاصد » « سوری » نوشته است
 میگوید این کتاب بیش از در کتاب دیگری در « س » « مطالعه آن پرداخته ام . در

(۱) « جان تعصب است » « دسرس » « لوی قاصد » « سوری » « ساری از زرکان و میسرین
 (اسپنورا) « (گریه) « هر علامه به دست می آید « دسرس » « لوی قاصد » « سوری »
 شود رانده و هم محسوس ها تکلفوش بدیده رسد « دسرس » « لوی قاصد » « سوری »
 میگوید « اسپنورا » « دسرس » « لوی قاصد » « سوری » « ساری از زرکان و میسرین
 این نام در ر قدیمه « دسرس » « لوی قاصد » « سوری » « ساری از زرکان و میسرین
 بطالم داشت « ساری از زرکان و میسرین » « دسرس » « لوی قاصد » « سوری »
 او به و تنها در دگر کی کتاب « دسرس » « لوی قاصد » « سوری » « ساری از زرکان و میسرین
 سلطنت و یکده می کشد « دسرس » « لوی قاصد » « سوری » « ساری از زرکان و میسرین
 که پیش از همه به دست می آید « دسرس » « لوی قاصد » « سوری » « ساری از زرکان و میسرین

جای دیگر می نویسد (هر وقت من مرسم یا خسته می شدم و اشتیاق به مصاحبت رفیق مهربان و مشتاقی پیدا میکردم قرائت کتاب (شرح احوال وزلی) و (شرح احوال ویشارد باکستر) مشغول میکردم . (تاریخچه حیات وزلی) ساعات طولانی مرا از یاد خود فارغ و بیخبر ساخته و تسلیت و دل‌داری های لذیبت بین داده است .

«سوء» کتابچه کوچکی داشت ولی کتابهای او همه تألیفات «توین شعرا» نویسندگان از قبیل «هر» و «ویرژیل» و «دانت» و «کامو» و «تاسو» و «دابلتون» بود . «دوکونسی» حلقه خصوصی تألیفات «دون» و «چپایک ورت» و «جیمی تیلر» و «میلتون» و «سوت» و «نارو» و «سرماس پراون» داشت و مؤلفین مزبور را در آسان ادبیات هفت ستاره پروین تشبیه میکند که هیچ نویسنده دیگری آثار قلبش پای ورود و خروج ندارد .

فردریک کسر پادشاه پروین تابل فوق العاده خود را دست فراه از روی کتاب چاپیکه برای مطالعه خویش انتخاب کرده طهر میساخت . مشارالیه خصوصاً اس و لاف ای بتالیفات «پابل» و «دوسو» و «رلتر» و «وار» ، «دوری» و «هال نش» و یکی از نویسندگان انگلیسی موسوم « (لاک) دانت . او این کتابچه در دگر و دگر از نشرات داده بوده کتاب (فرمک) «پابل» (پابل) ود و بقدری این کتاب را مرمر میبرد که خودش خلاصه او را « آلهای آینه کرده و منتشر ساخت . او گفته های مشهور فردریک است که «کتاب رکن اعظم سعادت و نیکبختی انسانی است» و درین پیری و شکستگی خود گفته است که «آخرین عشق و علاقه من با ادبیات خواهد بود»

کتاب داستنی و جالب توجه که (هارشل لوشر) علاقه نامی کتاب (مسیح) تألیف (کلویستوک) داشته و دابلتون شبیه و دایمته اشعار (ایسان) و کتاب (ورتز) بود . ولی دائره مطالعات پابل ن خیلی وسیع و متنوع بود و علاوه بر اشعار و (ویرژیل) و (تاسو) و ماهی تمام ممالک و قلوب عصر و دوره را خوانده و عده زیادی هم کتابهای روسی و حقوقی و منجمی را مطالعه نموده بود . مشارالیه از «تألیفات و اثر بواسطه مذاق بودن آنها اکراه و ازحار داشت اما در مرسم هر وقت فرصتی بدست میورد از آثار «رو» (ایسان) معذره و مریم بی اندازه میکرد چه که وقتی در کشنی (لروفر) نشسته و دگر از ماحصله خود گفت (ایروزی) معذره اشعار «رو» (سیان) پردازد ویرا این در مرسمها سرافراز است و روح را راکه و طاعت انسان را طرف مجده و تعالی می کشاند (۲)

(۲) دابلتون «تألیفات مرسم» است که در «سرکل کامپیل» که در جزیره «ال» و او صاحب و مدیر آن بود و «استرلیتر» بیان آمده و دابلتون گفته در حاکم «رو» مرتبه مشهور است و «تظم» معذره «رو» دیت از اشعار میلنون «طاهر» آمد و قسمت توجه را «معلق» معذره آن صفت شدی کردم و همین مسئله «تار» معذره ای «قلیه» و «مطهریت» من کرد . ازات «تور» متعلق «فصل» ششم کتاب «فردوس» معذره است و «را» هم به «موت» است که «شیطان» فزون شد و «را» بر علیه «آسمان» صفت آردی «ال» و «د» بیان این معنی دابلتون می گوید :

« ادوات و آلات حربه را در قفله متحرکین ساخته و اطراف آنها را از هر سو با سربان دوزخی خوش احاطه نمود تا جله و نیرنگ خود را غنی و مستور نگه دارد » « اوداردز » در کتاب خود راجع به « کتابخانهها » میگوید « قفسه تأثیر این آیات در صف آرا بی توپخانه جنگ استرلینر بر لطف و شیرینی این قفسه میافزاید لیکن نسبت دادن فتح و غلبه جنگ مزبور با این صف آرائی غلبی مبالغه آمیز و شاعرانه است زیرا باید متأسفانه اذعان نمود که تاکنون مدتها قبل از آنکه یک سطر از نوشتههای میلون را خوانده باشد اطلاعات وسیع و معلومات کافی از جنگ و لشکر کشی داشته » « ولنگتن » نیز اشتباه و اقاری بطلان کتب « داشت و کتابهاییکه پیش از همه با آنها مانوس بود عبارت بودند از تالیفات « کلارندون » و « پوتر » و کتاب « دروت مل » « تابلت اسبت و مؤلفات « هم » و « ارشدوک چارلز » و « تزی » و کتاب « انجیل . علاوه بر اینها مشارالیه علاوه خصوصی هم بطلان یاد داشتهای زندگانی خصوصی مؤلفین فرانسوی و انگلیسی داشت . « کلک » میگوید « هنگامیکه ولنگتن در « والر » اقامت داشت کتابهای انجیل و دعا و کتاب « حیات و مرگ مقدس » تالیف « تیلر » و یاد داشتهای « زول سز او » همیشه در پیش دست او بود و بطوریکه از علامات و یاد داشتهای حواشی آنها معلوم می شد کتب مزبور را ظاهراً خیلی مطالعه میکرد .

کتاب بهترین دقیق و منس ایام پیری و مؤثرترین مشوق و راهنمای دوره جوانی است اولین کتابیکه در فکر و روح شخص جوان تأثیر عبق میکند فصلی جدید و درخشنده در تاریخ حیات وی باز مینماید . کتاب خوب قلب را روشن و نودانی میسازد و قوه شوق و نشاط را تحریک میکند و غالباً رشته تامل و مجاهدت انسانی را در خط جدیدی می اندازد که اثرات آن مادام الامر در اخلاق و روحیات باقی می ماند . به این حیة اغلب اتفاق افتاده است که مطالعه کتاب جدید دوره مهم و تازه ای را در زندگانی اشخاص آغاز نموده و در حقیقت آنها را از نو متولد ساخته است روزیکه « اودارد اسمیت » مستشرقین گناه شناسی را فرا گرفت و « ژوزف بانک » با کذب « هرپال » تالیف « ژرارد » آشنا شد و از تاریخی که « الفبری » تالیفات پلوتارک و شیلر مؤلفات شکسپیر و دیگران ، کتاب « تاریخ عمومی » را مطالعه کرد از همان تاریخ در روح و فکر این اشخاص نامی تغییرات و تحولانی حادث شد که جریان زندگانی سابق آنها را یکی تیر باد و هر کدام اساس آغاز حیات جدیدی در نفس و روح خویش شتود

« لافوتن » در ابتدای جوانی خود به بطلان و تبلی نزد همه کس معروف بود ولی روزی یکی از فرزات « مارلب » را از شخصی شنید و اشعار مزبور شدی در روح او تأثیر کرد که بی اختیار فریاد « منم شاعر ! » و از هاروژ طب و قریه او بیدار شد . « شارل بوسوم » « د ازاوئل هر دو اثر فرات کتاب « سرگشت طایه » تالیف « فونتئل » بخط تحصیلات جدی و مطالعات عبق تاریخی افتاد . یکی دیگر از تألیفات « فونتئل » موسوم به « تمدن هوالم » « دلاند » را با اشتیاق شغل و حرفه اش وا داشت چنانچه خود وی در مقدمه که بعد ها بکتاب مزبور نوشت می گوید « بایکدنیا مسرت اذعان میدادم که وقتی درس شافرد سالکی اول دفعه این کتاب را خواندم چنان هوش و فعالیت مرا تحریک کرد که هرچه تاکنون موفق گردیده ام همه را مدیون تأثیرات آن میدانم .

مستحقین «لاحید» بواسطه مطالعه کتاب تاریخ طبعی «وفن» که یک جلد آرا در کتابخانه پدرش پیدا کرد و چندین بار بدستش آنرا خوانده بود متایل بتحصیل علوم طبیعی گردید. «گوته» در موقعه قوای فکری و روحیش در حال رشد و نمو بود اتفاقاً کتاب «کشیش همکه» و «کابلده» تالیف «گوتنهامپت» بدستش افتاده مطالعه نمود و مطالب آن در منز و روح وی ثمر الهاده مؤثر واقع شد. قرائت شرح احوال «گوتنرون برلی چینگن» نیز ذوق او را بکشتن اشعار توسیعی تحریک نمود و خود او در اینباب میگوید «تصویر شخصی زشتی که در ایام آشوب و هرج و مرج بشو امادبنس زندگانی خود را اداره میکرد تأثیر صیق در فکر من نمود».

«کیتز» در اوایل جوانی عشق وافر ب مطالعه کتب داشت لیکن پس از قرائت منظومه «هائکه» بان «تصنیف «اسنسر» خاص بود که در سن هفده سالگی طبع و قریه شاعرانه وی تحریک شد و شروع بنظم اشعار کرد. «مسروپ است» که «کولن» نیز در اثر مطالعه همین منظومه که بر حسب اتفاق یک نسخه آنرا در پنجره اطاق مافوش پیدا کرده و بدقت خوانده بود متایل بشاعری گردید.

«آلمریخ» معتقد است که خواندن اشعار «بویتر» قنوذ و تأثیر فوق الهاده در ساختمان فکری و اخلاقی وی کرده است و در یکی از تالیفات خود میگوید: «آثار و تالیفات قرون ماضیه در نظر جوانان مربوط بصبر و زهد دیگری است لیکن مؤلفات معاصرین در دیده ایشان مشتمل حظایی است که دلپسکی و تعلق خاطر آنها را جلب می نماید. تمجید واستحسان جوانان ستره باد برنی است که آتش اشتیاق و امید واری آنها را نیز تر میکند. تأثیر مطالعه اشعار هرگز کمتر از تأثیر مصاحبت اشخاص نیست و گاهی هم از آن بالاتر و مؤثر تر است»

ولی باید دانست که مطالعه کتب فقط اشخاص را به تحبب رشته های ادبی تحریک کرده است بلکه خیلی ها را هم در سایر رشته های زندگانی که مستلزم جدیت و فعالیت بیشتری میباشد وارد ساخته است. یکی از این قبیل اشخاص بوده است (هانری مارتن) که در نتیجه قرائت تراجم احوال «هانری برورد» و (دکتر کاری) بوظ و تبلیغات مذهبی پرداخت و در این رشته آن همه رعادت و شجاعت از خود بظهور رسانید و چنانکه خود وی میگوید (برورد) و «کاری» زمین را پیش پایش شیار زدند و او متعاقب آنها بدر پاشید و خرمن بیکو دروید.

«بنتام» قنوذ و تأثیر فوق الهاده ای را که مطالعه کتاب (تلماک) در ایام جوانی در فکر و روح او نموده است شرح می دهد و میگوید «هفت ساله و هم که علاوه بر کتاب قصه های اطفال کتاب مهم تر و عالی تری بدستم افتاد و آن (تلماک) بود. در دهان ستر سن پهلوان کتاب بویور بنظر من نموده کامل و فضیلت و قوی بود و در علم افکار کرد کانه بیوسته خود را با او مقایسه می نمودم. بعد ما هم خاطره های این کتاب بطور وسوسه در فکر من باقی بود و بعد مرحله زندگانی که قدم می گذاشتم گاه گاه بشود میگویم (چرا من تلماک نباشم؟ این زمان در حقیقت شالوده بنای اخلاقی مرا تشکیل داد و بمنزله خطه ای بود که سیر زنده کائی من از آن شروع گردید و فکر و روح من اول دفعه در اثر مطالعه آن یا (اصول انضاط و اتناج) آشنا شد.

«کویت» نخستین کتابی که بدست آورد و با شوق و میل وافر بمطالعه آن پرداخت

کتاب « فقه طهش » تألیف (سویت) بود زیرا کتاب معروف را به سه « پس » خرید و شیراز
 انهم به پیچیده کتاب دیگری داشت « مشارالیه این فقه را چندین بار بدقت بسیار قرائت نمود و در
 نتیجه مطالعه آن بود که بعدها صاحب قلی شیوین و سبک تحریری روان و ساده گردید . (پوب)
 زمانیکه طفل بود و بدینجه میرفت حلقه مغربی به خواندن تعلیقات هم داشت و از برکت همین حلقه
 بود که چند سال بعد زبان انگلیسی صاحب بهترین ترجمه (ابلیاد) بنظم گردید . « وائتر اسکات »
 نیز در عهد طفولیت بواسطه انسی که با (مجروح امداد و سرودهای ملی) داشت طبع و ذوقش
 مترجه ادبیات (رمانیک) گردید و خودش « دیوان اشعار و ترانه های ساحلی » را تصنیف نمود .
 همچنین (کرکلی) وقتی طفل بود منظومه (فردوس مقفود) را خواند و اشعار آن پندوی در از
 تأثیر کرد که بعد ها شرح زندگانی (مبلتون) را با قلی شیوا نکشت . خود او میگوید « هر
 س صاحب طبع و ذوق شاعرانه باشد پس از مطالعه فردوس مقفود فصل جدیدی را در زندگانی
 خود گشوده خواهد دید . من خود همین نکته را در فن خویش احساس کرده و همه وقت از را
 یاد دارم . . از روزی که فردوس مقفود را برای نخستین بار مطالعه کردم تا امروز اشعار مبلتون همیشه
 طرف میل و علاقه من بوده و از خواندن آن ها در ایام سعادت و غمش نعمت حاصل کرده ام و
 در چین محنت و لشکری کسب قوت و سلامت نموده ام »

بنا بر آنچه گذشت ثابت میشود که کتاب بهترین ذوق و موس انسان است و بواسطه
 برانگیختن روح و فکر شخصی او را از « محبت با مردان » و « مرایه باز میدارد (تناس خود)
 می گوید (میل و علاقه طبیعی من بدقت فقه کتاب کندی زندگانی مرا در اوایل
 عمر از غرق شدن در گرداب جهالت و فساد اخلاق رهایی داد در صورتی که
 هرکس مثل من در ایوان طفولیت از نداشت مراقبت و غمخواری والدین محروم
 باشد بندرت می تواند از این گرداب هائل طاری یافت کتاب های من مرا از
 قمار و میگساری و رفقتی آمد در معیاش عیش و سرور معافیت می نمود و
 راستی هم کسی که با (پوب) و « اندیسیت » معشور باشد و از افکارعالیه
 و بیانات حکیمانه (شکسپر) و « مبلتون » استفاضه نماید محال است که بهشر
 و معاشرت فرومایگان رغبت کند و بصحبت او بایش بگراید)

راست گفته اند که کتاب خوب آنگه بستر جمل و رفتار خوب شایسته داشت باشد . کتاب
 خوب نفس را تهذیب و تصفیه میکند ، روح را خارج طایفه صود میدهد ، فکر را آزاد و باری
 نباید و از « مایل از سوی شهوات و لذت مادی جلوگیری میکند و اخلاق پاک و طایفه را مطهر
 و دل را درونی و بیدار میسازد . در دایر العالم « شمال دهرسره ای را که ادبیات قبیله دوازدهم
 شرد باسم « کلاهی » یافتند

« دهرسره » یعنی زوت و شاد و مسرور . که از ازام و ضروریات اولیه زندگانی
 است و لباس جزو محال و ریت آن و « تناس خودش » کتاب را از « مقام برداشت و تالیف
 خود را از جهت کتاب روان نمیکرد . « دهرسره » « دهرسره » « دهرسره » « دهرسره » « دهرسره »

نوعی است از واقع اقدامات و زحمت و تحقیقات و پشیمانیهای انسانی در وقت های غفلت علوم و فلسفه و دانات و اخلاق و تحقیق می توانیم حکایت را بزرگترین قوای محرکه هر عصر و زمان بدانیم. «دوبانوله» می گوید: «از انجیل تا (قرار داد اجتماعی) دوسو سه وقت کتاب موجد اخلاعات طبعیه عالم بوده است»، راستی هم که مکرر ثابت شده است که يك كتاب بزرگ تابع و اثراتش از چنگ های خوین زیاد تر بوده است. حتی كتاب های رمان نیز غالباً در تشییر او مباح و طاعت جامعه خود و تاثیر فوق العاده داشته است چنان که «راپله» و «سروانت» در یک موقع دست تسلط و حکومت شوالیه ها و روحانیون را از قرائه و اسبابی کوتاه ساختند و سلاح ورم آنها هم نسخر و شوخی بود که در طبیعت انسانی تاثیر غلاف ترس و وحشت را دارد، یعنی نویسنده گان مذکور بوسیله نوشته های خود مردم را میزدانند و همین خنده باعث قوت قلب و اطمینان آنها شد و نتوانستند زنجیر ظلم و افساد طبقات را از دست ویای خود پاره کنند. همچنین کتاب «ناباک» مردم را متوجه لطافت و هاشم طبیعت ساخت و آنها را دوباره بزرگانی ساده و طبعی متذلل و رواق نمود.

«مازلت» میگوید: «شما از دلبران و پهرمان در عالم جاودانی نرزد و بیش از آنها رایسه مخلوق و ابدیت را استشمام کرده اند. اعمال و افکار ایشان نیز در با و تخلید نام آجا بیشتر از افعال جاوایان خدمت میکند. ما امروز از کارهای مرموز و پزیر طوری مطمئنیم که کولی در عصر و زمان خود آنها پرده و با آنها مباشرت داشته ایم و میتوانیم آثار آنها را پمیل خود در دست بگیریم بابر روی بالاش شواب خود بکلمایم و با خود يك دعان برده و از فرط شوق آنها را بوسیم. از افعال و افعال دیگران بحدوث اثری بر روی زمین باقی میماند که هموم مردم بتوانند آنها را چشم ببینند، مؤلفین و نویسندگان که فرها بیش از این مرده اند هنوز زنده هستند و باستقامت تألیفات و نوشته های خود بر روی زمین راه میروند و پامردم بکلم بکنند لیکن نامن و جهانکشان بزرگ همه مرده و نابود شده اند و از وجود آنها جز مشتى شك باقی نمانده است. عطف و نابل فکر سبت بمر بیشتر است تا عمل. اتصال و رابطه فکر با فکر مثل اتصال و پیوند شعله آتش است شعله دیگر. تمجید و ستایش دلبران و پهرمانان ماضی بمثابة عبور و کندی است که بر روی آتشدان مرمز سوخته شود. الفاظ و نظاید و احساسات در طول زمان مبدل بواء جامد میگردد لیکن اشیاء و اجسام و افعال بزرودی ضایع و اسد میشود و در هوا مضموم می گردد. . . . تنها افعال اشخاص با خودشان عمو و مضموم میشود بلکه مژابل و ملکات صلیه آنها نیز با مرگ ایشان میمیرد و از میان میرود و فقط عقل و فکر آنهاست که در دنیا بی الا بد باقی مانده و بدون هیچ تشییر به نسلهای آینده میرسد، آری بگانه چیزی که در دنیا فلا و جاودانی میماند الفاظ و کلمات است.»



فصل یازدهم - مصاحبت زناشوئی

« محبت و مهرمانی زن‌ها دل مرا میرباید نه جمال و زیبائی آنها »
« شکسپیر »

« برای شوهر دلتش لازم است . برای زن نجابت . زور و هربرت »
« اگر خداوند میخواست زن حاکم و لرباب مرد باشد او را از »
« گوشت سروی میافزید اگر میخواست کنیز و خدمتگذار او بآید »
« او را از گوشت پای وی میافزید ولی چون میخواست زن شریک »
« و همسر زندگانی مرد باشد لهذا او را از بهلوی وی خلق کرد »
« سن اگوستین »

« زن صالحه را کیست که پیدا نراند کرد . قیمت او از لعلها »
« گرانتر است . . . شوهرش در دربار ها معروف می باشد و در میان »
« مشایخ ولایت می نشیند . . . قوت و عزت لباس او است و در باره وقت »
« آید میخندد . دهان خود را بحکمت میبنداید و تمام محبت آمیز »
« بر زبان وی است . بر رفتار اهل خانه خود متوجه میشود و شورش کاهلی »
« نمیخورد . پسرانش برخاسته او را متبارک میخوانند و شوهرش نیز او را »
« میستاید »
« از کتاب » امثال سلیمان »

اخلاق زن و مرد در تمام مراحل زندگی تحت قره و تاثیر قابل ملاحظه و آمیزش
با دیگران قرار گرفته است . سابقا راجع بتأثیر سرت و رفتار مادر در ساختمان اخلاقی طفل شرحی
پان کردیم و گفتم مادر ایجاد کننده هوای اخلاقی خانواده است و با طوری که این طفل از نفس
طبیعی تغذیه و بدورس بیناید همانطور هم اخلاق و روح آنها از امتداد این هوای اخلاقی کس
قوت میکند . زن در سبب های مختلف خود دارد . مادری ، خوشنویس ، شاعر ، نویسنده ،
و شعور دوره طفولیت ، مربی و معلم عهد صباوت ، مشاور و راهنمای جوانی و جوانی و مادر
دار زمان پیری و سالخوردگی است . خلاصه آنکه سرچشمه نیروی اخلاقی او در تمام قره
و تاثیر کامل زن میباشد .

وظایف اجتماعی زن و مرد را طبیعت «سرمه» جدا کرده و با هم آمیخته ، مخلوط نموده و
مرد را خلق فرموده است که هر کدام وظایف و رسالت خود را جدا جدا انجام دهد و تکالیف هر یک از
آنها جدا گانه مشخص و معین شده است لهذا هیچکدام نمیتوانند برای دیگران زحمت و کوشش
را انجام دهند . زن و مرد با آنکه احوال و دهر ، شایستگی و دهر هم دارند و در آزادی و
مستقل خلق شده اند و زهم مثل مرد برای انجام تکالیف مخصوصه خود در عالم زنده است بشریت
چشمه پتانسیل هر دو آنها احتیاج دارد و برای ترقی و تکامل اجتماع و دهر و آنها ادره
با یکدیگر لازم میباشد .

فی نالوائشی « این اشعار در جزو منظومه است که برای « مارثالونوت » مشهوره جایز و مستبکر خود گفته و در سن آن هم اشاری در فتح و عیای « هاری موکاک » سرود است زبردانی نسبت بهار الیا اظهار عشق و دلباختگی کرد و او را با خوابت خون سردی جواب داده و رد نموده است . ولی « یوب » قاضی عادل زن ها نیوده است همچنانکه در باره مرد ها هم بقل و انصاف قضاوت نموده است .

حتی امروزه نیز ضیف و ناتوانی زن بیشتر پرورش داده میشود تا قوا و توانی او و او را بقدر آردائی و در بانی بیشتر عادت میدهند تا بهیشتن دلای و اتکاء بنفس . برای پرورش و توسعه موافق و احساسات او صحت بدن و سلامت فکرش را از میان میراند و او را نادان میکنند که در سایه مطوفت و هشتت دیگران زندگانی نماید . یاس به تن او میروانند که جلب توجه مردم را کند و پشت او را در زیر بار قبول و آداب بی معنی مسافرت خم مینمایند تا مرد ها او را پیستند و انتعاش کنند ؟ باینجه زن هنوز هم در عالم ضیف و ناتوان و سربار دیگران زیست میکند و زندگانی او مصداق حقیقی ضرب اللس ابطالی است که میگوید « زن بقدری خوبست که برای هیچ کاری مناسب نیست » .

از طرف دیگر در تربیت مرد ها از حیث خود خواهی افراط میشود . بپسر ها تلقین میکنند که در امور زندگانی متکی بنفس غویش باشند ولی دختر ها یاد میدهند که برای گذران زندگی خود چشم بدست دیگران بدوزند . مرد طوری تربیت میشود که جز بنفس خود اعتمادی بچیز دیگر ندارد . زن برخلاف در تربیت خود متکی به مرد بار میاید . برده ها میگویند در زندگی متکی بنفس و مستقل باشد . بزنها تعلیم میدهند که اعتمادی بنفس خود نداشته و سربار سایرین باشند و در همه چیز فداکاری و ایثار بنفس را مراعات نمایند . بنابراین در طرز تربیت کثونی قوای فکری و دماغی مرد پرورش میاید و موافق و احساسات فطریه او کشته میشود ولی در مورد زن برخلاف موافق و احساسات پرورش یافته و قوای دماغی ضیف میگردد .

جای میگویند شجه نیست که عالیترین صفات و مزایای زن در موضع اتساب و رابطه او با دیگران و پوسله موافق و مهربانی وی بنسبه ظهور میرسد . زن دایه و پرستاری است که طبیعت او را برای پرورش نوع بشر معین نموده است و باینجهت است که از اطفال ضیف و ناتوان نگاهداری کرده و بساطه فطری آنها را در آغوش مهر و محبت خویش میپروانند . زن فرشته محافظ خانه هاست و بحسن سیرت و رفتار خویش آرامش و رفاهی در خانواده فراهم میسازد که بهترین مقوی و پرورش دهنده اخلاق و ملکات فاضله میباشد . زن فطرتا و در اثر ساختمان طبیعی خویش نجیب و مهربان و پر حوصله و فداکار است و از چشمان پر از مهر و عطوفت وی نور امید و اعتمادی میدرخشد که هر جا بتابد بینوایان را امید میبخشد و غصه داران و محنت زندگان را تسلی و دلداری میدهد .

بقول شاعر : « نصایح مشفقانه و غمخواریهایی زن در موقع بدبختی و محنت مستقیما در دل و مغز فرو رفته و بعد بتمام زوایای بدن رخنه و

بعضی ها زن را « فرشته نجات » بخشن و یثویان « خوانند زینا همیشه حاضر است که مثلار کملک و مایونت نماید ، افتادگان را دستگیری کند و بدبختان را نصیحت و دلدادی دهد . از بلاغش زنها یکی ایست که اولین مریدانه ای که در دنیا تأسیس شد بسی و همت آنها بود . ملی مشهور است که « مرچا اساسی در عذاب و سخت باشد ناله و اتقان او زنی را بکلی وی میاورد » وقتی « مرگوبارک » سیاح معروف در ضمن مسافرت های خود در افریقا بقره ای رسید و خواست اندکی در آنجا توقف و رفع خستگی کند ، لیکن مرد های قریه محل قامت باو ندادند و او را گرسنه و تنها مجبور نمودند که از قریه خارج شود . پیاده لایزال «خواست شب را در یابان در زیر درختی بسر برد در صورتیکه هوا متلب و بارانی بود و ساع و درندگان هم در آنسوالی فراوانی یافت میشد و حتی گاهی صدای فرس آنها نیز از دور پگوش میرسد . در این اثنا زن قریه سیاهی که از منزل مراجعت مینمود او را دید و سال وی رقت کرد و او را بکلی خود پرده غذائی برایش میبند و بتری نیز کتفرد و او را براحتی خوابانید (۱)

هر چند عطف و مهربانی از صفات و میرات مخصوصه زنهاست ولی در عین حال سادت و نیکبختی شخصی اها مستلزم آشنده بوسیله پرورش قوه اعتماد به نفس و خوشتن داری قوای اخلاقی خود را تلمیذ و تقویت نمایند و خود را در عالم موجودی مستقل و متکی بنفس سازند . البته برای این مقصود لازم نیست که در پیچه های پر از مهر و محبت قلب آن ها بسته شود زیرا مفهوم اتکاء و اعتماد به نفس آن نیست که آن زن از تمام عواطف و احساسات

(۱) « مرگوبارک » میگردد « زن و ده » بیش از تمام حیوانات دیگری که در ضمن مسافرتها بسر من آمدند در نفس و روح من اثر داشت . پس از آنکه عورت مهربان حسری مرا تک کلبه گسترده و مرا خوابانید بر پا و دهنه تر که در آنجا رفته دستور داد که برشتن دهنهای پنه خود مشغول شوند . آنها هم مرا او را طاعت کرده تمندی از شب گذشته بدانجا افشاند داشتند و ضمنا برای سرگرمی خوش آواز میخواندند . یکی از دختر ها که جوان تر از سایرین بوده بخواهاند تصنیفی مشغول شد و هر بندی را که به آخر میرساند سایر زنها ترجمه بند آنرا باهنگام دیگر میخواندند . تصنیف مزبور ظاهرا بالبداهه ساخته شده بود زیرا موضوع آن خود من بودم . آواز دخترک بسیار لطیف و دلکش بود و ترجمه تحت اللفظی نصیب از این میشد : « بادی عطیم خرید و پادشاهی سخت مایه ، سبده پوستینو ، خشم و فریاد بدین حوالی آمد و تر و درخت داشت . او را مبادریست که بپایش شیر بیاورد و « زوجی که گندش را آورد کند » . سایر رها با اتفاق میخواندند و بعد پوست مایه میداد . باید باو ترجمه کنم : « این اشعار هر چند ساده و کودکانه باشد ولی در آن وضوح و تأثیر نفوذ دارد در روح من بود و مقدری از مهربانیهای این روستا باین سبکی متاثر گردیدم که تمام شادمانیهای را در آنجا دیدم و آنجا بود که

بهر اخلاق و سیرت انسانی میباشد. حقیق طاعت ساط و قلب چنه خدا کاری و از خود گذشتی طبیعت
فصلی است بر علیه خودخواهی و تنگی پرستی آن.

دلایلی بوسیله این روح آسمانی همیشه زنده و شاداب میباشد. عشق آهنگ سرمدی
روح بشریت است: پرتو آن روزگار جوانی را نورانی و روشن میکند و ایمان
پیریزی را باهاله ای از نور احاطه مینماید. ضیاء و روشنائی تابناک عشق مانند
نور افکن قوی گذشته و آینده زندگانی بشری را روشن میسازد. عشقی که
از حس تمجید و احترام ناشی شده باشد اخلاق را تصفیه و تهذیب مینماید و
ظاهر روح انسانی را از قید نفس آسوده و فارغ میکند. عشق در شاهواری
است که هیچ چیز در این عالم بقیمت با آن برابری نتوان کرد. عشق روح
عفاف و نجابت و تقوی و اعتماد و ایمان را در شخص میدمد و حتی قوای
فکری و دماغی را نیز تقویت مینماید. «دراونیک» شاعر میگوید دمشق انسان را عاقل و
با تجربه میکند و راستی هم که هر کسی در عالم قوای دماغش سالم تر و قویتر از همه بوده است
پیش از همه کسی بطول و صداقت عشق عبور کرده است. عشق صفات و مزایای هفت اسب را برانگیخته
و آنها را متبلی می سازد، قوه نشاط و امیدواری را برانگیزند، روح را بطرف مبد و عالی
می کشاند و قوای فکری و دماغی را تقویت و تحریک می نماید. پسکی از بهترین
مدالهای کتا کنون در حق زن گفته شده است جمله ایست که «استبل» در باره «مادام الکزامت»
می بیند، گفته است که «عشق او دنیای یک دوره تحولات عالی است». از این لحاظ زن
بهترین مربی و آموزگار انسانی است زیرا تسلیم و تربیت های وی پیش از تمام مربیان دیگر بهینه
محبت و انسانیت نزدیک میباشد.

گفتاری معروف است که زن و مرد در تیارب زنده گانی هرگز سرحد کمال نمی رسند مگر
آنکه اتصال آنها بوسیله دشت و پیوند محبت صورت گرفته باشد. مرد هم مانند زن باید با رموز و
اسرار عشق آشنا شده باشد تا حد مردی و مردانگی رسد زیرا وجود زن و مرد هیچکدام بدون یک
دیگر تمام و کامل نیست. افلاطون معتقد است که عشاق طالب آتند که شبیه خود را در آینه وجود
مشوق ببینند و می گوید عشق جاذب ار کش و پویه طبیعت انسانی است برای رسیدن بنیه دیگر
وجود خود که از وی بریده و جدا گردیده است (۱) اما فلسفه دوایشا ظاهرا اشتباه کرده است زیرا
تجربه عاشق و مشرق همیشه شرط لازم عشق نیست.

(۱) افلاطون در رساله خود موسوم به «بهائی» میگوید ابتدا ساختمان بدن انسانی دو
برابر هیکل کنونی وی بود یعنی اسان صاحب دوسر دو بدن و چهار دست و چهار پا بود و هر عضو
دیگری را هم دوتا میداشت ولی خدایان چون قوت و قدرت او را زیاد از حد لرود دیدند برای
جلوگیری از حیان و سرکشی وی بدن او را دو نیمه کردند و از هر یکفر دوفر اسان شکل کنونی
ساختند. باین حجه طبیعت اسان بعد از آن احساس قسری درشود کرد و پیوسته برای کمال ساختن
خود متناوب بایزش و اتصال با دیگری گردید. همین کشش طبع انسان سوی نیمه مفقود بدن وی است
که بنام عشق موسوم گردیده است. (۱) ترجمه

اتصال و پیوند حقیقی، دوتر وقتی صورت میگیرد که قلب و فکر هر دو با هم متصل و مانوس باشد و محبت و ملاحظه متدی آنها بر شالوده احترام قرار گرفته باشد. «فیثت» میگوید «هیچ عفتی بدون احترام دوام و ثبات نخواهد داشت و بر عکس هر عفتی که عاری از احترام طرفین نیست یکدیگر باشد علاوه بر آنکه لیاقت ارواح منزّه و پاکیزه را نخواهد داشت دوامی هم نمی آورد و بزودی میل بسردی و قراوشی میبرد. اسان همیشه تست بکسانی عشق میورزد سکه با نظر احترام و تبعید به آنها نگاه کند و الا هیچکس حاضر نخواهد بود که عاشق شما شود و وایه گردد. علامه آنکه چون مزایا و فضائل اخلاقی مؤثر ترن آمر و حکمروای زندگای خانوادهگی و اجتماعی است اساس اتفاق و اتصال و عاشویی نیز ستی بر شالوده آن استوار باشد.

ولی در اتصال روابط با زن و شو چیزی مهمت زادت م نه وسعت داد و هواطف و احساساتی که اتحاد و عاشویی آنها بر آن قرار گرفته است. انب در حس حاتم داری ایشان نسبت یکدیگر «عشق تر و رقت تر» میباشد. «مادین ها» میگوید «در سائل عشق همیشه کوددل ژرفی مایه مرد با مرد هست که هرگز دست نمیدهند جدا. اگر و الا توانی حاصل مایه. بهمین جهت است که مرد با همرفت. اگر و الا توانی حاصل قلی نی باشد و در این مسائل طر استعد تن ها همیشه متوجه زن اند و مادر و عیالشان است.»

مرد از دوروزه عشق بدنیام، چسبیدی از سعادت و مصاف و بی بینی وارد می شود. خانه ایکه خود انسان آرا ایجاد کرده است عالم بدیده است که اشاء و نباتات و فرقی و تفاوت بسیار دارد و هر روز آن متعین اند و عادی و تعجب گرانمایی را از مشاهده دنیای عشق شاید بر از هموم و مصائب روحانی باشد ولی در عوض بهترین تعجب و عظومات انسانی در آنجا کسب و تحصیل میشود. «من بو» میگوید «زندگای خانوادهگی ممکن است پر شدن طار های غصه و اندوه باشد لیکن فقط همین خبر است که مره سرین و نوره پیکر و دود را لا هر غار دیگری در عالم خشک و بیصرف میباشد. در جای دیگر میگوید «اگر خانه مرد در یک مرحله مخصوص زندگی او غایب از اطلال باشد. ممکن است افسم شروع و مصاصی در آن راه پیدا کنند.»

اگر زندگانی متعصراً معروف با مورو دنیای و مشغل مادی باشد صدق رؤیای ری و احساسات و خشونت میبرد زیرا در اینموالده شخص دائماً مشغول نفس خرد و در بی حاب و نصح و دفع مضرات است و بنابراین اخلاق او بدلت و سالت و مدتکسی در حق همه چیز و همه کس عادت میکند. بهترین طار و اثر برای دفع این عیب اخلاق زندگای خانوادهگی است زیرا بواسطه آن افکار شخص از جریان یکمنواخت و غصه نشسته روز مره خارج میشود و سعی آن که دائماً در گردن منافع و مادیات غرقه و در ماسر از رختی و سکوت و درواری روح بخشش و خوشی نتج حاصل میکند چه بقول شاعر:

د از خانواده فروغ شادمانی و سعادت مییابد

که دل گیره غصه داران و رنج کشد گنار و وانی و نیرانه پهن

« هائری تیلر » میگوید ، کسب و مشاغل راهبانی را که قلب متصل میشود شراب به
سدود می سازد لیکن ازدواج قلۀ دل را دیده بانی و حراست میکند .
پاشنه اگر فکر شخص مشغول بامور کسب و مشاغل دیگر باشد و برای رسیدن بمقصود
خوشی دائماً تلاش کند ولی قلب وی از عشق و علاقه مندی طاری و تهی باشد زندگانی او هر چند
هم که علی الظاهر در انتظار مردم قرین یسرت و کامیابی جلوه کند باز در حقیقت با شکست
و ناکامی توأم بوده است و از سادت حقیقی محروم شده است (۱)
اخلاق حقیقی شخص همیشه در خانه اش جز از هر جای دیگر ظاهر میگردد و میزان عقل
و کفایت وی از طریقه اداره کردن خانواده اش بهتر متجسّم میشود تا از طرز اتیان ، مشاغل و امور
همه اجتهادی که بوی سپرده شده است .

فکر شخص باید تماماً متوجه کسب و کارش باشد ولی اگر بخواهد از سادت حقیقی بهره
برد باید قابض باتمام در خانه اش باشد ، آری در خانه است که صفات و ملکات حقیقی مرد کاملاً
جلوه گر میشود و صداقت و عشق و طهارت و کفایت و تقوی و مردانگی و بهاء اخیری اخلاق
و روحیات وی کاملاً متجلی و سوداگر میگردد ، اگر عشق و محبت در خانه ای حکمفرما باشد
زندگانی خانواده از شکنجه های جبارانه حکومت مستبدی سست تر و ناگزوار تر خواهد بود و
همچنین هر گاه در خانواده ای اصول صداقت و مساوات مراعات نشود عشق و اعتماد و احترام که
اساس و شالوده قواعد و قوانین خانواده کی است از میان خواهد رفت .

« اناسوس » میگوید « خانه (دلس مور) مدرسه تعلیم دیانت مسیح بود ، در آنجا
یک کلمه تند و زشت شنیده نمیشد و یکسفر تنبل و بیکار یافت نمیکردید . همه کس در آنجا به
و ادای خود را اقبیه بشناس و مسرور و مسرعت و چالائی احدم میداد » . « دلس مور » به
واسطه نیابت و مهری دلبا را شیفته خود ساخته و همه کس را احترام و اطاعت نمود و امیدانت
و قدری بر اعضای خانواده خوش بخت و رأیت حکمروائی مائی که شیخ از آستان عشق و وظیفه
شناسی گرفته بود .

(۱) « آرتور هلیز » در یکی از مقالات خود مینویسد « شامی پند فلان کس روز به
روز متمول تر میشود با پستانب و مقامات عالی میرسد و با اشتها و مصروفیت فرونی مییابد و
تصور میکند که او در زندگانی کامیاب و سادتمند است . لیکن اگر خانه هدیه شخص نامرتب
و غیر منظم باشد و دوح محبت و احترام بر سم خانواده او حکمفرمایی نکنند و مستند مینشی که نا
نشین او در وی رفته اند همه از مدت اوقات خود در خانه او اراسی و ششمان داشتند من آن
شخص را پس و پیش و پشته و بدبخت میشمارم زیرا مدام که اگر تمام درهای سادتمندی و لیلال عالم
روی او کشیده شد ، باز یک خانه بسیار مهم و بزرگ او در سته و غیر متوجه مانده است
و آن سادت خانواده کیست . »

« از کتاب دماوی کبریا گران »

اما باید دانست که کینه عشق و محبتی بوسیله زندگی خانوادگی تحریک میگردد بواسطه احساسات او منحصر بپایان دائره تنگ و محدود شاه باقی نمیباشد و اول عالم و خانواده محیط عشق او را توسعه داده و بعد بتمام عالم آنرا احاطه میبخشد. «امرسون» میگوید «عشق بمنزله آتشی است که ابتدا در اثر تلاقی یا اشتراکی که آتش از قلب دیگری برخاسته است در گوشه ها و زوایای قلبی روشن میشود و بعد نور و سرایت خود را بجهات کثیری از زن و مرد می پخشد و رفته رفته دنیا و طبیعت را از اثر فروغ و تابش خویش نورانی و تابناک میسازد».

عشق خانوادگی قلب مرد را منظم میکند و آنرا اداره مینماید. شاه بمنزله مملکت و دینی زن است که بوسیله محبت و مهربانی و بقوه جاذبیت و دافعت بر آن حکومت مینماید. هیچ چیز طبیعت بیقرار و سرکش مرد را نمیتواند بهتر از آن مطیع و رام کند که زنی دا مشغول و با فکر شریک زندگانی او باشد. آغوش زن جاذبه سعادت و رستگاری و محل آسایش فکر روح مرد است. بملایم و زن گاهی بهترین مشاور و مامور مشفق مرد میباشد چه در مواردی که فکر و متعلق مرد ممکن است راه غلط به پیاید هوش و فطانت زن از خط و گمراهی وی جلوگیری کند. - زوجه خوب دتزله عصبی مدعی است که مرد در مواقع سختی و شدت میتواند بدان تکیه نماید و کمک بدیجی و ضرر از هلاکت و خسارهای وی تسلی و دلدادگی یابد. در دوره جوانی زن وسیله راحت و آرایش زندگانی مرد است و در روزگارش بوی مطبوع و پشتیبان وی.

بشتر سعادتمند بوده است «ادموند بورک» که راجع بپناه خود گفته است «من هر وقت وارد منزل خویش میشوم تمام غصه ها و ملالهای خود را فراموش میکنم». «بورک» که قلبی پر از مهر و عواطف دلفین شری داشت میگوید «مادامیکه زوجه من با من است حاضر بیستم فقر و تنگدستی خود را با قبول «کراسوس» مایوسه نمایم و او را از دست بدهم». در جای دیگر راجع به ازدواج میگوید «برگزین نیمی که خداوند ممکن است بانسان عطا نماید زوجه نیک سبوت و پاکدامنی است که شخص بتواند در آغوش وی یاسایس و راحت زیست نماید و تمام دارائی و زندگانی خود را بدست او بسپارد باز در جای دیگر میگوید «بسیوف از جا برخاستن و در دوره جوانی تامل اختیار کردن کاپوست که هرگز کسی از احماد آن پشیمان خواهد شد».

برای آنکه مرد از تامل تمتع حاصل نماید و سعادت مند باشد باید ازوجه خود آفریق روحیه داشته باشد. اما زن هرگز باید فقط مدینه بدل مرد شده و در همه جزایر وی آسی و تقلید نماید و بپایان همانطور که زن عاقل بیست طویرش صاحب اخلاق و آوازه باشد ممانع و هم مرد نمی خواهد زوجه اش غری و طایف مردان را داشته باشد. «ماریا» زن در قلب و عواطف دست به در تمل و فکرش و مرد نیز مهربانی و شفقت و در سعاد و اندیشه میرد از دانش و معلومات و «الیوز و نل هاوز» میگوید «ماهیچه پاریکه صاحب قلب و عواطف است بیشتر مثل و رغبت هستیم از نیکه دارای عواطف و دگری بداند». «ماریا» که از خردن حسه و ازل میشود که با نرید هرگونه سعادت و ملک دیگری را که بخود عاقل و متعادل باشد تصدیق و ترجیح نمیناید. دست و پا می گوید «اگر برای اوقات خوشی که در آن من دلیلی بخواهم خوب بخواهم داد آ».

بهترین دلیل رحمت و هتایک پروردگار در حق ما اختلاف عجیبی است که مابین روحیات زن و مرد قرار گرفته است تا با توسطه غلط و آمیزش آنها با یکدیگر ممکن باشد .

با آنکه هیچ مرد و زنی را بسبب دانش و معلوماتش دوست نیندارد ولی این عدم التفات مرد دلیل نمی شود که زن از پرورش هوش و قوای فکری خویش غفلت ورزد (۱) ممکن است زن و شوهر اختلاف اخلاق با یکدیگر داشته باشند . لیکن از جهت ذکر و عقیده باید حتما با هم موافق و منطبق باشند زیرا بقول شاعر زن و شوهر « دو روح منورک و دو قلب مهربانند که در موقع شود و مشورت و در موقع آسایش و راحت - در پیوند و انجمنی بیج در بیج عالم و در حل مضائق امور زندگانی باید با هم شریک و همراه باشند »

کثر کسی توانست است بشوخی « هانری تولور » در موضوع مهم ازدواج بحث و تحقیق نماید . آنچه که مشار الیه را هم بتأثیر و نفوذ مصاحبت زنشوشی در امور سیاسی گفته است در مورد کلیه مراحل دیگر زندگانی نیز باسویه صدق میکنند . مشار الیه میگوید « زن خوب باید صاحب صفات و ملکاتی باشد که شاه را محل آسایش و راحت مرد بسازد و برای این منظور زن لازم است قابلیت آفرین داشته باشد که مرد را از زحمت اداوار کردن منزل آسوده و فارغ نماید و مخصوصا او را از خطر قرض محظوظ و راحت کند - زن باید در چشم و سلیقه مرد خوش آید و بطبع جلوه نماید زیر اسلیقه مرد و ارتباط کامل با طبیعت باطنی آنها دارد و هیچ عشقی بدون آن صورت پذیر نخواهد بود ، در زندگانی که آمیخته برنج و زحمت است اگر شاه ای جایگاه عشق و محبت نباشد جلور قطع محل آسایش و راحت هم نتواند بود زیرا آسایش فکر و روح فقط در دامن عشق و محبت ممکن میشود و پس ، مرد از زوجه خود انتظار هوش و فطانت و طبع غرم و خندان و فکر تیز و سریع را انتظار دارد تا انتظار در لایبی و ظاهر سازی و شوخ زشتگی و پراخت و مهربانی قلب او بیشتر مایل است تا بشق تندتیز و عواطف و احساسات سرکش وی ، چنانچه شهر گفته است ،

« عشق زن باید ملودی باشد که بدست و پای مرد پیچد و قوای خیمه او را ساکن ساخته و او را از کار بیندازد . عشق باید مرد را بر سر شوق و نشاط بیاورد و طبع و روح او را برانگیزد و مانند مسافری خسته و فرسوده که پایش را با آب پاک بشویند و عطشش را با یرف آب فرو نشانند مرد را خاداب و زنده و سرور سازد ، مرد باید در سایه عشق بیاساید و از دواج

(۱) یاد کنید که مرد ها بوسه فکری و دانش زن بیشتر توجه دارند تا با دواج معاشرت و سایر فضائل او که مربوط بطرز رفتار و زندگانی اجتماعی میباشد زیرا مرد ها بدورت متوجه این مسائل هستند - و گفتنی بدان دارند - یک اشتباه بزرگ عمومی اینست که غالب مردم تصور میکنند اشتغال با دیبایات و زرا از انجام امور روزانه زندگانی باز میدارد اما در مورد مرد قضیه بر خلاف این است زیرا شما غالبا شخصی را می بینید که با وجود وسعت فکر و معلومات کثیره خود معذک از صرف وقت و دقت خویش در مسائل جزئی و قال پاک ندارند - ادبیات و زرا در جامعه دواوی قدر و اهمیت خصوصی بمنماید لیکن در بکار ردن آن باید منتهای احتیاط و مراقبت بعمل آید »

جان پرور آن استقامت کند لکن بدون آنکه اسیر و پایست آن باشد هروقت مهربانی پیش آید و خدمتی بدهد او عجل گردد فارغ و سبکبار از جای برخیزد و با قلبی خاد و امیدوار و بیجانانجام و طریقه نهاد

بعضی هائز تامل کامیابی و تمتع حاصل نمیکند زیرا اعتقالات زیادی از ازدواج داشته اند که البته انجام همه آنها غیر میسر بوده است . برخی دیگر نیز تامل بدقتشان خوش آیند و شیرین نماید زیرا شخصاً از شادمانی طبع و مهربانی و صبر و شکیبایی و عقل سلیم بهره وانی ندارند . این اشخاص قبل از متغیله خود عالم خوشی و سادگی و جسم مینا باشد که شاید نظیر آن در زیر آسمان یافت نمیشود و باین جهت وقتی وارد زندگانی حقیقی میشوند و برنجها و اصناف حیات بر میخورند آنوقت بکرتبه برود آمده و مال اینست که مبتدا از خواب عمیقی بیدار شده باشند . علاوه اینکه اشخاص در موقع تامل تصور میکنند زنی شریک زندگانی آنها خواهد شد و مدتی کامل وی عیب است ولی بعدها در نتیجه تجربه ملالت میشود که هم فاضلتین و خوش اخلاقتین اشخاص هم از پاره‌ی خطایا و نقص فطری بشری میر و منز نیستند . اما باید دانست که همین قص و قصور طبیعت انسانی است که مردم را مستغرق عطران و رفاه یکدیگر می‌سازد و در طایع مهربان احساس ایجاد محکمترین پیوندهای عشق و علاقه‌مندی را می‌دهد .

دشور زندگانی اشخاص مایل در صبر و شکیبایی است . تامل نیز مانند حکومت مستلزم سیاست مخصوص باشد و شخص متامل باید « بدهد و بستاند و تسلیم شود و امتناع نناید و صبر داشته باشد و حوصله کند » . انسان لازم نیست در قابل احساسات دیگران کور باشد و آنها را نبیند ، فقط باید قوه گذشته و احساس داشته و هرچه را دید بملایمت و مهربانی تحمل نماید . از میان تمام صفات و ملکات فاضله اعتدال مزاج در زندگانی زناشویی مفید تر و ضروری تر و اودامتی از همه میباشد و اگر این خلقت پستیمیده با طاعت غوثین داری و تملک نفس توأم کرده شخص را به درجه و برد باری ممتاز میسازد و او را عادت میبرد که در مقابل شادمانی و تاملیات حوصله نماید و حرف دوشی را که میشود بیجواب بگذارد و اقتدر ساکت و خاموش بپشتند تا آتش خشم و غضب طرف منطفی گردد . این که گفته اند « جوابی نرم شعله غضب را فرو می‌نشاند » در زندگانی زناشویی بیش از هر جای دیگر صدق پیدا میکند .

« پرور » شاهر محسنات و مزایای زوج شرب را بده قسمت تقسیم مینماید . چهار قسمت را اعتدال مزاج ، دو قسمت را برق سلیم . یک قسمت را هوش و ذکاوت ، یک قسمت را بهیال (عبارت از ملاحظه صوت و چهره و چشم و تناسب ابدان و حسن رفتار) و دو قسمت را هم بصائص و امتیازات مربوط بر وجیت (از قبل تعول و نجات خانواده و تربیت عالی و اصلاح خون و غیره) تخصیص میدهد و میگوید « این دو قسمت اخیر را هر دو بخرایید موافق سلیقه و ذائقه خود بخرد می‌توانید . تقسیم بندی کنید ولی مضطرر داشته باشید که مزایای مزور همه غیر مهم و جزئی است و هیچکدام لایق آن نیستند که یکمصد صحیح آنها اختصاص داده شود » .

مثالی مشهور است که دینار هادو ساختن دام مهارت دارد اما صلاح آنها در این است که طریقه ساختن نفس را بیاموزند ، و در این دنیا با آسانی طیور میتوان بداند انداخت اما نگهداری آنها

هم مانند برندگان بیچاره مشکل و دشواری است. اگر زن نتواند خانه خود را طوری اداره و مرتب سازد که مرد بپذیرد و طرح انگیزش از آن جانی را پیدا نکند و پس از فراغت از زحمت و مشقات روزانه خود باسطری شاد به طرف آن برود بحال آن مرد بنوا باید گریه کرد و او را در حقیقت باید بی‌عنان و دستان دانست!

هیچ مرد عاقلی تنها خاطر و چاهت زن با او مزاحمت نمیکند. راست است که جمال و زیبایی در ابتدای امر بگاه وسیله موثر جلب خاطر و فریفتن مرد میباشد لیکن بعدها دارای هیچگونه طوط و تأثیری در زندگانی او نخواهد بود. البته مقصود ما این نیست که وجاهت را مذمت و نکوهش کنیم و با از قدر و قیمت آن بخواهیم چیزی بکاهیم زیرا وجاهت صورت و زیبایی اندام معمولاً بجاه سلامت و صحت مزاج میباشد بلکه مقصودمان تذکرات این نکته است که مزاج و باطن دلبخواهی که فقد محسنات اخلاقی و فضائل معنوی باشد شیط و اشتباه پردگی است که تلاقی و جبران آن هرگز میسر نمی‌گردد همچنانکه انسان از تماشاگر طولانی‌ترین مناظر و متزهات طبیعی عاجز گشت و ملول میشود همانطور هم از دیدن روی زیبایی که با عین معنوی توأم نباشد بزودی سیر و آزرده میگردد وجاهت صورتی امروز فردا زمرده و مبتذل میشود در صورتیکه حسن و بیکویی معنوی چهره‌ای که در آید همیشه شاداب و فریفته است و طول ایام و مرور زمان بیدی آنکه از رونق و جلوه آن بکاهد دائماً رفقه و منزلت آن می‌افزاید. بعد از بکمال که از مزاجت زن و مرد گذشت هیچکدام در فکر زیبایی صورت هم سی‌اقتد و رعکس هر دو متوجه خلق و رفتار یکدیگر می‌شوند. «دایسون» می‌گوید «مروقت من مردی را با قاعه میوس و ترش می‌دم می‌انتخابم بدل زوجه او زحم می‌کنم ولی وقتی با مرد متبسم و گشاده روئی مواجه می‌شوم بد سعادت مندی شناوده و دوستان و بستگان او می‌افتم».

طریقات «پورز» شمر را درباره صفات و مزایای لایزاله زن خوب در بالا ذکر کردیم. اینکه بی‌مثابیت نهادیم صریحاً هم که «اردورلی» به پس خود کرده است چون متضمن تخریبات و مطالعات هیئت یکفر دجل دانشمند سیاسی اجتماع است در اینجا ذکر سائیم. «شار الیه» به پس خود می‌گوید «فرزه اگر غذا خواست و بعد بلوغ رسیدی در انتخاب زوجه خود متنبهای دقت و مراقبت را بعمل آور زیرا شر و شر زندگانی و سعادت و شقاوت آتی تو مروط و متوقف باین موضوع مهم میباشد. مسئله ازدواج مثل اجرای قشقه چکی است که اگر انسان یک مرتبه اشتباه نماید کاشوش تمام می‌شود و دیگر جبران آن هیچ وسیله صورت نمی‌پذیرد. زنی را که میخواهی برای همسری خوش انتخاب نمایی در کیفیت اخلاق و صیرت او تعقیبات هیئت کن و ندانکه والدین او در دوره جوانی خود صاحب چه اخلاقی و نیالایی وده اند (۱) زن هر قدر جیب و اصلزاده باشد باز باید فقیر و تهیدست باشد زیرا با بیعت و امانت نیتواری او بازار چیزی بخری. در عین حال زن متمول و فرومایه هم خوب نیست چون او را بکسر خاطر خودت و موجب تفر و اغضبای

(۱) «فولر» وینده تراج کلیله در جانی که راجع بانثه زوجه صحبت میکند بطور خلاصه می‌گوید «همیشه دنی مادر خوبی را بزوجهت انتخاب کن»

دیگران خواهد بود - از مزوجت با زن کوتاه قد و سفید پشت احتراز کن زیرا اولی اولاد خیر و ناسالم برایت میزاید و دومی همیشه باعث سرافکندگی و خجالت تو خواهد بود و از شنیدن سخنان سفیهانه وی بپاى غرامی آمد - اگر خصوصاً باین صحبت من عمل نکنى بکوتاهى با کمال ناسف ملت خواهى شد که هیچ چیز در زندگانی . گم کند نه تر و ملاک انگیز تر از مصاحبت زن سفید و بی عقل نماید » .

اخلاق مرد در تحت خرد و تأثیر دائمی زوجه او قرار گرفته است . طبیعت زن اسکر فرومایه و بست باشد اخلاق مرحوم بدست و پستی متقابل می شود و اگر طبع او عجب و عالی باشد روح مرد هم بجنب ارتقاء و تعالی میگراید . اولی موافق و احساسات مرد را میکند و قوای فاعله او را نابود میکند و دومی را بکام او تلخ و آوار میازد . دومی نعم عشق و موافق را در قلب مرد میگذرد و اخلاق و سرت او را تحلیف و تهلیل میآید و بوسیله فراهم ساختن اسباب آسایش و راحت او قوای فکری و عقلی و قوت میکند از اینها گذشته زن فاضل و با اخلاق دوائر خرد منوی خود همت شوهرش را بر میآورد و بآه امل و مقصد او را بر مدارج عالترى قرار میدهد در صورتی که زن حامی و خسیس الطبع شوهر خود را بدون همت و وفور و یکی تحریس و ترغیب مینماید .

« دونوکویل » ایمان و عقیده کامل باین حقیقت مسلم داشت و معتقد بود که مرد در زندگانی خود ترکیه گاه و پشیمانی بهتر از زوجه نیک سیرت و با اخلاق نمیتواند بدست آورد . مثالی می گوید « من در طول عمر خود اشخاص سینا متعصب و ناتوانی را دیده ام که در امور اجتماعی فاضل و مکارم عمده از آنها بظهور رسیده است و طبع هم این بوده است که اشخاص مزبور دارای زن های فاضل و با اخلاق بوده اند که در طی زندگانی اداری و در موقع انبیم و طایف بشوهر هایشان مساعدتهای منوی میشوند و آنها را از لغزش و اشتباه در کار مصون و محفوظ میداشتند . ولی از طرف دیگر هم غالباً اشخاص نفیم و کاذب آنها را مشاهده کرده ام که در اثر حشر و معاشرت با زنهای کوچک فکر و عود خواه و هفت طلب صلات مردانگی و خصائص جلی خود را از دست داده و فکر مقدس و وظیفه شناسی از آنها بیرون رفته است

« دونوکویل » خودش در تامل غوشفت بود و زوجه طبع و صاحب داشت که بی نهایت از او راضی و خوشنود بود (۱) و در مکتوبات که برقا و دعوتن صمیمیت و عشق است همه جا از جرئت و رشادت و حسن سیرت و نزایت اخلاق او تمجید نموده است . « دونوکویل » هر چه با امور دنیا و حظای زندگانی آشنا تر میشد بیشتر بان عقیده معتقد میگردد که برای پرورش اخلاق و تقویت ملکات فاعله مرد انظار و آسایش خانواده کی از سروربات اولیه باشد و خصوصاً مثالی که تامل را در کن اعظم سعادت و نیکیستی احاطی میداند و همیشه بیکت اعتقاد نومن کرداری که من در دودۀ زندگانی خود کرده ام همان اختیار تامل بوده است . در یکی دیگر از نوشته های خود

(۱) خیال « دونوکویل » زنی انگلیسی مودوم و مدام مولی بود - در جزو رجال مشهور فرانسه که زنهای انگلیسی گرفته اند در سرنودی و « المردودوشی » و « لایارین » را می بیند بامبرد .

میگوید: غالب لوازم سعاد و آسایش ظاهری بمن عطا شده است لیکن از همه بیشتر خدا را شکر میکنم که مرا خوشبختی عاوانه‌گی که بزرگترین غرضهای انسانی است لاف و نامل ساخته است. هرچه من بر تر بشوم و مراحل زندگانی را بیشتر می‌پیمایم با همت آهسته از هر گرد که در نامل گذشته است زیاد تر می‌پیرم و بواسطه آن خاطر خود را هر تنای میتوانم بدمم. در مکتوبی که بدوست صمیمی خویش «دیوگرگوری» نوشته است میگوید: در نظر من بزرگترین نعمتی که خداوند بمن عطا فرموده است اینست که «مریم» را شریک زندگانی من ساخته است. تونیدانی این زن قرشته عصال دوستل دارد و مشقات و توانائی و قدرتی دارد؛ با وجود طبعیت نجیب و ملایم او هر وقت مصیبتی یا حادثه ناگواری برای ما رخ میدهد قوت نفس و مقاومت او چندین برابر میشود و بدون آن که من خود ملالت کار او باشم برایت حال من میبرد و در این قبیل مواقع که متن صبر و شکیانی از کف من تاراج میگردد، االداری و تسلیت میدهد و تشویش و اضطراب را بر طرف میسازد. باز در مکتوب دیگری میگوید: حشر و مصاحبت با زنی که روح آئینه و مظهر تمام محاسن و نیکوئیهای اخلاقی انسان است موجب سعاد و نیکبختی عظمی میباشد که قلم من از شرح و توصیف آن عاجز است. هر وقت من حرف خوبی میزنم و یا کار نیکویی انجام میدهم فوراً در وجات سرودن «مریم» طالع غریب و امانداری مشاهده میکنم که احساس آن روح لطیف مرا برانگیزد. همانطور رقی خطائی از من سر میزند که مستوجب ملامت و سرزنش وجدان غرض دیگرند؛ لودیع تاریکی و صورت او ساء میاندازد و آواز حزن و اندوه در فیه او طاهر میگردد. با آنکه من در فکر او غرذ و افه از فوق العاده دارم مملکت با کمال مسرت احساس میکنم که ترس و راهه مخصوصی از او بر سیر من مسترلی است و باین سبب مطمئن هستم که مادامی که او را مثل حالا دوست مندم هرگز از جاده صواب منحرف نخواهم شد و کار خطائی از من سر نخواهد رفت.

در موفقی که خود را بفرستاده صراحت لایق و اذلا، اخلاق، خود از هر صه سیاست رانده شد و در گوشه، ابرو، بکارهای ادبی مشغول بود و دست مزاحش بخل مکرر دید و در اثر ناخوشی شدیدی حالت مصابی و ابله‌اجزئی پیدا کرده بود. در چنین نگارش این تالیف موسوم به «درب ساق و اخلاب بکسر» مینویسد: پس از آنکه پنج شش ساعت متوالی در پشت میز تحریر خود نشسته‌ام دیگر نمیتوانم چیزی بنویسم و ماذن فکرم از کار کردن امتناع میبورد. من الان احتیاج شدیدی بیک استراحت مجدد و ولانی دارم تا باده و سله توفی از دست رفته شود تا تجدید نایم هرگاه مشکلات و صعوبات بدیده‌ایرا که یکفر مؤلف در پایان کار خود با آنها مواجه میشود روهم جدم سائده خواهیم دید که زمکی نویسد: یکی بی حیات سخت و محنت انگیز است و اگر از نعمت صحت و مراقبت هی ذیقت «مریم» برخوردار بودم هرگز نمیتوانستم کار خود را با تمام برسانم. خوشبختی و سعاد من در این است که جزاج و طبعیت او باطاع و حالت کنونی من متایرت و اختلاف دارد و باین وجه در مقابل حال مصابی و طبعیت بحر من همیشه راحت و ملائمت رفتار میکند.

«مسیو گیزوب» نیز مانند دوست خود در واقع تحت را کمال، ۱۰۰ از مشقت و محنتی را

های زوج به فضیله و تقواش تناسل و دلبازی میبایست ، هر وقت دشمنان سیاسی وی او را باززدند تنها ملایه و آسایشگاه روحی و فکری او آغوش پراز مهر و عواطف خانوادگی اش بود . باینکه زندگانی سیاسی او همیشه مقرون به پیشرفت و گامیابی بود منتهی از خلل خود رصابت نداشت و خدمت سیاسی را کاری سرد و کسل کننده و مانعی یا ارتقاء اخلاقی و عظمت روحی میدانست . در دفتر «مخاطرات» خود مینویسد «انسان همیشه آرزو مند حصول سعادت است که از آنچه که بوسیله سعی و صل و وفور و اجتماع دست میابد کامتر و راضی تر باشد . آنچه را من امروز در پایان حیات خود میدانم از ابتدای زندگانی و در طول تمام مدت صبر خوش بفرمیدم و پیوسته بدان معتقد بوده ام ، حتی درحین که انسان بذوره اعتلا و عظمت خوش رسیده باشد باز مهر و ملائمت خانوادگی اساس و هالوده زندگانی او بشمار می رود زیرا انسان هر قدر هم که دواور اجتماعی و مشاغل سیاسی پیشرفت و ترقی حاصل نماید تا از دست ملائمت و ارتباطات دوستانه و خانوادگی برخوردار نباشد سعادت حقیقی و کامل نمیتواند تأمل گردد .»

داستان مشافه و ازدواج «گیزوت» تمهه عجیب و جالب توجهی است در دوره جوانی که مشار الیه در پاریس اقامت داشت و از فروش مقالات و ترجمه ها و سایر آثار فلسفی و ویش امرامش مینمود بر حسب اتفاق بازن فالو کاردانی موسوم به «مادموازل پولین دومولان» که در آنوقت مدیر روزنامه «پولیت» بود آشنائی حاصل کرد . خانم مزبور در نتیجه اتفاق بک وصیت خانوادگی سخت مریض شد و نامدتی نمیتوانست بکارهای ادبی مربوط بروزنامه خود بپردازد . در این موقع سخی و تنگی روزی مکتوب بی اعضای بوی رسید که نویسنده آن وعده داده بود تا چند روز دیگر مقالات مسلسلی برای دج در روزنامه بفرستد . دلسر موعد مقالات مزبور که حاوی مواضع مهم و متنوعی در فنون و ادبیات و انتقاد بود رسید و همه آنها دو روزنامه درج گردید . پس از آنکه خانم مدیر روزنامه از ناخوشی برخاست و در اداره حاضر شد نویسنده مقالات که «سیو گیزوت» بود نزد او آمده خود را معرفی کرد و از همانروز این دو نفر باهم دوستی و صحبت پیدا کردند و هر روز بر مهر و ملائمت هم میافزودند تا بالاخره کار آنها متعیر پرتاشویی گردید

از آن بعد زن و شوهر شریک و نیجا و شادجای یکدیگر شدند و در هر کاری چه دیگر ضاضدت و همراهی مینمودند . قبل از آنکه عقد ازدواج آنها بسته شود «سیو گیزوت» به نازد خود گفت سرنوشت من بر از حوادث و سوانح است و این ایام وقایع عده ای را در زندگانی خود پیش بینی میکنم . نیدانم تو از ظهور این سوانح متوحش و هراسان خواهی بود یا نه . مشار الیه در جواب وی گفت مطمئن باش که من از فتح و کامیابیهای تو شای عظیم خواهم کرد لیکن هرگز در موقع شکست و مغلوبیت تو آه نخواهم کشید . وقتی گیزوت . صدر اعظم «لوئی ناپلی» شد زوج اش در ضمن مکتوبی یکی از دوستان خود نوشت «این اوقات من شوهرم را کمتر از آنچه خودم میل هستم ملاقات میکنم ولی باز خوشوقتیم که بیدار او تأمل میثوم . . . اگر خداوند مازا بهم پیشد و از یکدیگر جدا مان نکنم من درحین مصائب و بیات نیز خود را خوشبخت و سعادتمند میدانم» اما هنوز ششماه از تاریخ تحریر این سطور نگذشته بود که مشار الیه وفات یافت و شوهر دلقیده اش مجبور شد بمال آن جنابانی مراحل زندگانی را طی نماید

«دور» نیز از پرکت الامواج با «دیس نوزده» که زی وجه و مهربان و دانشمند بود خوشیت و سادمتند گردیده بود. مثالی هروقت از زندگانی سیاسی و اجتماعی صدمه و آزار میدید در عوض از یکجستی و آسایش خانوادگی ثلاثی و جیرانی کامل می یافت. خود او گفته مشهوری دارد که اخلاق و روحیات او را بطور وضوح روشن دیسازد و میگوید «عشق و محبت خانوادگی اساس و ریشه نام حواصط و احساسات رفیع اجتماعی است». توصیفی که مثالی در دودۀ جوانی مال خود از او کرده است یکی از بهترین توصیفات و رنگ آمیزی های قلمی است که در زبان انگلیسی یافت میشود. میگوید دژن من دارای جمال و رجاهت است لیکن رجاهت صورت و اندام تنها زیرا با آنکه چهره او در کمال صیانت و اندامش در غایت یکوئی و اعتدال است مملک آنچه که قلب و دل مرا در حیطه تسخیر در آورده است همانا حسن سلوک و مهربانی و یکنامی و حساسیت فوق العاده است صورت او در حله اول فقط جلب توجه و نظر شما را میکند لیکن طولی نیکند که بطوری مجنوب و فریته او میشود که خودتانهم متعجب میگردد.

چشمهای او دارای فروغی ملایم است و مانند مردمان عادل و نیکوکار بقوه غضبت و تقوی بر همه کس حکومت مینماید.

قد او زیاد بلند نیست. او را برای آن نیاریده اند که مورد تعجب و ستایش مردم باشد بلکه برای آن خلق شده است که انسان را بفش یکجستی و سادمتندی برساند.

طبع متین و اخلاق حکم اواز حس رافت و ملاحظت عاری نیست و در نرمی و ملائمت طبعش نیز علامت صلف و تقور مشاهده نمیشود.

صدای او مثل آهنگهای ملایم موسیقی است که برای التذاذ روح اشخاص ترکیب شده است که میتواند این صاحب رفیق خود را با مباشرت اجتماعی فرق بگذارند. آری صدای او دارای این خاصیت است که برای شنیدن آن باید نزدیک وی یابید.

جسم او نصف بدل روح و فکرش است و باینجه توصیف یکی بمنزله توصیف دیگری می باشد هوش و درایت فوق العاده او همیشه از حسن انتظاری وی مضمون معلوم و مبرهن میشود. اشار الیها عقل سلیم خود را بیشتر صرف اجتناب از کارهای می کند که نایستی به گذشتن و کردن آنها مبادرت ورزد و هرگز بنگر آن نیست که هوش خود را در انجام کارهای حیرت انگیز و گاه حرفهای تعجب آور بکار برد.

هیچکس با این کمی سن بهتر از او با رموز و مسائل دنیا آشنا نیست و هیچکس هم قدر وی از ضرور و مفاسد این عالم متزه و بری نشده است.

ادب و حسن سلوک او ناشی از هفت و نجات طبع وی میباشد که مربوط قواعد و قوانینی که راجع باین موضوع آموخته است و باینجه هر کس که معنی رفتار خوب و حسن تربیت را بداند از اطوار و حرکات مودب و معقول وی در شگفت خواهد شد.

مشار الیها صاحب عزمی راسخ و فکری متین است و اگر سختی و صلابت مرمز از جمله ورق آن چیزی میباشد این صلابت و استحکام اخلاقی وی نیز از مزایا و محسنات او چیزی کسر نمیکند فضائل و مکارم او پیشمار است و حسن اخلاق و رفتار وی تا به حدیست که انسان را حیرت یافته قدامت

و قور چش متعجب و زیبا میباشد .

بی مناسبت نیست توصیفی را هم که زن کلنل « هاپینسون » از شوهر خود کرده است در اینجا نقل کنیم . کلنل مزبور کمی قبل از وفات عیوش بزوجه اش سفارش کرد که « مثل زن های هوام و معمولی شیون و یقراوی نکند » . مشارالها هم بنا بر وصیت او بیای آن که در مرک وی زاری و سوگواری نماید الام و قصه های درونی خود را به وسیله نوشتن شرح احوال شوهرش تمکین و تسلی میداد .

در مقدمه ای که « بتاریخ حیات » وی نوشته است میگوید « کسانی که دلبستگی و علاقه مندی شخصی دارند وقتی بحکم قانون بی لایبی اشیاء اینعالم عیوب آنها از آنها گرفته می شود زمام نفس را آخر تسلیم طوفان هوم و الام می کنند تا سبیل سعیت و اندوه خاطره های عیوب از دست رفته آنها را از میان برد و وقتی در « دل زمان قصه و سوگواری ایشان تمام می شود و تسلیت و دلداری حاصل میکنند آنوقت بتدریج قلاب غراهوشی بر صورت شمس متوفی کشیده میشود و چون دیگر خاطره ای از او در دل باقی نمانده است تاگزیر چیز های دیگری که به چه از حث شوی و نیکویی نمیتواند یا او برابری نمایند جلب توجه و علاقه مندی شمس جزا دار را می نماید . اما متعجب سفارش اکید یافته ام که مثل زنهای عامی و سوگواری و مزاداری نپردازم (۱) برای تمکین و تسلی الام خاطر خود وسیله ای بهتر از آن ندارم که به لبث و نکارش خاطره های مزبور شوهر خود مشغول شوم . البته لازم نیست که در تحریر این یاد داشها بتفاتی گوی و توصیفات مبالغه آمیز پردازم دربار اگر شرح زندگانی او که به و با کمال سادگی برشته نکارش در آید بهتر از مدایح و تعجیبات هر نویسنده مقتدری او را در غور اعظام و تجلیل حقیقی خواهد نمود »

(۱) کلنل « هاپینسون » شخصی جهوری راب و بسیار متدین و شجاع و با تدبیر بود . در دوره « رستوراسیون » او را از عضویت پارلمان و از تمام مشاغل دولتی الهی الا بد مزول کردند و او هم پادشاه شود در حوالی « نوین گام » رفته در آنجا منزوی گردید . لیکن دیری نگذشت که دستگیرش کردند و در « برج لندن » محبوس نمودند . بعد ها او را بقلعه « سندون » انتقال دادند و مدت پانزده ماه هم در آنجا محبوس بود تا در سده ۱۶۶۴ وفات یافت . بزوجه او از دولت تقاضا کرده و د که او را نیز با شوهرش حبس کنند لیکن این تقاضا پذیرفته نشد وقتی « هاپینسون » احساس کرد که عمرش باغیر رسیده و زودی خواهد مرد چون میدانست که مرک او باعث قصه و تالم فوق العاده میاش خواهد گردید آن رزم را از محس بوی فرستاد . « تو که از تمام زنها بالاتر رودی بدو ایندوغم خود را بیک نفر میخی خوب و متدین جلوه دهی و باز هم خود ترا بالاتر از زن های هوام و معمولی بگماده ای » . آنجا که مشارالها می گوید « سفارش اکید یافته ام ، بهوش اشاره همین بیتام شوهرش می باشد .

«عالم ذیل توسعی است که مادام «هایندون» از شوهر خود کرده است ، « عشق و علاقه متدی وی نسبت بپروچه اش طوری بود که هرکس بخواند قاعده دستوری برای عشق بازی بداند و هراقتضای وضع نماید باید او را نبوه و سرمشق قرار دهد . هیچ مردی بیش از او نسبت بپروچه اش احترام و محبت نداشت اما در عین حال خود را از برون و تسلیم زن نیکرد و زمام اداره خانواده را دست خویش گرفته با کمال حزم و مهربانی عائله را اداره مینمود و زنی هم با کمال مبل و شرف سرتکین و اطاعت بصل فرمان وی چاهه بود .

امور خانواده را در عوض امر و تحکیم بوسیله تشویق و تشجیع افراد منزل اداره میکرد . علاقه متدی او نسبت برنش بیشتر بطهارت قلب و طهت روح وی بود ، بصورت ظاهرش ولی با وجود این مبل و عشق ثابی که با او داشت از مباحثات بر از شور و هیجان موقتی اشخاص جاهلی که تسلیم زلفی خود هستند پیرایه بیشتر و شدید تر بود اگر قدر و احترامی که او بپروچه خود میگذاشت بیش از آن بود که مشار الیها خوشتن را لایق و مستحق آن میدانست بواسطه فضائل و طوحت خود او بود و عیالی فقط در حکم آیت ای بود که عاقل و مکالم شوهرش در آن منکس و متجلی میگردد ، «دایمیکه او در قید حیات بود زنی هر چه داشت از و داشت و اکنونهم که وفات یافته است عیال او هر چه هست فقط شرح ضمنی از شخصیت وی میباشد .

مشار الیه بقدری کریم النفس و رؤف بود که هرگز کلمه زشتی از دهانش خارج نمی شد . تمام دارائی و مایملک خویش را با اختیار زش گذاشته و بدون آنکه هرگز از وی حساب بکشد او را مختار ساخته بود که هر طور مبل داشته باشد خرج کند . عشق و علاقه او نسبت به وجه اش ثابت و استوار بود و همین وجه وقتی هم که مشار الیها قدم به راه حل سافوردگی گذاشتی و حسن و واجات جوانیش زائل گردید باز مثل روز اول او را دوست میداشت . راستی که عشق پاک و بی آلاش او را هرگز با قم و زبان ممکن نیست تشریح و توصیف نمود . ولی با وجود این عشق مفرط او نسبت بپروچه اش متدی و محدود به عشق طالبتر و پاکیزه نری میشد یعنی زنی را مثل یک نفر مخلوق ممنوع خود دوست میداشت . « مثل بت مبودی که پیرشش و ستایش آن قیام کرد باشد . بقیه او محبتی که بر شارده قوانین و طبقه شناسی استوار شده باشد هزار مرتبه از عشق های تند و سرکش ولی بیقاعده ای که در عالم یافت میشود ارجحند تر و گرامی تر است . او خدا و فضائل و ملکات اخلاقی را بالاتر از زش دوست میداشت » (۱)

مادام «راشل دوسل» یک مثل دیگر از زهای تاریخی است که بواسطه علاقه متدی و وفا داری نسبت شوهرش مشهور گردیده . مشار الیها تا موقعیکه بتواست با وسایل شرافتمندانه و استعلاص شوهرش سعی باید او بذل و چاکوه بجایهات فرو آنداد کرده ایکن همینکه دید مسامی او تمامای الو است و نمیتواند با جدیت خود کاری از پیش برد مصمم شد که قوا و جرئت خود را جمع کرده و بوسیله سرمشق بجایهات خوش شوهر هرگز را تشجیع کند و قوه صبر و اراده اش را تقویت نماید

(۱) مثل از خطابی که مادام «هایندون» در کتاب سرگذشت حیات شوهرش به اطفال خود کرده .

زنی را که برای عسری خود انتخاب نموده بود موسوم به «میس چارلتن» و دارای ثول و ثروت هنگفتی بود اما «پاکستر» از ترس آنکه با پدر مردم تصور نمایند مشارالیه بطمع مال باوی مزاجت نموده است از او خواستش کرد که اولاً قسمت اعظم دارایی خود را باقوامش واگذارد و هیچ چیز با خود نگذارد. ثانیاً ترتیب کارهای شخصی خود را طوری بچمد که «بدما» را در گرفتار مراهه و محاکم عدلیه ننماید. ثالثاً «هرگز» از او توقع نداشته باشد که اوقات لازم برای اعیان و طایف کلیسا را صرف شعر و مصاحبه باوی نماید. چون هروس با این چند شرط موافقت نمود عقد ازدواج آن‌ها بسته شد و از کفای مزاجت آن‌ها هم یا غوغبختی مفرور گردید. خود او میگوید «ما مدت نوزده سال باهش و تلق خاطر سبت یکدیگر زندگی کردیم و از منافع معاونت و تشریک مساعی با هم استفاده میبردیم». لکن باوجود این «پاکستر» در دوره زندگی تحصیل شدائد و مشقات سیار کرد زیرا اوضاع سلطنت در آن ایام منشوش بود و او را دوماً از یک غصه بنقطه دیگر متعاقب می نمودند و اسباب مزاحشت را فراهم می ساختند بطوریکه نامدت چندین سال منزل سین و اقامتگاه ثابتی نداشت. در تالیف ای که از زندگی خود نوشته است میگوید «ایکوه مشقات و صدمات طبیعتاً زنی را بیشتر از مرد آزرده و کسل مینماید اما هرل من با کمال صبر و عینیتی آنها را تحمل مینمود». عاقبت در سال ششم مزاجت بی او را جرم تشکیل کمیته ای ددنگبر کرده و محکوم حبس نمودند. زن او نیز با وی زندان رفت و در تمام مدت گرفتاری او با کمال رافت و مهربانی کربوراقبت و پرستاری اوست. «پاکستر» میگوید «بهیچوقت من او را سرور تر و شادمان تر از ایامی که با من در زندان بود ندیده بودم و خصوصاً همیشه مرا از همه وسائل استغلاص خویش محروم می نمود». بالاخره مشارالیه بدیوان استیفاف عرض حال داد و در آنجا حکم تخلفه را نقض و او را تیرنه و «مخلص» نمودند. وقتی «مادام پاکستر» بقات یافت شوهرش تصویر دوقبی از مرآیا و صامت هلا این زن یک سیرت کشید که یکی از عزیزان چالب ترین آثار قلعی او میباشد.

«کونت زینت صرف» نیز زوجه ذمب و ماضی داشت که روح زرد او در زرد گانی نیتیان شوهرش بود و یوسله جرئت و شجاعت نزل نپذیر خوش او را تشریق و تحریس بکار می نمود. لنت «زبور» میگوید «پس از بیست و چهار سال تحری و رهن ثابت شهادت که عیال کنونم تنهازیست که ناسب باقتل و حرقه من میباشد. خیر از او که میخواست او را خانواده مرا باین خوبی اداه ساید؟ که بهتر و مزه تر از او تاکنون نتوانسته است در علم دنیایی نماید؟ که بهتر از او میبایست در دنیایم و قبول فضائل اخلاقی با من کمک و معاونت کند؟». که متواست مثل او شوهرش را دائماً و عطاوارت هولند زهی و دریا بیند و در تمام آن سالهای حیرت انگیز نیز باوی شرکت جوید و هرگز هم از شکایت نگذارد. که فوراً او حاضر میشد درجهی «واجبه» باشداید و مشقات دست خود را به صامت و اکامداری من میداد. و الاخره فوراً از این زن یا گدایان صاحب بکری بار و شری توانا و د که دیگر نتوانست روحیات و حالات باطنی و طهارتی مرا مانند صفیه شایه بیواند و آرا را برای دیگران ترجمه و تفسیر ساید.

یکی از بهترین و شیرین ترین «نکته» در ضمن ساداتهای خود در

الربانی جنوبی گرفتاری آن گردید مرك زوجه مهرایش بود که در قسمت اعظم مسائرهایی وی با او همراهی نموده بود - در اخلاقی که در کتب مشار الیه یکی از دوستان خود موسوم به «دوربینک مورخیزون» نوشته و خبر مرك زوجه اش را در شهر «شوپانگا» واقع در کنار رود گناه «زامیزی» بوی داده است بنویسد، این مصیبت هائل مرا یکباره از پا در آورد و زبون ساخت سابق مرطبه ای برای من حادث میشد بر عزم و جسارت من مایقود و مرا مصمم مساعدت که بر موانع و مشکلات غلبه نمایم لیکن این مصیبت خطمی قوای مرا ساقط نمود و برخاک تا نوایم انداخت چهار سال از وی جدا بودم و تازه سه ماه بود که از دولت دبدر و مصاحبت وی بهره ور میشدم من او را بواسطه عشقی که با وی داشتم بجهاله سکاح غوش درآوردم و هر چه با او بیشتر زندگانی میکردم بر عشق و علاقه ام نسبت بوی افزوده میشد - این در فرشته اتصال زوجه ای مهربان و وفا دار و مادی رؤف و مشفق و شجاع بود و مسجدی که شما در روز حرکت ما از وی میگردد و او را بواسطه سعی و اهتمامی که در پاره تربیت فرزندان خود و اقل رومی قریه «کولو بنک» مجلول مینمود میتودید کمالا صبح و بوقع ود - من سعی دارم که خود را تسلیم مشیت الهی نمایم و سر رضا در عقل آراسته پدر آسانی مرود آوردم ... بعد از اینهم باز با انجام وظیفه مشغول خواهم بود لیکن افق آمال و مقاصد تیره و ساه خواهد بود

«ساموئل رومبلی» در تاریخچه حیات شرح تصویر دقیق و مشروعی از حسنات و بقایای اخلاقی زوجه غوش کشیده و قسمت اعظم کتابهای و معادلت خود را در زندگانی مرمون مسامی جمیله وی میشمارد - مشار الیه در یکجا بنویسد «دو این پانزده سال اخیر مسئله آسایش و رفاه من موضوع تدقیق و مطالعه دائمی زوجه نیک سیرت من بوده است - در سرشت این زن عظیم القالب قوه فهم و درایت و احساسات عالی و نضائی و مکارم اخلاقی با حسن مهربانی و رافت و عطوفت قلب آمیخته بود و علاوه بر اینهم مزایای متنوی صاحب حسن و جمال صوری نیز بود که هرگز چشم انسانی بالا تر از آن و جاشتی ندیده است» - «رومبلی» تا لحظه آخر در عشق و علاقه خود نسبت بزوجه اش ثابت و پایدار بود و وقتی مشار الیه وفات طلیعت حساس او این مصیبت هائل را نتوانست تحمل نماید و با نتیجه خواب از چشمهای دور شده حواسش مختل گردید و هنر ز سرور از آن حادله موم بیشتر نگذشته بود که خودش نیز وفات یافت و بجواز زوجه مزبور پیوست (۱)

«سر فرانسیس دوروت» که «رومبلی» قائل در مسائل سیاسی با او متنازه داشت پس از فوت زوجه اش قدری متالم و محزون گردید که کمال حدت از خوردن غذا امتناع ورزید تا آنکه بالاخره قتل از حرکت دادن چاره هیالش خودش هم وفات یافت و حسد زن و شوهر را در کنار هم دفن نمودند.

«سر تاس گراهام» از قصه قوت هیالش در سن چهل و سه سالگی داخل خدمت قشوی

(۱) در کلبی «د سن براید» لوحه ای دیده ام که در روی آن این عبارت نوشته شده است: «بادگار امین رویایی» که هفت روز پس از مرك زوجه محبوس در سن ۱۷۰۹ باطلی شکست وفات یافت

گرفت. همه کس پرده فشنکی را که «کپت پرود» از زن او کشیده و یکی از حامکارهای تاش مزبور پشاور میرود دیده است. این زن وشوهر مهران مدت هجده سال با یکدیگر زندگانی کرده و وقتی زن وفات یافت شوهر از فرط غصه و اندوه زده یک بود دیوانه بشود و طاقت هم برای آنکه الاوه امران خود را تا اعزاء ای فرو بماند و او صلیانه داخل نظام گردید و در موقع محاصره «دولون» بواسطه رشادت وی مانی گاز شود روز دوازدهم جا مشهور شد. مشارالیه در جنگهای آسیای اعدا پیاد «جان مور» و صد هجرت تحت فرمانی ولایتکون خدمت میکرد و از درجیات پست نظامی خود ا به پادشاه فرمانی کل قشونی رسید. مردم اسم او را بنامت فتح شایانی گذار «پاروسا» کرده بود «پهران پاروسا» گذاشته بودند و طاقت می بنصب لردی نازل گردیده و روزگار پیری خود را در کمال سکوت و آرامش سر برد لیکن آخرین لحظه حیات سوش از یاد زوجة محروم فارغ می شد و همیشه پیشرفت و کبابی خود را مرمون می میداشت. «شریدان» دوطی نطقی که بمناسبت فوت او در مجلس موم انگلستان ایراد کرد در حق او این سله را گفت «هرگر روحی حایر از روح اندر قلبی شجاع نواز قلب وی قرار نگرفته است»

هنگام طوفان زن و طفل و بیک سوت می ظاهر شوهر می خود را عزیز و مکرم داشته اند. در شهر و بی جبهه بزرگی ساد کار یکی از بهترین سرکردگان قشون اطیش بر پا شده است و وزیر آن کنیه ای در ذکر ساد و شجاعت های سردار مزبور هر موقع جنگهای هفت ساله نوشته شده و باین کلیات خاتمه میابد «پتر اراو شوهری یافت میشد» و «نسی» سرالبرت مورتون وفات یافت حالش بقدری از مرگ وی متاثر گردید که کسی بعد او هم حواری حق پیوست و با شوهر خود در یکجا مدفون شد. «دوتون» این قصه را در یک بیت غمخیز تشریح کرده و میگوید:

«اول شوهر وفات یافت. زن قسری سعی کرد که بدون او زندگانی نماید

اما چون زندگی را بی او دوست نداشت خودش هم زنده می شد و هیچوقت و وقتی حال و دشتگون نشد که شوهرش آخرین دقیقه حیات را گذرانده و وفات یافته است گفت «مسی ندارد بکار تمام شد». «من هم زودی از پس او خواهم رفت و دیگر در این عالم هیچ و مشتی نخواهم دید»

زنها علاوه بر آنکه بهترین رفیق و موس و تسلی دهنده مرد ها هستند قلبا در شغل و حرفه شوهرهایشان نیز مساعدتهای دقیق با آنها میکنند. «کالوی» از این جهت خصوصا غایب خوشبخت و مساعدت مند بود زیرا هانش دختر پروردگار (کالوی) بود و مشهور است که هوش و فطانت وی باعث ایجاد علم «کالو امراسیون» گردید بدین معنی که دوری «کالوی» را نوردان ابرا در دارالتحصیل خود کنار ماشین الکتریکی قرار داده بود و زن او بر حسب اعتق او که چنان ارا لیس کرد و مشاهده نمود که حرکت شدیدی در آن ظاهر شد و ران حمل گردید. ان واقعه «کالوی» را بیکر تحقیق در کیفیت امر داشت و در نتیجه موفق بوضع علمی گردید که سیاست اسم خودش به «کالو انر سیه» معروف شده است. زن «لادوپی» بر صاحب دوق و استبداد علمی بود. علاوه بر آنکه در نتیجه ت علمی با شوهرش کمک میکرد و به گاه می شوهرش را موسسه «هاسبر» می پادست نمود

ساخته است .

دکتر «پوگنند» عالی داشت که در همه کار ملون او بود چنانکه با قلم خود باوی کمک میکرد . نویسه‌های را که او جمع آوردی منمود مرتب میساخت و برای کتابهای او گزارش تهیه میکرد پس او «فرانک پوگنند» در مقدمه ای که کتاب پدرش نوشته است میگوید : مشارالها باوجود دقت و مراقبتی که در مساعدت با شوهر خود داشت هرگز از تعلیم و تربیت فرزندان خویش نیز غفلت نمیورزید و همه روزه صبح هارا صرف آموختن مطالب منبولازم بآنها میکرد . اولاد او قدر زحمت و پرا دربار خود حالا بطوری میبندد و خدا را شکر میگوید که بهداشتن چنین مادری سرافراز و متعز بوده اند» (۱)

يك نموه دیگر فرانک مساعدت زن با شوهر خود سرگذشت زندگانی «هور» عالم طبیعی مشهور سوئسی است . «هور» از سن هفده سالگی کور شده بود و باوجود این موفق برادر گرفتن پیکرته مهم از تاریخ طبیی گردید که پیش از هر دشت دیگر احتیاج باصره قوی و چشم دقیقین داشت مگر او وسیله چشمهای زش کار میکرد و باینجه از حجت تا پتائی بهرچه در دحضت نبود ، میانش برای جلوگیری از اندوه و دقتگی وی او را بطلانه و تحصیل ترغیب می نمود و اطفال این تدبیر نیز قدری مؤثر و تم شده که «هور» مصیبت کوری خود را فراموش کرد و مثل سایر طبای طبیعی زندگانی طولانی خود را با کمال خوشبینی و سادگندی پایان رسانید . مشارالیه قدری از این وضع زندگی خویش راسی ود که مکرر گفته بود اگر چشمان من بکالت اولیه برگردد و پتا شوم شخصی بتواند بپشت خواهم شد زیرا در حالت فعلی خود میدانم شخصی مثل من تا چه اندازه میتواند طرف بهر و محبت مردم واقف شود و ببلاره در حال کنونی زوج ام همیشه در نظرم جوان و خوشگل و دلرباست و این نکته خود تاثیر مبینی در سعادت انسان دارد» . کتاب «هور» راجع بر بنور ما هنوز هم در زمینه خود یکی از شاهکار های طبیی مشار میروند و متضمن تحقیقات و مطالعات بسیار دقیقی در باره عادات و تاریخ طبیی زنبود ما میباشد ، انسان وقتی این کتاب را مطالعه مینماید و توصیفات دقیق و صریحی را که در آن شده است از نظر میگزارد تعجب می کند که نویسنده کتاب دارای چه

(۱) «فرانک پوگنند» میگوید «پدم مدت طولی مشغول تالیف همین کتاب بود که من اکنون

مقدمه از این متوسم و میخوانم ارا طبع رسام . در تمام این مدت مادرم شهای متوالی تا صبح می نشست و هر چه پدرم میگفت می نوشت و اغلب کار اها قدری طول میکشد که شام آفتاب از پنجره پدرم اطاق میناید و اوقت پدرم دست از فکر میکشد و مادرم محال هست و فرسوده برای استراحت می رفت . مشارالها نه تنها با قلم خود پدرم مساعدت میکرد بلکه بواسطه ذوق و استعداد طبیی گذاشت غالب تصاویری را که برای کتابهای او لازم میشد با کمال مهارت و زیردستی میکشید . مادرم علاوه بر این ذوق و مهارت خصوصی دو اصلاح «نوسیل» های شکست داشت و هم اکنون نموه های زیادی از «نوسیل» های مختلفه بشکل اصلی و طبیی در موزه اکف رد مشاهده میشود که در ابتدا جز قطعات شکسته و نامطم چیز دیگری نبوده و هم را مادرم با پشت کار و جدیت مخصوص خود بشکل اصلی دوست کرده است» .

باصرفه نری و چشم خرده بینی بوده است و حقیقتا نمی تواند باور نماید که مؤلف آن در تالیفی که کتاب را می نوشته است حدت است و پنج سال کور و از نیت پشیمانی بکلی محروم بوده است ۱

زوج «سرویلیام هملتون» مسلم منطق و فلسفه دارالفنون «ادینورک» نیز بواسطه مراقبت و محنت کثرتی به شوهر خود مشهور میاشد. وقتی «هملتون» در سن پنداه و شش سالگی در نتیجه کار زیاد گرفتار فلج شد زن او بجای دست و چشم و فکر برای وی کار میکرد یعنی تمام کارهای او را بعهده گرفته بود و برای او کتاب میخواند و خطابه ها و انگلیش و کهنوس و تصحیح میکرد و از بلبل و چکونه سعی و فداکاری در حق وی فرو گذار نمی نمود. راستی که اگر جدیت و مراقبت این زن یمثل نبود شاید قسمت اعظم تألیفات گرانمای شوهرش که هرگز وجود نیامد. «هملتون» طبعیتا قدری تنبل و مستاد به بی نظمی بود ولی برعکس زوج اش پشت کار و مسئولیتی کانی داشت و با نتیجه قاتل اخلاقی شوهرش را جبران مینمود.

وقتی «هملتون» با وجود غائلتهای خیلی شدید بسمت مسلمی دارالفنون انتخاب شد مخالفین وی ناتوانی او را بجاان کرده میگفتند انتخاب او برخلاف سیاست است و هرگز او نتواند در کلاس مدرسه تدریس نماید. اما مشارالیه معمم شد که با کمک زوج بهران خود صدق و منافات موافقین و بطلان تصورات مخفین خویش را بر همه کس ثابت نماید. در موقع شروع بکار چون خطابه حاضر برای تدریس نداشت در روز مجبور بود خطابه درازا حاضر نماید. برای این مقصود زوج اش تمام شب ها با او بیدار می نشست و خطابه ها را که مشارالیه در اطاق مجاور بر روی قطعات پراکنده کافه می نوشت و بطور بیظمی روی میز میرفت منظم و پاکتوس مینمود

نویسنده شرح احوال وی میگوید: «گاهی موضوع خطابه ها بقدری سخت بود که تهیه آنها باسانی ممکن نبود. در این قبل دوره «سرویلیام» تاسست به صبح بپرست میرش مشغول کار بود و زوج بهرامش از غایت خستگی و روی خستدلی راحت بخواب میرفت. گاهی هم مرور و اصلاح خطابه ها قبل از شروع ساع تدریس انجام میکرد. باین ترتیب «سرویلیام» با کمک و مساعدت عیالی دوره خدمت خود را پایان رساند و شهرت خطابه هایش در همه جا منتشر گردید و بالتبیه دوسر تا سر اروپا او را یکی از اعظم متفکرین عصر خویش محسوب مینمودند

زنی که از حضور خود آلام و مصائب مرد را تسکین مینمید و باغلق غرض و لب خندان خویش آتش خشم و غضب او را فرو مینشاند هم وسیله تسلی و دلناری خاطر اوست و هم پشتیبان و معاون وی. «نیبور» همیشه زوجه اش را همکار و همکار خود خطاب میکرد و معتقد بود که طبع و ذوق او بدون آسایش خاطر و تسلیتی که از معاشرت با وی تحصیل می نماید خمول و پژمرده و بی ثمر خواهد بود. خودش در یکجا میگوید: «خلق خوش و عشق او را از سطح زمین بالاتر برده و مثل آنست که از زندگانی این جهانی آزاد و فارغ ساخته است». اما زوجه او علاوه بر این

کمیهای ذی قیمت دیگری هم بطور مستقیم باوی میگرد بین منی که «نیور» (۱) راجع بر اکتشاف تازه ای در تاریخ و راجع بر موضوع جدیدی در سیاست یا ادبیات اول بازوجهشود (۲) بحث و مذاکره می نمود و باین وسیله خودش را برای افشاء و انتشار آن مواضع آماده و مهیا میساخت .

زوجه «جان رستوارت مول» نیز ساون شوهرش بود و با او کمک میکرد لیکن کمک و مساعدت وی با شوهرش در يك رفته بسیار مشکل طمی بود چنانکه خود «مول» در چایی که کتاب معروف خویش موسوم به «آزادی» را تمام او اهداء مینماید میگوید «این رساله را بروح ارجمند زنی اهداء میکنم که هرچه در تالیفات و نوشته های من خوب و لایق تمجید یافت میشود از برکت الفاس قدسی او بوده و قسمتی را هم او خود تالیف و تصنیف کرده است . این کتاب یادگار زنی نوشته می شود که مرا رفیقی

(۱) سلطو ذیل که از ترجمه احوال «هملتون» بقلم «وینچ» ظل شده است معاصی و فداکارهای مادام «هملتون» را درباره شوهرش طاهر میزند و شان میدهد که دنیای علم و تفکر تاچه اندازه مرمون سر و خدمتگذاری منتهای وی در حق شوهرش میباشد .

«وینچ» میگوید «تا صفاتی که در مواضع مختلف علمی و فلسفی بخط مشار الها نوشته شده است و هنوز هم موجود میباشد واقعا حیرت آلود است . تمام وسائل و ملائیکه بسلطه فرستاد میشد و کلیه غطایه های که برای تدریس در کلاس تهیه میگرفتند همه بخط او نوشته شده بود . مشارالها کارهای خود را از روی کمال خلوص و صمیمیت انجام میداد و علاوه شوهرش را نیز با تمام وظایف خویش تشویق و ترغیب مینمود . «هملتون» خودش شخصا قدری متاثر به تنبلی و بطالت بوده و غالباً همه های مختلف و گاهی هم بواسطه اشکال فوق العاده که در موقع جمع آوری مواد و مطالب غطایه ها بان مواجه میگرفتند مصمم میشد که کاری را که در دست داشت کنار بگذارد لیکن زوجه اش همیشه با کمال هوش و نظانت از نمایان وی به ییکادی جلوگیری میکرد و مخصوصاً در دوازده سال اخیر هر او که قوای بدنیش تحلیل رفته و ضعیف شده بود

باستقامت عزم و اراده ثابت و خلق خوش و مهربان خود روح او را بیوسته تازه و شاداب نگاه میداشت و فکر و دماغ او را تقویت مینمود . حقیقت امر اینست که «سرویلیام» طبیعتاً طوری سرشته شده بود که راضی بود قوا و فعالیت خود را در انجام کارهایی بصرف رساند که هیچگونه فایده دیگری جز لذت انجام آن بر آن تصور نباشد و هرگز در عالم متشاء اثر وفاداری نشود لیکن مسئله ازدواج و استطاعت تالیف محصور او با تمام تضاد اطلاق زوجه اش چنان روح عزم و نشاطی در وی دمیده بود که در پرتو آن موفق بایجاد آنچه نوادر آ در دو فلسفه و ادبیات گردید . تنها در نتیجه فرزند و تغییر این عوامل بود که دعاء و قرین او توانست از وادی اوهام و از عالم مجهول عقاید و سمبورات واهی و غیر علمی رهائی یابد و اگر زندگانی وی در تحت تاثیر این عوامل واقع نمیشد هر او در آسمان امکان و خیالات موهوم «آراش و سکونت میکند و چون موج الروشبه ای از احوال و تفکرات وی در علم باقی نماند هیچکس از معای وجود این دانشمند محقق سردر نیابارد

(۲) «ژنیور» (۱۸۳۱-۱۷۷۱) مورخ و عالم فنونی مشهور آلمانی است

مکمل و زوجه ای غمخوار بود و حسن صداقت و راستی او بزرگترین (۲) پشتیبان من و قبول و رضایت وی بهترین حقوق و پاداشم بود . « سطور ذیل که «کارلایل» (۴) بر سبک غیر زوجه اش نوشته است شهادتی مؤثر است که این نویسنده بزرگ «اسرار بر حسن سبزه و فضائل اخلاقی خیال خود داده است . « در طبیعت او قدری بیشتر از حد معمول علاقمند به اندوه دیدن میشد لیکن در عین حال قوت اراده او حسن سرعت انتقال و وفا داری و محبت قلبی داشت که نظیر آن بندرت در دیگران یافت میگردد . در مدت چهل سال مشار الیهها رفیق صدیق و مونس و وفادار شوهرش بود و او را با زبان و رفتار خویش با انجام کار های خوب و پسندیده تشویق مینمود در صورتی که این کار از هیچکس دیگر غیر از وی ساخته نبود .

« فرهای » یزد رزید گاهی ثمل بسیار خوشبخت و سعادتمند بود ، زوجه اش هم شریک زندگانی او بود و هم رفیق روحانش و در راه زندگی دست او را میگرفت و باو کمک و امداد میرسانید و وسایل آسایش و راحت او را فراهم میساخت . در دفتر یادداشت های روزانه خود نیکوید مزاج و جنت من از هر چیز دیگر به سعادت او شرافتمندی من بیشتر کمک کرده است . پست و منت سال پس از تاریخ تحریر این سطور می نویسد : « قضیه لاهل من واقعه ای بود که سعادت این عالم و آسایش فکری من موهون آست و در علم اتماد تا کنون هیچگونه تغییری حادث نشده جز آنکه حق و استعظام آن بیشتر ورشته های اتصال آن عکس گردیده است .

(۳) « دستاوت میل » (۱۸۷۳-۱۸۰۶) فیلسوف و عالم اقتصادی انگلیسی است و

کتابی دارد باسم « اقتصاد سیاسی » که مشهور میباشد .

(۴) « تامس کارلایل » (۱۸۸۱-۱۷۹۵) فیلسوف و نویسنده معروف اسکاتلندی که

کتاب و رسائل فاضلی صیق وی مشهور است و از آن جمله است کتاب « نهرمانان » و « تاریخ انقلاب کبیر فرانسه »

و این رفته افتاد و مودت تا مدت چهل و شش سال بین آنها باقی ماند و عشق بیرو عبت نسبت بزوجه اش مثل ایام جوانی او تازه و خاداب بر قرار بود . در مورد « فرادلی » قاضی مثل :

« زنجیر طلائی بود که با حلقه های درخشان و براق
 « از آسمان فرود آمده و مانند احلام و رویا های شیرین
 « در کابین عشاق قرار گیرد و ارواح و قلوب آنها را
 یکدیگر ببیند و متصل سازد »

زن علاوه بر آنکه بشوهر خود کمک و معاونت می نماید او را تسلی و دلداری هم میدهد و بوسیله حس شفقت و غمخواری خویش آلام او را فرو مینشاند و او را بر سر وجد و نشاط میاورد . بهترین شهد صق این مدد زوج « نومرد » است که شوهر وی در تمام مدت هر خوش طیل و ناخوش برد و پرستاری و مراقبت صبیانه ای که مشارالها از وی میکرد یکی از مؤثرترین اصول ترسم سوال زرگان رجال را تشکیل میدهد . این زن قسم داشتند که دل ذلی و مریای مودومی شوهر خود را درک نموده بود و بوسائل عذیبده او را از بیوفی میگرد که در مبارزات حیات خسته و مغلوب نشود و هر دفعه سعی و مجاهدت ظرفنی را از نو تجدید نماید . مشارالها برای حصول این مقصود عطای برادران و شط و امیدواری برای وی ندارد کرده بود و انوار عشق و محبت خویش باین ناخوشی ادا کرده و نورانی میساخت .

از طرفی شوهر نیز بی بصنات و مزایای اخلاقی زوج خویش برده بود چنانکه وقتی به مسافرت رفته بود در ضمن مکتوبی این سطور را بوی نوشته « عزیزم » قبل از آنکه یا تو آشنا بشوم من در دنیا هیچ چیز ندارم ولی پس از آنکه حد اتحاد من و تو بسته شد من یکی از سعادتمندترین مردم روی زمین شده ام . در حالیکه این کاغذ را تو می نویسم قلبم پر از محبت و اشتیاق است و طاعت این شوق و درود من صلوم است . اولاً همین ایام مکتوبی برای اظهار محبت و صمیمیت برای دریافت داشته ام لایا ! فرودمان هر روزه که یادگار صق دیویده داشتند خوشاطرم محرم است - لایا ! زودترم که اندکی از من در طلب و سعادت خود را بطلب تو بر دادم و از بلا نره نادمان : غرضتم که چشمان عزیز تر - سعادت من افتاد و آرا قرشت خد کرد . اما از اینها گذشته به شوق دیگر نیز دارم و آن اینست که اگر حادثه ای برای من رخ دهد ۲۰ پ من شده خواهد بود که من هست فضایی و مزایای دهم ، در خود را تقدیر کرده و سبب برده ، سیاهکار مرده ام . در مکتوب دیگری که باز در دفع مسافرت خود بزوجه اش نوشته اس اسم لایا هست که مرچه عازمه مدتی محبت شدید او را سبب بوی طهر میسازد . مشارالیه در این مکتوب میگوید در همان نقطه ایگاه سابقا با هم در باغ عمومی گردش کرده ایم من چوبین را قدم ردم و بر روی همان نیمه ای ای با هم نشسته بودیم نخستین و در آن حال احساس سرور و سعادتی بی پایان در نفس خوش کردم .

مادام دهوده علاوه بر آنکه یاد کرد و نوشتی دهانه شوهرش پس در انجام کار و ...

لی با او کمک و مساعدت میکرد. مستر «هود» اعتقاد کاملی قوه فهم و حسن قضایات صحیح زوجانش داشت و پایبندی هرچه میتوانست با کمک وی آنها را مرور میکرد و اصلاح مینمود، مشارالیه اغلب تألیفات خود را بنام زنی املا کرده بود زیرا در موقع نگارش آنها در بسیاری موارد از حافظه نویی و استناد جسته بود. بنا بر این نام «مادام هود» استعظان ارا دارد که همیشه در صفت اول دفتر اسامی زلهای نوانج و رجال درج ثبت گردید.

میل «سروپام ناپر» (۱) نویسنده تاریخ جنگ اسپانی لیر در کارهای ادبی با شوهر خود مساعدتهای ذقیمت مینمود. «نایر» تشویق و تحریک ری اقدام بنوشتن تاریخ مذکور کرد و اگر مساعدتهای شایان تقدیر وی نبود تکمیل کتاب خود با مشکلات زیادی مواجه میشد. مشارالیه عده کثیری از استاد و مذاکر سیاسی را که بکار شوهرش میبود تحفه و تفسیر نمود. وقتی «ولینگتون» شنب که مشارالیه استاد دوسیه «ژوزف» پادشاه و همچنین مراسلات متعددی را که در «ویتوریا» دست سپاهیان انگلیس افتاد بود همه را با کمال هوش و فطانت حل و تفسیر کرده دست ابتدا پاور نمیکرد و بعد که مطمئن شد گفت «اگر کسی این کار را در اسپانی رای من انجام داده بود حاضر بودم بیست هزار لیره باو چاره بدهم» غلط «ولپام نایر» از مرتضی بدی تقریباً لایق بود و پایبندی بهائش تمام مسوده های بدخط و مشوش او را که غالباً خودش هم از خواندن آنها عاجز بود پاکبوس میکرد و به طبعه میفرستاد. اما مشارالیه با وجود این همه کارهای ادبی که انجام میداد شهادت شوهرش هرگز آرامش خاطر و داری و مراقبت و توجه از خانواده برکنش نیز غفلت نمیورزید. در موقعیکه شوهرش در مابین مرگ غفلت بود خود او هم سخت مریض و دودروزهای آخری بدستور وی صندلی راحتی را بجوابگاه شوهرش آوردند و هر دو سگوت و خاموشی برای آخرین دفعه یکدیگر را دیده و نام در ع سوخت. کمی بعد ابتدا شوهر وفات یافت و چند هفته پس از آن زن بیدار و زنده شد و هر دو در یک قبر در کنار هم بک سپردند.

علامه یرکسلیکه در بالا نامی از آنها برده شده عده کثیر دیگری از زلهای دشل و پاک سیرت بوده اند که اگر بخواهیم معقب و مسائل آنها را ذکر کنیم تفصیل آن از حوصله ان فصل خارج خواهد بود. یکی از این زها «آن دهام» «زوجه» «ملاکسن» (۲) است که دانش شوهر خود را به تنبیل نمودن من خوش تشویق و ترغیب مینمود و با او یرم رفت و در احوال با سغیا و مشقات زندگی او با ساخت تا بالاخره اقبال شوهرش رونمود و کار وی بالا گرفت و مشارالیه مزه پادشاه محبت و علاقه مندی صبیانه او سه قطعه حیارهای مشهور خود موسوم به «دیان» و «دایه»

(۱) ویلیام دایر، سردار مشهور انگلیسی در قرن نوزدهم است که در جنگ های اسپانی شیفتهای عده از خود بطور رسایده و کتابی راجع بجهت مزبور تألیف کرده است که از کتب تاریخی خوب بشمار میرود.

(۲) «ملاکسن» (۱۷۵۵ - ۱۸۲۶) حیار سروپام انگلیسی است که مناره «سامون» را در انگلستان ساخته اند.

با جرئت آورد بر است. مشار الیه مدت پست ماه در یکی از قلاع مستحکم محبوس بود و به
 ملوک حکومت جلالت او را بحسب اهد محکوم نموده بود اما چون بزنش اجازه داده بودند که با او
 در زندان بماند باین جهت تا اندازه ای اسباب تسلیت خاطر وی فراهم شده و آنقدرها از جث
 زرا و تنهایی در زحمت نبود، زن او از دین محسب اجازه گرفته بود که هت ای دو مرتبه بشهر
 بته و برای ادامه تحقیقات و مطالعات شوهرش کتاب بیاورد. عندکناهایی که در هر دفعه برای
 و لازم میشد گاهی بدسری زیاد بود که مجبور شد صندوق بزرگی برای حمل و نقل آنها تهیه کند
 و از چندی امر مامورین زندان این صندوق را بدقت زیاد تفتیش می کردند لیکن چون در هر دفعه
 شامده نموده که غیر از کتاب (مستدل شده ای کتب ارمی و کافه چیز دیگری در آن نیست
 کم از تفتیش و وادسی آن صرف نظر کردند و بعد ها بدون تعرض اجازه دخول و خروج آنرا
 می دادند. در این وقت زوج و گرویس، بغیا، استغلاس شوهرش افتاد.

و درزی او را وادار کرد که بجای کتبا در صندوق مخفی شود. وقتی دو نفر سرباز که
 امور حمل و نقل صندوق بودند آنرا حرکت دادند و دیدند از هر روز سنگین تر است یکی از
 آنها بطور دوشی گفت «مگر خود ارمی در صندوق رفته است؟» زن «گرویس باکمال متانت جواب
 داد که شاید دقاری دین ارمی در آن باشد» - باین ترتیب صندوق بدون آنکه مودسوه
 آن واقع شود بهر در رسید و در آنجا «گرویس» از میان آن بیرن آمده بطرف فرانسافر
 بود و هجرتی مکلفست که زوج اش هم او ملحق گردید

مشقت و سختی بیشترین وسیله آزمایش و امتحان زندگانی زنا -
 موی است، برادر دین و محنت اخلاق حقیقی زن و مرد را برصه ظهور می آورد و غالب آنها را
 کمبیکر نزدیکتر سلامت و دمای سادات وینک یعنی معنوی آنها را تشکیل می دهد سرور و شادمانی
 دائمی هم مثل بشرقت و کامیابی بدون انتطاع در زندگانی زن و مرد هر
 می مضراست و مزجده انواع شروع و مشقت و بی آنها میگذرد. وقتی زوج «هاین»
 (۱) وقت یافت شاهر از این پیش آمد بسیار تلم و تسویه آن شد، زن وشوهر در اوایل زندگانی
 ود گرفتار فقر و تنگدستی بودند و هر در بدک و اتفاق بکدیگر در میدان زندگی بر طبع فقر و
 سکت تلاش میکردند لیکن همینکه شام بدیخی و محنت آنها سیری شد و شاهد اقبال تازه میخواست
 خ آنها نیسم نباید زن دنیا را دفاع گفت وشوهر خود را در آتش فراق و جدایی خوش گذاشت
 هاین «میگوید» هیات عشق پاک و بی آلاش او که مرا خوشبخت ترین مردم روی زمین
 نموده بود سر چشمه انواع مصائب و بلیات من نیز گردید. زوج مهرمان من هر کر کاملا روی
 حادث و نادگمی را ندید اما آیا میدانید که سر منشاء تمام غرورها و سررات عشق همان اندوه و
 شکامی است! در حین اضطراب و تشویش خاطر و در موقعی که آتش محنت و اندوه ظلم ادا می
 داشت همان چیزی که باعث این تالم و دل شکستگی شد بود مرا بسادگی بیان رسانید! دوحینی
 که قطرات اشک بر رخساره ام جاری بود حریان مرموزی آمیخته سرور و اندوه درقلب خود احساس
 کردم که از دایمت آن بیخبر بودم و نمیدانستم نام آنرا چه بگذارم.

در محاشات آنها با هم عواطف و احساسات خاص موجود است که انگلیس هانز درک

آن حاجرت و با نظر نجیب و خرامت بان میگرد نمود این گوه عاشقات و اندر تراجم احوال «نوالیس» و «یونک استلینک» و «قیصت» و «زان پال» و جمعی دیگر از رجال و مشایخ آلمان می توان مطالعه نمود. در آلمان مراسم و تشریفات نامزد کردن زن با تشریفات عروسی و بیگانه تفاوتی ندارد و زن و مردی که نامزد یکدیگر میشوند می توانند ازادی عواطف احساسات خود را نسبت به هم ابراز دارند در صورتی که در انگلستان دو نفر که همه بیکر را دوست میدارند و مولا سچول و غیر مانوس و خاموشند و مال آنست که از حقوق و محبت خود نسبت یکدیگر شرم دارند، برای مثل در اینجا نظیه تامل «حاردر» را ذکر می کنیم که زوج وی اول دله او را بر روی منبر دیده بود.

مشار إليها میگوید «صدای فرشته و آه که دلپذیر روسی را شنیدم که هرگز تا آنوقت نظیر آن صدا بشنیده بود. بعد از ظهر مداروز او را دیدم و در حالیکه زبانم لکنت میخورد با کلماتی شکسته از او اظهار تشکر نمودم. از همان ساعت بعد روح ما یکدیگر پیوست و قلمبان جسم نزدیک شد. آن دو نفر مدتی قبل از آنکه اسطاعت ازدواج پیدا کنند نامزد هم بودند تا بالاخره عاید ایشان بعد کفایت رسید و انوقت دغد مزاجت ایشان ست شد. زوج که «کارولین» موسوم بود میگوید «یکروز مصر دو موقعیکه نورادخوانی خوردید گوشه آستان را روشن کرده بود حضار عراج ما بسته شد در صورتیکه قلب و روح ما از مدتی پیش با هم آمیخته و متحد شده بود». «حاردر» خودش نیز از این مزاجت می نهایت مسرور بود و در موقعیکه به «ژاکوب» نوشته است می گوید «زنی دارم که مایه تسلای و سعادت و درخت بارور زندگانی من است. حتی در موقعیکه افکار پریشان و معشوش نیز در دهنم ما رخنه پیدا میکنند باز ما با هم یگانه و متحد هستیم!»

داستان عداوت و ازدواج «دخت» نیز مثل زیبا و صمیمی را در تاریخچه زنده ای می دهد. در موقعیکه مشارالیه بیست و هجده سالگی در یکی از خانواده های شهر «ژورینگ» زندگانی می کرد و ضمناً بز به تحصیلات خویش ادامه میداد با دختری موسوم به «دوفا» مادران «که خواهرزاده «کارولین» و د آشنائی پیدا کرد. این دختر با آنکه صاحب تحول و مقامی بالاتر از «دخت» داشت و ممالک اظفار تنجید و صیبت دروی گاه میکرد و وقتی «دخت» خواست از «ژورینگ» حرکت کند چون دختر از فقر و تنگدستی او مطلع بود بوی یش پناه کرد که پیشی پن برای کمک و مساعدت باو بفرستد. «دخت» از این پیشنهاد می نهایت آزرده و متلر اکید و ابتدا در دوستی و محبت دختر نسبت خویش مردد و متلرک شد ولی بعد از فکر زیاد مکتوبی وی نوشت و اولاً از لطافت و محبت او اظهار تشکر کرده و بعد هم اقبول پیشنهاد وی مقرر خواست. پس از آن بدین داشتن هیچگونه وسیله ای شود را از جهت بسیار متعدد و سبب و بعد از چندین سال تلاش و کوشش مستمر بالاخره پولی بدست آورد و توانست اسب و وسائل ازداجت خود را فراهم سازد. در یکی از مکاتباتی که بنزد خود نوشته است میگوید «م. م. این زندگی تازه را وقف خدمتگزاری خود دادم. ای ... من حالا و از تو می نهایت متشکرم که مرا لایق صاحب و شرف در زندگی خود دهم. ای ... حالا فهمیده ام که دور زیر آفتاب سعادت و راحت و یافتم نصیب خود و سرکار زمین

نمی سازد و او را بر باطن امور این عالم واقف نمی نماید ،

« دایال »

« عذاب و گرفتاری سرچشمه بدبختی و محنت است اما من سعادت و کامرانی خود را از آن اقتباس میکنم . آری نوائب و محن بمنزلی بوده است که طلای وجود مرا میکندازد و آنرا بر زر ناب مبدل میکند .

« منظومه های انجیل تالیف ارسکین »

« صلیب خود را مردانه بدوش بکشی تا همان صلیب تنگ رفتنی حیات تو گردد »

« روز مرچه طولانی و غمت کتند باشد آواز نفوس فروب در پی آن خواهد بود ،
« از اشعار قدسی »

عقل و دانش اصلی را باید قطره در مدرسه تجربه آموخت ، تمام و اندر زمانی که با نه می شود هر چند فی حد خود دلاوی فایده باشد تا با تجربهیات زندگی حقیقی منطبق و نوام زده هرگز از دایره فریب خود خارج شده و بدل زندگی مادی ما مودی نخواهد داشت . باید مشقات و محضات امور حیات آشنا شد تا حقایق اخلاقی که هیچ کتابی اندر باموختن آن نیست و تنها وسیله فرا گرفتن آن حشر و آشنائی با افکار تنوع مردمان معمولی است آموخته شود .

رای آنگاه شمس دریای فرد و بقیت و فی باشد به اخلاق او در حین مناظر و صدمات ات روزا بر پایه همین و ... حکم دستور داده و نواب مشقت و آفات زندگی حقیقی را باسر استقامت تحمل نماید ، تقوی و اخلاقی که در هیچ ازوا و خادوشی ازین به باشد نشاء و چگونه لایع و فایده نفع را بداند و کمیک زنده گیری و ازوا لذت میبرد و حقیقت خود خواه و خود پست است . عزت و گوشه گیری ملاقات تنهایی و قس سنی و جن است و گاهی هم ملاقات و اخبار و ... از سایر مردم هم نوع خودش می باشد هر انسانی از وظایف و تکالیف بذری سهمی داده اند که اگر از انجام آن غفلت رزد و شانه خالی کند هم بدین ضرر میرساند و هم به جامعه ای که به آن زیست می نماید . دلیل دانش صلی و کتب شده برای هیچکس میر نیست جز وسیله ن شدن در حیات دوزخ عالم و شرکست چنان در انجام امور آن زیست استقامت و وظایف و ایف دا در اما قرار داده شده است و در اجاست که ما طریقه کار کردن را بیاموزیم و عادت بر و استقامت و ... و سایر ملکات اخلاقی را فرا میگیریم و در آن جاست که با موانع مشکلات و ... ما مواجه می شویم و هر طور در برداشتن آن ها سعی و مجاهدت میابیم ما طور حوش زندگی را آموخته خود را تنبیر می دهیم و نیز در همه اینهاست که استاد و آموزگار رتک بشری یعنی راجع و اندوه پیش از بدلتها ازوا و گوشه گیری و معالجه و حقیق بما حکمت و دانش داده اند .

معاشرت و آمیزش با دیگران برای معرفت نفس و « خویش شناسی » نیز از جمله واجبات و ضروریات بشمار میرود زیرا لفظ در نتیجه خلطه و آمیزش با مردم دنیا و شرکت جستن در امور زندگانی این عالم شخص می تواند قدر خود را بشناسد و پی بمزایا و نقائص خویش ببرد و الا کبک نیروی و کم معاشرت زیست نمیداند پرور و خود پستی عادت میکند و هر چند از حشر و معاشرت با مردم، شتر اجتناب ورزد از شناسایی نفس خود بیشتر دور میشود و همیشه در جهل مرتب باقی میماند « سویت » میگوید « این نکه به تحقق رسیده است که هر کس میزان قوا و استعداد ذاتی خود را داشته باشد هرگز دوانده و بدبخت نخواهد شد و محس کسکه از استعداد و مواهب فطری خویش بهره یابد و نفس آن را نشانه در عالم هیچ مقامی نخواهد رسید » اما بعضی اشخاص هستند که قوا و استعداد دیگران را آسانتر از استعداد فطری خودشان میتوانست تشخیص دهند شخصی موسوم به « دکتر تروشن » از عالمی ذو دو موضیکه راجع به « روسو » صحبتهای داشته است گفته « این شخص را بیا وید پیش من بزم چیزی در « چت » دارد یا « ۱ » - در صورتیکه « روسو » چون خودش را خیلی خوب شناخته بود شاید « تروشن » را بهتر بتوانست بشناسد تا « تروشن » او را »

تا این کسکه مفروضه در این عالم پستی رسیده و کاری انجام بدهد در اول لازم است که نفس خود را بفهمد بشناسد خاصه که معرفت نفس اساس و شالوده معتقدات شخصی انسان را تشکیل میدهد و وقتی « فردرک پرسیس » یکی از دوستان جوان خود گفته بود « تو الان خوب میدانم که از عهده چه کارهایی بریایی اما تا زمانیکه انجام چه کارهایی از عهده تو ساخته نیست هرگز نمیتوانی تو است به انجام کارهای بزرگ موفق گردی و از نعمت آسایش خاطر برخوردار و عظوظ شوی »

هر کس از نتایج و ثمرات تجربه بخواهد بهره مند شود هرگز از امتحانات جستن از دیگران بی نیاز و مددگاری نخواهد بود زیرا کسکه عقل و کذبت خود را با سازه ای بسازد که دیگر نخواهد از هیچکس چیزی بآموزد و تجربه موفق انجام کاری بزرگ و خوب نخواهد شد را ساج راجع است که دل و فکر خود را همیشه باز بماند و هرگز غیالت نکند که با کمک و مساعدت کسایک از اوضاع و تجربه تجربه چیزهای تازه ای بیاموزد .

کسیکه در اثر تجربه زیاد پخته و خردمند شده است همیشه سعی دارد که دایره اشیا که تحت مطالعه او قرار میگردد و یک قسمت از مسائل روزانه زندگیاش را تشکیل میدهد دست و دوشی حکم و قضاات نیابد . آنچه که ما معمولاً بنام عقل سلیم مینامیم جز همان تحارب معمولی که از روی تعقل اندوخته و بکار انداخته شده است چیز دیگری نیست و برای حصول آن هم شخص احتیاج بقوا و استعداد فوق العاده ندارد و فقط قدری قوه صبر و احتیاط و حس اهتمام و مراقبت برای او کافی خواهد بود « هاریت » میگوید « عاقلترین مردم همان اشخاص کاسپ پشه باهوش

مطلع شد و فوق العاده نگران و مضطرب بودی اقداماتی کرده و ویرا پترو خوش مراجعت دادند اما این واقعه ذریه ای از شوق و علاقه وی نکاست و از آنوقت بعد با نهایت مراقبت و اهتمام بطلم و تربیت اقرا و مساکین متکاشت (۱)

برای آنکه انسان در عرصه زندگانی پیشرفت و کامیابی حاصل نماید و بتواند بانجام کاری بزرگ موفق گردد باید شوق و شور و روح نشاط داشته باشد والا دوائع و مشکلاتی که از هر طرف او را احاطه کرده و در هر قدم باوی مواجه میشوند ممکن است قوت ویرا ساقط نموده و او را از پا در آورند اما کسیکه صاحب جرئت و استقامت است و شوق و سرادنی هم دوسر دارد قوت قلب و شجاعت وی قدری خواهد بود که با هر خطری بی باکانه روبرو میشود و هر عائق و مایه را از پیش پای خود بر می دارد ، کرسیت کلمب به کروییت زمین قائل بود و چون شوق و هوری فراوان داشت جان خود را در دریا های مجهول به خطر انداخت و وقتی هم همراهان وی نا امید شده رطبه او قام کردند و او را با داشتن در دریا تهدید نمودند باز از تصمیم خود منصرف نشد و هم چنان بر امید و شجاعت خویش باقی ماند تا یک روز سواحل قاره جدید از کرافه افق بر چشم وی ظاهر گردید !

شخص شجاع هرگز مطلوب سی شود و اگر یک بار بجهور بقی نشینی شده باشد باره بر میخیزد و با عزمی استوار و عقیده راسخ اندر میگوید تا بمقصود خویش نائل آید و شاهد آرزو داند آغوش کند . درخت هرگز از ضربت اول تبر قطع نمیشود و برای انداختن آن همیشه زحمت کارگر و ضربات متوالی تبر لازم میباشد . ما غالبا فقط پیشرفت و ارتقی اشخاص را در زندگی بنظر میآوریم و دیگر فراموش میکنیم که این اشخاص برای رسیدن بمقصود چه رنجها و صدماتی کشیده و از چه مراحل پر آفت و خطری گذشته اند . وقتی بگر از ده بیان « ارسال لغز » او را سبب مقام ارجند و مکتب فراوانی که بدست آورده بود نصیحت می گفت . « ای سال در جواب وی گفت « اگر تو بپناه و تنگی من حمله میبری خودت آسار ترا از من میتوانی بآن برسی ، یا بهم بروی در خاطر من از سی قدمی پست گدازه بطرف تو می اندازم و اگر هیچکدام تر اصابت نکرد و کشته نشدی تسلیم دادائی خود را بنو بخدمت خواهم کرد . اما لابد اذ قبول این پیشنهاد ا تناع داری

(۱) « لاکاستر » بیست ساله بود که در سنه ۱۷۹۸ اولین مدرسه خود را در یک اتاق های غیر مسکون عبارت بدوش دایر نمود و زوئی دهه کابوئی از اطال بی بضاعت اهرلی در مدرسه او جمع آمدند . که بعد چون نطاق مزبور گنجایش بیش از تمام اشخاصی را که مایل بودند در مدرسه بودند نداشت « لاکاستر » مجبور شد خانه دیگری اجاره یابد و بالاخره در سنه ۱۸۰۰ ترسدادد آفرین مدرسه عبارت بمصره ، بری آن بنا کرد که گنجایش نول هزار نفر شاگرد داشت و در سه سال بعد در آن مدرسه این عبارت را روزی لوحی و شصت دهرکس میل یابد « لاکاستر » امده شد . بعد فردا که بجا تربیت شد . سالار هم که محو کنند عا و لاجوس از خدمت تربیت دهره در آوردند و نداشت حق التدریس پرداختند . بنا بر این « لاکاستر » را بیست و هفت سالگی و بیانی تشکیلات تربیت نامه ، امروزه اکتساحن داشت .

بسیار خوب ، پس این نکته را بغافل داشته باش که من به مقام و منزلت کنونی خود نرسیدم مگر پس از آنکه هزار مرتبه هدف کماله واقع شدم و هر دفعه مرك داخل مثال چشم خود مشاهده کردم .
 سختی و مشقت استادی است که بزرگترین رجال عالم گمراه گردی و خدمت او را بسته اند . این آموزگار زودست اصلاح کننده نفس و مذهب اخلاق است و توانا و استعدادی را که در طبیعت شغف نهفته و مستور است بر انگیزد و کار مبادازد . ملاحظه کردی که شما به آقا در موسم کوف با یان میکردند همچنان نیز سیرت و اخلاق حقیقی فرمانران در حین مصاحبه و در بعضی ناگهانی آنها برص ظهور میکرد . در اغلب موارد « ذی » اشخاص حکم سنگ چقدی را داشته است که تا آمن حوادث و نوائب روزگار با آن اسلحکاف پناه یون و شراره آسمانی از آن جبهه است . بعضی طبایع در مواقع سختی و محبت میشکند و شکوفه میبورد و بر عکس در حین آسایش و تنم پژمرده شده و رو زوال میبرد .

بنا بر این اگر مردم در نتیجه محبت و سختی جنبش و فعالیت در این دو معنی اعتماد بنفس را ببینند برای آنها بهتر از آنست که هر خوش را در تنلی و تن آسانی بچوده تلف نمایند (۱) یگانه شرط غلبه و فیروزی ، جاهلنت و کوشش است . اگر در دنیا مصائب و مشکلاتی نبود انسان احتیاجی بسعی و مجاهدت نداشت ، اگر فریب و آزمایشی در زندگی نبود تهذیب اخلاق و تملک نفس موردی پیدا نمیکرد و فضیلت و تقوی قدر و قیمتی نداشت اگر هم رنج و محنتی در عالم یافت نمی شد هیچکس خود را بتسلیم و رضا و صبر و شکیانی عادت نمی داد . در این صورت رنج و محنتی و مصیبت نه تنها موجب شر و مضرتی برای انسان نیست بلکه گاهی هم بزرگترین سرچشمه آقا و توانائی و فضیلت وی میباشد .

بهین دلیل نیز غالباً بسال اشخاص نام است که قبر ندارند و چهره « کالاول » بگوید « کسبکه و تنگدستی خود جنگند تا بالاخره بر آن غلبه نمایند و چهره شود « کالاول » بگوید « کسبکه بهیدان جنگ میبرد فرضا هم که جنگ او فقط بر علیه فقر و بینوائی باشد باز مهارت و قدرت او یهی از کسی خواهد بود که از میدان قتال میگریزد و از فرط جبن و ضعف در پی عرابه های حائل آذوقه محظی میگردد . »
 طایع و دانشندان همیشه تبدل فقر و تنگدستی مادی را از تبدل فقر فکری و معنوی آتش میدادند و در نظر آنها غنا و ثول فکری بهتر از ثروت مادی بوده است . « در پخته » میگوید

(۱) یکی از موسیقی دانهای مشهور راجع بخانی که آوازش خوب بود ولی انسان او شود و هیجانی نداشت گفته بود « این خانم آواز را خوب میخواند اما يك چیز کرد دارد که همه چیز موسیقی هم بدان یکجیز بسته است . اگر من ملائیل بودم او را بزی میکردم و پیوسته هدایت میدادم و هر روز بشکلی تازه دلش را می سکتم تا بعد از شش ماه مدهدیکه که بزرگ ترن آن آواره جوان اروپا شده است »

« من همیشه بفکر و مسکنت خوش آمد می گویم که مراداً شیر در زندگانی بسر وقت من آید ». « هراس » میگوید « فکر مرا داداد بشمر گفتن کرد » و بواسطه شرم بود که با « واروس » و « دیرزیل » و « میسنس » آشنائی حاصل نمود . « میسک » میگوید موانع و مشکلات بزرگترین محرک قوا و استعداد انسانی هستند . من چندین سال با تالیفات « دیرزیل » مانوس بودم و استاده های صدها از آن مردم . بعداً بکروز برحسب اتفاق پاک جلد کتاب « واروس » از بازار خریدم و همین کتاب باعث بوجود آمدن شاعر « تولون » گردید .

معروف است که اسپانیولیا از فقر و تنگدستی فوق العاده « سروانت » مشغول و مسرور بودند و تصور میکردند که اگر وی از چنگل فقر و مسکنت رهایی یابد دیگر نتواند توانست آثار بزرگی از نظم خود بوجود آورد . وقتی اسقف شهر « تولود » بملاقات وزیر مختار فرانسه در « مادرید » رفت کسانی کادر مصاحبت وزیر مختار بودند نتیجه بسیاری از تالیفات نویسنده کتاب « دون کیشوت » بودند و اظهار اشتیاق بملاقات و آشنائی وی کردند . اسقف در جواب آنها گفت « سروانت » مدتی در راه استقلال وطن خود چنگیده است و امروزه پیر و قهر می باشد . فرانسوی ها از شنیدن این حرف بی نهایت متعجب گردیدند و پرسیدند اگر « سروانت » فقیر و بی دست است پس چرا باور مساعدت نمیکند و غارخ زندگی او را از وجوه صومی نمی بردارند ؟

« اسقف » گفت « خدا نکند که احتیاج او ربح دود و از تنگدستی بیرون آید زیرا حوائج وی اورا ادا نمیشود و در حقیقت از یکتا فقر وی چیزی اوست که دنیا نروند و غنی می گردند ! »

فقر و مصیبت بیش از ثلث و کامرانی طبیعت انسان را ثبات و استقامت عادت می دهد و قوا و استعداد او را برانگیخته و ساختمان اخلاقی وی را تکمیل می نماید . « بورك » در مارتا خودش میگوید « من از راه تنم و تن آسانی بتمام « مقتر » نویسم . شعاع من در زندگانی همیشه این بوده است « که با موانع و مشکلات بجنگم و بر آنها غلبه نمایم » . صمی اشخاص رای ظاهر ساختن استعداد و قواي اخلاقی خود فقط عتاج آند کدر راه خویش پائین و طاق زدگی سر میخورند و همین که ببارد بر این مانع غلبه نمودند استعداد ذاتی آنها در ورشه و تکامل می رود و دیگر هیچ چیز آنها را از سیر درخط نرنی باز نمی دارد .

کسانی که پیشرفت و موفقیت را شرط و وسیله کامیابی در زندگانی میدانند اشتباه کرده اند زیرا شکست و ناکامی بیشتر انسان را بغلبه و پیروزی موفق میگرداند بهترین تجارب انسان عبارت از یادآوری مغلوبیت ها و عدم موفقیت هائیکه که شخص در طول عمر خود با آنها مواجه شده است زیرا اینگونه شکست ها و ناکامیها در طبایع مردمان هوشتیار تاثیرات عمده کرده و آنها را بیش از پیش به حزم و مال اندیشی و تمکک نفس عادت میدهد و البته در آینه آهار از خطای و زلل گذشته که موجب طوبی آنها گردیده است بصورت بردارد . اگر او بکنفر سیاستمدار سؤال کند که سر پیشرفت و موفقیت چیست ؟ در جواب خواهد گفت هیچ چیز بیش از شکست و ناکامی

مظاریت مرا باقی و حرفه خودم آشنا نکرد و مانند آن اندوز و تجربه بین نیاموخت ، راستی که چه مطالعه و بصیرت و سرمشق هیچکدام را کامی و عدم موفقیت بدال رجال سیاسی سودمند نیست و فقط در سایه شکست و مغلوبیت این اشخاص تدریج پیدا می کردند که چه کارهایی را باید انجام دهند و از چه کارهایی اجتناب ورزند

غالب اشخاص باید مصمم شوند که آقاها را با شکست و مغلوبیت مبارزه کنند تا بالاخره موفق و کامیاب گردند - از طرفی نیز باید این نکته را متذکر بود که هر کس صاحب قوا و استعداد فطری باشد شکست و عدم موفقیت جرئت و جرات او را بر میانگیزد و قوای او را برای حلات و مسامی آتیه تعدیل و تقویت مینماید - « تالما » بزرگترین اکتور زمان خود وقتی اول دفعه بر روی صحنه نایش ظاهر شد مردم او را « هو » کردند و چنانچه چنانچه راه انداختند که بپور شد از صحنه خارج شود - « لا کودیر » بزرگترین خطیب و مبلغ دوره معاصر پس از شکست ها و عدم موفقیت های متوالی بالاخره توانست صاحب شهرت و معروفیت گردد - « موتالدر » راجع بدفعه اولی که مشار آیه در کلیسای « سن رخ » موعظه کرد میگوید در آنروز هیچوجه نتوانست از صحنه نطق خود را بآید و وقتی از کلیسا خارج شد مردم همه میگفتند استعداد و قریحه او بد نیست ولی هرگز نتوانست خطیب و واعظ زیر دستی شود « اما « لا کودیر » از این عدم موفقیت مأیوس نگردید و برعکس دائما برای رسیدن بمقصود میکوشید و کار میکرد تا ثابت گوی پیشرفت و موفقیت را بیابد و هنوز دو سال از تاریخ اولین مرعظه او نگشته بود که وقتی در کلیسای « ترودام » با قیام موعظ و خطبات میرداخت بقدری جسیت در پای منبر او جمع میشد که از بند از زبان « و سوله » و « پاسیلون » تا آخر وقت هرکس چنان از دحام و جیشی را در پای منابر خطبای بزرگ فرانسه مشاهده نکرده بود -

اولین دفعه که مستر « کوپرن » خواست در يك محفل عمومی در شهر « منچستر » نطق کند طوری دست و پای خود را کم کرد که نتوانست از عهده ایراد خطابه خویش بر آید و رئیس محفل بپور شد از طرف او از حضار درخواستی ساخت ، « سر جیمز گراهام » و « دستر دزرائیلی » بزرگواران در ابتدای امر از عهده خطبای خود بر نیامدند و مورد تفسیر و توبیخ مردم واقع شدند ولی واسطه یشت کار و جدیت بالاخره بمقصود خویش نائل آمدند و مردم از خطابه خطبای انگلیسین گردیدند ، در يك موقع « جیمز گراهام » بقدری از استعداد و قوه بیان خود مأیوس شد تصمیم گرفت از نطق و خطابت دست بکشد و برفق خود « سرفرانسیس یارنک » اظهار داشت « من هر طریقی را که متکین بوده است بکار برده ام - بالبداهه حرف زده ام - بالبداهت دستم و حتی گاهی نام خطابه را هم از پر کرده ام - ولی هیچ دفعه نتوانستم از عهده بر آیم - حالت این نشانها را نمیتوان فهم و متبسم هیچوقت هم در این راه کامیابی حاصل نکنم » لیکن او بمرتکب سوء و نجات از عذاب « گراهام » بر حیز و اتواری شوش قیام نمود و عاقبت بوسی از هنرن و مؤد توبین علقن پارانجام گردید .

اشخاص بصیر و هوشیار غالباً همینکه از یک طرف دچار شکست و عدم موفقیت

گرددند و با و جدیت خود را در پیشرفتن از راه دیگری بکار هیاندازدند .
 همین دلیل چون « برشو » از پذیرفته شدن دوجو متشیان کیسای «اوکیورو» مأیوس شد با جد و
 جدی هر چه نامتر پادامه تحصیل خود پرداخت تا عاقبت نظام اسقفی کیسای «دوسستر» تأمل گردید .
 « پوالو » تحصیل علم حقوق کرده بود و اولین دانه که به سمت وکیل مدافع در محک حضور بهرسانید
 و طرح دعوی نمود مرهیکه در آنجا حاضر بودند همه بختنه افتادند و او را تسخیر کردند .

بعد از آن مشارالیه بیوظ و غطایت پرداخت و در این رشته هم پیشرفتی حاصل نکرد و
 مجبور شد منبر را ترک گوید . عاقبت شاعری پیشه نمود و در این رشته ترقیات عیده کرد و مشهور
 شد . « فوئتل » و « دولتر » نیز هر دو ابتدا بوکالت پرداختند و هیچکدام در این رشته پیشرفت حاصل
 ننمودند . « مپین » « کویر » بواسطه حب و حیائی که داشت در اولین مدافعه خود دوستی مضطرب
 گردید و با مات خویش را بپه نام گذاشت ولی همین شخص بعدها سنت شر را در انگلستان اجاره
 و تجدید نمود . « موتسکوبو » و « بنام » نیز در وکالت مدافع پیشرفت ننمودند و هر کدام فصل دیگری
 برای خود انتخاب کردند و در نتیجه همین عدم موفقیت در امور قضائی بود که « بنام » گنجینه گرانهای
 از توابع برای عالم پیراث گذاشت .

« گولسمیت » توانست امتحان جراحی بدهد و دعوی منظومه « قریه متروک » و « رمان
 » « کشیش نمک » و « آکاذه » را نوشت . « ادیسون » نیز موفقی نگردید که شعاب مشهوری بشود
 ولی رساله « سرزد دو کودکی » و سایر مقالات او که در روزنامه « اسپکتاتور » منتشر گردیده است
 در علم ادبیات معروف میباشد .

در مورد بسیاری از اشخاص حتی نامش بودن یکی از اعضاء همه بدن از قبول
 چشم و گوش و اندل آن نیز شواسته است از جرئت و وفاداری آنها چیزی نماند و آن را از
 تنازع در میدان زندگی باز ندارد . و بی « پایتود » کرده شد از همه « کامر » خود را مستقیم نکند
 داشت و در همه حیات شجاعانه پیش رفت . بهترین آثار علمی این شاعر « جیل » « لند » در موفقی
 بوجود آمده است که خود را گرفتار انواع مصیبت و بد شغل بود و فقر و پیری و ناخوشی و گدازی
 و اراد و شجاعت دشمنان از همه « صرف » « کی » را بر او دشوار ساخته بود .

و فنی نیز تمام احوال و مشاغل را راجعه کنیم می بینیم که اکثر آنها عمر
 خود را دائماً صرف زدی خود را با مزایع مشکلات و غلبه بر شکست ها و مغلوبیت
 ها کرده اند . « دانت » « هاکاز » « شیدا » را در همین فقر و اوارگی رسته تحریر در آورد
 زیرا دانه ای که در شهر وی « سانب » « هاید » آرزو میباید او را بد او را تمام حدود و خواهش
 را با قدرت داد و بجز خود او را هم غیبا محکوم کردند که زندان در آتش سوخته شود
 وقتی یکی از دوستش در وانش پیشم فرستاد که هرگاه در « مین شرد » « مانت » « راه » و دست از
 « هاید » « ساق » « شوش » « دانت » « دانت » « دانت » « دانت » « دانت » « دانت » « دانت »
 « دانت » « دانت » « دانت » « دانت » « دانت » « دانت » « دانت » « دانت » « دانت »
 یا هر کس دانه « دانت » « دانت » « دانت » « دانت » « دانت » « دانت » « دانت » « دانت »
 باورد با کمال میل و اشتیاق پس از « دانت » « دانت » « دانت » « دانت » « دانت » « دانت » « دانت » « دانت »

« گاموشی » نیز قسمت اعظم اشعار خود را در ایام تبعید و دوری از وطن گفته است. مشارافه چون از تنهایی در « سا تارم » غمناک بود و طوایف داخل قنوتی گردید که چنگ مسلمانان می رفت و در این چنگ رشادت های زیاد از خود به ظهور رسانیده اما در بین یک عمارت دریائی موقعی که می خواست داخل سکنی شدن شود یک چشم او کور گردید. در شهر « زوا » واقع در جزایر هند شرقی چون طام و اجساد یرتلی ها را نسبت مادیومی مشاهده نمود و از رفتار طایفه آنها نزد « ساه شاپین » و اعراض کرد نزدی او را از « زوا » اعراج کردند و چون فرستادند « ساه شاپین » نیز صدمات و مشقت سار دید و بیکجا در وسط دریا کشتی او شکست و در راه ارجح رقی ادامه مرفق شد که حال خود را « ساه شاپین » معلوم - « لوزیاد » که همراه داشت بدانت در برد ، بعد از اهم با و مع مشقت و رخت دچار گردید و مثل آن زد که بد « و » بیچگی او را در همه جا تعاقب مینماید ، در شهر « آکاکو » ا را زندان انداختند و پس از رخت سیار از آنجا فرار کرده مدتی از شائده سال آوارگی در دره قدر و یوا و مسکین « د لیبین » مرلجست نمود مطمه « د وزیاد » را که متعمر ساخت شهرت و معروفیتی حاصل کرد ولی بولی عید او نگردید و اگر فلام او با او نبود و در کوچها پریش گدائی میکرد قنات ار کرسکی میبرد .

الاحقره هم بچاره در حالت مدلت و بنوئی در دار اساکین شهر جان برد (۱) .
دوی سنک تیر او این عیارت نوشته شده بود ، اینست مدین د لریز دو کائونز ، سر آمد شرای
سر خرد که قبر و بنوئی زندگی کرد و در سنه ۱۰۷۹ وفات یافت ، این کتیبه بر اذر روانی
و نصصان حیو ، از روی سنک تیر یال شده و بجای آن عیارات و کلمات و صحابه تری ، و

[illegible]

این شاعر روك ملي پرتغال نوشته شده است .

« ميكلز » قسمت اعظم سر خود را گرفتار اذيت و آزار حدوددان و نجاو روحانيون و ساير مردم هوايي بود كه قدر و منزلت او را نمي شناختند و اسباب مزاحمت او را فراهم مي ساختند . دو موفتي كه « پولس چهارم » يرده مشهور او موسوم به « نهاس » را تكثير نمود « ميكلز » ذقت و بايت بهاي افتاد از قنون و ستاين ظريئه بهتر است هم خود را مصروف اصلاح مفاسد و مسايل نمايد كه باعث فساد و خرابي عالم شده است .

« تاسو » نيز تمام سر را دچار اذيت و بد گوئي مردم بود . مشار اليه مدت هفت سال در دار المجانين بسر برد و وقتي از آنجا يرون آمد دوسر زمين ابداليا آواره گرديد و موفتي كه مي خواست بسيرد ان دستور را نوشت « من از طالع شوم خود شكيتي ندارد و از كساني هم كه مرا بدمن ديوانگان انداختند و پروژ كار سيا هم كشيدند شكوه اي نيكتم »

اما زمانه متقاضي قهار است و هيچ ظلمي را بي انتقام نميگذارد : با پنجه ظلم و مظلوم جاي خود را غالباً با يكديگر مبادت مي نمايند وادلي جلال و عظمت جاويد نال ميگردد و دويي در قيد به ناسي و رسوايي ابدى مي ماند . گاهي مقام و منزلت اشخاص مظلوم و مستعبد به درجه اي مي رسد كه اسم ظالمن و مستكبراني كه نسبت به آنها جور و احتساب روا داشته اند فقط در يرو اساسي آنها و بنسابت اوتباطي كه با آنها داشته اند در تاريخ عالم باقي مي ماند . مثلاً اگرچيز بواسطه قضيه حس و شكنته « تاسو » بود كسي مركز زياد « دوك الفونسو دو فرا » مي افتاد او را مي شاست ؟ يا اگر « گراندد دوك ورته بورك » « شبلر » را نيازده و او را صدمه زده بود امروزه كي اسم او را مي شنيد وار كهبا كسي مي دانست كه چنين شخصي اصلاً در وجود رده است ؟

در رشته ظلم نيز شهدا و قهرماناني پيدا شده اند كه با تحمل هزار كوت رنج و صدمه و مشقت عقايد و آراء تازه خود را دنبال كردند و بالاخره حمايت خوش را زبنت نموده اند . در اینجا لازم نيست مجدد اشاره اي تاريخچه سيايت « رنو » و « گاليه » و ساير اشخاصي كه بواسطه عقايد و نظريات جديد علمي شريش كره دار شكبه و آزار چال كرده اند بشايم (۱) . ولي از ان اشخاص ايزرك گذشته در بيان علما كسان ديگري بوده اند كه « ذي » و مواهب فكري آنها قادر بر هائيدن ايشان از چنگال خشم و كينه دشمنان نبوده و باين چنه كردار انواع نصيت و بد بختي كرده اند . « بيكي » منجم مشهور فرانسوي و « لاوازيه » شيمي دان بزرگ هرد در ايام انقلاب فرانسه زير « كوتين » رفتند و شربت شهادت چشيدند . وقتي حكومت انقلابي « لاوازيه » را محكوم ب اعدام نمود مشار اليه تقاضاي چنه روز مهلت نمود كه بصبي تجربيات شيميايي را كه در ايام عربست خود شروع كرده بود با جام رساند ولي حكومت ارقبول تقاضاي وي اذتاع و زديد و امر نمود او را فوريت اعدام نمايند . بيكي از قضاه محكمه انقلابي نيز گفته : « جمهوري احتياجي فلسفه ندارد ! » . مقارن همين اوقاف در انگلستان نيز طبر اين رفتار در باره « دكتور بريستلي » بدر شيمي جديد بدل آمد و جماعتي به طرف منزل او هجوم آورده با فریاد « فلسوف سي خواهيم ا » شاه او را آتش

زنده و کتاب شاه اش را مسموم نمودند و خود او مجبور گردید که از وطن شریش فرار کرده و در سرزمین یکنه وفات یابد.

بعضی از سیاحان و مکشفتن بزرگ کشفیات مهم خود را در چند انواع مصائب و صعوبات و مشکلات اعیان داده اند. « کریستف کولم » که دنیای جدید را کشف کرد و آن را برای دنیای قدیم بپیرات گذاشت در تمام طول عمر خود گرفتار اذیت و شکنجه کسانی بود که از دولت اکتشاف عظیم او بشو و ثروت های گزاف رسیده بودند.

قنیه مرکه « مونگو پاک » در رودخانه افریقای و مرهن « کلاروتون » از اتریش و نوبه در ساحل دریای مدیترانه که در قلب افریقا واقع است و بعدها سیاحان دیگری آن را کشف و توصیف نمودند و همچنین داستان هلاکت « فرانکلن » در میان یخ و رفتهای قطبی همه از حوادث اليم و تامل انگیز تاریخ « زمی » و هست و شهامت انسانی بشمار میروند.

سرگذشت « فلیندر » ملاح که مدت شش سال در « ایل دورفانس » عبوس بود مشهور از صعوبات و فتنات طائف فرساست که مطالعه آن انسان را متاثر میازد.

مشار االه دوسته ۱۸۰۱ بقصد سیاحت و اکتشاف جغرافیایی بوسیله نشانی موسوم به « تحقیق کننده » از انگلستان عزیمت نمود و در موقع حرکت او با آنکه دولین فرانسه و انگلیس با هم جنگ داشتند مملکت دولت فرانسه سفارش نامه ای راو اعطا نمود که در آن بکلی حکام و مأمورین فراسوی دستور داده شده بود که بنام مقدس علم در تمام قلمرو فرانسه و متصرفات آن وسایل تسهیل کار و مسافرت او را فراهم نمایند و در هیچ نقطه متعرض او نشوند. « فلیندر » در طی مسافرت های خود قسمت اعظم قاره استرالیا و سرزمین « وان دیمن » و جزایر مجاور را سیاحت و گردش نمود. بعد از آن چون کشتی « تحقیق کننده » شکست و مایوب شده بود و مصادر امور از حرکت آن جلوگیری می کردند « فلیندر » سوار کشتی موسوم به « غوک پیری » گردید و عازم انگلستان شده و ابرار حلیات و اکتشافات سه ساله خود را تقدیم اداره بحریه نماید.

در موقع مراجعت کشتی « غوک پیری » با صخره های دریای جنوبی مدام کرده شکست و (فلیندر) با حدودی از همراهان خود را بوسیله قبیله به ندر « جا کوب » که تا محل وقوع صاعه ۲۵۰ میل مسافت داشت رسانید. در آنجا مشار االه کشتی کوچکی موسوم به (کومبرلاند) پیدا کرده قصد نجات دادن بقیه همراهان خود که در روی صخره ها مانده شده بودند شتافت و بعد از آنکه همگی را سوار کشتی نمود هازم « ایل دورفانس » گردید و کشتی آنها بجزیره مزبور رسید که آب تازه آن رسیده و زردک بود همه فرق شاد شدند. بچ که قدم بساحل نهادند و شکرانه سلامت خود را بجهای آوردند مصیبت تازه ای برای روح داد که طاعت آن بر عهده او هم بکلی مجهول بود یعنی مأمورین جزیره او را بدون هیچ مقدمه گرفته در بند نهادند و کافلسفارش نامه دولت فرانسه هم به چوپان بحال وی مضاف و فتح نشد و از غش و رفتار مأمورین نسبت بوی چیزی نکاست. مدت زیادی از همه مسئله ای که بر وحدت و اضطراب (فلیندر) در موقع حرس و گرفتاری وی میافزود این بود که میترسید « بون » سیاح فراسوی که در سواحل استرالیا مشغول اکتشافات بود و خودش او را در آنجا دیده بود زودتر از او اروپا رسد و اختصار تمام کشفاتی که او قبل از وی کرده بود

پایان او تمام شود ، اتفاقاً نوش و بگرانی او هم یهوده نبود و هر جینی که وی در زندان دید
 دو قراس و محبوب بود . اطللس جزایانی فرانسوی راچم با کشتنات جدید منتشر گردیده و تمام قطعی
 که اوقلابده و اسمی برای آنجا گذاشته بود در اطللس جدید با اسمی فرانسوی نامیده شده بود . بالاخره
 پندار شش سال گرفتاری آزاد گردید و با وجود آنکه در اثر این حبس و شکنجه طولانی صحت
 دروازش مختل شده بود ، مملکت با کمال جدیت مشغول تصحیح نقشهها و مرتب کردن یادداشت های
 مسافرت خودش گردید و آنقدر زنده ماند تا نوبه چاپی آن آخرین اولاد یادداشتی خود را که در
 تحت طبع بود تصحیح نمود و همان روزی که کتابش از چاپ خارج شد و منتشر گردید خودش
 دیار را وداع گفت ؟

مردمان مهتور و شجاع اغلب از تجرد و انزوای اضطرابی که دچار آن شده اند استفاده کرده و آنرا بصرف ایجاد آثار و تألیفات بزرگ و گراںبهارسافنده اند در گوشه انزوا و عزت عشق و تمایل انسانی بتکمیل نفس شلت مییابد و در حین تنهایی و گوشه گیری روح چنان بخود مشغول میشود و بتکمیل و توسعه خویش میپردازد که توانی آن غالباً بسر حد کمال میرسد و مستند ایجاد انواع شکفتنها و شاهکارها میگردد^{۱۱} بدون حال این نکته را مز باید خاطر داشت که استفاده یا سوء استفاده شخص از انزوای و تنهایی منوط ساختن دلی و طرز تربیت و کربیت اخلاقی اوست یعنی اگر شخص دارای طبیعت دل و روح اوجسته باشد حرکت و تنهایی قلب یک و مطهر او را باکسرتر میسازد و برعکس اگر متعصب و صبیح و مایه خالص باشد دل سست و ظلمانی او را سست تر و تیر و تیر میسازد زیرا انزوا حرکت، رزق معده اوج سامیه است و عذاب دهنده طبایع سست و ضعیف و ...

[illegible]

شاید ناایق شاهکار مجیدیه ما در کتاب «سیرت مجید» اثر ابوالفضل محمد بن حسین
که دارای موبت آن در چند زبان و طبع در هر دو زبان فارسی و عربی در حالات طاعت و غیر
و تعقیب در امور شرعی و اخلاقی و در هر دو زبان فارسی و عربی و در هر دو زبان فارسی و عربی

نیوانست یسگار بنشیند تا اگر بر پشنگر و خیال پرداخت و کارهای فکر را پیشه و داشته خود ساخت
بهترین دلیل این مدعا آنکه چون مشارالیه از حبس آزاد گردید دوره نویسنده کی او نیز از میان
دقت و یسکاره دست از تالیف و کتبات کشد در سودنی که در زمان گرفتاری خود علاوه بر
کتاب سلامت مسیحی دو کتاب دیگر موسوم به «صایت شامله» و «چنگ مقدس» نیز در زندان
نوشته بود. «پرویان» مدت دوازده سال در زندان «بنفورد» محبوس بود و در طول اشدت
فقط دو سه دفعه آنها بمدت خیلی کوتاهی آزاد گردید (۱) ولی جرئت نمیتوان ادعا نمود که در اثر
هسین هس داولای ملت انگلستان صاحب شاعکار ادبی گردید که «ماکولی» مشفق معروف آراهر
زبته خود در تمام عالم بی طیر و منحصر بفرز میداد

رجال و احزاب سیاسی عهد «پرویان» هر وقت مجال واگذاری پیدا میکرد اول شائقین سیاسی
خود را بحسب میانه داشتند. دوره محبوسیت «پرویان» بیشتر در زمان سلطنت «شارل دوم» بود لیکن
قبل از وی در ایام سلطنت شارل اول و جمهوری نیز عده کثیری از رجال بزرگ و مشهور در
زندان افتاده بودند.

از محوین دوره سلطنت سال دوم «جای روت» و «هیدین» و «سلدون» و
«پارن» (۲) نیز مدتی نام برد. «ایوت» در موقعی که در «رج» لندن محبوس
بود کتب مهم خود موسوم به «داوات مسن» را تالیف کرد. «ژرژ ویزو» یکی از محسوسین
دوره شارل اول بود و در ایام محبوسیت خرید شاعر موسوم به «هجو سلطان» را برشته نظم در
آورد. در دوره «دستوراسیون» بعد از آردا در رج لندن محبوس ساختند و برخی را عقیده بر
آن است که در همانجا وفات یافته است.

جمهوری نیز حبسی از «تلم و دوان» را برپا داشت. «سر ویلیام داولان» بهر چه شاه
پرسلی و سلطنت خواهی مدتی در قفس «کووز» محبوس گردید و در ایام گرفتاری خود قسمت

(۱) دوزخ کشیشی میداد (وینار) رفت و گشت و یغمی از طرف خداوند برای
تو آورد. هم ولی بجهاد تمام همه های انگلستان را بحسب نام تا برآ پیدا کنم. «پرویان»
در جواب از کتب «گر ترا خداوند فرستاده بود» لازم بود برای پیدا کردن من این همه زحمت
بکشی زیرا خداوند خودش میگوید که در هفت سال مدت در زمان «بنفورد» هستم و
در این مدت حتی بکروز هم نرفتم چرا بپرویان رفتم؟

(۲) «پارن» سه مرتبه سابقه دارد. در دوره «آند» هر دو گوش او را بریدند
مدتی هم او را در محبوس «غربت» نگه داشتند و در «میدان» و «هال» ها یکی او را در «اوران»
جدی «دستوراسیون» گرفت و در زمان سلطنت «ل فرم» مدتی سلطنتی منصوب شد.
بطوری که حسب گفته اند «پارن» از «میدان» به «ل فرم» تا دوری که وقت یافتند
به دوزخ منتظر و درین اقلخ «پارن» مدت مدیدی در «چاپ رسایه» است. تا آن
که قسمت عده کتب دلی او (تلم) طرف «ل فرم» میروا بسوی کارهای صناعی می
رسید امروزه بواسطه کبابی قیمت «ل فرم» رسیده است که بعضی اوقات قیمتهای دوازده
نکونی خرید و فروش میشود.

مظلومه « گردی یز » را بنظم در آورد . سرور است که مشار الیه بواسطه « ملتون » از
عمر اعدام بیعت یافت و در عوض پس از آنکه سلطنت طلیان قلبه کرده و بساط پادشاهی دو باده روی
کار آمد تو هم بنوع خود « ملتون » را از کت شبن بسته درباریان رعانی داد ، « لولاس »
که هم حاضر بود و هم شوالیه بست ملتون پسین افتاد و آزادی خود را پذیردافت وجه هنکستی
غریب داری کرد . مشار الیه با آنکه دارائی و هستی خود را در راه پیشرفت خانواده « استوار »
باده داد سملک در دوره « رستوداسیون » او را فراموش کردند و بی چاره در نهایت عسرت و
پیشانی دنیا را وداع گفت

شامل دوم طلوه بر « وزیر » و « یونان » جاضی دیگر را که « باکستر » و
« هارنگتون » (مؤلف کتاب ایانویه) و « ین » نیز در جزو آنها بودند پسین انداخت . این
اذهاس تماما دوره حبس و گرفتاری خود را صرف نگارش و تألیف نموده . « باکستر » شیرین
ترین قسمتهی « دختر خاطرات و سوانح زندگی » خویش را در محبس « پنج » نوشت و « ین »
نیز کتاب خود موسوم به « صلیب » تاج » را در ایام گرفتاری خود در « برج لندن » تألیف
نمود . در ایام سلطنت ملکه « آن » « مانیویرود » بخدمت خیانت مدت دو سال محبوس گردید و
در این مدت اولات خود را صرف نگارش کتاب « آلمان یا ترقی روح » نمود .

از آن تاریخ بعد همه محبوسین سیاسی مبرور و مشهور در انگلستان نسبتا تقلیل یافته است
در میان مشاهیری که در ادوار اخیر زندان افتاده اند از همه مشهور تر « دوفو » است که
قسمت اعظم عمر خویش را در محبس گذرانیده و کتاب « رابین کروسو » و بسیاری از رسالات سیاسی
خود را در آنجا نگاشته است . طلوه بر این ها مشار الیه کتاب « سرود سیاست گاه » را در محبس
نوشته و مجموعه ای از تألیفات کثیره خود را نیز برای انتشار تهیه و تصحیح نمود (۱)

« اسوک » نیز ایام گرفتاری خود را در زندان صرف نوشتن کتاب « سراسلوت -
کریوز » نمود . دیگر از « محبوسین نویسنده » انگلیس « جیمز مونکومری » و « تاس کویز » را
میتوان اسم برد که اولی دیوان شعر خود را و دومی کتاب « برونخ انداز » را در زندان نگاشت
« سیلوو پلیکو » یکی از مشهور ترین « نویسندگان محبوس » ایتالیا در ایام اخیر
است . مشار الیه مدت ده سال در محبس های اطریش گرفتار بود و در هرش اینشتن نوشتن کتاب
شیرین « خاطرات » خود اشتغال داشت و با آن که زندگانی او در زندان قهر متنوع و یکنواخت
میکشد و هیچ حادثه ای که تازگی داشته باشد برای او رخ نیباده نلک بلکه مغیله قوی و حادث
مفرده بینی و دقت بسیار از همان وقایع مکرر و یکنواخت روزانه خود و حتی از « اوقات گاه » بگناه

(۱) « دوفو » مقدمات انتشار مجله خود را هم در محبس فراهم ساخت و این مجله به
منزله پنا هنکی بود که سایر مجلات از قبل « تانروز » و « کاردین » و « اسپکتاتور » بعد
ها بتقلید آن بوجود آمد . دوی هم دفته سده دونه از این مجله منتشر گردید و تمام مندرجات
آرا خود « دفر » تهیه نموده

خوش با دختر زندان مان معاذ و موضوعات جالب توجهی برای تکر و نوشتن پیدا میکرد ، « کازینسکی » نویسنده بزرگ که اسبا کتنبه ادبیات هنرکی است هفت سال از عمر خود را در عیهای غله گذرانیده و در عرض این مدت علاوه بر تالیف کتاب « خاطرات ایام عیس » چندین کتاب هم ترجمه شود که از آن جمله است رساله « مسافرت خیالی » تالیف « استرن » ، « گوسوت » نیز دو مدت دوسال که محبوس بود برآ گرفته زبان انگلیسی اشتغال داشت که تالیفات شکسیر را بر آن اصلی بخواهد .

این قبل اشخاصی که رفتار اشتباهات حکومت یا قانون میشود و برای قبل مدتی طی - الظاهر مطلوب و شکست خورده بنظر میآیند در حقیقت بجای آن که مغلوب شده باشند فتح کرده و کامیاب گردیده اند ، مکرر به تجربه رسیده است که اشخاصی که ظاهراً به شرف و موفقیتی در عالم نداشته اند غرض و تاثیرشان در نهضت های آینده برآیند عبق تر و با دوام تر از کسانی بوده است که زندگانی آنها دائما و بدون انقطاع قرین کامیابی و پیشرفت بوده ، اخلاق و سیرت واقعی ؟ شخصی از کامیابی و پیشرفت مقاصد یا از عدم موفقیت او شتافته میشود

شهیدی که در راه ثبات حقیقت شریعت شهادت می دهد و در اثر آگاهی او آن حقیقت روش برتر و نورانی تر میگردد زندگانی او قرین موفقیت و کامیابی حقیقی میباشد (۱) . وطن پرستی که در راه مصالح وطن جان خود را فدا میکند شامد فتح و ظفر را بالاخره در آغوش میکشد و کسانیکه در ابتدای نهضت های بزرگ از جان خود دست میکشند راه را برای اشخاصیکه در ارغودمان می آیند صاف و هموار مینمایند و آنها را از روی اجساد خود بطرف فتح و مروری سوق میدهند . آری ، مساعی که در راه مقاصد سه بعدی آید دیرآورد منتج بتایح حسنه میگردد و آنوقت است که کسانیکه در قدم اول مجاهدت بر زمین افتاده اند با اجالیکه راه را باغیر رساییده و گوی موفقیت را رفته اند در کسب مغایر یکسان شواهد پیدا میکنند

مردن شیاطین نیز مانند زندگانی هراقتمندانه هنرمین مدل و سرمشق است که اشخاصی مادی را ساسی دیروری از آن تحریک مینماید . کار خوب هرگز نمی میرد و نابود نمیشود بلکه در طول زمان بر رشد و توسعه خود میافزاید و دائما نظایر و امثالی برای خویش ایجاد میکند و بالتایجه باعث تجدید نام و خاطره صاحب اصلی خود میگردد . در مورد برخی از مشاهیر رجال بجز آن میتوان ادعا کرد که زندگانی حقیقی آنها از بعد از مرگشان شروع شده است

(۱) دچند سال قبل این جمله را از قول « کادلزل » در یکی از جراید خواندم که « هشت برای کسانی خلق شده است که در آن نام ناکام و میر موفق زیست کرده اند » . همین يك جمله سرمشاق فکرات برابری در مترن گردید و از آن وقت تا بعد غالبا پیش خود در اطراف آن فکر کرده ام و کاملا بسیقیت آن پی برده ام

(او کتاب زندگانی و مراسلات رمنسون چلنویم)

اسامی مردمان زدگی که در راه علم و دیانت و حقیقت رج کشیده و در دوره حیات خود ثمرات عظیم و صدقات کرده اند و ذکر دلای مردم حق است و عالم ثابت الاشیاء باها تکریم و احترام میکنند ، این اشخاص خودشان مرده و از میان رفته اند ولی حقیقت آنها اهل الابد خالد و جاودای مانده است و با آنکه در ابتدای امر دچار شکست و مغلوبیت شده اند لکن بلاخره مقاصد و نیات که اها فرین فتح و موفقیت گردیده است و اگر چند روزی بدن اها کربار نند و زندان بوده است در عوض انقدر بلندایشان فرموده اند سرورگارش مکرده و هیچ بحر آهنگین و دیوارروشنی قادر به حس و نگاهداری آنها نبوده است ، « دلواس » و رمان محسوس بود که این اشعار را می سرود ،

«دیوارهای سنگی زمای زمامد : مبله های آهنی نفس نمیشود
زوالکر آزاد معصوم اند هر دو (بابی کن) مایه از اغش خود بکار و ببرد ،
«میانتون» مشق بلد دهر کا بیست و نه ساله و بیست و نه ساله و بیست و نه ساله

کارکنده ملک دجال بک و مشهور و مل و طاعت و ...
انواع مواضع و مشکلات آن و ...
کوش و کوش گاه و ...
را آنچه دانه و ...
حکایت و ...
در ...
نهاد و ...
و ...
حاکمان و ...
به ...
نام و ...

(۲) دکھایند و بی نهایت در

همین وقت که

[illegible]

مزایا و عسائی را که در نهاد او متکثر است بسطه ظهور می‌دهد ، و طبیعتی و سختی بمنزله سنگ محک اخلاقی انسانی است . همچنانکه بعضی از نباتات را باید ساقی دارا به خوشی آنها استشمام شود همانطور برخی از طبایع باید گرفتار مشقت و محنتی گردند تا ملکات و فضائل ذاتی ایشان ظاهر و متجلی شود . مسائب و مشکلات پرده استار قوی و مکارم اخلاقی را پاره میکند و عسائت و فضائل غبه را بطهور می رساند غالباً اشخاصیکه در انظار عاقل و بیفایده و بدون تصمیم و اراده بوده اند همینکه در مقابل اشکال یا مسئولیتی واقع شده اند قوای اخلاقی و فعالیت فوق العاده از خود نشان نداده و قوت و شجاعت و فداکاری جای سستی و بطلان و کفر آسانی را در وجود آنها گرفته است .

چون هیچ آسایش و راحتی در این عالم نیست که رنج و مصیبتی مدخل نگردد همانطور هم هیچ سختی و مشقتی نیست که طاقت متغیر خوشبختی و سعادتی بشود . در مورد هر يك از این حالات تنه ای که عائد ما میشود منوط با استفاده یا سوء استفاده است که ما از آن مینمایم ، سعادت و آسایش کامل در این عالم یافت نمیشود و اگر هم بالفرض یافت شود مشمر هیچگونه خیر و فایده ای برای انسان نمیتواند باشد . در میان تعلیمی که تا امروز به بشر داده شده است از همه سبکتر و بهررمانه تر تعلیمی است که انسان را با آسایش و راحت دعوت میکند زیرا در مراحل سختی و تطویر است و آموزشی که بهر تر از خوشی و استراحت است « هومرفی دیوی » میگوید « حتی در زندگانی شخصی هم آسایش و راحت بسیار با فضائل اخلاقی سبک و ظریف وارد می آید و انسان را باعالی و امید دارد که طاقت آن متعین روح و بدنهتی میشود یا او را گرفتار مناسد بدل و صافیت و لذت و بشوای دیگران مینماید »

شکست و مغلوبیت ، طبیعت شخصی را اصلاح و تقویت میکنند .
هم و : نمونه اتصال و رابطه مرموزی با سرور و خوشحالی دارد ، « یونان » گفته است « اگر متعنی میبود ن دعا میگردم که گرفتار شداوند و مشقات بیشتری بشوم تا در نتیجه آسایش و راحت بیشتری بهر آرد » ، حتی زن مرئی دهاد آلام و مصائب بشمار گردیده بود و با کمال صبر و شکیانی آن را تحمل مینمود . مردم از این بردباری او بهتض آید ، بودند و او در جواب آنها میگفت « هنگامی که ما بصورت خداوند میکنیم سنگینی دست های او را بر بدن خویش احساس نمی نمایم » .

روح و مشقت هم مثل سرور و شادمانی صاحب اصل و نهی آسایشی است لیکن خود و تاثیر آن در تربیت و تهذیب اخلاق براتریش از سرت و شادی مباشد . رفیع و اندوه طبیعت را مطلع و رام میسازد ، رسم ندکیانی و بردباری را بشخص میآموزد و عالیترین افکار و تخیلات را در مغز انسان مبروراند .

« دکار » شاعر در باره عیسی مسیح ، میگوید ،

« عزیزتر و شریفترین آسانی که بر روی زمین زیست کرده است پیش از همه کسی رنج

و چنانچه شود لو گفته است :

« هیچ آنگاه از سرت انگیز و بخت آوری نیست که از لوتار حزن و اندوه بر نهد »

در رشته علوم از میان اشخاصکه خصوصاً رنج و مشقت کشیده اند نام «دولاستون» را باید متذکر گردید که در ساعات واپسین حیاتش با اینکه انواع دود و مرض او را احاطه کرده بود مملکت برای خدمت و هدایت منصوحای خویش شرح اکتشافات و اصلاحات را که در مدت زندگانی پرازش و عمل خود انجام داده بود بطوریکه تقریر میکرد و منشی او منوشت .

غالباً طب و بحث یکسم سادت و نیکبختی است که در لاس میدل انسان رو می کنند . حکیم خردمند ایرانی میگوید «از ظلمات مترس زیرا چشمه آب زندگانی در آن پنهان است» بند و تجربه مرچند تلخ و ناگوار است ولی در عوض نفع فواید بسیار میباشد و جز بوسیله آن ما نمیتوانیم کسب قوت و استقامت معنوی بنمایم ، اخلاق فقط در پرتو رنج و مصیبت و در نتیجه پند ها و تعالیمی که از بدبختی و ناگامی می گیرند بدرجه کمال می رسد . افکار سلیم و بردبار از آلام و غصه های عین اندرز های ملید و سودمند می گردند و از غم و اندوه بیش از سرود و شادمانی استاده معنوی می کنند ، شاعر می گوید :

«کلبه تاریک و ظلمانی روح وقتی قریب با نهادم گردید از روزنه هائیکه مرور ایام برد و دیوار آن پدید آورده است نوری تازه بدرون آن می تابد»

«جرمی تلود» میگوید «بدانکه تاالعات غمار و سوادت ناگوار بترله دستان تنوی وفضائل اغلالی میباشد . مصیبت و اندوه روح را طاق و هوشیار و حس قضاوت و محاکمه را تصحیح مینماید و شخص را از گشتن گرد هوا و مصیبت باز میدارد . . . خداوند متعال که دنیا را برحدو حکمت کامله خود اداره مینماید انچه مصائب و بلاها را از آنچه بدن عالم فرستادمردهمان صالح و داشمند را پالشموس گرفتار آنها ساعت تابیدن وسیله راه رسیدن بساییش و راحت حقیقی را باغیان پیامورد و اها را بسر و پردباری و تسمل شدائد و مشقات حادث دهد که بتوانند در آستان دروازه جلالت و اقتدار حاضر آیند» .

درجای دیگر میگوید «هیچکس بدعت تر از کسی نیست که هرگز یلا و مصیبتی گرفتار نشده باشد . چنین شخصی بمرور امتحان و آزمایش دریامده است و خوبی یا بدی او معلوم نیست . قوی و فضائی که جزو سرشت و طبیعت شخصی باشد در نظر خداوند قدروقیمتی ندارد و حضرت باری فقط مکارم و فضائی را اجر و پاداشی میدهد که اکتسابی بوده و بهوقع استاده و عمل هم گذاشته شده باشد» .

موضبت و کامیابی فی حلقه متضمن سادت و یکبختی انسانی نیست و مکرر دیده شده است که هرکس پیشرفت و موفقیتش در زندگانی کمتر رده است از لذات و مسرات حقیقی حیات بیشتر نفع برده است .

تلاش و محاسن موردی و اخلاق والدین و معاشرین اولیه اوست باید همیشه این عوامل را در نظر داشت و سبب بشام مردم رحمت و ملاحظه و امانتشان داد.

زندگانی خود را هر شکلی که بخواهیم بنوازم در آوریم ، هرگز برای خودش بمنزله دنیای کوچکی میباشد ، لشکرها دادان و سرور زندگانی را خوش و مطلوب جلوه میدهند و دماغهای طبل و تازی را پر از مفت و بدعتی مینهند ، ضرب البتل معروف که میگوید « فکر من کشور پادشاهی من است » در حق شده و گاه مردو بالسویه صدق دارد ، ممکن است دهقان مسکینی در دل خود پادشاه باشد و سلطان مقتدری غلام و بنده غنی خوش باشد ، زندگانی ما آینه بهرت و شخصیت خود ماست و در مقام و حالتی باشیم خواه ارجحت و خواه نیست فکر ما موجب وثاق آمیزی و قابله روی آن میگردد ، دنیا در طر اشخاص صالح خوب است و در خطر مردمان شربر بد ، اگر ما نسبت زندگانی خوش بین باشیم و آرا وسیله سعی و کوشش و فکر عالی و احسان و نیکوکاری بدانیم آنوقت مصرات و سلطنت ها و امیدواری های آن را درک خواهیم کرد ولی اگر برعکس حیات را آلت وسیله خود خواهیم و غنی پرستی و کسب ثلث تصور کنیم در آنصورت جز رنج و تشویش و ناامیدی نصیبی از آن نخواهیم برد .

زندگانی دارای حجاب و اسرار یشاری است که فهم آنها برای ما میسر نخواهد بود مگر آنکه تنایم و اندرز های مصائب و مشکلات ما را تربیت کرده و برای درک و استنباط آن ها ما را آماده ساخته باشد .

ما در هر مقام و مرتبه زندگانی باشیم وظایفی داریم که مکلف بانجام آن هستیم ، وظیفه تنها چیزی است که در این عالم حقیقت ثابت دارد و هر عملی که جز بقصد انجام آن از انسان ناشی شود دادرای هیچ قدر و امتی نیست وظیفه یکده ثابت و منظور زندگانی بشری است و انعام آن تنها سرور و لذتی است که وجدان شخص را قائم و راضی میکند و در پی خود پشیمانی و نا سلی ندارد . بول « زرز هررت » احساس انجام وظیفه برای انسان « لذت موسیقی نیم شب » را دارد و وقتی ما کارهای خود را که بابرست از دفع حوائج زندگی و سعی و کوشش و عشق و وظیفه - در انجام بانجام رسانیدیم مثل کرم ابریشمی که پله خوش را می تند و خودش مجرّد ما هم از دنیا رخت بر می بندیم ، زندگانی ما هر قدر کم و کوتاه باشد در خوش بختله محظی است که ما باید در آن بانجام وظیفه مشغول باشیم و قدر توانایی و استطاعت خود زندگانی خوش را بهترین وجهی بگذرانیم و همینکه این کار را بخوبی انجام دادیم و از دجانی چادرانی خواهیم شد که الام و مصائب خیر و نا چیز اینجایی در آن رخت و نازری خواهد داشت

« - لا می توانیم مثل آنکه بخواب رفته باشیم براحتی بیداریم :

و مطمئن باشیم که خلوس و صداقت ما در تنگنای گورانبس ما خواهد بود ،

با ابتعال چه فرق که نالش ما از هر چه باشد از شک لعد :

فهرست قسمت دوم کتاب اخلاق

فصل هفتم - وظیفه شناسی - صداقت از صفحه ۱۴۰ الی ۱۰۱

حس وظیفه شناسی - وجدان وارده - حس شرافت مندی - و جوربا کریرا -
 وظیفه شناسی - آزادی آزاد - احوال ایکتوس راجع وظیفه - حس وظیفه شناسی و اشتغال
 و لیکتن - لون و چکو لیکتور - سعی در انجام وظیفه - وظیفه ملل - راپرت بارن
 استوفل راجع به علل انحطاط فرانسه - رجال بزرگ فرانسه در قرون گذشته -
 کشیش سن پر - وظیفه و صداقت - راستی رشته ارتباط جامعه است - زندگانی ژورژ
 ویلسون و ساعی و عقاید و مردم او

فصل هشتم - اعتدال مزاج از صفحه ۱۰۲ الی ۱۶۴

غوش روئی - ژیمی تیلر - بیم چشم ها - دکتر مارشال هال - لوتر - لردیالمرستون -
 رجال بزرگ همه غوشرو و غوش خلق بوده اند - فیلانک - جانسون - اسکات - ارنولد - سیدنی
 اسپیت - غوش خلقی نواج - رولر - روسی سن - ایوزت - اهاستون - ملکم - پورک - اساس
 غوش خلقی - خیر خواهی - قدرت مهر بافی - عدم رضایت - احوال سن فرانس دو
 سال راجع به اعلان وضائل - نجات - غوش خلقی و امیدواری
فصل نهم - ادب و رفتار از صفحه ۱۶۵ الی ۱۷۵

ادب نمونه حسن اخلاق است - تاثیرات ادب - رسوم و آداب - احترام حقیقی -
 عود داری - بی ادبی - علائم احترام نفسی - ذوق سلیم - ذوق فطری زنهار - رسوم
 و آداب زنانه - اشخاص کینه زبان - نوکس ولور - جانسن - اشخاص عجول - شکیر - واتی و
 دیگران - امریکاییها - مهاجرت - چرا فرانسوی ها نمی توانند برای خود کلمه درست کنند -
 صفت و تمدن -

فصل دهم - مصاحبت کتاب از صفحه ۱۸۷ الی ۲۰۵

مایه اشخاص از روی کتاب هایی که می خوانند فهمیده میشود - کتاب
 خوب بهترین مونس و صاحب است - فوژید ترجمه زندگانی رجال - تاملی که از این قسم
 کتب تحصیل میشود - کتاب کتابها - تاریخ و تراجم احوال - کتاب زندگانی بزرگان
 تالیف پلوتارک و تاثیرات آن - مکت پلوتارک - تصویر اخلاق - شرح حال هایی که بقلم
 خود اشخاص نوشته میشود - سن سیون ولایروی - تراجم احوال رومان - کتاب های خوب راجع به
 تراجم احوال کیاب است - ترجمه احوال جانسون نگارش برول - رجال و ماسرین آن ها - زندگانی
 اشخاصی که ترجمه احوال آنها نوشته نشده - کتاب هایی که بزرگان رجال
 با آنها مانوس بوده اند - کتاب دمنده روح عالی در جوانان است - کتاب
 های خوب شبیه باعمال خوبند - کتاب از حوائج ضروری زندگانی است -
 تاثیرات اخلاقی کتاب

فصل نوزدهم - ازدواج و تاثیرات اخلاقی آن از صفحه ۲۰۶ الی ۲۳۸

ازدواج در اخلاق موثر است نسبت به زن و مرد نظریات راجع به اخلاق زن و مرد در این زمینه - مهریانی و محبت زن - عشق و احساس آن - عشق دانه روح عالی و صفات اخلاق است - مردود خانه - سلطنت زن - زنهایی که نامزد و فکر سروکار دارند و زنهایی که بادل و قاب - صفات و معیشت زن خوب - قیام علی - ای ازدواج - ازدواج بخاطر جمال - تاثیرات اخلاق - زوج - دتوکل و کت - تصویریه - ازدواج خود کشیده است - تصویری که مادام حاجی نسون از شوهر خود کشیده خانم راضی و سل - حال بویان - باکتر - زیترمدف - لویگتن - ووملی - پوردت - ۲۰۰ - زنهای علما بانها کمکهای بزرگ کرده اند - زوج پوکلا - هور - سرالین - نیدر - میل - کارایل - فارادای - تم مود - سراز - یکده از زنهای بزرگ - زوج - هاری ماین - هر دو - دخت - کوه - اخلاق کوب

فصل دوازدهم - تعاریف تجربه از صفحه ۲۳۸ الی ۲۶۱

طریقه تحصیل عقل علمی - مضرات گوشه نشینی و انزوا - صحنه حیات مدرسه حقیقی غیر به است - ذوق و شوق جوانی - اوام و حقایق - شوق و حرارت و ثبات و استقامت - مشکلات و موانع - لغو هزن عمر انسان است - سردت - دس و سرمدتی که از عدم پیشرفت در کارها حاصل میشود - عدم پیشرفت پروتکتان قلا و تنایع زنی - دانه و کامرین - انتقام زمانه - روح و مشقت مرد مان بزرگ - فایده ملاح - عبوسین مشهور - عدم پیشرفت هیت شمران و مشورت نیست - حوادث و پیش آمد های ناگوار برای انسان است - سکه محک است - آرامیش و سختی و کاهبایی کار و جدیت درحین مشقت و رنج - تسلیم و رضا در موقع عذاب و محنت - آبا سعادت حقیقت دارد نامورا و خیال موهوم است - اسرار حیات - وظایف مقصد و مقصود و تجربه است

غلطهای ذیل :

در موقع طبع اعلان آمده				در اول و دوم و ثلث کتاب تصحیح شود			
۱۳	داشت	داشت	۲۲۶	۲۰	اینهم	انجام	
۱۰	کنند	کنند	۲۲۹	۹	که مرگز	هرگز	
۱۴	حلائی	حلائی	۲۲۲	۱	بیم محبت	و عیبه فردادی	
۱۴	مکتوبی که	مکتوبی	۲۳۲	۱۲	زار	دلم	
۲۰	الت	الت	۲۳۲	۱۲	دره بی	هوهر	
۲۱	هنوز	هنوز مانند	۲۳۲	۴	دوم و	تونی ار	
۱۳	وهم نوزده	وهم نوزده	۲۳۹	۵	بیتلر	بیتلر	
۳	شوالیه	مشار له	۲۳۹	۲۷	بیمارزم	مماویم	
۱۶	همه از جسته - هم جسته - در	همه از جسته - هم جسته - در	۲۴۶	۱۸	ون	زمان	
۱۷	جمله قیه	اورد زیاد است	۲۴۸	۱۹	مر	دله	
۱۳	دویش	دویش	۲۵۴	۲۴	معا	تجدیل	
۱۸	پرسنید	پرسنید	۲۵۶	۲۵	مکندم	کاه مکندم	
۴	راز بون	راز بون					

یهودی سرگردان

یهودی سرگردان زمانی است کاملاً اخلاقی و عاری از موجبات فساد - الاقوامه اشفات
چلف و درعین حال دشر از تمام رماها نفعی و شیرین و خواندنی است و فراوان است
بر همه کس لازم است - چهار جلد آن منتشر شده قیمت ۱۴ قران است .

تمرکز قوای دماغی

بهترین کتاب است رای رسب و تنظیم قوای مکرری و تقویت روح و جسم . دستورالعمل ساده و
عملی و مفیدی دارد که اجرای آن سستی و طغیانت را برطرف و شخص را سستی و ناآزاده
و با نگر و هوشمند بسازد - قیمت جلدی ۴ قران . محل فروش دورنامه ایران

دنباله سرگذشت یار دایانها

این کتاب که پیش از این در حاشیه داستان یار دایانها و دنباله آن ، ناشر
داده است با نام **زبان یه - ملوان یا پسر یار دایان** وسط **حسینقلی خان مستعان** رحمتی از
طرف مؤسسه خاور طهر رسد است - این رمان ادبی و اخلاقی و دارای مام مرایای
متصوره است

کتاب زبان در دفتر روز نامه ایران بفروش میرسد

ترجمه و تدوین - پنجقران - کاپیتان شقایق یکجلد پنجقران
شوالیه دو - روز دی جلد ششقران - یهودی سرگردان ۴ جلد ۱۴ قران
تمرکز قوای دماغی - ۴ جلد ۱۴ قران - اخلاق دو جلد ۸ قران

